

# در عصر غیبت و ایستادگی



علیرضا رجالی تهرانی

انتشارات نبوغ

الحمد لله رب العالمين

جایگاه

# حکومت و ولایت فقیه

در عصر غیبت

علیرضار جالی تهرانی

انتشارات نبوغ

ناشر برگزیده دهمین نمایشگاه بین المللی کتاب تهران ۱۳۷۶  
ناشر نمونه سال ۱۳۷۷  
ناشر برگزیده نخستین جشنواره دوسالانه کتاب نماز ۱۳۷۸



قم - خیابان شهدا (صفائیه)، کوچه ممتاز، پلاک ۲۸ - تلفن: ۷۳۲۴۶۴

نام کتاب : ولایت فقیه در عصر غیبت

مؤلف : علیرضا رجالی تهرانی

ناشر : انتشارات نبوغ

حروفچینی : افتخاری

تیراژ : ۳۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ : اول / ۱۳۷۹

چاپخانه : باقری

کلیه حقوق محفوظ و متعلق به ناشر است.

ISBN: 964 - 6167 - 79 - 9

شابک: ۹ - ۷۹ - ۶۱۶۷ - ۹۶۴

قیمت : ۱۳۵۰ تومان

## فهرست

فصل سوم / مفهوم ولایت و انواع آن	فهرست موضوعی ..... ۶
ولایت چیست؟ ..... ۸۱	مقدمه ..... ۱۷
فقیه کیست؟ ..... ۸۳	
معنای مفهومی ولایت فقیه ..... ۸۴	<b>فصل اول / دین و سیاست</b>
ولایت تکوینی و تشریحی ..... ۸۵	سکولاریزم و چگونگی پیدایش آن ..... ۲۳
انواع و مراتب ولایت ..... ۸۷	معنا و مفهوم سکولاریزم ..... ۲۵
ولایت یا وکالت؟ ..... ۹۰	مسلمانان سکولار! ..... ۲۷
ولایت یا نظارت؟ ..... ۹۴	کدام دین؟ ..... ۳۰
	کدام سیاست؟ ..... ۳۲
<b>فصل چهارم</b>	پیوند دین و سیاست ..... ۳۵
<b>تاریخچه و پیشینه ولایت فقیه</b>	تشیع معنوی، تشیع سیاسی! ..... ۳۹
علت نانشاخته ماندن اصل ولایت فقیه ..... ۹۹	
تاریخچه ولایت فقیه و نظرات فقها ..... ۱۰۱	<b>فصل دوم / لزوم حکومت اسلامی</b>
جریان‌های ضد ولایت فقیه ..... ۱۰۹	تعریف حکومت و حاکمیت ..... ۴۵
	ارکان تشکیل حکومت ..... ۴۷
<b>فصل پنجم / جایگاه بحث ولایت فقیه</b>	ضرورت و لزوم حکومت در جامعه ..... ۴۸
ولایت فقیه، بخشی کلامی یا فقهی؟ ..... ۱۱۵	لزوم حکومت دینی ..... ۵۱
سخنی درباره کلامی بودن ولایت فقیه ..... ۱۱۷	امامان <small>علیهم‌السلام</small> و تشکیل حکومت اسلامی ..... ۵۲
تفاوت‌های مهم دو دیدگاه کلامی یا فقهی بودن	لزوم حکومت اسلامی در عصر غیبت ..... ۵۳
ولایت فقیه ..... ۱۲۰	حکومت اسلامی از احکام اولیه است ..... ۵۸
	چشمه کسانی از طرح حکومت اسلامی وحشت
<b>فصل ششم / دلایل ولایت فقیه</b>	دارند؟ ..... ۵۹
نیابت عام و نیابت خاص ..... ۱۲۵	تفاوت جامعه دینی و لیبرال ..... ۶۰
دلایل نقلی و عقلی ..... ۱۲۶	انواع حکومت ..... ۶۲
دلایل نقلی بر ولایت فقیه ..... ۱۲۷	حکومت دینی، اسلامی، ولایی ..... ۷۱
دلایل عقلی بر ولایت فقیه ..... ۱۴۰	هدف در حکومت اسلامی ..... ۷۲
	آیا حکومتی ذاتاً دینی وجود دارد؟ ..... ۷۴

**فصل هفتم / مبنای ولایت فقیه**

- مفهوم و معنای مشروعیت ..... ۱۴۹  
 ملاک و معیار مشروعیت ..... ۱۵۰  
 ملاک مشروعیت ولایت فقیه ..... ۱۵۴  
 ولایت فقیه؛ انتخابی یا انتصابی؟ ..... ۱۵۶  
 دلایل ولایت انتصابی فقیه ..... ۱۵۸  
 تئوری نصب چگونه با انتخاب مردم سازگاری دارد؟ ..... ۱۶۲  
 در صورت عدم مقبولیت حاکمیت ولی فقیه، چه باید کرد؟ ..... ۱۶۴  
 ولایت فقیه و مسأله شورا ..... ۱۶۶

**فصل هشتم / شرایط ولی فقیه**

- صفات و شرایط ولی فقیه ..... ۱۷۳  
 ۱- شرط فقاقت و دین شناسی ..... ۱۷۶  
 ۲- عدالت و تقوا ..... ۱۷۷  
 ۳- لیاقت و کاردانی ..... ۱۷۸  
 شرایط و صفات رهبر در قانون اساسی ..... ۱۷۹  
 شرایط و صفات رهبر از دیدگاه امام خمینی ..... ۱۸۱  
 شرایط و صفات رهبر از دیدگاه آیه الله خامنه‌ای ..... ۱۸۲

**فصل نهم / ولایت فقیه و مرجعیت**

- مجتهد متجزی و مطلق ..... ۱۸۷  
 اعلمیت یا نصاب فقاقت در ولایت ..... ۱۸۸  
 دیدگاه‌های فقهای شیعه درباره اعلمیت ..... ۱۹۰  
 شرط مرجعیت و اعلمیت در قانون اساسی ..... ۱۹۴

**فصل دهم / وظایف و اختیارات ولی فقیه**

- وظایف ولی فقیه ..... ۱۹۹  
 اختیارات باید متناسب با وظایف باشد ..... ۲۰۲

- اختیارات ولی فقیه ..... ۲۰۲  
 سخنی پیرامون مصلحت ..... ۲۰۴  
 فرق فتوا و حکم حکومتی ..... ۲۱۰  
 احکام اولیه، ثانویه و حکومتی ..... ۲۱۱  
 اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی ..... ۲۱۳  
 اختیارات رؤسای حکومت در غرب ..... ۲۱۵

**فصل یازدهم**

**ولایت فقیه، مطلقه یا مقیده**

- نظریه ولایت مقید و محدود فقیه ..... ۲۲۳  
 نظریه ولایت مطلق فقیه ..... ۲۲۵  
 ولایت فقیه و خطا ..... ۲۳۲  
 قداست ولی فقیه ..... ۲۳۴  
 اطاعت از ولی فقیه ..... ۲۳۶  
 ولایت خبری و انشایی ..... ۲۳۹

**فصل دوازدهم**

**ولایت فقیه و دموکراسی**

- ولایت فقیه و دموکراسی ..... ۲۴۳  
 ولایت فقیه و آزادی ..... ۲۴۷  
 ولایت فقیه و جمهوریت نظام ..... ۲۵۰  
 تفاوت بنیادین «نظام ولایت مطلقه فقیه» با «نظام توتالیتر و دیکتاتوری» ..... ۲۵۴  
 ولایت فقیه، ولایت بر فرزندانگان و عاقلان است ..... ۲۵۸  
 شخصیت حقیقی و حقوقی ولی فقیه ..... ۲۶۰

**فصل سیزدهم**

**ولایت فقیه و قانون اساسی**

- ولایت فقیه در قانون اساسی ..... ۲۶۵  
 علت بازنگری در قانون اساسی ..... ۲۶۶

مبارزات و مسؤولیت‌ها ..... ۳۱۹

مبارزات از سال ۴۱ به بعد ..... ۳۲۱

ایجاد تشکیلات ..... ۳۲۷

سازماندهی مخفی و گروه امداد روحانیت ..... ۳۲۸

دستگیری مجدد ..... ۳۳۱

تبعید به ایرانشهر ..... ۳۳۵

شورای انقلاب اسلامی ..... ۳۳۶

کمیته استقبال از امام ..... ۳۳۸

اولین مقاله از صدای جمهوری اسلامی ..... ۳۳۹

سرپرستی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ..... ۳۳۹

امامت جمعه تهران ..... ۳۳۹

نمایندگی مجلس شورای اسلامی ..... ۳۴۰

سوء قصد به آیه الله خامنه‌ای ..... ۳۴۰

ریاست جمهوری ..... ۳۴۲

آیه الله العظمی خامنه‌ای از دیدگاه  
امام خمینی علیه السلام ..... ۳۴۲

زعامت ..... ۳۴۴

### فصل هفدهم / شبهه‌ها و پرسش‌ها

دوره‌ای نبودن ولایت فقیه ..... ۳۴۷

رهبر یا شورای رهبری؟ ..... ۳۴۸

ولایت فقها یا ولایت فقیه؟ ..... ۳۵۱

کارآمدی ولایت فقیه ..... ۳۵۳

انتقاد از ولی فقیه ..... ۳۵۹

برکناری رهبر ..... ۳۶۳

تعدد فقهای جامع شرایط ..... ۳۶۴

حق و تکلیف ..... ۳۶۷

ولایت فقیه و مسلمانان کشورهای دیگر ..... ۳۷۴

کتابنامه ..... ۳۷۹

آیا ولی فقیه، حاکم بر قانون اساسی است؟ ..... ۲۶۸

چهار کنترل قانون اساسی برای ولی فقیه ..... ۲۷۲

### فصل چهاردهم ولایت فقیه و قوای سه‌گانه

با وجود قوای سه‌گانه، چه نیاز به ولی فقیه؟! ..... ۲۷۷

التزام نظری و عملی ریاست جمهوری به  
ولایت فقیه ..... ۲۷۸

### فصل پانزدهم / تشخیص ولی فقیه

تعیین و تشخیص ولی فقیه و رهبر جامعه  
اسلامی ..... ۲۸۵

مجلس خبرگان رهبری ..... ۲۸۶

وظایف اصلی مجلس خبرگان ..... ۲۹۱

### فصل شانزدهم / مصادیق ولایت فقیه

سخنی کوتاه ..... ۲۹۵

بررسی اجسامی زندگی و شخصیت  
امام خمینی علیه السلام ..... ۲۹۶

۱- امام خمینی از ولادت تا مرجعیت عامه ..... ۲۹۶

۲- امام خمینی و دوران قبل از نهضت ..... ۳۰۰

۳- امام خمینی و دوران رهبری ..... ۳۰۱

۴- امام خمینی و سفر به ملکوت اعلیٰ ..... ۳۰۸

بررسی شخصیت اجمالی ..... ۳۰۹

حضرت آیه الله العظمی خامنه‌ای ..... ۳۰۹

ولادت ..... ۳۰۹

دوران کودکی ..... ۳۱۰

تدریس ..... ۳۱۳

اساتید ..... ۳۱۳

تألیفات و آثار ..... ۳۱۷

## فهرست تفصیلی

- سکولاریزم و چگونگی پیدایش آن  
طرفداران سکولاریزم، منکر حاکمیت ولایت فقیه جامع الشرایط جامعه اسلامی اند.  
خاستگاه سکولاریزم، غرب و مسیحیت بوده است.  
انگلیسیون یا تفتیش عقاید در روان حاکمیت کلیسا، یکی از عوامل تز جدایی دین از سیاست.  
عامل دوم پیدایش سکولاریزم، پاسخگو نبودن مسیحیت بر اثر تحریف در دین بود.  
غرب، دور راه حل پیش روی خود دید: دموکراسی، دیکتاتوری.
- معنای لغوی سکولاریزم  
بررسی معنای لغوی سکولاریزم  
سخن ویلسون درباره مفهوم سکولاریزم  
در کشورهای کاتولیک نشین، واژه «لاتیک» یا «لانیسم» به کار رفت.  
در زبان عربی «العلمانیة» را معادل سکولاریزم گرفته اند.  
در غرب به مرور زمان، سکولاریزم دیگر جدایی دین از سیاست نیست، بلکه دشمن با دین است.
- مسلمانان سکولار!  
تحصیل کرده های غرب زده، مبلغان سکولاریزم حکومت لاتیک مسلمان نشین ترکیه!  
به مرور زمان به سکولاریزم به دو گونه سلبی و ایجابی وارد بحث می شوند.  
سخن محمد سعید عشاوی در تبلیغ سکولاریزم  
سخنی از آقای مهدی بازرگان  
مقایسه های بازرگان سیاست و حکومت را با آشپزی و چوپانی و خانه داری!  
سخنی کوتاه از آقای سروش در تفکیک دین و سیاست.  
کدام دین؟  
دینی که مدعیان سکولاریزم مطرح می کنند
- دین و حیانی، دین زنده، پویا و کامل است.  
سخن علامه شلتوت در تعریف و مفهوم دین  
کدام سیاست؟  
معنای لغوی سیاست  
معنای اصطلاحی سیاست  
به قول افلاطون، سیاست یکی از اقسام حکمت عملی است.  
خواجه نصیر طوسی، سیاست را به دو قسم کرده است.  
معنای سلبی سیاست و بیان امام خمینی  
معنای ایجابی سیاست که مورد نظر اسلام است.  
سخن امام خمینی در این باره  
- پیوند دین و سیاست  
رسول خدا (ص) و تشکیل حکومت اسلامی در مدینه  
ادامه حکومت داری بعد از ارتحال پیامبر (ص)  
سیاستمداری پیامبر (ص) و امامان معصوم در زیارت جامعه کبیره  
سخنی از دکتر شریعتی  
سخن مونتگمری وات، مستشرق معروف اروپایی در سیاست و تدبیر پیامبر اکرم (ص)  
دیدگاه اهل سنت در این باره  
سخنی از مارسل بوآزار دانشمند فرانسوی  
آیا رابطه اسلام و سیاست، رابطه ای تاریخی است یا ذاتی و مفهومی؟  
غرض از دخالت دین در شؤون زندگی بشر و سیاست چیست؟  
بیاناتی از امام خمینی (ره)، در پیوند دین و سیاست  
سخنی از حضرت آیه الله خامنه ای  
- تشییع معنوی، تشییع سیاسی!  
برخی از نویسندگان تشیع را به دو نوع معنوی و سیاسی تقسیم کرده اند!

برخی از علمای اسلام تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت را از امور بدیهی دانسته‌اند.

**- حکومت اسلامی از احکام اولیه است**

تعریفی اجمالی از احکام اولیه

نظر امام خمینی (ره) در این باره

نظر مقام معظم رهبری، حضرت آیه الله خامنه‌ای در این باره

**- چه کسانی از طرح حکومت اسلامی وحشت دارند؟**

شاید سرچشمه مخالفت با حکومت اسلامی دو جنبه روانی و روایی باشد.

جنبه روانی آن، خراطره تسلی است که از برخی حکومت‌ها دارند.

جنبه روایی آن، روایات ضعیف و برداشت غلطی است که از آنها می‌شود.

**- تفاوت جامعه دینی و لیبرال**

معنا و مفهوم لیبرالیسم

در جامعه لیبرال ارزشها و قوانین حاصل قرارداد اجتماعی‌اند.

- اما در جامعه دینی، ارزشها و قوانین بر اساس تعالیم دینی است.

در جامعه لیبرال، لزومی ندارد حاکمان دارای ویژگیهای ارزشی خاصی باشند.

- اما در جامعه دینی حاکمان باید شرایط خاصی از جانب دین داشته باشند.

در جامعه دینی ارزشها موضوعیت ذاتی دارند.

**- انواع حکومت**

تقسیم بندی کلی حکومتها: کومت فرد بر مردم، حکومت گروهی بر مردم، حکومت مردم بر مردم.

از نظر منتسکیو، حکومتها سه دسته‌اند.

ارسطو نیز حکومتها را سه دسته می‌داند.

سخن ما کیاولی درباره انواع حکومت.

یک نوع تقسیم بندی دیگر

تقسیم مورد نظر کتاب: ۱- سلطه فردی، ۲- دموکراسی،

نقد این نظریه: امامان هرگز از سیاست کناره‌گیری نکرده‌اند.

تجزیه تشیع ممکن نیست.

**- تعریف حکومت و حاکمیت**

تعریف حکومت

تفاوت دو واژه «حکومت» و «دولت»

معنای حاکمیت و رابطه آن با حکومت

**- ارکان تشکیل حکومت**

هر حکومتی سه رکن اساسی دارد: رکن تقنین، رکن اجرایی، رکن قضایی.

در نظام اسلامی، جدای از قوای سه‌گانه، «ولایت فقیه» رکن اصلی است.

**- ضرورت و لزوم حکومت در جامعه**

اجتماع بدون حکومت دچار هرج و مرج می‌شود.

ضرورت حکومت در کلام امام علی (ع)

سخنی نغز از امام رضا (ع)

عقیده خوارج در باب حکومت

آنارشیسیم، مخالف تشکیل حکومت است.

**- لزوم حکومت دینی**

آیه‌ای از قرآن درباره لزوم حکومت دینی.

وصول به اهداف بعثت، مستلزم تشکیل حکومت دینی است.

پیامبرانی که تشکیل حکومت دادند، به اهداف خود نزدیکتر بودند.

**- امامان (ع) و تشکیل حکومت اسلامی**

مسأله امامت از مسأله حکومت و خلافت جدا نیست.

قیام کربلا، برای بازگرداندن حکومت به آل علی

سخنی از آقای بازرگان و نقد آن

**- لزوم حکومت اسلامی در عصر غیبت**

اسلام در زمان غیبت، بدون تردید دارای حکومت است، به چند دلیل:

دلیل اجتماعی تاریخی

دلیل اعتقادی

دلیل عقلی



- ۳- الهی.
- ۱- حکومت‌های دیکتاتوری و خودکامه حکومت توتالتری سلطنت مشروطه سلطنت مطلقه حکومت استبدادهای شاخه‌های مختلفی دارد.
- «هابز» فیلسوف انگلیسی، دو گونه دیکتاتوری را شناسایی کرده است: ۱- حکومت خودکامگی استبدادی، ۲- دولت خودکامگی تاسیسی.
- نقد و بررسی این نوع حکومت.
- ۲- حکومت دموکراسی و بزرگی نظام دموکراسی حکومت دموکراسی: یا واقعاً جنبه مردمی دارد، یا فقط آب و رنگی مردمی دارد.
- دموکراسی در برابر تئوکراسی - خدا سالاری -
- معنای حکومت جمهوری اسلامی
- نقد و بررسی حکومت دموکراسی
- الف - موجب یک ظلم فاحش می‌شود.
- ب - سبب استبداد اکثریت بر ضد اقلیت می‌گردد.
- ج - دنباله رو خواسته‌های ناپایدار اکثریت مردم است.
- ۳- حکومت الهی حکومت الهی، حکومتی بر اساس اراده خداست.
- در این نوع از حکومت، آفات حاکم بر حکومت‌های دیگر وجود ندارد.
- حکومت دینی، اسلامی، ولایی**
- تعریفی از حکومت دینی
- تعریف و برداشتی خاص از حکومت اسلامی
- تعریفی از حکومت ولایی
- هدف در حکومت**
- حکومت از نظر هدف به سه نوع تقسیم می‌شود:
- ۱- حکومتی که هدف در آن تأمین تمایلات شخصی است.
- ۲- حکومتی که هدف از آن تأمین خواسته‌های مردم است.
- ۳- حکومتی که هدف آن تأمین مصالح و منافع ملت و اجرای عدالت و موازین اینها است.
- اشاره برخی از اهداف حکومت اسلامی در قرآن کریم
- آیا حکومتی ذاتاً دینی وجود دارد؟**
- آیا حکومت در متن دین است یا ضرورت زمان، اقتضای تشکیل آن را کرده است؟
- سخن آقای سروش در این باره
- نقد و بررسی نظریه آقای سروش
- سخنی از علامه شلتوت
- رابطه اسلام و حکومت تاریخی نیز نمی‌باشد.
- ولایت چیست؟**
- معنی ولایت از نظر لغت
- ولایت همان حکومت و سرپرستی است.
- بعضی ولایت را به معنای قیمومیت پنداشته‌اند.
- فقیه کیست؟**
- معنی فقه از نظر لغت
- مفهوم اصطلاحی فقیه
- سخنی از شهید مطهری
- معنای مفهومی ولایت فقیه**
- ولایت فقیه، نه به معنای قیمومیت است نه به معنای اراده مطلق فقیه
- بیانی از امام خمینی (ره)
- ولایت تکوینی و تشریحی**
- معنای ولایت تکوینی
- معنای ولایت تشریحی
- در مکتب شیعه، عصمت در امام و عدالت در نای امام کمترین شرط ولایت است.
- تشریح در یقه فقاقت دو گونه است.
- انواع و مراتب ولایت**
- ولایت الله
- ولایت رسول الله
- ولایت امام معصوم (ع)
- ولایت فقیه
- مراتب ولایت از نظر اجرایی

**- ولایت یا وکالت؟**

آقای دکتر حائری، معتقد به وکالت فقیه است.

آقای سروش نیز در این باره وکالت را به جای ولایت مطرح می‌کند.

سخنی از آیه الله منتظری

جایگزینی وکالت و یا نیابت فقیه به جای ولایت از جهاتی نادرست است.

بیان وکالت به جای ولایت در خارج از مرزها نیز نادرست است.

**- ولایت یا نظارت؟**

برخی معتقدند حکومت کار فقیهان نیست و فقط باید نظارت کنند.

نظارت به چه صورتی باشد؟

سخن یکی از مدافعان نظارت فقیه

نقد و بررسی سخن مذکور با ذکر چهار نکته.

**- علت ناشناخته ماندن اصل ولایت فقیه**

یکی از دلایل، انزوای مذهب تشیع از ورود به صحنه سیاست بوده است.

نظر حضرت امام درباره علت ناشناخته ماندن این اصل

سخنی از مرحوم علامه نراقی

**- تاریخچه ولایت فقیه و نظرات فقها**

مرحوم حائری یزدی معتقد است ولایت سیاسی در تاریخ فقه اسلامی مطرح نبوده است.

سخنی از آیه الله مصباح یزدی در تاریخچه مسأله ولایت فقیه

سخن شیخ مفید

سخن سلار

سخن شیخ طوسی

سخن علامه حلی

سخن شهید اول

سخن شهید ثانی

سخن ملا احمد نراقی

سخن صاحب جواهر

سخن شیخ انصاری

سخن ابن فهد حلی

سخن محقق کرکی

سخن مقدس اردبیلی

سخن حسین عاملی

سخن سید بحر العلوم

سخن آیه الله بروجردی

سخن امام خمینی (ره)

**- جریانهای ضد ولایت فقیه**

۱- جریان کفر و الحاد

۲- جریان نفاق

۳- جریان ملی‌گرایی

۴- جریان لیبرالیسم

۵- بی بند و بارها و مفسدان

**- ولایت فقیه، بحثی کلامی یا فقهی؟**

سخنی از آیه الله جوادی آملی

هر علمی دارای موضوعی است.

موضوع علم فقه، افعال مکلفان، و موضوع علم کلام، اصول دین است.

**- سخن درباره کلامی بودن ولایت فقیه**

بسیاری از؟؟؟ فلسفه و علمای اسلامی، در حوزه کلام بحث نموده‌اند.

برخی از دلایل نقلی در این باره

هر مسأله‌ای که موضوع آن فعل الله است، کلامی است.

نظر آیه الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب.

نظر امام خمینی (ره)

**- تفاوت‌های مهم دو دیدگاه کلامی یا فقهی بودن**

**ولایت فقیه**

۱- بر مبنای کلامی بودن، سخن از نصب فقیه است و بر مبنای فقهی بودن، انتخاب.

۲- بر مبنای کلامی بودن و در فرض تعدد واجدان شرایط، انتخاب جهت تحقق عینی ولایت است.

۳- بنا بر مبنای اول، خبرگان نهاد تشخیص عزل و نصب است، اما بر مبنای دوم، خبرگان نهاد عزل و نصب است.

۴- بنا بر مبنای اول، خبرگان و مردم نمی‌توانند ولایت را از ولی بگیرند، اما در مبنای دوم چنین نیست.

۵- در بحث کلامی، ولی فقیه نایب امام و در بحث فقهی وی وکیل سیاسی مردم است.

۶- بنا بر کلامی بودن، ولایت مطلقه به اثبات می‌رسد، در دیگر مینا، چنین نیست.

۷- اگر کلامی باشد، مسأله ولایت فقیه عقلی و عقلایی است، هر چند فروغش فقهی باشد.

در فرهنگ اسلامی، مشروعیت به دو اعتبار به کار رفته است.

سخنی در تلازم حق و تکلیف و این که مشروعیت یعنی حَقَّانیت.

#### - ملاک و معیار مشروعیت

نظریه قرارداد اجتماعی

نظریه رضایت

نظریه اراده عمومی

نظریه عدالت

نظریه سعادت یا ارزشهای اخلاقی

نظریه حکومت الهی یا مرجعیت امر الهی

نقد و بررسی سه نظریه اول

نقد و بررسی نظریه عدالت و سعادت

تأیید و تأکید بر نظریه حکومت الهی

#### - ملاک مشروعیت و ولایت فقیه

مبنای اول: مشروعیت وایت فقیه از ولایت شرعی الهی سرچشمه می‌گیرد.

مبنای دوم: مشروعیت و ولایت فقیه از قرارداد اجتماعی مردم به وجود می‌آید.

#### - ولایت فقیه: انتخابی یا انتصابی؟

پیش فرضها و مشترکات پذیرفته شده از سوی هر دو طرف

مراد از ولایت انتصابی فقیهان

مراد از ولایت انتخابی فقیهان

تفاوتهای دو نظریه نصب و انتخاب

نقد و بررسی تئوری انتخاب

#### - دلایل ولایت انتصابی فقیه

دلایل نقلی

دلایل عقلی

سخن آیه الله حسینی عاملی

سخنی از مرحوم نراقی

سخنی از مرحوم آیه الله جوادی آملی

سخنانی از امام خمینی (ره)

آقای نوری: من کشف را خیلی نمی‌فهمم!

#### - نیابت عام و نیابت خاص

مفهوم نیابت خاص

مفهوم نیابت عام

شرایط ولی فقیه در روایت امام حسن عسگری (ع)

#### - دلایل نقلی و عملی

دلایل به سه دسته تقسیم می‌شوند: ۱- دلیل عقلی محض

۲- دلیل مرکب از عقل و نقل

۳- دلیل نقلی محض

#### - دلایل نقلی بر ولایت فقیه

۱- مقبوله عمر بن حنظله

اشکال آقای سروش به مقبوله ابن حنظله

پاسخ به اشکال

۲- حدیث مرسله از امام علی (ع)

۳- روایت اسحاق بن یعقوب و توفیق امام زمان (ع)

۴- روایت امام رضا (ع)

۵- روایت ابو خدیجه از امام صادق (ع)

۶- صحیحہ فداح

۷- حدیثی از امام موسی بن جعفر (ع)

۸- روایتی از امام علی (ع)

۹- روایتی از امام صادق (ع)

۱۰- خداوند به حضرت عیسی فرمود:

#### - دلایل عقلی بر ولایت فقیه

قانون الهی، بدون گرداننده و مجری و ولی امر بی‌اثر و بیهوده است.

سخنی از امام خمینی (ره) در ضرورت عقلی وجود ولایت فقیه

بیانی از مرحوم آیه الله خویی (ره)

بیانی از مرحوم آیه الله بروجردی (ره)

استدلالی از آیه الله جوادی آملی

استدلالی از آیه الله مصباح یزدی

نام عده‌ای از علما و فقهای بزرگ که به ضروری بودن ولایت فقیه معتقدند.

#### - مفهوم و معنای مشروعیت

مفهوم مشروعیت در لغت و اصطلاح سیاسی

- ۲- عدالت  
ویژگی کفایت و صلاحیت در همان شرط نخست مندرج است.  
نقدی بر مقاله دولت دینی و دین دولتی  
**شرایط و صفات رهبر از دیدگاه آیه الله خامنه‌ای**  
رهبر، علاوه بر فقاہت و عدالت، باید مدیر و مدبّر و جریان شناس باشد.  
سه شرط اساسی است: فقاہت، عدالت و کفایت ذهنی و عملی  
**مجتهد متجزی و مطلق**  
معنای اجتهاد و مجتهد  
معنای مجتهد مطلق  
معنای مجتهد متجزی  
ولی فقیه باید مجتهد مطلق باشد نه متجزی  
**اعلمیت یا نصاب فقاہت در ولایت**  
مناصب و شؤون فقیه: افتان قضاوت، ولایت و زعامت  
فقاہت و عدالت، دو شرط لازم هر سه شأن و بسمت می‌باشند  
برخی معتقدند اعلمیت در شؤون مورد نظر لازم است  
به چهار دلیل اعلمیت شرط نیست  
**- دیدگاه‌های فقهای شیعه درباره اعلمیت**  
شیخ مفید  
مرحوم سید محمد مجاهد، استاد شیخ انصاری  
علامه نراقی  
شیخ حسن نجفی معروف به صاحب جواهر  
شیخ اعظم انصاری  
میرزای قمی  
سید محمد کاظم بزدی  
اسامی بیست و چهار نفر از علما که اعلمیت را شرط نمی‌دانند  
نظر امام خمینی (ره)  
**- شرط مرجعیت و اعلمیت در قانون اساسی**  
در قانون اساسی مصوب ۵۸ اعلمیت شرط بود.
- تسنوری نصب چگونه با انتخاب مردم سازگاری دارد؟  
استقرار ولایت والی و فقیه به دو امر بستگی دارد: ثبوتاً به نص و نصب، و اثباتاً پذیرش جمهور.  
مشروعیت و مقبولیت  
شاهدی از حکومت امام علی (ع)  
مفهوم انتخاب در تنوری نصب  
- در صورت عدم مقبولیت حاکمیت ولی فقیه، چه باید کرد؟  
مشروعیت ولایت فقیه منوط به مقبولیت آن نیست  
بررسی صور احتمالی عدم مقبولیت  
باید ولی فقیه، اهم و مهم کند  
**- ولایت فقیه و مسأله شورا**  
اشکالی از مرحوم دکتر حائری  
مسأله شورا در اسلام و قرآن  
شورا در مسائلی است که حکم خاصی از سوی خداوند نازل نشده باشد.  
با چه کسانی می‌توان مشورت کرد؟  
**- صفات و شرایط ولی فقیه:**  
سه شرط کلی: فقاہت، عدالت، لیاقت و کاردانی  
این صفات و شرایط در روایات اسلامی  
چرا بسیاری از سخنان امام عسکری (ع) درباره رهبری جامعه اسلامی است؟  
ماوردی، شرایط حاکم را به دو دسته تقسیم می‌نماید.  
سخنی از امام خمینی (ره)  
۱- شرط فقاہت و دین شناسی  
۲- عدالت و تقوا  
۳- لیاقت و کاردانی  
**شرایط و صفات رهبر در قانون اساسی**  
اصل پنجم  
اصل یکصد و نهم  
**شرایط و صفات رهبر از دیدگاه امام خمینی (ره)**  
۱- علم به قانون

مبنای فتوا و حکم حکومتی	در قانون اساسی مصوب ۶۸، مرجعیت از اصل یکصد و هفتم حذف شد.
فرق اول	سخن امام خمینی (ره) در این باره
فرق دوم	<b>- وظایف ولی فقیه</b>
فرق سوم	وظیفه فقیه در ساحت مسائل علمی اسلامن اجتهاد مستمر است.
فرق پنجم	وظیفه فقیه عادل در بخش اجرایی اسلامی
<b>- احکام اولیه، ثانویه و حکومتی</b>	وظایف ده گانه فقیه جامع شرایط از دیدگاه علامه نراقی
تعریف حکم اولی	فرق اجمالی وظایف و اختیارات
تعریف حکم ثانوی	سخنی از امام خمینی (ره)
تعریف حکم حکومتی	<b>- اختیارات ولی فقیه</b>
اشتراکات احکام حکومتی و احکام ثنوی	به طور کلی اختیارات رهبری جامعه اسلامی دو جنبه دارد: اسلامیت، قراردادی و جمهوریت
وجه افتراق احکام حکومتی با احکام ثانوی	نظریه حسب
<b>- اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی</b>	نظریه ولایت مطلقه فقیه در حوزه اختیارات
اصل یکصد و دهم	دلیل اجمالی این نظر
تمام اختیارات و وظایف رهبر در این اصل مشخص نشده است	نظریه فارابی درباره اختیارات مطلق رهبر و حاکم اسلامی
نظر امام خمینی (ره) در این باره	این رشد نیز قائل به اختیارات مطلق رهبری است.
<b>- اختیارات رؤسای حکومت در غرب</b>	<b>- سخنی پیرامون مصلحت</b>
اختیارات رئیس جمهور آمریکا	معنی مصلحت در لغت و اصطلاح
اختیارات رئیس جمهور فرانسه	مصلحت در اسلام، یعنی هر کاری که به سود و صلاح مادی و یا معنوی جامعه باشد.
اختیارات پادشاه انگلیس	برخی به کارگیری مصلحت را از سوی حکومت اسلامی، ناپسند می‌شمارند.
اختیارات رئیس جمهور آلمان	مصلحت در روایات
مقایسه‌ای اجمالی بین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و سایر قوانین اساسی یاد شده:	دو شرط اساسی در بازشناسی مصالح
۱- شرایط رهبری در قانون اساسی جمهوری اسلامی، دقیقتر و متناسب با مسؤولیت سنگین اوست.	سخنی از شهید مطهری
۲- نظام حاکم بر انگلستان پادشاهی به شکل موروثی و مادام‌العمر است، اما در جمهوری اسلامی چنین نیست.	هر ولایتی مقید به مصلحت است.
۳- در حقوق اساسی جمهوری فرانسه، انگلستان و آلمان، انحلال مجلس پیش‌بینی شده است.	مصلحت‌های ثابت و متغیر
<b>- نظریه ولایت فقیه در چارچوب قانون اساسی حکومت اسلامی</b>	مرجع تشخیص مصلحت، حکومت اسلامی است.
موارد محدودیت ولایت فقیه عبارتند از:	بسیاری از علما، پیروی از مصلحت اندیشی‌های حاکم اسلامی را واجب می‌دانند.
محدود بودن ولایت فقیه بر امور حسیه	مجمع تشخیص مصلحت نظام
مقدم نبودن ولایت فقیه بر احکام فرعی الهیه	<b>- فرق فتوا و حکم حکومتی</b>
محدود بودن ولایت فقیه در چارچوب قانون اساسی	

- حکومت اسلامی  
معنای حسبه  
دو قلمرو حسبه  
حسبه از دیدگاه امام خمینی حوزه گسترده‌ای دارد
- نظریه ولایت مطلق فقیه**  
منظور از ولایت مطلقه فقیه  
معنای مطلق و مطلقه  
ولایت مطلقه به معنای دخالت در امور شخصی مردم نیست.
- دو نوع بحث درباره ولایت مطلقه فقیه  
فرق بین ولایت مطلقه فقیه و حکومت مطلقه  
نظرات امام خمینی (ره) درباره ولایت مطلقه فقیه  
نقد نظریه دولت دینی و دین دولتی درباره ولایت مطلقه فقیه  
ولایت مطلقه فقیه، ولایت بر فقه و شریعت نیست.  
نظریه عامه یا کطلقه فقیه در آرای فقها و علمای بزرگ شیعه  
ولایت مولفه در قانون اساسی  
اختیارات مطلقه فقیه، نه حکومت
- ولایت فقیه و خطا**  
عصمت پیامبر و امام  
ولی فقیه در بعد گناه باید معصوم باشد  
سخنی از امام حسن عسگری (ع)  
نکاتی پیرامون فرض اشتباه کردن ولی فقیه
- قداست ولی فقیه**  
آقای سروش: لیبرالیسم یعنی آزاد شدن از قید مقدّسات  
معنی واقعی قداست  
بیانی از آیه الله مصباح یزدی  
سخنی از امام خمینی (ره)
- اطاعت از ولی فقیه**  
صرف احتمال خطا، مانع از اطاعت در امر اداره جامعه اسلامی نمی‌شود.  
اطاعت از حکم حکومتی بر همه لازم است.  
دو فتوا از مقام معظم رهبری
- اگر مردم از رهبر اطاعت نکنند چه می‌شود؟  
**- ولایت خبری و انشایی**  
مفهوم ولایت خبری  
مفهوم ولایت انشایی  
نقد و بررسی این نظریه  
مردم در نظام ولایت فقیه، سهم دارند نه تمام نقش را.
- ولایت فقیه و دموکراسی**  
معنای لغوی و اصطلاحی دموکراسی  
سخن متسکیر  
برخی به سازش ناپذیر اسلام و دموکراسی فتوا می‌دهند.  
نقد و بررسی سخن فوق  
دموکراسی تفاسیر و تلقی‌های متعدّدی دارد.  
دموکراسی آفاتی با خود به همراه دارد.  
مفهومی از دموکراسی که با اسلام و ولایت فقیه سازگار است.
- ولایت فقیه و آزادی**  
آزادی دو گونه توصیف می‌شود:  
۱- آزادی منفی یا مطلق  
۲- آزادی مثبت یا در محدوده قانون  
در نظام ولایت فقیه، یکی از اصول اساسی تأمین آزادی مردم است.  
فرمایشاتی از حضرت آیه الله خامنه‌ای
- ولایت فقیه و جمهوریت نظام**  
شبهه‌ای از مرحوم دکتر حائری یزدی  
نقد و بررسی شبهه  
یکی از اصول مهم در مسأله ولایت، پذیرش همگانی است.  
سخنی از مقام معظم رهبری
- تفاوت بنیادین نظام ولایت فقیه با نظام توتالیتر و دیکتاتوری**  
نظام دیکتاتوری و توتالیتر زشت‌ترین انواع حکومت‌هاست.  
معنا و مفهوم توتالیتریسم  
ویژگیهای عمده توتالیتریسم

برخی از بزرگان و امام خمینی (ره) ولایت مطلقه فقیه را فوق قانون اساسی می‌دانند.

ذکر یک تمثیل

ارزشها موضوعیت با لذات دارند و قوانین اساسی، موضوعیت با؟؟؟

مراد از حاکمیت فقیه بر قانون اساسی، باز کردن بن‌بستها توسط ولی امر است.

حکم بازنگری توسط امام شاهی بر حاکمیت فقیه بر قانون است.

منظور از مطلقه، اختیارات بی حد و حصر و استبداد رأی نیست.

- چهار کنترل قانون اساسی برای ولی فقیه

۱- کنترل درونی و صفاتی رهبر

۲- کنترل قانونی رهبر

۳- کنترل مالی رهبر

۴- کنترل مشورتی رهبر

- با وجود قوای سه‌گانه، چه نیاز به ولی فقیه؟! قداست سه‌گانه: مقننه، مجریه، قضائیه.

چگونگی ارتباط رهبر با قوای سه‌گانه

- التزام نظری و عملی ریاست جمهوری به ولایت فقیه

راههای مختلف گزینش رئیس جمهور

تنفیذ حکم ریاست جمهوری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

نظر امام خمینی (ره)

- تعیین و تشخیص ولی فقیه و رهبر جامعه اسلامی

نحوه تعیین و تشخیص ولی فقیه:

تعیین بی واسطه

تعیین با واسطه

اصل یکصد و هفتم قانون اساسی در این باره

- مجلس خبرگان رهبری

معنی خیره بودن

مجلس خبرگان قانون اساسی

تفاوت‌های اساسی این دو نظام:

۱- در نظام توتالیتر و دیکتاتوری حاکمیت مطلقه شخص است، و در نظام ولایی، حاکمیت از آن شخصیت حقوقی فقیه است.

۲- در نظام توتالیتر، هدف وسیله را ترجمه می‌کند، اما در نظام ولایی چنین نیست.

۳- در نظام توتالیتر، حاکمیت نوعاً برون‌زا است، و در نظام ولایی درون‌زا.

سخنی از امام خمینی (ره)

سخنی از مقام معظم رهبری

- ولایت فقیه، ولایت بر فرزندان و عاقلان است

شبهه‌ای از دکتر حائری یزدی

نقد و بررسی شبهه مذکور

ولایت فقیه، مثل ولایت بر مجنون و سفیه و صغیر نیست.

اشکالی دیگر از مرحوم حائری

پاسخ به اشکال مذکور

- شخصیت حقیقی و حقوقی ولی فقیه

ولایت فقیه واجد شرایط، یک مفهوم کلی است.

بازگشت ولایت فقیه، به ولایت فقه و فقاہت است. الله

سخن امام خمینی (ره) در این باره

- ولایت فقیه در قانون اساسی

در قانون اساسی به جز مقدمه، یازده اصل مربوط به ولایت فقیه است.

در این اصول یازده گانه به هفت مسأله از بحث ولایت فقیه پرداخته شده است.

- علت بازنگری در قانون اساسی

حکم امام خمینی (ره) مبنی بر بازنگری قانون اساسی

قوانین متغیرند و متناسب با شرایط تغییر می‌کنند.

مهم‌ترین تغییرات در قانون اساسی درباره ولایت فقیه و رهبری است.

- آیا ولی فقیه، حاکم بر قانون اساسی است؟

ذکر یک شبهه

بررسید قیق رابطه ولایت فقیه و قانون، به ملاک مشروعیت بستگی دارد.

اساتید	مجلس خبرگان رهبری
تألیفات	خبرگان و کلام مردم در تعیین رهبری هستند.
مبارزات و مسؤولیت‌ها	مشروعیت اعضای مجلس به آرای عمومی است.
مبارزات از سال ۴۱ به بعد	استقلال مجلس خبرگان
ایجاد تشکیلات	خبرگان رهبری، بنابر دو نظریه نصب و انتخاب
سازماندهی مخفی و گروه امداد روحانیت	اشکال دور
دستگیری مجدد	پاسخ به آن اشکال
تبعید به ایرانشهر	ترفند انحلال مجلس خبرگان
شورای انقلاب اسلامی	سخن امام خمینی (ره) در این باره
کمیته استقبال از امام	- وظایف اصلی مجلس خبرگان
توطئه کمونیست‌ها	۱- تعیین رهبری
اولین مقاله از صدای جمهوری اسلامی	۲- نظارت بر عملکرد و شرایط رهبری
مأموریت به سیستان و بلوچستان	۳- اعلام برکناری رهبر
نماینده شورای انقلاب در وزارت دفاع	۴- بازنگری در قانون کیفیت انتخاب خبرگان
سرپرستی سپاه و پاسداران انقلاب اسلامی	پرسشی اجمالی زندگی و شخصیت امام
رسیدگی به امور دانشجویان	خمینی (ره)
امامت جمعه تهران	۱- امام خمینی از ولادت تا مرجعیت عامه
نمایندگی مجلس شورای اسلامی	نسب امام
ریاست جمهوری	امام تحت تکفل عمه و مادر
نماز جمعه تاریخی	تحصیلات امام
آیه الله العظمی خامنه‌ای از دیدگاه امام خمینی (ره)	جامعیت امام
زعامت و رهبری	اساتید امام
- دوره‌ای نبودن ولایت فقیه	مرجعیت امام
نظریه دوره‌ای کردن ولایت فقیه	مرجعیت عامه
با توجه به شرایط ولی فقیه، نیازی به دوره‌ای بودن نیست.	۲- امام خمینی و دوران قبل از نهضت
رهبر یا شورای رهبری؟	۳- امام خمینی و دوران رهبری
مشورت برای تصمیم‌گیری مفید و تصمیم‌گیری مشورتی	دوره اول
مضر است.	دوره دوم
رهبری شورایی موجب اضطراب و خلل در اداره امور	دوره سوم
خواهد شد.	دوره چهارم
در ادیان الهی ز تاریخ پیامبران و امامان، شاهد وحدت	۴- امام خمینی و سفر به ملکوت اعلی
رهبری بوده‌ایم.	- بررسی زندگی و شخصیت حضرت آیه الله
سخنی گهر بار از امام رضا (ع)	العظمی خامنه‌ای
	ولادت
	دوران کودکی
	تدریس



**- ولایت فقها یا ولایت فقیه؟**

دلیل معتقدان به ولایت فقها

پاسخ: ۱ - هیچ دلیلی وجود ندارد که یک فرد نتواند بر مفاهیم مکتبی تسلط نسبی داشته باشد.

۲ - یک فرد می تواند فقیه باشد و امام نباشد.

**- کارآمدی ولایت فقیه**

برخی معتقدند ولی فقیه فاقد تخصص در امور مختلف است، پس نمی تواند کارآمد باشد.

فرق بین مدیریت فنی و ابزاری و «مدیریت فقهی و انسانی».

کسی ادعا ندارد که برای اداره جامعه اسلامی فقط وجود فقامت اصطلاحی کافی است.

فقه کار آمد، فقیه کار آمد

سخن نغزی از علامه جعفری

مشورت ولی فقیه با کارشناسان

سخن امام خمینی (ره)

نقش کاملاً محسوس رهبر در پیروزی انقلاب اسلامی

ولایت فقیه و جلوگیری از بروز بحران.

**- انتقاد از ولی فقیه**

انتقاد از ولی فقیه جایز است.

سخنی از استاد شهید مطهری

سخنی از امام خمینی (ره)

در انتقاد از ولی فقیه، رعایت نکاتی لازم است.

**- برکناری رهبر**

سخن امام خمینی (ره)

اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی

خبرگان عزل نمی کند بلکه تشخیص می دهد و اعلام

می کند.

**- تعدد فقهای جامع الشرائط**

یکی از ترندهای ضد انقلاب، قبل از پیروزی

اشکال آیه الله منتظری

پاسخ اشکال: ولایت فقیه در عصر غیبت یک واجب کفالی است.

ولایت مانند مسأله نماز جماعت نیست، بلکه ولایت اعلم واصلح است.

**- حق و تکلیف**

مروری بر نظرات آقای سروش

بیان نظرات نویسنده دیگر

تکلیف در لغت و اصطلاح

حق در لغت و اصطلاح

فلسفه تکلیف

انجام تکلیف در برابر بستگی به انسان مدرن و سنتی ندارند و حق و تکلیف دو روی یک سکه اند.

سخنی از امام علی (ع)

زبان دین، زبان حق و تکلیف است.

بر اساس تئوری حق، نبوت و امامت هم با دموکراسی سازگار است!

انسان حق دارد حکومت دینی را بپذیرد اما حق توطئه ندارد.

**- ولایت فقیه و مسلمانان کشورهای دیگر**

بنا بر نظریه نصب ولایت فقیه

بنا بر نظریه انتخاب ولایت فقیه

طرح یک سوال و پاسخ آن.

طرح سوال دیگر و پاسخ آن.

## مقدمه

۱. یکی از مهم‌ترین مباحث کلامی، فقهی، حقوقی، سیاسی و اجتماعی در عصر غیبت، خصوصاً در سه دههٔ اخیر و نیز پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران که به طور گسترده مورد پژوهش و بحث و نظر قرار گرفت، مبحث حکومت اسلامی، و «ولایت فقیه و حوزه اختیارات او» می‌باشد. و اهمیت آن به قدری است که محققان و دانشمندان دیگر کشورها نیز به تحلیل و بررسی این نظریه و نظام مبتنی بر آن پرداخته‌اند.

۲. با این که اعتقاد به ولایت فقیه از اعتقادات دیرینه، مسلم و ریشه‌دار مذهب تشیع است، اما میان انقلاب اسلامی و اصل ولایت فقیه از حیث حاصل و محصول بودن، تأثیر و تأثر متقابل وجود دارد؛ به این معنی که انقلاب اسلامی ثمرهٔ اعتقاد مردم به ولایت فقیه بوده، و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، عالی‌ترین ثمرهٔ آن، اعتبار قانونی بخشیدن به ولایت فقیه است. این جنبهٔ قانونی دادن به ولایت فقیه سبب شد سوالات و شبهاتی در پیرامون آن به وجود آید که طرح آن شبهات و حل آنها ثمرات مبارک و ارزنده‌ای داشت و بر توسعه و غنای بحث افزوده است.

۳. یکی از روشن‌ترین نشانه‌های اهمیت اصل ولایت فقیه، توطئه‌ها، و موضع‌گیری‌های بسیاری است که معاندان و مخالفان این اصل اسلامی داشته‌اند. چنان که امام خمینی علیه السلام در یکی از بیانات خود فرمودند: «ملت ما اگر بخواهند سردی بکنند، یکی از اموری که توطئه در آن هست این است که راجع به این قانون اساسی، مردم را سرد کنند. از آنها بپرسید، خوب، این قانون اساسی که شما می‌گویید که قانونی است ارتجاعی، کدام یکی از این موادش ارتجاعی است؟ اولی که دست رویش می‌گذرانند، دست می‌گذارند روی «ولایت فقیه»، اول دست آنجا می‌گذارند؛ برای این که این یک طرح اسلامی است و آنها از اسلام می‌ترسند، آنها اسلام را ارتجاع می‌دانند...».

لذا مخالفان، وقتی که می‌خواهند ولایت فقیه را از نظام ما حذف کنند، می‌دانند که اگر به صراحت بگویند این نظام نباید باشد، تأثیری در جامعه نخواهد داشت، پس سعی می‌کنند از گوشه و کنارش بسابند، کم رنگش کنند و با خدشه‌ها و شبهه‌ها آن قدر از اطرافش بزنند تا دیگر چیزی از آن باقی نماند.

۴. نهضت آزادی در خرداد ۵۸ جزوهای درون‌گروهی در حدود ۶۰ صفحه منتشر کرد و در آن با صراحت تحلیل کرد که امام باید به قم برود و روحانیت به مساجد برگردد، تا تقدس روحانیت و اسلام حفظ بماند؛ زیرا سیاست، و کشورداری، موجب کاهش اعتبار عمومی علما و نقص‌هدایت و ارشاد، و آسیب به دعوت به عرفان و معرفت الهی می‌شود.

در این جزوه تحلیل شده است که اداره کشور نیاز به تخصص‌ها و متخصصین دارد و بهترین آنها در نهضت آزادی هستند! لذا امام باید اداره امور را به اینها بسپارد و خود به اشاره بپردازد. هنگامی که در مجلس خبرگان بحث ولایت فقیه مطرح شد، این نوع گروه‌ها و اشخاص، با آن به مخالفت برخاستند؛ و برخی مانند بنی‌صدر آن را دیکتاتوری آخوندی و استبداد دینی خواندند.

با تصویب اصل اساسی ولایت فقیه عادل، گرد یأس و ناامیدی بر اندیشه

انحرافی مخالفان نشست؛ زیرا ولایت امر مسلمین به عهده ولی فقیه جامع شرایطی می‌شد که با ویژگی‌های فقاہت و عدالت و تدبیر و مدیریت، محور اصلی نظام اسلامی بود. این مخالفت‌ها و ایجاد شبهه و اشکال - چه در اصل ولایت و چه در مصداق آن - تاکنون نیز از سوی خودی ناآگاه و غیرخودی آگاه، ادامه دارد و حضور فعال اندیشمندان متعهد را در این عرصه فکری می‌طلبد.

۵. بحث ولایت را در عصر غیبت از دو راه می‌توان دنبال کرد:

الف: به این صورت که اول برای فقیه، ولایتی فرض شود سپس به جست‌وجوی دلیل رویم. چنانچه بسیاری از فقها و علما مانند مرحوم علامه نراقی چنین راهی را پیموده‌اند.

ب: شیوه دوم این است که ابتدا ضرورت و لزوم اقامه حکومت اسلامی را به اثبات برسانیم و آن را به عنوان جزیی از برنامه‌های اسلام ثابت کنیم، و پس از آن به جست‌وجوی دلایل در زمینه شرایط حاکم برآییم، و بعد درباره ولایت فقیه و شرایط و اختیارات و چگونگی تعیین ولی فقیه سخن به میان آوریم. ظاهراً شیوه دوم بیشتر مورد اطمینان است؛ از این رو ما نیز روش کتاب حاضر را چنین قرار دادیم.

۶. اگر چه اخیراً کتاب‌های متعددی در زمینه ولایت فقیه نگاشته شده است، اما نگارنده به لحاظ اهمیت موضوع و شبهاتی که در این رابطه مطرح شده و می‌شود، وظیفه دیدم تا در این خصوص مطالبی را در قالبی خاص و ترتیبی معین با توجه به مسایل مطرح امروز، و نیز با استمداد از بیانات و مکتوبات ارزشمند امام خمینی علیه السلام و رهبر معظم انقلاب - *آدام الله ظلّه العالی* - نگاشته و تقدیم جامعه فکر و اندیشه نمایم.

۷. این کتاب در هفده فصل تدوین و نگارش شده است که عبارتند از:

- ۱ - دین و سیاست، ۲ - لزوم حکومت اسلامی، ۳ - مفهوم ولایت و انواع آن،
- ۴ - تاریخچه و پیشینه ولایت فقیه، ۵ - جایگاه بحث ولایت فقیه، ۷ - مبنای

ولایت فقیه، ۸ - شرایط ولی فقیه، ۹ - ولایت فقیه و مرجعیت، ۱۰ - وظایف و اختیارات ولی فقیه، ۱۱ - ولایت مطلقه یا مقیده؟ ۱۳ - ولایت فقیه و دموکراسی، ۱۳ - ولایت فقیه و قانون اساسی، ۱۴ - ولایت فقیه و قوای سه گانه، ۱۵ - تشخیص ولی فقیه، ۱۶ - مصادیق ولایت فقیه، ۱۷ - شبهه‌ها و پرسش‌ها.

البته نباید از نظر دور داشت که اگر چه یکی از فصل‌های این کتاب به شبهه‌ها و پرسش‌ها اختصاص دارد، اما در اکثر مباحث کتاب نیز شبهه‌هایی مطرح و مورد بررسی و نقد قرار گرفته است که به لحاظ تناسب آنها با موضوعات مورد بحث در همان جا مورد توجه قرار گرفته‌اند.

امیدوارم این قدم که از سر اخلاص به مکتب غنی شیعه برداشته شده است، مورد رضایت حق تعالی، پیامبر و امامان دین و مقام ولایت قرار گیرد.

زمستان ۱۳۷۸

علیرضا رجالی تهرانی



## سکولاریزم و چگونگی پیدایش آن

یکی از مسایل و مباحث اساسی و ریشه‌ای در نظام دینی، مبحث دین و سیاست است.

طرفداران تز تفکیک دین از دنیا و سیاست (سکولاریزم) تشکیل حکومت دینی و نیز حاکمیت ولایت یک فقیه جامع شرایط و دین‌شناس را بر جامعه اسلامی رد می‌کنند. البته گاهی برخی از افراد هم به جای آن‌که مسأله سکولاریزم و جدایی دین از سیاست را خیلی روشن و باز مطرح نمایند، یک پوشش ظاهر فریبی به آن داده و می‌گویند: «استقلال نهاد دین از نهاد سیاست» که در واقع همان مسأله تفکیک دین از سیاست است. خاستگاه «سکولاریزم»، غرب و مسیحیت بوده، و جزو فرهنگ وارداتی غرب به جوامع شرقی و اسلامی است؛ و هم‌اکنون سکولاریسم در کشورهای غربی، بسیار رایج و یکی از مسلّمات پذیرفته شده به حساب می‌آید. اندیشه سکولاریستی، رویکرد خاصی است که بر اثر تحولات اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مغرب‌زمین پس از عصر رنسانس به وجود آمد؛ زیرا خاطره بسیار دردناکی که آنها از حکومت ارباب کلیسا در قرون وسطی و دوران «انگلیسیون» یا تفتیش عقاید دارند، سبب شده که برای همین دین را از سیاست جدا کنند.

اریاب کلیسا در قرون وسطی بر تمام شؤون سیاسی و اجتماعی مردم اروپا مسلط شدند، و پاپ‌ها با قدرت تمام بر کشورهای این قاره حکومت می‌کردند؛ حکومتی که منتهی به استبداد و خودکامگی شدید شد، و تا آن‌جا پیش رفت که در برابر نهضت‌های علمی به پا خاستند و هر فکر نو و پیشرفت علمی را به عنوان ضدیت با مذهب درهم کوبیدند. محکمه‌هایی که بعدها به نام «انگیزیون» نامیده شد، برپا نمودند، و گروه‌های بی‌شماری را به این محکمه‌ها کشاندند و محکوم کرده و بعضی را سر بریدند و بعضی را زنده زنده در آتش سوزاندند، یا محکوم به زندان نمودند که در میان آنها جمعی از دانشمندان معروف علوم طبیعی نیز وجود داشتند. تمام پادشاهان از آنها حساب می‌بردند و حکمشان برای آنها مطاع بود!

اضافه بر این، آنها ثروت‌های سرشاری اندوختند و زندگی تجمّلاتی عجیبی برای خود فراهم ساختند.

مجموعه این امور، مردم را بر ضد آنها شورانید و مخصوصاً علمای علوم طبیعی در برابر آنها به سختی موضع گرفتند، و شعار جدایی دین از سیاست از یک سو، و تضاد علم و دین از سوی دیگر همه جا سرداده شد. سپس با پیروزی این جناح، کلیسا و حاکمانش از صحنه اجتماع و حکومت عقب‌رانده شدند.

عامل دیگر پیدایش سکولاریزم و جدایی دین از دنیا و سیاست این است که آیین موجود در جوامع غربی - مسیحیت - بر اثر تحریفات زیادی که با گذشت زمان در آن پدید آمده است دین را به صورت یک مسأله کاملاً خصوصی، فردی و منحصر به رابطه خلق آورده است، و کاری به مسایل اجتماعی، بویژه مسایل سیاسی ندارد. در غرب چنین نتیجه گرفتند که اصولاً آیین مسیحیت غیر کارآمد است و قابلیت ندارد که در تمام جنبه‌های زندگی انسان بویژه در زندگی اجتماعی نقش داشته باشد و قانونگذاری نماید. لذا دنیای غرب، تکلیف خود را با دین مسیحیت تحریف شده روشن کرد و در مسایل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خیال خود را از خدا و دین راحت کرد.



آن‌گاه در مسأله حاکمیت، دو راه حل پیش‌روی خود دیدند: نخست آن‌که حکومت به دست یک نفر باشد و مطابق میل و اراده او عمل شود. این شیوه را «دیکتاتوری» نامیدند.

راه دوم این بود که حکومت را به دست مردم بسپارند؛ مردم بالغ و عاقل می‌توانند مصلحت و مفسده خود را تشخیص دهند، و بنابر رأی و نظر خود، قانون وضع کنند و خود ملاک خوب و بد باشند. این روش را «دموکراسی» نامیدند. لذا با توجه به این نکات معلوم می‌شود که زمانی نطفه دموکراسی منعقد شد که غرب به فکر جدایی دین از سیاست بود و برای جلوگیری از دخالت دین در دنیا و حکومت، دموکراسی را برای روش حکومتی خود در نظر گرفت.

## معنا و مفهوم سکولاریزم

واژه سکولاریزم یا سکولاریسم (Secularism) از کلمه لاتین *Seculum* گرفته شده و به معنای گروهی از مردم است. در زبان فارسی معادل‌ها و معانی متعددی برای آن از قبیل مخالفت با شرعیات، مطالب دینی، روح دنیا داری، طرفداری از اصول دنیوی و عرفی و غیر آن بیان شده است. اما رایج‌ترین معادل فارسی آن همان «جدائنگاری دین و دنیا» است. چنان‌که به فردی «سکولار» *Secular* گفته می‌شود که به امور معنوی و مذهبی علاقه‌مند نیست.

ویلسون، یکی از پژوهشگران غربی درباره مفهوم سکولاریزم می‌نویسد:  
«اگر بخواهیم «جدائنگاری دین و دنیا» را به اجمال تعریف کنیم، می‌توانیم بگوییم: فرایندی است که طی آن وجدان دینی، فعالیت‌های دینی و نهادهای دین اعتبار و اهمیت اجتماعی خود را از دست می‌دهند؛ و این بدان معنی است که دین در عملکرد نظام اجتماعی به حاشیه رانده می‌شود، و کارکردهای اساسی در عملکرد جامعه با خارج شدن از زیر نفوذ و نظارت عواملی که اختصاصاً به امر ماورای طبیعی عنایت دارند عقلانی

می‌گردد»<sup>(۱)</sup>.

این واژه در سرزمین‌های پروتستان، به معنای عالم دنیوی در مقابل عالم روحانی و معنوی به کار رفت. اما در کشورهای کاتولیک‌نشین، نظیر فرانسه به جای رواج واژه سکولار و سکولاریزم، واژه لائیک (Laicite) رواج پیدا کرد. این کلمه از دو واژه یونانی Laos به معنای مردم و Laikos به معنای مردم عوام - در قبال رجال دین و روحانی - اخذ شده است. این کلمه در فارسی به معنای ناسوتی، دنیوی، عرفی و زمینی ترجمه شده است.

در زبان عربی دو واژه «العلمانية» و «العلمانية» را معادل سکولاریزم قرار داده‌اند، و این اختلاف قرائت، بحث‌های زیادی را میان متفکران غرب در افکنده است. کسانی که سکولاریزم را «العلمانية» ترجمه می‌کردند، این واژه را مشتق از علم دانسته و دعوت به سکولاریزم را دعوت به علم‌گرایی قلمداد می‌کردند. حتی برخی در این زمینه به افراط گرویدند و آن را قرار دادن علوم طبیعی و تجربی به عنوان الگویی برای انواع معرفت، تفسیر کردند. بر اساس این تلقی، «علمانی» کسی است که به امکان معرفت اخلاقی یا دینی معتقد نیست؛ زیرا این قبیل معارف نسبت به معیارهای معرفت تجربی که در علوم طبیعی یافت می‌شود، خاضع نیست.

کسانی که «العلمانية» را معادل سکولاریزم قرار می‌دهند آن را مشتق از عالم می‌دانند؛ بنابراین، علمانية به نقش انسان در عالم مربوط می‌شود و بر استقلال عقل انسانی در تمامی عرصه‌هایی که به خدمت گرفته می‌شود تأکید دارد، بدون آن که عقل را نیازمند امور دینی و معنوی بداند.<sup>(۲)</sup>

دو کلمه سکولار و لائیک به مرور زمان دارای بار معنایی خاصی شد که حتی در برخی موارد بوی دشمنی با دین و رجال دین از آن به مشام می‌رسید. به عنوان مثال در

۱. ر.ک: فرهنگ و دین، ترجمه هیئت مترجمان، مقاله «جدا‌انگاری دین و دنیا» براین. ر. ویلسون، ص ۱۲۹.

۲. عادل ظاهر، الاسس الفلسفية للعلمانية، ص ۳۷-۳۸.

فرانسه تعلیم دین، اختصاص به کلیسا داشت و دولت عهده‌دار تعلیم عمومی بود که اغلب به ریاضیات و طبیعیات محدود می‌شد؛ بنابراین، تعلیم لائیک در مقابل تعلیم دینی قرار گرفت که یکی در مدارس دولتی و دیگری در محافل مربوط به کلیسا صورت می‌پذیرفت.<sup>(۱)</sup>

## مسلمانان سکولار!

با رسمیت یافتن تفکر سکولاریزم در غرب، عده‌ای که از کشورهای اسلامی برای تحصیل یا کارهای تجاری یا سیاحت به فرهنگ رفته بودند، با بازگشت خود، این طرز تفکر را به عنوان ارمغان و سوغات غرب به شرق اسلامی آوردند؛ که دین از سیاست، باید جدا باشد؛ بی آن که تفاوت‌های عظیمی را که میان اسلام و مسیحیت وجود داشت درک کنند.

متأسفانه بعضی از کشورهای اسلامی تسلیم این توطئه تبلیغاتی شدند و آن را به عنوان یک اصل اساسی پذیرفتند. از جمله آنها کشور غرب زده ترکیه بود که پیروی از این اصل را سرلوحه کار خود قرار داده و حکومت «لائیک» را تشکیل دادند. این در حالی بود که بسیاری از کشورهای اسلامی و امت‌های بیدار مسلمان در برابر این توطئه ایستادند، توطئه‌ای که می‌خواست «مسلمین» بلکه «اسلام» را از «اسلام» جدا سازد، و اسلام را مانند مسیحیت امروز، به صورت یک رابطه ظاهری و خصوصی خلق با خالق و بیگانه از اجتماع و سیاست درآورد.

به همین دلیل هنگامی که انقلاب اسلامی ایران به ثمر نشست و نخستین حکومت اسلامی انقلابی تشکیل شد، همگی در غرب انگشت حیرت بر دهان نهادند که مگر می‌شود «مذهب» زمام حکومت را به دست گیرد؟ مگر ممکن است دین جوابگوی نیازهای عصر و زمان انسان باشد؟

۱. ر.ک: احمد واعظی، حکومت دینی، ص ۵۵.

و با این وجود عده‌ای از نویسندگان معاصر معتقدند که دین از حکومت و سیاست جداست. و در این راستا گاهی به دو گونه سلبی و ایجابی وارد بحث می‌شوند. یعنی گاهی راه‌های دخالت دین در شؤون دنیایی و سیاست را به نقد می‌کشند و گاهی سعی می‌کنند استدلال‌های مستقلاً اقامه کنند که دین نمی‌تواند و نباید در شؤون دنیوی بشر و سیاست دخالت کند.

یکی از نویسندگان مصری که به شدت منکر رابطه دین و سیاست است، می‌نویسد: «خداوند، خواست تا اسلام دین باشد، ولی مردم کوشیدند تا سیاست باشد. دین، گسترده و انسان‌شمول است، ولی سیاست، محدود و کوتاه و گروه‌گرا و مقطعی و موقت است. محدود ساختن دین در سیاست به منزله محصور نمودن آن در محدوده تنگ و در گوشه‌ای از جهان و در گروه معین و زمان خاصی می‌باشد.

دین، آدمی را به والاترین مرتبه از شرف و کمال ارتقا می‌دهد، و سیاست پایین‌ترین خواسته‌ها را در او برمی‌انگیزد.

سیاستمداری به نام دین یا دینداری به شیوه سیاست، دین را مبدل به جنگ و ستیزه‌های پیوسته و حزب‌گرایی‌ها و برخوردهای آتش‌افروز که هرگز خاموشی ندارد، می‌سازد. گذشته از آن که هدف‌ها را در به دست آوردن مناصب و چپاول غنایم و تباه ساختن وجدان‌ها محدود می‌کند. علاوه که سیاسی نمودن دین یا دینی نمودن سیاست، کوششی است که فجّار و اشرار انجام می‌دهند! یا عمل نابخردانه‌ای است که جُهال ناآگاه به آن دست می‌زنند! زیرا چنین کسانی راه را برای فرصت‌طلبان باز می‌کنند و برای کارهای زشت آنان از آیات قرآنی چهره‌های زیبا می‌سازند، و آز و طمع آنان را رنگ شرعی می‌دهند و بر انحرافات آنان، هاله‌ای از سیمای ایمان می‌پوشانند. و هرگونه خونریزی و ظلم و تجاوز را عملی جهادی جلوه می‌دهند».<sup>(۱)</sup>

آقای بازرگان با مقدمه چینی خاصی، نتیجه‌ای عجیب گرفته و می‌گوید:

۱. محمد سعید عثماوی، الاسلام السياسي، به نقل از «ولایت فقیه» محمد هادی معرفت، ص ۱۶.

«پیامبران که بنا به تعریف و اعتقاد مؤمنان، بر انگيخته و فرستاده خدا برای انسان‌ها هستند، عمل و رسالتشان در دو چیز خلاصه می‌شود:

۱ - انقلاب عظیم و فراگیر علیه خود محوری انسان‌ها برای سوق دادن آنها به سوی آفریدگار جهان.

۲ - اعلام دنیای آینده جاودان بی‌نهایت بزرگتر از دنیای فعلی...

... ابلاغ پیام‌ها و انجام کارهای اصلاحی و تکمیلی دنیا در سطح مردم، دور از شأن خدای خالق انسان و جهان‌هاست و تنزل دادن مقام پیامبران به حدود مارکس‌ها، پاستورها و گاندی‌ها یا جمشید و بزرگمهر و... بنابراین نیازی ندارد که خدا و فرستادگان خدا، راه و رسم زندگی و حل مسایل فردی و اجتماعی را به او یاد بدهند. خصوصاً که گرفتاری و سختی و تلاش و تدبیر برای رفع مشکلات، جزیی از برنامه آفرینش آدمی است...»<sup>(۱)</sup>

با این حساب، اگر پیامبران الهی به حکومت و سیاست پردازند، معنایش این است که خواسته‌اند گرفتاری‌های انسان‌ها را رفع کنند، در حالی که خداوند به عمد این مشکلات را در زندگی بشر قرار داده است!

در ضمن، گرفتاری‌هایی که خداوند برای این جهان قرار داده و زندگی دنیوی از این مشکلات جدایی‌ناپذیر نیست، گرفتاری‌های طبیعی و تکوینی است؛ اما گرفتاری‌های ناشی از بی‌ایمانی، بی‌تقوایی، یا جهل به معارف گرفتاری‌های ناشی از مناسبات غلط سیاسی، اقتصادی و حقوقی و... اموری است که هدف آفرینش برطرف کردن همین گرفتاری‌ها است.

ایشان سپس برای اثبات تفکیک دین از حکومت و سیاست شواهدی را از تاریخ امامان می‌آورد<sup>(۲)</sup> که ما به جای خود در مبحث «امامان و تشکیل حکومت اسلامی»

۱. مهدی بازرگان، آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا، مجله کیان، شماره ۲۸، ص ۴۸ و ۴۹.

۲. همان، ص ۴۹ و ۵۰.

برخی از آنها را نقد و بررسی نمودیم.

همو در جای دیگری از سخنان خود، حقوق و سیاست و حکومت و قضاوت را با آشپزی و چوپانی و خانه‌داری مقایسه می‌کند! و نتیجه می‌گیرد که چون هیچ آیه و روایتی درباره این امور نیامده، پس حکومت و سیاست نیز ربطی به دین ندارد و همه اینها مواردی است که ما با تجربه و عقل خودمان می‌توانیم آنها را دریابیم.

«حکومت و سیاست یا اداره امت و مملکت و ملت، از دیدگاه دیانت و بعثت پیامبران، تفاوت اصولی با سایر مسایل و مشاغل زندگی ندارد... اگر اسلام و پیامبران به ما درس آشپزی و باغداری یا چوپانی و خانه‌داری نداده و به خودمان واگذار کرده‌اند تا با استفاده از عقل و تجربه و تعلیمات و با رعایت پاره‌ای احکام حلال و حرام شرعی، آنها را انجام دهیم، امور اقتصادی و مدیریت و سیاست هم به عهده خودمان می‌باشد...»<sup>(۱)</sup>

یکی دیگر از این افراد ضمن انکار پیوند دین و سیاست، راهی را پیش روی ما می‌گذارد و می‌گوید:

«حق این است که دینی شدن سیاست فقط وقتی ممکن است که فهمی غیر مقدس از دین را با شیوه غیر مقدس علمی مدیریت همنشین و عجین کنیم. و الا دین مقدس را با سیاست غیر مقدس آمیختن، آب در هاون کوبیدن است»<sup>(۲)</sup>

در این جا لازم است اول اشاره‌ای داشته باشیم به معنا و مفهوم مورد نظر از دین و سیاست، تا بعد پردازیم به این موضوع که آیا پیوند دین و سیاست ممکن می‌باشد یا آب در هاون کوبیدن است.

## کدام دین؟

در این بخش از مبحث دین و سیاست، لازم است هر یک از این دو اصطلاح - اگر

۱. همان، ص ۵۶.

۲. عبد‌الکریم سروش، معنا و مبنای سکولاریزم، مجله کیان، شماره ۲۶، ص ۸.

چه به اختصار - تبیین شود تا امکان انسجام و پیوند این دو با هم معلوم گردد.

دینی که مدعیان جدایی دین از سیاست تفسیر می‌کنند، عبارت است از برخی باورهای درونی در رابطه با عالم غیب، همراه با انجام دادن یک سری عبادات و اذکار که موجب می‌گردد انسان به خدا نزدیکتر شود و از رأفت و رحمت او بهره‌مند گردد و پس از مردن مورد بخشایش قرار گیرد. بدیهی است که چنین تفسیری از دین، هرگز با زندگی مردم و شؤون اجتماعی و سیاسی آنان کاری ندارد و تنها آخرت انسان را می‌سازد.

ولی دینِ وَحْیَانِی - که در این جا مراد اسلام است - دینی زنده، استوار و کامل است که هم برای این حیات، برنامه دارد و هم برای تأمین سعادت اخروی دارای برنامه است. دین، مجموعه‌ای از حقایق و قوانین و مناسک و اخلاقیات است، که علاوه بر این که شامل ایمان و باور به خدا و حقایقی چون رستاخیز، بهشت و دوزخ و مانند اینها، و پایبندی به فضایل اخلاقی و پرهیز از رذایل می‌شود، شامل آموزه‌هایی در باب چگونگی ارتباط با خداوند و عبادت او و چگونگی تنظیم روابط حقوقی و مدنی و قوانین و مقرراتی در باب آداب سلوک اجتماعی و کیفیت تنظیم روابط اقتصادی و سیاسی و نظامی است.

در قرآن کریم می‌خوانیم: «وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا»<sup>(۱)</sup> با آنچه در اختیار داری در راه به دست آوردن سعادت اخروی پوینده باش، ولی بهره خود را از این حیات نادیده نگیر.

علامه شلتوت درباره تعریف و مفهوم دین می‌نویسد: «دین یک سلسله اصولی کلی به منظور تنظیم وضع عمومی بشر در این زندگی کنونی است، تا در پرتو سعادت دنیا به خوشبختی جهان دگر نیز نایل آید. دین، بشر را به نیکی و زیبایی رهنمون می‌شود و هر چه آسایش و امنیت است به او ارمغان می‌دهد... هنگامی که به مقررات اسلام درباره عبادات، معاملات، شؤون اقتصادی و اجتماعی، در قانون و سیاست و

بالاخره در امور نظامی و امنیتی به دیده تحقیق نظر می‌افکنیم به آسانی درمی‌یابیم که آن، دینی استوار بوده و هیچ فردی را گریزی نیست جز آن که به آیینش مشرف گردد»<sup>(۱)</sup>.

«هاکنج» محقق و استاد دانشگاه هاروارد در کتاب «روح سیاست جهانی»

می‌نویسد:

«راه پیشرفت کشورهای اسلامی این نیست که از نظام‌ها و ارزش‌های غرب تقلید کنند و آن را در زندگی خود به کار بندند. عده‌ای می‌پرسند که آیا در اسلام این نیرو وجود دارد که افکار جدیدی تولید کند و قوانین و دستورات ممتاز و مستقلى برای بشر عرضه بدارد که کاملاً با احتیاجات و مقتضیات زندگی جدید موافق باشد؟

پاسخ این است که در نظام اسلامی نه تنها هر نوع استعداد و آمادگی برای پیشرفت و تکامل وجود دارد؛ بلکه قابلیت تطوّر نظام اسلامی از بسیاری نظام‌های دیگر بیشتر است. مشکل کشورهای اسلامی این نیست که در آیین اسلام ابزار پیشرفت نیست؛ بلکه مشکل این است که در این کشورها تمایل و اراده لازم برای استفاده از این ابزار پیشرفت وجود ندارد. من با کمال واقع‌بینی درک می‌کنم که شریعت اسلامی کلیه مبادی و اصول لازم برای پیشرفت و تکامل را دربر دارد»<sup>(۲)</sup>.

### کدام سیاست؟

سیاست در لغت، از ماده «سَاسَ»، «یَسُوسَ»، و به معنای رعیت‌داری، اصلاح امور مردم و نگاه داشتن حدّ هر چیز است. و در اصل برای نگه داری چهارپایان و رام کردن حیوانات به کار می‌رفته است.<sup>(۳)</sup>

۱. علامه محمد شلتوت، سیری در تعالیم اسلام، ترجمه خلیلیان، ص ۴۲۶ و ۴۲۷.

۲. عقیف عبد الفتاح طباره، روح الدین الاسلامی، ص ۳۰۲، به نقل از رساله نوین، ج ۴، ص ۱۳۵.

۳. جمال الدین محمد بن مکرم مصری، لسان العرب، ج ۶، ص ۱۰۸.



اما در اصطلاح تعاریف گوناگونی از آن شده است، در فرهنگ علوم سیاسی آمده است: سیاست (Politics) یعنی تدابیری که حکومت به منظور اداره امور کشور اتخاذ می‌کند. این تدابیر به دو جزء تقسیم می‌شود: سیاست داخلی و سیاست خارجی. مناسبات بین طبقات و بین ملت‌ها در داخل یک مملکت، جزئی از سیاست داخلی؛ و روابط بین دولت‌ها و بین خلق‌ها در عرصه جهانی جزئی از سیاست خارجی محسوب می‌شود. (۱)

افلاطون می‌نویسد: «سیاست، یکی از اقسام حکمت عملی است و آن علم به مصالح جماعتی است که در شهری و کشوری اجتماع کرده‌اند، بر مبنای تعاون و بقای نوع و رفاه زندگی افراد، و آن بر دو قسم است: یکی آن که متعلق به ملک و سلطنت است که علم سیاست نامند؛ و دیگر، آنچه متعلق به شرایع آسمانی و احکام الهی و دستوره‌های انبیا و اولیا است که علم نوامیس نامیده می‌شود». (۲)

خواجه نصیر الدین طوسی درباره اقسام سیاست می‌نویسد:

«اما اقسام سیاست، اول سیاست فاضله باشد که آن را «امامت» خوانند، و غرض از آن، تکمیل خلق بود و لازمه‌اش نیل سعادت. دوم، سیاست ناقصه بود که آن را تغلب خوانند، و غرض از آن استبعاد خلق بود و لازمه‌اش نیل به شقاوت و مذلت». (۳)

بدین ترتیب، سیاست در یک تقسیم کلی و اساسی دو قسم است: سیاست خوب و ارزشمند؛ سیاست ناپسند و ضد ارزش.

برخی از قائلین به جدایی دین از سیاست، سیاستی را مطرح می‌کنند که عبارت است از یک سری نیرنگ‌ها و دسیسه‌ها که سیاستمداران امروز به کار می‌گیرند و در راه پیشرفت اهداف سلطه جویانه خود، از هرگونه ظلم و تجاوز و حق‌کشی دریغ

۱. علی آقا بخشی، فرهنگ علوم سیاسی، ص ۲۰۲.

۲. امام خمینی رضی الله عنه، رساله نوین، ج ۴، ص ۷۰.

۳. ر.ک: اخلاق ناصری، با مقدمه و پاورقی وحید دامغانی، ص ۲۹۸.

نمی‌ورزند. این سیاست با روح دین و شریعت متضاد است.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

«وَاللَّهِ، مَا مُعَاوِيَةَ بِأَذْهِى مِئى، وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ، وَلَوْلَا كَرَاهِيَّةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ أَذْهِى النَّاسِ»؛<sup>(۱)</sup> به خدا سوگند، معاویه زیرکتر از من نیست، ولی شیوه او پیمان شکنی و ناپاکی است، و اگر خیانت را ناخوشایند نداشتیم، هر آینه زیرکترین مردم بودم. لذا سیاست و تدبیری که بر پایه عدل و انصاف باشد، از متن دین است و در غیر این صورت ضد دین و شریعت است.

امام خمینی رحمته الله در رابطه با معنای سَلْبِ سیاست می‌فرماید:

«وقتی که ما در حبس بودیم و بنا بود که دیگر از حبس بیرون بیاییم و برویم در قیصریه در حصر باشیم، رئیس امنیت آن وقت در آن جا حاضر بود. او ضمن صحبت‌هایش گفت: آقا! سیاست عبارت است از دروغگویی، عبارت است از خدعه، عبارت است از فریب، من به او گفتم این سیاست مال شما است... البته سیاست به آن معنایی که اینها می‌گویند که دروغگویی، با دروغگویی، چپاول مردم، با حيله و تزویر و سایر چیزها، تسلط بر اموال و نفوس مردم، این سیاست هیچ ربطی به سیاست اسلامی ندارد، این سیاست شیطانی است».<sup>(۲)</sup>

اما سیاست به معنای واقعی آن و سیاست خوب و ارزشمند، به معنای کشورداری براساس تأمین مصالح اُمّت و اجرای عدالت اجتماعی استوار می‌باشد و از متن دین برخاسته است.

ابو حامد محمد غزالی، درباره سیاست می‌نویسد:

«سیاست است که وسایل زندگی انسان را در جامعه، در دسترس او قرار می‌دهد؛ زیرا تنها در نوع زندگانی گروهی است که آدمیان می‌توانند به یکدیگر کمک و یاری

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۲۰۰، ص ۳۱۸.

۲. امام خمینی رحمته الله، صحیف نور، ج ۱۴، ص ۲۱۸.

کنند، و بدین وسیله وسایل معیشت خود را سامان دهند و بهبود بخشند. علمی که زیست مسالمت آمیز و سودمند را - چه در صحنه مادی و چه از نظر معنوی - می آموزد، سیاست است»<sup>(۱)</sup>.

امام خمینی علیه السلام درباره معنای ایجابی سیاست می فرماید:

«سیاست این است که جامعه را هدایت کند و راه ببرد. تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد و اینها را هدایت کند به طرف آن چیزی که صلاحشان هست، صلاح ملت هست، صلاح افراد هست؛ و این مختص به انبیاست. دیگران این سیاست را نمی توانند اداره کنند. این مختص به انبیا و اولیاست و به تبع آن به علمای بیدار اسلام»<sup>(۲)</sup>.

## پیوند دین و سیاست

با توجه به تاریخ اسلام، اولین کاری که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از هجرت به مدینه انجام داد تشکیل حکومت اسلامی بود. او به خوبی می دانست اهداف نبوت و بعثت انبیا، یعنی تعلیم و تربیت، اقامه قسط، و عدالت و سعادت و تعالی انسان، بدون تشکیل حکومت ممکن نیست، به همین دلیل در نخستین فرصت ممکن به فرمان خداوند پایه های حکومت را بنا نهاد.

ارتشی تشکیل داد که مهاجران و انصار در آن شرکت داشتند، و هر کس در هر سن و سال و در شرایط (به جز زنان و کودکان و بیماران و از کارافتادگان) ملزم به شرکت در آن بوده تهیه سلاح و مرکب و آذوقه این ارتش کوچک و ساده، قسمتی بر عهده خود مردم و قسمتی بر عهده حکومت اسلامی بود، و هر قدر جنگ ها و پیکار با دشمنان سرسخت گسترده تر می شد، تشکیلات ارتش اسلام وسیعتر و منظم تر می گشت.

۱. ر.ک: احیاء العلوم، ج ۱، ص ۱۹.

۲. امام خمینی علیه السلام، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۲۱۸.

حکم زکات نازل شد و برای نخستین بار بیت‌المال اسلامی برای تأمین هزینه‌های جهاد، و تأمین نیازهای محرومان تشکیل گردید. احکام قضایی و مجازات‌های جرایم و تخلفات، یکی پس از دیگری نازل شد و حکومت اسلامی وارد مراحل تازه‌ای گشت. اگر اسلام حکومتی نداشت و ندارد، تشکیل ارتش و بیت‌المال و دستگاه قضایی و مجازات متخلفان چه معنایی می‌تواند داشته باشد.

این وضع بعد از ارتحال پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در دوران خلفای نخستین، و حتی در زمان خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس همچنان ادامه یافت، و آنها به نام خلیفه رسول‌الله! بر مردم حکومت کردند، هر چند حکومت آنها غالباً ظالمانه و خارج از چارچوب قوانین اسلامی بود. و از طرفی، فشارهایی که بر امامان علیهم‌السلام وارد می‌شد، قیام امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام، ولایت عهدی امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام، زندانی شدن امام کاظم عَلَيْهِ السَّلَام، تبعید امام هادی عَلَيْهِ السَّلَام و امام حسن عسکری عَلَيْهِ السَّلَام به سامرا و تحت نظر قرار گرفتن آنان از ترس قیام بر ضد حکومت، همه و همه نشانگر این واقعیت است که دین هرگز از سیاست جدا نیست، و همواره تشکیل حکومت اسلامی، یکی از مسایل ابتدایی و بنیادی اسلام بوده و هست. پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم در میان پیامبران آنچنان سیاستمداری شایسته و مدیر و مدبری لایق بودند که در زیارت جامعه کبیره به لقب «ساسة العباد» یعنی سیاستمدار و اداره‌کننده بندگان خدا، خوانده شدند.

دکتر شریعتی در مقام دفاع از پیوند دین و دنیا می‌گوید:

«ببینید دین و دنیا چه جور در اسلام قابل تفکیک نیست، و اصلاً قابل تشخیص نیست، و چگونه استعمار به دهان ما انداخت که مذهب از زندگی جداست، و روشنفکران، هم طوطی‌وار بازگو کردند؛ به خیال این که دارند ادای روشنفکران اروپایی را در برابر کلیسا درمی‌آورند، غافل از این که این قیاس مع الفارق است».<sup>(۱)</sup>

«مونتگمری وات» مستشرق معروف اروپایی، خلاصه دو جلد کتاب معروفش را

راجع به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مکه و مدینه به نام «محمد پیامبر و سیاستمدار» (Muhmmad Prophet and statsman) نامیده و در آن به تجزیه و تحلیل سیاست‌ها و تدابیر حکیمانه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرداخته است.<sup>(۱)</sup>

«مارسل بوازار» دانشمند فرانسوی گوید:

«مؤمنین به اسلام، در این مذهب الهی، تنها با قواعد زندگی صرفاً اخلاقی و مذهبی خود در جزئیات ریز آشنا نمی‌شوند، بلکه راه مناسبات اجتماعی و اقتصادی نیز در آن ترسیم شده است. اسلام، ضمن مراقبت از روح مؤمنین، حیات دنیایی آنها را سازمان داده و از منافع آنها حمایت می‌کند. به این ترتیب، اسلام در آن واحد اصول مذهبی و یک روش‌شناسی اجتماعی است. مردم مسلمان علی‌رغم اختلاف‌های منبعث از مشاجرات قبیله‌ای، هرگز از خواست جامعه‌ای واحد، که در آن مادی و معنوی، گذرا و باقی، جدایی‌ناپذیر است، دست‌نشسته‌اند. اسلام نه تنها در انزوای معنوی فرو نمی‌رود، بلکه در صدد تحقق این ایده آل است که دین و سیاست را وحدت بخشد».<sup>(۲)</sup>

از دیدگاه اهل سنت نیز، مسأله خلافت و حکومت از متن دین برخاسته و یک ضرورت دینی به شمار می‌رود؛ بدین معنی که بر مسلمین واجب است کسانی را که شایستگی لازم را دارند، برای زعامت سیاسی خود برگزینند و این یک وظیفه شرعی است، و تخطی از آن، بی‌توجهی به یک حکومت مبتنی بر آموزه‌های اسلام، دعوتی دینی است. رابطه ذاتی میان اسلام و سیاست، ظرف زمانی - مکانی خاص نمی‌شناسد، و دعوت به اقامه دولت دینی، رسالتی دایمی و همیشگی بر عهده مسلمانان می‌نهد و اختصاص به زمان پیدایش اسلام ندارد.

اما اگر رابطه اسلام و سیاست را رابطه‌ای تاریخی بدانیم! - چنان‌که برخی چنین

۱. ر.ک: رساله نوین، تدوین بی‌آزار شیرازی، ج ۴، ص ۶۷.

۲. مارسل بوازار، اسلام و جهان امروز، ترجمه مسعود محمدی، ص ۶۸.

معتقدند - بدان معنی است که ظرفِ زمانی - مکانی خاص که اسلام در آن متولد شد و شرایط فرهنگی اجتماعی زمان پیامبر ﷺ چنین اقتضا کرد که ایشان تشکیل حکومت دهند، بی آن که این اقدام بر اساس دعوتی دینی از جانب اسلام صورت پذیرد؛ در نتیجه، تشکیل حکومت دینی مربوط به شرایط ویژه آن روزگار بوده و ربطی به زمان ما ندارد! نکته دیگر این است که غرض از دخالت دین در شؤون دنیایی بشر و سیاست و نیز تشکیل حکومت، این نیست که در هر مورد جزئی، حکمی جزئی در دین وجود دارد تا به نظر امری محال و نابخردانه آید، مقصود این است که موارد جزئی را به صورت کلی تحت حکم درآورد و پوشش دهد، و به اصطلاح، قضایایی به شکل حقیقیه ترتیب دهد تا هر مورد موجود و مفروض را شامل شود. به عبارتی، حکومت دینی که نمونه عینی دخالت دین در سیاست است، بر آن نیست تدابیر جزئی و برنامه ریزی کلان اقتصادی و سیاسی و راه حل مشکلات جدی جوامع پیچیده نوین را به طور مستقیم و بدون دخالت عقل و علم از دل فقه بیرون بکشد. این امر نه ممکن است و نه دین، مدعی آن است. در پایان این مبحث شایسته است از فرمایشات امام خمینی رحمته الله علیه و رهبر معظم انقلاب بهره مند شویم.

امام خمینی رحمته الله علیه می فرماید: «اسلام دین سیاست است اصلش ، ... اسلام یک دینی است که احکام عبادیش هم سیاسی است، این جمعه، این خطبه های جمعه، آن عید، آن خطبه های عید، این جماعت، اجتماع، این مکه، این مشعر، این منی، این عرفات، همه اش یک مسایل سیاسی است با این که عبادتند، در عبادتش هم سیاست است، سیاستش هم عبادت است...»<sup>(۱)</sup>

«این حرف، حرف استعمار است. آخوند را به سیاست چه؟ «ساسة العباد» که زیارت جامعه است، چطور امام را به سیاست آره، اما آخوند را به سیاست نه؟!»<sup>(۲)</sup>

۱. امام خمینی رحمته الله علیه، سخن آفتاب، ص ۲۷.

۲. همان، ص ۲۹.

«احکام سیاسی اسلام بیشتر از احکام عبادی آن است، کتاب‌هایی که اسلام در سیاست دارد بیشتر از کتاب‌هایی است که در عبادت دارد. این غلط را در ذهن ما جای‌گیر کرده‌اند و حتی حال باورشان آمده است آقایان به این که اسلام از سیاست جداست...»<sup>(۱)</sup>

«... و اما طایفه دوم که نقشهٔ مودیانه دارند و اسلام را از حکومت و سیاست جدا می‌دانند باید به این نادانان گفت که قرآن کریم و سنت رسول الله ﷺ که در حکومت و سیاست احکام دارند در سایر چیزها ندارند، بلکه بسیار از احکام عبادتی اسلام، عبادی سیاسی است که غفلت از آنها این مصیبت‌ها را به بار آورده. پیغمبر اسلام ﷺ تشکیل حکومت داد، مثل سایر حکومت‌های جهان، لکن با انگیزهٔ بسط عدالت اجتماعی...»<sup>(۲)</sup>

حضرت آیه الله خامنه‌ای ضمن معرفی اسلام آمریکایی و وجه تمایز آن با اسلام ناب محمدی ﷺ می‌فرماید: «این اسلام آمریکایی است که مردم را به دوری از سیاست، فهم و بحث و عمل سیاسی می‌خواند، ولی اسلام ناب محمدی سیاست را به بخشی از دین و غیر قابل جدایی از آن می‌داند و همهٔ مسلمین را درک و عمل سیاسی دعوت می‌کند و این چیزی است که ملت‌های مسلمان باید همواره از امام فقید خود و زبان گویای اسلام به یاد داشته باشند»<sup>(۳)</sup>

## تشیع معنوی، تشیع سیاسی!

گروهی از نویسندگان، تشیع را به دو نوع زیر تقسیم کرده‌اند:

۱- تشیع معنوی، و این از حدود امور دینی مانند عبادات و احکام و ارشادات و امثال اینها تجاوز نمی‌کند، و منحصر به کارهایی است که با امور سیاسی و اقتصادی و

۱. همان، ص ۲۶.

۲. نگرشی موضوعی بر وصیت نامه سیاسی الهی امام خمینی علیه السلام، ص ۸۸.

۳. پیام مقام معظم رهبری به حجاج، ۱۴ تیرماه سال شصت و هشت.

اداری و مانند اینها که به مقتضای زمان و مکان از هر جهت مورد نیاز است، رابطه‌ای ندارد.

۲ - تشیع سیاسی، که دامنه‌اش از نوع اول گسترده‌تر است. در این تشیع، اضافه بر دارا بودن جنبه‌های معنوی، همه اهداف رهبری را از نظر سیاسی و اقتصادی و جز اینها فرامی‌گیرد.

ایشان اضافه کرده‌اند که تشیع معنوی نسبت به تشیع سیاسی قدیمتر و سابقه‌اش بیشتر است؛ زیرا تشیعی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام قرار داد و از او به امامان از نسل وی منتقل شد، به معنای معنوی آن بوده است، و امامان شیعه پس از فاجعه کربلا به ارشاد و عبادت و هدایت دینی رو آورده‌اند.

در ادامه این سخن گفته‌اند: تشیع معنوی که قدیمتر از تشیع سیاسی است، مبتنی بر اعتقاد به امامت علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام است که از جانب خداوند واجب شده است. و این اعتقاد به تدریج تکامل پیدا کرده و در این عقیده متبلور شده که امام، معصوم از خطاست و این موضوع در قالب یکی از مسایل کلامی به گفتار پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که طبق فرمان خداوند به این امامت تصریح فرموده، اسناد داده شده است.

نشانه‌های تشیع سیاسی و ولایت برای علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام در سقیفه بنی ساعده ظاهر شد، و این به هنگامی بود که گروهی از مسلمانان مانند زبیر بن عوّام، عباس بن عبدالمطلب، عمّار بن یاسر و... از آن حضرت طرفداری، و حق او را در خلافت تأیید کردند. اما در آن هنگام که عثمان کشته شد، و با آن حضرت به خلافت بیعت کردند، تشیع سیاسی به اوج خود رسید...

مغالطه‌های دیگر این نویسندگان که تلاش کرده‌اند تشیع را از معنای اصل خود که قابل تقسیم و تجزیه نیست منحرف سازند،<sup>(۱)</sup> نیز از همین قبیل است. آری، گروهی بر اساس این گونه تقسیم‌بندی‌های متکی بر حدس و گمان، و

۱. دکتر عبد الله فیاض، تاریخ الامامیه، ص ۴۴.



نگرش‌های سطحی نسبت به نصوصی که تشیع را پایه‌گذاری کرده، بدون توجه به حوادث و دگرگونی‌هایی که به همراه آن بوده است درباره تشیع داوری می‌کنند، و آن را خالی از محتوایی می‌بینند که از همان هنگام که پیامبر خدا ﷺ در واقعه یوم الدار بدر تشیع را افشاند، و سنگ بنای آن را گذاشت و تا آخرین لحظات زندگی از آن محافظت و مراقبت کرد.

در حقیقت نظریه جدایی تشیع معنوی از سیاسی زمانی پدید آمد، و در ذهن انسان شیعی تولد یافت که شیعه در برابر بعضی وقایع تسلیم شد، و آتش تشیع که در جان او به شدت زبانه می‌کشید تا راه رهبری اسلامی را برای بنای جامعه ادامه دهد، و دگرگونی‌های بزرگی را که پیامبر ﷺ آغازگر آن بوده به انجام رساند، خاموش گردید، و به عقیده‌ای صرف تبدیل شد که انسان، آن را در دل خود پنهان می‌دارد، و برای سرگرمی و رسیدن به آرزوهایش از آن کمک می‌گیرد.

بویژه این که گفته شده است امامان شیعه از نسل حسین بن علی علیه السلام پس از فاجعه کربلا از سیاست کناره‌گیری کردند، و با تمام توان و نیروی خود به سوی امور روحی و معنوی بازگشتند، و سیاست و هر چه را به امور دولت مربوط می‌شد به حکام وا گذاشتند، و این خود یکی از اشتباهات است؛ زیرا تشیعی که پیامبر ﷺ نهال آن را نشانده، پیوسته آن را سیراب، و تا آخرین دم آن را تقویت و بر آن تأکید کرد، اولاً، جز رهبری اسلامی در سطحی که پیامبر ﷺ آن را انجام می‌داده، معنای دیگری نداشته است، تا از این طریق ساختار جامعه بر اساس تعالیم اسلام به معنای وسیع آن که همه جنبه‌های حیات، اعم از روحی، سیاسی، اقتصادی و دیگر خواست‌های زندگی را بر حسب زمان و مکان فرامی‌گیرد، به کمال رسد.

ثانیاً: تشیع و ولایتی که پیامبر ﷺ برای علی علیه السلام و امامان از نسل او قرار داده بر طبق فرمان خداوند سبحان بوده و جزو رهبری اسلامی با تمام معنای گسترده آن مفهوم دیگری نداشته است. بنابراین غیر معقول است که امامان علیهم السلام از جنبه‌های سیاسی

حکومت الهی خود، یا قسمت‌های دیگر آن دست بردارند، مگر این که به کلی از رهبری صرف نظر کنند و حال آن که آنان چنین حقی ندارند، و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از نبوتش و یا امام از امامتش نمی‌تواند دست بردارد، و ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ با همه توانایی‌های خود زمانی به جنبه‌های روحی و فکری ولایتی که خداوند برای آنها قرار داده است، بازگشتند که نتوانستند حکومت را که قوای اهریمنی و ستمگر آن، حایل میان آنها و مقام رهبری الهی آنان شده بود به دست آورند، نه این که آنان از رسالت خود چشم پوشیده باشند.

هر کسی درباره زندگی و راه و رفتار امامان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تحقیق و بررسی کند می‌تواند از سرگذشت احوال آنها این نتیجه را به دست آورد که به حکومت هدف آنها نبود، بلکه حکومت وسیله و عاملی بود که امکان می‌داد اسلام در راه صحیح خود جریان یابد. خلاصه، تجزیه تشیع ممکن نیست، مگر این که معنای خود را که عبارت از حمایت از آینده پیام اسلام پس از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، از دست بدهد، آینده‌ای که بیش از هر چیز نیازمند کسی است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در هر دو جنبه (معنوی و سیاسی) جانشین باشد.<sup>(۱)</sup>

۱. ر.ک: هاشم معروف الحسینی، جنبش‌های شیعی در تاریخ اسلام، ترجمه محمد عارف، ص ۴۲-۴۶.

# فصل دوم

## لزوم حکومت اسلامی

## تعریف حکومت و حاکمیت

در تعریف حکومت گفته‌اند: حکومت عبارت است از مجموعه نهادهای فرمانروا، وظایف و اختیارات هر کدام از آنها و روابطی که میان اندام‌های حکومتی موجود است<sup>(۱)</sup>.

در فرهنگ سیاسی آمده است: «حکومت یعنی، تشکیلات سیاسی و اداری کشور، و چگونگی و روش اداره یک کشور یا واحد سیاسی. تشکیلات دولت که علاوه بر نمایندگی‌های اجرایی، معمولاً از سه بخش مجریه، مقننه و قضائیه تشکیل می‌شود. مجموعه بنیادهای سیاسی، قوانین و آداب و رسومی که حاکمیت از طریق آنها اعمال می‌شود»<sup>(۲)</sup>.

لازم به ذکر است که دو واژه «حکومت» و «دولت» در برخی موارد معانی مرادف و در برخی موارد متفاوت با یکدیگر دارند. اگر دولت را قدرت سیاسی سازمان یافته‌ای که امر و نهی می‌کند، تعریف کنیم مرادف با حکومت می‌شود. بر طبق این تعریف، دولت به معنای قوه مجریه کشور و هیأت دولت، نیست، بلکه به مفهوم هیأت حاکم است که

---

۱. قاضی ابوالفضل، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، ج ۱، ص ۴۲۲، دانشگاه تهران.

۲. علی آقا بخشی، فرهنگ علوم سیاسی، ص ۱۱۵.

قانونگذاری، سیاست گذاری، اجرا، قضاوت و برقراری نظم و امنیت را بر عهده دارد. لذا، گرچه تعریف‌های مختلفی از واژه حکومت در کتاب‌های علوم سیاسی رایج شده است، اما می‌توان حکومت را به طور ساده این گونه تعریف کرد: ارگانی رسمی که بر رفتارهای اجتماعی افراد جامعه نظارت داشته، و سعی می‌کند به رفتارهای اجتماعی مردم جهت ببخشد. اگر مردم از راه مسالمت آمیز، جهت دهی را پذیرا شدند که خوب، و گرنه حکومت با توسل به قوه قهریه اهدافش را دنبال می‌کند؛ یعنی اگر کسانی از مقررات وضع شده که برای رسیدن به هدف مورد نظر حکومت لازم است، تخلف کنند با کمک دستگاه‌های انتظامی مجبور به پذیرفتن مقررات می‌شوند، که این تعریف شامل حکومت‌های مشروع و نامشروع می‌شود.

«حاکمیت» در لغت به معنای تفوق و برتری است، و اصطلاحاً در بُعد حقوقی آن به معنای حق صدور اوامر بلاشرط است. بر این مبنا، حاکمیت مطلق، به معنای حق فرمانروایی بی‌چون و چرا بر تمامی افراد است. در حاکمیت نیروی خواستن، قدرت آمره و نیروی فرماندهی مستقل وجود دارد<sup>(۱)</sup>. بسته به این که صدور فرامین از یک منبع مستقل باشد و یا منبع غیر مستقل، می‌توان حاکمیت را بر حاکمیت مطلق و نسبی تقسیم کرد. حاکمیت مطلق در اسلام و قانون اساسی از آن خداست، و حاکمیت نسبی به معنای حق حکمرانی انسانی بر هم‌نوع خویش از جانب و اذن خداوند متعال است.

در مورد رابطه حکومت و حاکمیت، حکومت را تجلی و مظهر حاکمیت دانسته‌اند. یعنی این حکومت است که حاکمیت را در عالم خارج، به منصفه ظهور و بروز می‌رساند. حاکمیت در واقع، قدرت برتری است که در حیطة دولت کشور، اراده‌ای فراتر از آن وجود ندارد، به گونه‌ای که در مقابل اعمال اراده و اجرای اقتدارش مانعی نمی‌پذیرد و از هیچ قدرت دیگری تبعیت نمی‌کند. هرگونه صلاحیتی ناشی از اوست، ولی صلاحیت او از نفس وجودی او برمی‌آید.

۱. حسن ارسنجانی، حاکمیت دولت‌ها، صص ۱۰۴ و ۱۰۵.

ابن خلدون، حاکمیت کامل را منحصر به حالتی می‌داند که برتر از نیروی او قدرت قاهری موجود نباشد<sup>(۱)</sup>.

## ارکان تشکیل حکومت

می‌دانیم هر حکومتی به سه رکن اساسی نیاز دارد، و بدون آن قادر به ادامه حیات نیست:

۱- رکن تقنین (قانون گذاری)

۲- رکن اجرایی

۳- رکن قضایی

حکومت، نخست باید قوانینی داشته باشد که مشکلات جامعه را حل کند و روابط مردم با یکدیگر در پرتو آن روشن گردد و چرخ‌های اجتماع را در مسیر ترقی و تأمل به گردش درآورد، بگذریم از این که مبدأ و سرچشمه این قانون گذاری چیست؟ که گاهی وحی است، و زمانی اراده یک فرد بر اطرافیان او، و زمان دیگری مجالس قانون گذاری که به جای خود سخن خواهد رفت.

حتی جوامعی که بر اساس قوانین الهی اداره می‌شود و قوانین آنها فقط از مبدأ وحی سرچشمه می‌گیرد نیز به قوه مقننه احتیاج دارند، تا قوانین کلی الهی را بر نیازهای روزمره آنها تطبیق کند، و در مسایل جزئی و نیازهای هر زمان که با گذشت زمان در تغییر و تبدیل است بر مسایل مورد ابتلا تطبیق دهد و به اصطلاح «ردّ فروع بر اصول» کند، و یا به تعبیر دیگر «کارشناسی موضوعی» نماید.

بعد از روشن شدن متون قوانین و قرار گرفتن آنها در آستانه عمل، باید اجرای آن به دست گروهی سپرده شود که آن را در سطح جامعه پیاده کنند، اگر نیاز به آیین‌نامه‌های اجرایی دارد آیین‌نامه‌ها را بنویسند، و اگر ندارد بلافاصله وارد مرحله اجرا شوند، و این

۱. ابن خلدون، مقدمه تاریخ، ترجمه دکتر گناآبادی، ج ۱، ص ۳۶۰.

همان چیزی است که در دنیای امروز «قوة مجریه» یا «دولت» نامیده می‌شود. در این میان ممکن است درگیری‌هایی بین مردم، یا میان بخش‌های حکومت و یا حکومت و مردم، در جهات مختلف مسایل حقوقی واقع شود، قوه‌ای که عهده‌دار تشخیص ظالم از مظلوم و صاحب حق از مدعی فاقد حق می‌باشد، «قوة قضاییه» نامیده می‌شود، و شکی نیست که بعد از صدور حکم از ناحیه این قوه، باز برای اجرای آن نیاز به قوه مجریه است که باید این احکام را به طور دقیق پیاده کند<sup>(۱)</sup>.

اما در جامعه اسلامی و ولایی، یکی از ارکان مهم دیگر، بلکه رکن رکن و محور نظام و حکومت اسلامی، رکن «ولایت فقیه جامع الشرائط» است. در چنین جامعه‌ای باید فردی - بنا به نظری دیگر، افرادی - اسلام شناس و آگاه به امور جامعه وجود داشته باشند که حکومت اسلامی شکل بگیرد. در این زمینه به جای خود بحث خواهد شد.

## ضرورت و لزوم حکومت در جامعه

حکومت برای بشر یک امر ضروری عقلی است؛ زیرا اجتماع بدون حکومت، موجب هرج و مرج می‌شود، و این حکومت است که تنظیم‌کننده امور فرد و اجتماع، و اجراکننده حدود و حقوق، و تأمین‌کننده عزت و استقلال جامعه انسانی و یا توسعه و تکامل علوم و فنون بشری است؛ و این مطلب از امور بدیهی می‌باشد.

در تمام جوامع بشری تا آن‌جا که تاریخ نشان می‌دهد، نوعی حکومت وجود داشته است: حکومت قبیله‌ای، پادشاهی، و نیز حکومت‌هایی از نوع آنچه در دنیای امروز وجود دارد؛ و این بدان معنی است که بشر در هر مرحله‌ای از علم و دانش و فرهنگ باشد، ضرورت وجود حکومت را درک می‌کند، و می‌داند زندگی اجتماعی بدون وجود نظم و قانون حاکمیت حتی یک روز هم امکان پذیر نیست.

مسأله ضرورت حکومت در روایات اسلامی نیز بازتاب گسترده‌ای دارد.

۱. ر.ک: مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج ۱۰، ص ۸۵.

به عنوان نمونه:

امیر مؤمنان علی علیه السلام در جواب خوارج که حکومت و داوری را فقط برای خدا می دانستند، ضمن بیان مطالبی فرمود:

«مردم به هر حال نیازمند به امیر و زمامداری هستند، خواه نیکوکار باشد یا بدکار! تا مؤمنان در سایه حکومتش به کار خویش مشغول باشند، و کافران نیز بهره‌مند شوند، و مردم در دوران حکومت او، زندگی راحت داشته باشند. به وسیله او اموال بیت‌المال گردآوری شود، و به کمک او با دشمنان مبارزه کنند، جاده‌ها امن گردد، و حق ضعیفان از زورمندان گرفته شود، مردم نیکوکار در رفاه، و از دست بدکاران در امان باشند»<sup>(۱)</sup>.

و نیز در روایت «فضل بن شاذان»، امام رضا علیه السلام به سه نکته مهم اشاره کرده و فرموده است:

«اگر کسی بگوید چرا اولو الامر تعیین شده است و مردم مأمور به اطاعت از حاکم الهی هستند؟ گفته می‌شود به دلایل زیاد: از جمله این که وقتی برای مردم حدودی تعیین شود و دستور یابند که از آن حدود تجاوز نکنند، چون باعث فساد آنها می‌شود این کار سامان نمی‌گیرد مگر به وسیله حاکم امینی در رأس آنها که ایشان را از تعدی و داخل شدن در امور ممنوعه باز دارد؛ زیرا اگر این موضوع نباشد، کسی لذات و منافع خود را به خاطر فساد دیگران ترک نمی‌کند، لذا سرپرستی بر آنها قرار داده شده که آنان را از فساد منع، و حدود و احکام الهی را در میان آنها برپا دارد.

دیگر این که، ما هیچ فرقه‌ای از فرقه‌های دنیا، و هیچ ملتی از ملل را نمی‌یابیم که بدون رئیس و سرپرستی باقی مانده باشند، همان سرپرستی که امر دین و دنیای آنها را سامان بخشد. پس در حکمت خداوند حکیم جایز نیست که خلق را آنچه می‌داند برای آنان ضروری است، رها سازد، و سرپرستی که به کمک او با دشمنان بجنگند و اموال بیت‌المال را به وسیله او تقسیم نمایند، جمعه و جماعت آنها را برپا دارد، و ظالم

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۴۰، ص ۸۲.



را از تعدی بر مظلوم باز دارد، برای آنان تعیین نکند.

دیگر این که، اگر مردم پیشوا و سرپرست امین و درستکاری نداشته باشند، دین و آیین خدا بر باد می‌رود، و سنت و احکام الهی تغییر می‌یابد، و بدعت گذاران چیزهایی از پیش خود بر آن می‌افزایند، مخالفان از آن کاسته و امور را بر مسلمانان مشتبه می‌سازند.<sup>(۱)</sup>

ظاهراً، فقط «خوارج» در صدر اسلام، و نیز «آنارشیت» ها در قرون اخیر، منکر ضرورت وجود حکومت شده‌اند.

خوارج در باب حکومت و امامت عقیده داشتند که اقامه حکومت و تعیین خلیفه یا امام واجب نیست؛ بنابر این به طور مطلق جایز است که جامعه اسلامی روزگاری هم بدون حکومت و امام به سر برد. بدین سان، بانفی وجوب وجود حکومت، این حکم را تجویز می‌نمودند که هر فرد مسلمان بنا به تشخیص خود، اقدام به امر به معروف و نهی از منکر نماید.<sup>(۲)</sup>

«آنارشیت» ها نیز معتقدند که بشر می‌تواند با اصول اخلاقی، زندگی اجتماعی خویش را اداره کند، و نیازی به حکومت نیست؛ زیرا «آنارشسیم» از واژه یونانی «آنارشا» گرفته شده و به معنی فقدان رهبری و حکومت است.

به موجب این نظریه، انسان ذاتاً دارای غریزه اجتماعی است و اگر به حال خود گذاشته شود، راه زندگی جمعی را در پیش می‌گیرد. آنارشسیم به اصالت فرد و حفظ آزادی‌های فردی اهمیت می‌دهد و هر نوع حکومت و قدرت سازمان یافته را به عنوان این که وسیله استثمار و خفقان مردم است رد می‌کند و با مالکیت خصوصی نیز مخالف است. به نظر آنارشیت‌ها، جامعه (به جای هر نوع حکومت و سلطه) باید بر اساس یک سلسله پیمان‌ها و قراردادهای اجتماعی منعقد بین افراد، اداره شود و امور مربوط به

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۶، ص ۵۹.

۲. حنا الفاخوری و خلیل الجزّ، تاریخ فلسفه در جهان اسلام، ترجمه عبدالحمید آیتی، ص ۱۱۱-۱۱۳، (تهران ۱۳۶۷ - آموزش انقلاب اسلامی).

تولید و توزیع نیز در دست خود تولیدکنندگان و مصرف کنندگان قرار داشته باشد. ویلیام گودوین، پیر ژوزف پرودون، ماکس اشتیرنر، باکونین، کروپاتکین و لئون تولستوی از بنیانگذاران و آنارشیت‌های معروفند<sup>(۱)</sup>.

## لزوم حکومت دینی

بعد از بیان این مطلب که جامعه بشری نیازمند حکومت است، می‌گوییم، بر اساس آیه شریفه ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾<sup>(۲)</sup>؛ «و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر به این منظور که به امر خدا فرمانش برند»، مسأله حکومت، مسأله اساسی همه پیامبران الهی بوده و از ضروریات و لوازم زندگی بشر محسوب می‌شود.

با کمی دقت در اهداف اصلی پیامبران الهی روشن می‌شود که رسیدن به اهداف بزرگی چون رهانیدن آدمی از سلطه و اسارت بیگانگان و در نتیجه اعطای حریت و آزادی به وی، تعلیم و تربیت فراگیر بشر، احیای ارزش‌های انسانی، اقامه قسط و عدل و مردم‌گرایی، و اکمال و رساندن آدمیان به تعالی و رشد الهی و رستگاری، همه و همه مستلزم برپایی تشکیل حکومت است، و اجرای این برنامه‌ها و وصول به این آرمان‌ها، بدون ابزار حکومت امکان پذیر نیست. و در واقع، حکومت و نظام و سیاست، وسیله و ابزار اجرای اهداف پیامبران است. از این جهت می‌بینیم که هر کدام از آن بزرگواران نظیر داوود و سلیمان و نبی اکرم (صلوات الله علیهم) که موفق به تشکیل حکومت شدند، تا چه اندازه در تعقیب و وصول به اهداف الهی خود موفق بوده‌اند؛ و هر کدام که چنین ابزاری را به دست نیاوردند، تا چه اندازه راه حرکت آنها ناهموار، و در رسیدن به اهداف خود تا چه حد در تنگنا بوده‌اند. و بی‌جهت نیست که طواغیت و دشمنان ادیان در همیشه تاریخ، بر سر راه ایجاد حکومت‌های صالحان، مانع، ایجاد می‌کردند، و همواره به دنبال براندازی حاکمیت صالحان بر زمین بوده‌اند.

۱. علی آقا بخشی، فرهنگ علوم سیاسی، ص ۲۲.

۲. سوره نساء، آیه ۶۴.

کوتاه سخن این که، هیچ یک از اهداف مقدس پیامبران الهی - جز در مقیاسی محدود - بدون تشکیل حکومت دینی تحقق نمی یابد، به همین دلیل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا تشکیل حکومت نداد به اهداف والای خود نرسید.

### امامان علیهم السلام و تشکیل حکومت اسلامی

پیداست که مسأله امامت، از مسأله حکومت و خلافت جدا نیست، بلکه از یک نظر، روح امامت و ولایت همان حاکمیت بر نفوس و ابدان، و هدایت آنها به صراط مستقیم و حرکت به سوی کمال و سعادت است. لذا مهم ترین ویژگی و خصیصه ای که برای حضرت مهدی علیه السلام و ظهور حضرتش می شماریم، اقامه حکومت واحد عدل جهانی است؛ یعنی همان حکومتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همه امامان معصوم علیهم السلام برای آن کوشیدند، هر چند شرایط خاص زمان و مکان اجازه وصول به آن را نداد.

مردم کوفه از امام حسین علیه السلام برای تشکیل حکومت حق و مبارزه با غاصبان حکومت دعوت کردند، و اگر آن حضرت با پیمان شکنی و سستی و بی وفایی آنها روبرو نمی شد، پرچم حکومت عدل اسلامی به دست با کفایت آن حضرت به اهتزاز در می آمد.

حقیقت آن است که جنبش کربلا را باید آخرین یا به عبارتی بالاترین تلاش سیاسی ممکن برای بازگرداندن حکومت به آل علی علیهم السلام تلقی کرد. آن نهضت به عنوان یک نهضت مقدس مذهبی و یک حرکت سیاسی از نوع انقلابی آن، پایدارترین جنبش در فرهنگ سیاسی شیعه است. آن نهضت بزرگ در جهت احیای احکام دین، زدودن انحرافات دینی و سیاسی و جایگزین کردن حکومتی علوی و امامتی به جای نظام اموی بوده است.

یکی از نویسندگان و معتقدان به جدایی دین از سیاست برای اثبات مدعای خود مثال هایی را از تاریخ اهل بیت علیهم السلام می زند که بسیار جای تعجب و شگفتی است. وی

می‌گوید:

«... جنگ و شهادت یا قیام و نهضت امام حسین و اصحاب او علاوه بر آن که یک عمل دفاعی صد در صد در حفظ و حیثیت اسلام و جان و ناموسشان بود، نشان از این حقیقت می‌داد که خلافت و حکومت از دیدگاه امام و اسلام نه از آن یزید و خلفاست، نه از آن خودشان و نه از آن خدا، بلکه از آن امت به انتخاب خودشان است»<sup>(۱)</sup>.

معلوم نیست ایشان برای نسبت دادن چنین امری به امام علیه السلام با آن همه روایات و سیره معصومین چه کرده است. آری، اگر مردم کوفه از امام دعوت نمی‌کردند، ایشان احتمالاً رهسپار کوفه نمی‌شدند؛ اما چگونه نتیجه می‌گیرد که امام علیه السلام حکومت را حق خدا و خود و مضبوط به ضوابط دین نمی‌دانستند؟! آیا خدا، حق حکومت ندارد مگر آن که مردم بخواهند؟ پس «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» و آیات بسیار دیگر و تعلیمات دیگر دینی که می‌گویند مردم باید تابع خدا و پیامبر باشند و نه بر عکس، چه می‌شود؟

## لزوم حکومت اسلامی در عصر غیبت

چنان‌که گفته شد، یکی از شیوه‌های بحث ولایت فقیه این است که ابتدا ضرورت و لزوم اقامه حکومت اسلامی را در عصر غیبت به اثبات برسانیم و آن را به عنوان جزئی از برنامه‌های اسلام ثابت کنیم، و پس از آن به جستجوی ادله در زمینه شرایط حاکم بر آئیم، و سپس بررسی کنیم که کدام عنوان (ولایت فقیه) بر این شرایط صادق است. از آن جایی که در میان ادیان الهی، دین مبین اسلام برای همه افراد و همه مکان‌ها و همه زمان‌ها، تا ابد و قیامت عمومیت دارد و این عمومیت سه گانه از نظر قرآن شریف و روایات اسلامی، از ضروریات و بدیهیات است، بنابراین اسلام در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام نیز بدون تردید دارای حکومت است.

۱. مهدی بازرگان، آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء، کیان، شماره ۲۸، ص ۵۰.

وقتی در قرآن کریم می‌خوانیم: ﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾<sup>(۱)</sup> «مردان خدا کسانی هستند که هر گاه در زمین به آنها قدرت و حکومت بخشیدیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند». آیا این امر جز با تشکیل حکومت دینی و اسلامی میسر است؟ اگر فرض کنیم که تعبیر «مکَّنَّا» به معنی هر گونه قدرت بخشیدن بوده باشد، باز دلالت آیه بر مقصود ما روشن است؛ زیرا حکومت بارزترین نمونه قدرت است.

برای لزوم و ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت به ذکر چند دلیل می‌پردازیم:

۱- دلیل اجتماعی - تاریخی: حکومت امری است اجتماعی که نیاز جامعه به امنیت و حفظ حقوق افراد و رواج عدالت گسترده، آن را واجب کرده است. و جامعه اسلامی از سایر جوامع بشری که لازمه آن برقراری نظم و قانون‌گذاری برای حفظ امنیت و حقوق و اشاعه عدل در میان افراد جامعه است، جدا نیست و مثل جوامع دیگر نیاز به برقراری حکومتی دارد که قوانین را اجرا کند تا هدف از تنظیم قوانین تحقق یابد.

اگر جامعه اسلامی با بقیه جوامع از نظر نیازمندی به این امور، اختلاف می‌داشت، پیامبر اکرم ﷺ و امامان برای بیان این امر سزاوارتر بودند، و چون آن بزرگواران چنین نکرده و نفرموده‌اند، بنابراین جامعه اسلامی هم در این که باید حکومتی داشته باشد، مانند سایر جوامع بشری است. به همین دلیل، تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت ضرورت پیدا می‌کند؛ زیرا در این زمان، جامعه اسلامی مانند تمامی جوامع دیگر نیازمند قانون و تشکیل حکومت است تا بتواند در استحکام آن بکوشد و هدف از تشریح قانون را تحقق بخشد، و از این جهت با دیگر جوامع بشری تفاوتی ندارد، و بدیهی است که جامعه اسلامی، حکومت اسلامی می‌طلبد، نه حکومت دیگری.

حضرت امام خمینی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«سنت و رویه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است؛ زیرا: اولاً، خود تشکیل حکومت داد، و تاریخ گواهی می‌دهد که تشکیل حکومت داده، و به اجرای قوانین و برقراری نظامات اسلام پرداخته و به اداره جامعه برخاسته است؛ والی به اطراف می‌فرستاده؛ به قضاوت می‌نشسته؛ و قاضی نصب می‌فرموده؛ سفرایی به خارج و نزد رؤسای قبایل و پادشاهان روانه می‌کرده؛ معاهده و پیمان می‌بسته؛ جنگ را فرماندهی می‌کرده، و خلاصه، احکام حکومتی را به جریان می‌انداخته است. ثانیاً، برای پس از خود به فرمان خدا تعیین «حاکم» کرده است. وقتی خداوند متعال برای جامعه پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تعیین حاکم می‌کند، به این معناست که حکومت پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز لازم است. و چون رسول اکرم صلی الله علیه و آله با وصیت خویش فرمان الهی را ابلاغ می‌نماید، ضرورت تشکیل حکومت را نیز می‌رساند»<sup>(۱)</sup>.

۲- دلیل اعتقادی: اعتقاد به دین اسلام، مسلمان را به این باور می‌رساند که قیام برای پیاده کردن احکام اسلام در دوران زندگانی‌اش بر او واجب است، و نظام اسلام همان‌طور که از جستجو در احکام و قوانین آن حاصل می‌شود - و حق هم همین است - نظامی کامل و در بردارنده تمام قوانینی می‌باشد که شرایط گوناگون زندگی، اعم از زمینه‌های فردی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و غیره، آن را اقتضا می‌کند.

و پیداست که برخی از این مقررات، مانند قوانین اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی، جز از طریق قوه حاکمه، به طور کامل اجرا نمی‌شود؛ بنابراین تشکیل یک دولت اسلامی و حکومت آن در دوران غیبت امری لازم و ضروری است؛ چنان‌که در آیه‌ای که اول بحث آوردیم به این مطلب اشاره شد.

۳- دلیل عقلی: وقتی که «ابو درداء» و «ابوهریره» نامه معاویه را برای علی علیه السلام

۱. امام خمینی علیه السلام، ولایت فقیه، ص ۱۸.

آوردند که در آن تقاضا شده بود قاتلان عثمان را به آنها بسپارد تا مجازات کند، امام علیه السلام فرمود:

«عثمان بن عفان از دو حال خارج نیست: یا پیشوای هدایت بود که ریختن خون او حرام و کمک او واجب و سرپیچی از فرمان او گناه بود، و امت حق خوار کردن او را ندارند؛ و یا این که امام و پیشوای ضلالت و گمراهی که ریختن خون او حلال، و ولایت و یاری او جایز نبود؛ بالاخره از این دو حالت خارج نیست».

آنچه در حکم خدا و حکم اسلام و مسلمین واجب است بعد از آن که امامشان از دنیا رفت یا کشته شد - چه گمراه باشد و چه هدایت شده، چه مظلوم باشد و چه ظالم، چه ریختن خونش حلال باشد و چه حرام - این است که هیچ عملی انجام ندهند، کار جدیدی پیا نکنند و دست از پا خطا ننمایند و کاری را شروع نکنند قبل از آن که برای خود امامی عفیف و عالم و باتقوا و عارف به قضاوت و به سنت برگزینند تا امور آنها را جمع نماید و در بین آنان حکم کند و برای مظلوم از ظالم حَقش را بگیرد و مرزهای آنان را حفظ نماید و غنایم و حقوق مالی آنان را جمع آوری نماید و حج و نماز جمعه آنان را پیا دارد و صدقات آنان را جمع نماید. سپس درباره امامشان که به ظلم کشته شده نزد او برای حکم بروند و قاتلین او را برای محاکمه نزد او برند تا بین آنان به حق حکم نماید: اگر پیشوایشان مظلوم کشته شده به نفع صاحبان خون رأی دهد، و اگر ظالم کشته شده نظر دهد که حکم آن چیست»<sup>(۱)</sup>. (بنابر این قوای معاویه قبل از پرداختن به مسأله قتل عثمان باید اصل حکومت اسلامی را بپذیری و به کسی که همه مردم با او بیعت کرده‌اند بیعت کنی و لحظه‌ای با توسل به این بهانه‌ها تأخیر نیندازی).

این روایت کاملاً بیانگر لزوم حکومت اسلامی است، و از آن جایی که جامعه اسلامی همیشه نیازمند حکومت اسلامی است تا مواردی که حضرت امیر علیه السلام بیان داشتند را نظام بخشد، بنابر این در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام نیز تشکیل یک حکومت

۱. کتاب سلیم بن قیس هلالی، ترجمه اسماعیل انصاری زنجانی خوبی، ص ۴۲۱-۴۲۲.

اسلامی لازم و ضروری است.

در روایات اسلامی که شیعه و سنی نقل کرده‌اند، آمده است که پیش از ظهور مهدی علیه السلام مردمی قیام می‌کنند، و مقدمات حکومت مهدی علیه السلام را فراهم می‌سازند. از جمله آنها روایتی است که گنجی شافعی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمود:

«يَخْرُجُ أَنْاسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ، فَيُؤَطُّونَ لِلْمَهْدِيِّ سُلْطَانَهُ»؛ مردمی از شرق قیام می‌کنند و زمینه حکومت مهدی علیه السلام را فراهم می‌سازند.

وی بعد از نقل این روایت می‌نویسد: «این حدیث، حدیثی حسن و صحیح است که آن را راویان موثق و عالمان حجّت روایت کرده‌اند».<sup>(۱)</sup>

بعد از بیان مطالب و روایات فوق، لازم به ذکر است که دانشمندان و علمای اسلامی خصوصاً شیعه، بر لزوم تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت تأکید داشته و دارند. بعضی از دانشمندان به خصوص محدّثین سعی داشته‌اند برای وجوب تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت، اقامه دلیل کنند، و بعضی آن را از ضروریات دین و بی‌نیاز از اثبات و استدلال می‌دانند.

مرحوم فیض کاشانی می‌گوید: «وجوب جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، و ترویج نیکی و تقوا، فتوا دادن، حکم به حق در میان مردم، برپا داشتن حدود و تعزیرات و سایر سیاست‌های دینی، همه از ضروریات دین است، و تشکیل حکومت، قطب اعظم دین و امر مهمی است که خداوند پیامبران را به آن منظور مبعوث فرموده، و اگر ترک شود اساس نبوت تعطیل و دیانت متلاشی و آشوب و فتنه فراگیر می‌شود، همه گمراه می‌شوند و نادانی شایع می‌گردد، آبادی‌ها خراب و بندگان به هلاکت دچار می‌شوند. از همه اینها به خدا پناه می‌بریم».<sup>(۲)</sup>

صاحب جواهر می‌فرماید: «اجمالاً این مسأله از مسایل روشنی است که نیازی به

۱. حافظ ابو عبدالله گنجی شافعی، کفایة الطالب، به ضمیمه البیان فی اخبار صاحب الزمان علیه السلام، ص ۴۹۰.  
 ۲. فیض کاشانی، مفاتیح الشرایع، باب امر به معروف و نهی از منکر، به نقل از «فی انتظار الامام»، عبدالهادی فضلی، ترجمه دکتر روحانی، ص ۸۲.



دلیل ندارد»<sup>(۱)</sup>.

سید بزرگوار، آیه الله العظمی بروجردی می‌فرماید: «شیعه و سنی بر این امر اتفاق دارند که وجود یک سیاستمدار و رهبری که امور مسلمانان را اداره کند، در حوزه اسلام لازم است، بلکه این امر از ضروریات اسلام است»<sup>(۲)</sup>.

### حکومت اسلامی از احکام اولیه است

چنان‌که خواهد آمد، احکام اولیه احکامی است که برای مسلمانان در شرایط طبیعی و عادی آمده است؛ بدون آن‌که شرایط و اضطرارات در آن لحاظ شده باشد، چه در عبادات، یا سیاسات و یا سایر احکام. لذا تشکیل حکومت اسلامی که از احکام اولیه حساب می‌شود، فرع بر ضرورت و مانند آن نیست، و در چارچوب احکام فرعی الهیه نمی‌گنجد.

حضرت امام خمینی رحمته الله علیه در این رابطه می‌فرماید:

«اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعی الهیه است، باید عرض کنم حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام صلی الله علیه و آله یک پدیده بی‌معنی و محتوا باشد، حکومت [اسلامی] که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله است، یکی از احکام اولیه اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند و مسجدی که ضرار باشد در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند...»<sup>(۳)</sup>.

مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه‌ای می‌فرمایند:

۱. شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شریع الاسلام، کتاب امر به معروف و نهی از منکر، ص ۶۱۷.

۲. حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی، البدر الزاهر فی صلاة الجمعة والمسافر، ص ۵۲.

۳. امام خمینی رحمته الله علیه سخن آفتاب، صص ۵۷ و ۵۸.

«ولایت فقیه [که همان حکومت است] در رهبری جامعه اسلامی و اداره مسایل اجتماعی در هر عصر و زمان، از ارکان مذهب حقه اثناعشری است که ریشه‌هایی در اصل امامت دارد. کسانی که بر اساس استدلال و اقامه برهان به آن اعتقاد ندارند، معذورند، و لکن ترویج اختلاف و تفرقه بین مسلمانان برای آنها جایز نیست»<sup>(۱)</sup>.  
و در جای دیگر می‌فرمایند:

«ولایت فقیه از شؤون ولایت و امامت و از اصول مذهب است و احکام راجع به ولایت، مثل سایر احکام فقهی از ادله شرعی استنباط می‌شود و کسی که نهایتاً براساس دلیل به عدم قبول ولایت رسیده معذور است»<sup>(۲)</sup>.

### چه کسانی از طرح حکومت اسلامی وحشت دارند؟

جدای از کسانی که به علت اختلاف بنیادین فکری خود با اندیشه اسلامی، هرگونه طرح حکومت اسلامی را رد می‌کنند، با وجود آن که «اسلام بدون حکومت» اسلامی مسخ شده و خالی از محتوا، و در واقع «اسلام منهای اسلام» است؛ باز گروهی با مسأله طرح حکومت اسلامی به مخالفت برمی‌خیزند. شاید سرچشمه این مخالفت دو چیز باشد: ۱- جنبه روانی، ۲- جنبه روایی.

اما آنچه جنبه روانی دارد این است که آنها خاطره تلخی از حکومت‌ها دارند و بر این عقیده‌اند که در شرایط کنونی هیچ‌کس قادر بر این نیست که حکومت الهی را تشکیل دهد و عدل اسلامی را پیاده کند؛ زیرا همیشه فشارهایی از داخل از طرف افراد تندرو بر حکومت وارد می‌شود که خواهان شکستن حریم قوانین اسلامی و برهم زدن عدالت اجتماعی و مقدم داشتن شعارهای خالی از محتوا بر ضوابط شناخته شده کتاب و سنت است.

۱. آیه الله خامنه‌ای، اجوبه الاستفتاء، ص ۲۴.

۲. همان، ص ۲۷.

از سوی دیگر، فشارهایی نیز از خارج وارد می‌شود و سیاست‌های مرموزانهٔ اجانب که توسط عوامل مخفی و آشکار آنها اعمال می‌گردد، اجازه نمی‌دهد حکومت اسلامی در مسیر خود به حرکت درآید، و حتماً در نقطه‌ای آن را از مسیر اصلی به سوی مقاصد خود منحرف می‌سازند، به همین دلیل حکومت اسلامی واقعی را غیر قابل عمل می‌دانند.

آنها داستان مشروطه را شاهد و گواه این مدعا می‌شمرند که علمای دین با قوت تمام در آن وارد شدند، تا چهره‌ای از حکومت اسلامی (یا چیزی شبیه حکومت اسلامی) به دنیا نشان دهند، ولی با وجود تمام تلاش‌ها، سرانجام منحرفان داخلی و خارجی دست به دست هم دادند و آن را مبدل به حکومت خودکامهٔ ویرانگر و بیدادگر ساختند.

اما از نظر روایی به سراغ روایاتی می‌روند که می‌گویند: «هر پرچمی قبل از قیام مهدی علیه السلام که به عنوان حکومت برپا شود، پرچم ضلالت است!»<sup>(۱)</sup> با توجه به سند و دلالت روایات مورد استناد، معلوم می‌شود که چنین تفکر و برداشتی از روایات نمی‌تواند صحیح باشد<sup>(۱)</sup>.

## تفاوت جامعهٔ دینی و لیبرال

یکی از مسایل لازمی که باید در مباحث دین و حکومت و نظام ولایی در نظر داشت، تفاوت اصولی و بنیادین جامعهٔ دینی و جامعهٔ لیبرال و دموکراتیک است. «لیبرالیسم» از واژهٔ «لیبرال» گرفته شده است. «لیبرال» دارای ریشه فرانسوی «لیبر» به معنای آزادی است، این مکتب، «انسان» را محور جهان هستی (اومانیسم) دانسته، خواست‌ها و انتخاب‌های او را به طور کلی نیک می‌داند و آنچه او نمی‌پسندد یا نمی‌خواهد را بد و ناپسند قلمداد می‌کند.

۱. ر.ک: مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج ۱۰، قرآن مجید و حکومت اسلامی، ص ۷۲.

«لیبرالیسم» می‌گوید: انسان دارای «آزادی نامحدود» است که هیچ نیرو یا منبعی نمی‌تواند آن را محدود کند و برای انسان «بایدها» و «نبایدها» بی‌تعیین نماید. انسان لیبرال در رسیدن به امیال نفسانی، هیچ‌گونه کنترل یا منعی ندارد و با آزادی بی‌حد، می‌تواند از تمام لذایذ دنیایی بهره‌مند گردد. بر این اساس، این فلسفه را مکتب «آزادی طلبی» نامیده‌اند.

با توجه به تعریفی که از «لیبرالیسم» ارایه شد، تا حدی تفاوت جامعه دینی با جامعه لیبرال معلوم می‌شود. در «جوامع لیبرال»، هرگونه چهارچوب‌های ارزشی و مقدّس که حاکم بر رفتار فردی و جمعی و حکومتی باشند، انکار می‌شوند، و حکومت‌ها حاصل قرارداد اجتماعی‌اند، بدون آن که تحقق هدف و ارزش خاصی را مورد توجه قرار دهند بلکه حداکثر، مسؤول ایجاد امنیت و آزادی فردی‌اند تا افراد برای رسیدن به بیشترین حدّ لذّت و کمترین حدّ رنج، عمل کنند.

در این‌گونه جوامع، قوانین به تبع ارزش‌ها، زائیده خواست‌های مردم‌اند، و چون در بینش «اومانستی» به عنوان مبنای فلسفی لیبرالیسم، انسان‌ها در جایگاه خداوند می‌نشینند، و خواسته‌هایشان بر هر ارزش دینی و الهی مقدّم می‌شوند. در چنین نگاهی، نه هستی هدفدار است و نه انسان، بلکه انسان به عنوان یک موجود وانهاده، مسؤول معنادهی به زندگی خویش است و هیچ هدایتی را بیرون از آنچه خود می‌خواهد، بر نمی‌تابد.

در جامعه لیبرال، انسان هم «ارزش»‌ها را می‌سازد و هم «روش»‌ها را، و هر دو به یک میزان برای او موضوعیت دارند و چه بسا روش‌ها، بیشتر از ارزش‌ها برایش اهمیت پیدا می‌کنند؛ چرا که مشکل‌گشا و کارآمد هستند و بهتر می‌توانند انسان را در رسیدن به آنچه می‌خواهد، مساعدت کنند.

اما در «جامعه دینی»، اصل بر هدفداری هستی و حیات انسانی است و آدمیان فراتر از خواسته‌های نفسانی خویش، مکلف و موظّف به پاسداری از ارزش‌ها و احکامی‌اند

که ریشه در تعالیم دینی دارند، و از آن آزادی که احکام، اصول و ارزش‌های دینی را برنتابد، منع شده‌اند.

در جامعه دینی، اصل اساسی، عمل به تکلیف و قوانین است. در جامعه لیبرال لزومی ندارد، حکومت‌کنندگان دارای ویژگی‌های ارزشی و اخلاقی خاصی باشند، اما در جامعه دینی به خاطر اصالت داشتن وظیفه و تکلیف، صلاحیت‌های خاصی برای حاکمان مورد توجه‌اند و با بودن چنین افراد شایسته‌ای، دیگران نه تکلیف و نه حق حکومت کردن بر مردم را ندارند.

در جامعه دینی، ارزش‌ها موضوعیت ذاتی دارند و قوانین دارای موضوعیت عرضی‌اند و خود هدف نمی‌باشند بلکه وسیله تحقق آن ارزش‌ها هستند. به همین دلیل، ارزش‌ها ثابت و ماندگارند، ولی قوانین، نسبی و متغیر. ارزش‌ها، به نظام سیاسی «مشروعیت» می‌دهند، و قوانین به «کارآمدی» نظام مربوط‌اند.

خلاصه، اساس اختلاف جوامع دینی و جوامع لیبرال در آن است که کلیه قوانین و ساختارهای سیاسی و اقتصادی و آزادی‌های اجتماعی جامعه دینی، به ارزش‌ها، مبانی و تعالیم دینی باز می‌گردد. حاکمان جامعه یعنی، ضامن تحقق ارزش‌هایند، در حالی که در جوامع لیبرال، حاکمان و دولتمردان فقط باید امنیت را حفظ کنند و جز تأمین خواسته‌ها و رعایت قوانین متکی بر رأی مردم، مسئولیت متعالی‌تری را بر دوش ندارند. بهترین کار حکومت این است که برای مردم فضای آزاد ایجاد کند که در آن فضا هر چه می‌خواهند بگویند و هر کاری می‌خواهند بکنند، و بدین ترتیب خود مردم به طور تدریجی به یک حد متعالی! خواهند رسید.

## انواع حکومت

حکومت در طول تاریخ اشکال مختلفی داشته و شاید به تعداد کشورهای جهان حکومت‌هایی بوده است؛ لذا تقسیم‌بندی‌های زیادی برای انواع حکومت بیان شده

است.

در دنیای کنونی، برخی، حکومت‌ها را به طول کلی به سه دسته تقسیم می‌کنند:  
۱- حکومت فرد بر مردم (دیکتاتوری یا سلطنتی).  
۲- حکومت دسته و گروهی بر مردم و به عبارتی حکومت تک حزبی (مثل حکومت اشرافی).

۳- حکومت مردم بر مردم (دموکراسی).

از نظر «مُنسکیو» حکومت‌ها سه دسته‌اند:

۱- حکومت جمهوری، که به همه یا به بخشی از ملت حتی شرکت در حکومت را می‌دهد.

۲- حکومت پادشاهی و سلطنتی قانونی، که در آن شاه پس از مشورت با نمایندگان ملت بر کشور حکم می‌راند.

۳- حکومت پادشاهی غیر قانونی، که شاه بر اساس هوا و هوس‌های شخصی حکومت می‌کند.

بعد اضافه می‌کند: حکومت جمهوری اگر از جانب همه مردم باشد «دموکراسی» و اگر از ناحیه برخی از مردم باشد «آریستوکراسی» - یعنی حکومت اشراف - است<sup>(۱)</sup>.  
ارسطو نیز حکومت را سه گونه می‌داند:

۱- حکومت عامه (جمهوری دموکراتیک)، که همگی در رأی شرکت دارند و با قبول رأی اکثریت به اختلافات خاتمه می‌دهند. در این نوع حکومت باید عدالت و مساوات را در میان همه افراد برقرار کرد.

۲- حکومت اعیان و اشراف (آریستوکراسی) که گروهی از قدرتمندان و اشراف بر حکومت سیطره می‌یابند و درجات و مناصبی ساختگی به خود می‌بندند.

۳- حکومت ارثی (پادشاهی) که یک مرد نیرومند بر مردم سیطره می‌یابد و سپس

۱. محمد تقی مدرّسی، نگرشی بر اندیشه اسلامی، ترجمه محمد رضا آژیر، ص ۳۸۰.

حکومت را در خانواده خود ارثی می‌سازد.

سپس در بیان نقطه ضعف این سه حکومت می‌گوید: در دو قسم اخیر، ظلم و استبداد بر جامعه سیطره می‌یابد، در حالی که قسم اول مکر و حيله را انتشار داده مردم را می‌فریبد<sup>(۱)</sup>.

«ما کیاولی» ضمن این که انواع مختلف حکومت را بر حسب اتفاق می‌داند، می‌نویسد:

«باید این نکته را تذکر دهم که بعضی از کسانی که درباره سیاست مطالبی نوشته‌اند به وجود سه نوع حکومت قایلند: ۱ - حکومت یک تن (مُنارشی)، ۲ - حکومت اشراف (آریستوکراسی)، ۳ - حکومت مردم (دموکراسی)؛ و معتقدند کسی که می‌خواهد شهری را بنیاد نهد باید یکی از آن اشکال را که مناسب‌تر از همه می‌داند انتخاب کند. عده‌ای دیگر از نویسندگان که خردمندتر از گروه نخستین به شمار می‌روند، برآنند که «شش نوع حکومت» وجود دارد که سه تا از آنها بسیار بدند و سه تای دیگر به ذات خویش نیک‌اند، ولی چنان در معرض انحطاط قرار دارند که ممکن است مطلقاً مایه بدبختی شوند. انواع خوب حکومت، همان سه نوعی است که پیشتر برشمردیم؛ و انواع بد، حکومت‌هایی هستند که در نتیجه انحطاط انواع خوب پدید می‌آیند، و هر یک از آنها به نوع اصلی خود به قدری شبیه است که انتقال از یکی به دیگری به آسانی صورت می‌پذیرد: منارشی به سهولت به حکومت استبدادی مبدل می‌گردد، آریستوکراسی به الیگارشی<sup>(۲)</sup>، و دموکراسی به انارشی...»<sup>(۳)</sup>.

در تقسیم بندی دیگری، حکومت‌های معمول و مرسوم عبارتند از: ۱ - حکومت

۱. همان، ص ۳۷۵.

۲. الیگارشی «oligârshi» یا حکومت متنفذین یعنی، سیادت سیاسی و اقتصادی گروه‌های مسعودی از ثروتمندان استثمارگران و متنفذین، و به عبارتی: نوعی حکومت که در آن گروهی اندک به سود خویش فرمانروای اکثریت مردم باشند.

۳. ر.ک: نیکولوماکیاولی، گفتارها؛ ترجمه محمد حسن لطفی، ص ۴۲.

دیکتاتوری یا سلطه فردی یا سلطنت مطلقه، ۲ - سلطنت مشروطه، ۳ - جمهوری، ۴ - تک حزبی.

اما با توجه به مطالب یاد شده و با در نظر گرفتن یک جامعه دینی، می توان اصول حکومت ها را به سه گونه تقسیم کرد:

۱ - حکومت های خودکامه، استبدادی و سلطه فردی

۲ - حکومت دموکراسی

۳ - حکومت الهی

در این جا لازم است - اگر چه مختصر - به بیان و بررسی و نقد انواع حکومت پردازیم و ببینیم در یک جامعه دینی و اسلامی چه سیستم حکومتی وجود دارد.

۱ - حکومت های دیکتاتوری و خودکامه: این نوع حکومت بر اساس حاکمیت فرد یا گروه خاصی بنا شده و بر محور اراده فرد یا آن گروه دور می زند و طبعاً تأمین کننده منافع همانها نیز هست؛ و نتیجه آن بردگی جامعه و بدبختی و سیه روزی آنها است. در این نوع حکومت اراده مردم هیچ گونه نقشی ندارد و مصالح آنها مطرح نیست.

یکی از اشکال دیکتاتوری «توتالیتریانیسم» است. در رژیم های توتالیتر، نه تنها «دیکتاتور» حکومت را کنترل می کند، بلکه اقتصاد، خانه، مدرسه، مطبوعات، رادیو، سینما، مسجد و کلیسا را - اگر بتواند - و بالاخره روح و فکر تمام مردم را در کنترل خود دارد.

در مباحث بعدی در این رابطه و تفاوت اساسی چنین رژیمی با حکومت اسلامی، به ویژه با حکومت اسلامی ولایی را متذکر خواهیم شد.

این نکته نیز لازم به ذکر است که حکومت شاهنشاهی و سلطنتی که از ویژگی هایش جانشینی ارثی آن است، گاهی سلطنت شاه توسط مجلس قانون گذاری، محدود است، که این نوع را حکومت «سلطنت مشروطه» نامند (اگر چه در حقیقت باز شاه عامل اصلی نفوذ است)؛ و گاهی اقتدارات و اختیاراتش نامحدود است و تمامی اقتدارات دولتی در



دست شاه بوده و قوای سه گانه از او ناشی می شود که آن را «سلطنت مطلقه» گویند؛ اداره حکومت در چنین رژیم می تنها طبق میل و دلخواه اعلی حضرت است. آنچه اراده کند باید انجام بگیرد، هر چند موجب کشتن هزاران زن و مرد و کودک بی گناه باشد. در این رژیم با به کار بستن عنصر زور و خشونت و با استفاده و تحریک دسته های اوباش و با پشتیبانی توده های مجهول الهویه، سعی در استحکام پایه های حکومت می شود!

حکومت استبدادی شاخه های مختلفی دارد: گاهی استبداد فردی است، و گاه استبداد حزبی؛ به طوری که یک حزب کوچک که اقلیتی را تشکیل می دهد با توسل به زور بر اکثریت مسلط می شود و افکار خود را بر آنها تحمیل می کند. این همان چیزی است که مارکسیست ها طرفدار آن بودند و به عنوان «دیکتاتوری پرولتاریا» از آن یاد می کردند<sup>(۱)</sup>.

«هابز» فیلسوف معروف انگلیسی دو گونه دیکتاتوری را شناسایی کرده است:

۱ - حکومت خودکامگی اکتسابی؛ دولت اکتسابی آن است که قدرت حاکم با زور به دست آید، و قدرت حاکم وقتی با زور کسب می شود که مردم یا به تنهایی و یا به طور جمعی، از ترس مرگ یا اسارت، همه اعمال آن شخص یا انجمن را که حاکم بر جان و آزادی آنهاست، مجاز شمارند. در دولت اکتسابی، مردم خود را تسلیم همان کسی می کنند که از وی می هراسند.

نوع دوم از خودکامگی آن است که هابز خود مبلغ و مروج آن است و چنین حکومتی را مشروع و نوع اول را غیر مشروع می داند و آن «دولت خودکامگی تأسیسی» است. او می گوید: «حکومت دیگر آن است که آدمیان بین خود توافق کنند که با میل و رضایت! به زیر فرمان یک فرد یا انجمنی از افراد در آیند، بدان منظور که او حافظ آنان

۱. پرولتاریا «Peroletaryâ»، قشر تولید کننده ای بود، و گروه کوچکی از اینها که وفاداری و کارائی شان به ثبوت رسیده بود، در حزب کمونیسم نام نویسی کرده و جمعیت کوچکی را در برابر جمعیت عظیم مردم تشکیل می دادند و بر آنها حکومت می کردند، حزبی که نه فراگیر بود و نه انتخاب آزادی در آن صورت می گرفت و نه هر کس می توانست در آن نام نویسی کند و نه رنگ و بویی از دموکراسی داشت.

در برابر آسیب دیگران باشد»<sup>(۱)</sup>.

به هر روی، در این نوع ویژه از قرائت حکومتی، خودکامه، قانون‌گذار است در حالی که او نیز تابع قانون نیست و با هیچ قیدی محدود نمی‌شود.

نقد و بررسی: شکی نیست که حکومت استبدادی با اشکال و شاخه‌هایش، از زشت‌ترین انواع حکومت‌هاست و مفسد بسیاری دارد. بیشترین خسارت‌ها از این ناحیه دامنگیر جامعه بشریت در طول تاریخ شده است، قتل بی‌گناهان، انواع شکنجه‌ها، جنگ‌های بی‌دلیل و مخرب، غارت سرمایه‌ها، به استضعاف کشاندن محرومان، انواع تبعیض‌ها و بسی‌عدالتی‌ها، صرف کردن سرمایه‌های اجتماع در راه عیاشی‌ها و هوسرانی‌ها، از آثار نکبت‌بار حکومت‌های خودکامه و استبدادی است.

قرآن مجید در یک آیه، حق مطلب را ادا کرده است:

﴿إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَظَ أَهْلِهَا آذِلَّةً وَكَذَالِكَ يَفْعَلُونَ﴾<sup>(۲)</sup>؛ پادشاهان (خودکامه) هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می‌کشند و عزیزان آن جا را ذلیل می‌کنند، و کارشان (همیشه) این گونه است.

تفاوتی نمی‌کند که استبداد فردی باشد یا گروهی، بلکه آثار سوء استبداد گروهی گاه بیشتر است، و روشنترین نمونه آن استبداد حزب کمونیسم در روسیه شوروی بود که فجایع بزرگی را به بار آورد.

۲- حکومت دموکراسی<sup>(۳)</sup>: حکومت دموکراسی - اعم از مشروطه و جمهوری - به اصطلاح، عالی‌ترین و کامل‌ترین حکومت در دنیای امروز است. در این سیستم حکومتی، اصل بر این است که تمام مردم از هر گروه و قشری، با آزادی کامل به پای صندوق‌های رأی بروند و نمایندگان واقعی خود را انتخاب کنند و سرنوشت ملت

۱. ر.ک: حمید عنایت، خداوندان اندیشه سیاسی، ج ۲، ۶۶ و ۱۴۸.

۲. سوره نمل، آیه ۳۴.

۳. دموکراسی در لغت از دو واژه یونانی «دموس» به معنای مردم و «کراتوس» به معنای حکومت تشکیل شده است؛ یعنی حکومت مردم بر مردم.

خویش را برای سال‌های معین تحت ضوابط خاص به دست آنها بسپارند و آنها نیز با تبادل نظر و مشورتی که ظاهراً آزادانه صورت می‌گیرد، قوانین و مقرراتی که به عقیده آنها حافظ منافع مردم است وضع و مقرر کنند و هیئتی برای اجرای آن تعیین نمایند که رئیس این هیئت، گاه به وسیله این نمایندگان انتخاب می‌شود (حکومت پارلمانی)، و گاه مستقیماً منتخب مردم است که تحت عنوان «رئیس جمهور» ریاست حکومت را عهده‌دار می‌شود. این شکل اخیر را «جمهوری دموکراتیک» می‌نامند، و پیداست که این مطلب درباره نظام جمهوری دموکراتیک از نظر تئوری است و گرنه عملاً حتی در کشورهای که به قول معروف مهد آزادی است گذشته از تأثیرات شگرف تبلیغات که به طور غیر مستقیم و سحرآمیزی آزادی را سلب می‌کند. نظام انتخاباتی طوری مقرر شده است که رئیس جمهور به جای این که نماینده اکثریت باشد، نماینده اقلیت می‌باشد.

پس این نوع حکومت نیز به دو نوع تقسیم می‌شود: نوعی که ظاهراً و واقعاً جنبه مردمی دارد، و این در دنیای امروز و گذشته بسیار کم است و شاید وجود خارجی پیدا نکرده باشد. نوع دیگر، آن است که آب و رنگی از حکومت مردم دارد ولی در باطن چنین نیست، روح آن «استبداد» و ظاهر آن «دموکراسی» است!

مسأله مهم دیگر درباره حکومت دموکراسی این است که هر چند نظام دموکراتیک، به معنای آزادی افراد و حاکمیت آنان بر سرنوشت خود معنا می‌شود، ولی با توجه به تاریخ پیدایش آن، در اصل دموکراسی در برابر «تئوکراسی» - یعنی مردم سالاری در برابر خداسالاری - و آزادی از قید مذهب و دین بود؛ و گرنه خروج از زیر بار حکومت استبدادی و رسیدن به آزادی، منحصر به حکومت دموکراسی و طرد مذهب و دین نیست، بلکه می‌توان حکومت الهی را پذیرفت و از استبداد نیز رهایی یافت.

این نکته نیز لازم به ذکر است که حکومت ایران، موسوم به «جمهوری اسلامی» است، یعنی حکومت ایران نیز از نوع جمهوری است، اما نه «جمهوری دموکراتیک» که

در بسیاری کشورها خصوصاً غرب وجود دارد، بلکه «جمهوری»، ماهیتی اسلامی دارد و «جمهوریت» وجودی مستقل از «اسلامیت» ندارد؛ به عبارتی همان «حکومت اسلامی» است. و به قول استاد شهید مطهری رحمته الله علیه: «کلمه «جمهوری» شکل حکومت پیشنهاد شده را مشخص می‌کند و کلمه «اسلامی» محتوای این حکومت را بیان می‌کند. یعنی پیشنهاد می‌کند که این حکومت با اصول و مقررات اسلامی اداره شود، و در مدار اصول اسلامی حرکت کند، چون می‌دانیم که اسلام به عنوان یک دین، در عین حال یک مکتب و یک ایدئولوژی است. طرحی است برای زندگی بشر در همه ابعاد و شؤون آن»<sup>(۱)</sup>.

امام خمینی رحمته الله علیه در این رابطه می‌فرماید: «آن چیزی که ملت ما می‌خواهد «جمهوری اسلامی» است نه «جمهوری» فقط، نه «جمهوری دموکراتیک»، نه «جمهوری دموکراتیک اسلامی»، «جمهوری اسلامی»<sup>(۲)</sup>.

نقد و بررسی: حکومت دموکراسی، اگر واقعاً دموکراتیک و جنبه مردمی داشته باشد، از جهات زیادی توأم با نارسایی‌ها بلکه ظلم و ستم است؛ زیرا:

۱- در بیشتر کشورهایی که ظاهراً یا واقعاً حکومت دموکراتیک دارند، بسیاری از مردم عملاً در انتخابات شرکت نمی‌کنند. مثلاً تنها شصت یا هفتاد درصد و یا حتی کمتر از آن در انتخابات شرکت می‌کنند، و با این حال گاه جمعی از مردم اکثریت را می‌برند که هرگز اکثریت در جامعه را ندارند، مثلاً سی و یک درصد در مقابل بیست و نه درصد. در چنین صورتی که مصداق‌های فراوانی دارد، اقلیتی از مردم جامعه زمام حکومت را به دست گرفته و اکثریت را تحت سیطره خود قرار می‌دهند، و بدیهی است که آنها قوانین و نظامات جامعه را طبق منافع گروهی خود تنظیم می‌کنند، و این یک ظلم فاحش است.

۱. مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۸۰.

۲. امام خمینی رحمته الله علیه، صحیفه نور، ج ۳، ص ۳۶۹.

۲- بر فرض که همه مردمی که حق شرکت در انتخابات را دارند، بدون استثنا شرکت نمایند، (البته فرضی است که هرگز واقع نشده است) باز ممکن است اکثریت ضعیف بر سرکار آیند، مثلاً ۵۱٪ یا بیشتر به یک نفر رأی دهند. چه دلیلی دارد که آن رئیس جمهور بر ۴۹٪ یا کمتر باقی مانده حاکم باشد.

این نیز در واقع یک نوع «استبداد اکثریت» بر ضد اقلیت است، که در همه دموکراسی‌های حاکم، مشهود و غیر قابل جلوگیری است.

۳- به فرض که حکومت دموکراسی هیچ یک از این دو اشکال را نداشته باشد! نارسایی اساسی دیگرش این است که حکومت دموکراتیک دنباله‌رو خواسته‌های اکثریت مردم است. یعنی اگر مردم بر اثر بدآموزی‌ها گرفتار انحرافات شوند و خواهان چیزی شوند، می‌توانند با تظاهرات، طومار، متینگ و... از نمایندگان خود بخواهند و آنها نیز به خواسته‌های مردم شکل قانونی جهت اجرا می‌دهند.

برای نمونه در این نوع حکومت‌ها: روزی که مردم درخواست آزادی معاشرت دختر و پسر را داشته باشند، نمایندگان به آن شکل قانونی می‌دهند و هنگامی که پس از مدتی مفسد آن در جامعه آشکار شد مجدداً از راه نمایندگان و به خواست و اراده مردم دامنه آزادی محدود می‌گردد. در هر حال محور گردش کار این نوع حکومت‌ها، خواست مردم است نه مصالح آنها.

۳- حکومت الهی: حکومتی که نه بر محور اراده فرد یا افراد می‌چرخد، و نه بر محور اراده اکثریت مردم، بلکه بر اساس اراده الله است، حکومتی است خدا محور و خدا مدار نه حکومتی مردم سالار؛ و یقیناً خداوند متعال اراده‌ای جز تأمین مصالح واقعی بندگانش ندارد. در این نوع حکومت، حاکمیت اصلی از آن خداست و از ناحیه خداوند است که حکومت پیامبران و امامان معصوم علیهم‌السلام و کسانی که با داشتن شرایط ویژه، حق حکومت را از سوی آنها دریافت می‌دارند، مشروعیت پیدا می‌کند.

در این نوع حکومت، آفات سه‌گانه‌ای که بر دموکراسی سایه افکنده، وجود ندارد؛

و نیز فرد یا افرادی مستبدانه بر مردم حکمرانی نمی نمایند؛ نه سرمایه دارها برنده هستند، نه آفت استبداد نیمی از مردم نسبت به دیگران وجود دارد، و نه هماهنگی با خواسته های انحرافی محیط؛ بلکه حکومت صالحان و حکومت پیشنهادی انبیا و اولیای الهی است.

## حکومت دینی، اسلامی، ولایی

سه اصطلاح «حکومت دینی»، «حکومت اسلامی» و «حکومت ولایی» اگر چه در جامعه ای چون جمهوری اسلامی ایران در کنار یکدیگر و برای بیان یک مقصود بیان می شوند، اما به لحاظ رابطه اعم و اخص که بین آنها وجود دارد نیاز به توضیحی جداگانه دارند. علاوه آن که برخی کاربران این اصطلاحات، گاهی با مقصود خاصی از آنها بهره می گیرند.

حکومت دینی، حکومتی است که در آن مرجعیت دینی و آموزه های آن در ساخت های مختلف اجتماع و لزوم تناسب امور با اهداف و ارزش های دینی پذیرفته و عمل می شود. این تعریف از حکومت دینی با تعریفی که معمولاً در برخی فرهنگ های سیاسی به نام «تئوکراسی» ارایه می شود متفاوت است؛ زیرا تئوکراسی که به معنای «ربانی سالاری» است در طول تاریخ به دو شکل مختلف مشاهده شده است. صریح ترین و در عین حال سخیف ترین شکل آن، اعتقاد به ربوبیت حاکم است که در جوامع ابتدایی قدیم، نظیر مصر و هندوچین باستان سابقه داشته است. شکل دوم تئوکراسی در عالم مسیحیت بروز کرد که رجال کلیسا ضمن محکوم کردن ایده الوهیت حاکمان، به نوعی حق الهی مقدس در حکومت کردن معتقد شدند. از نظر آنان حکام مورد تأیید کلیسا و پاپ، حق سلطه و حکومت خویش را مستقیماً از خداوند گرفته اند و خداوند آنها را برای اعمال سلطه بر بندگان اختیار کرده است<sup>(۱)</sup>.

ملاحظه می شود که حکومت دینی به معنی اعم خود، نه فقط اسلام که سایر ادیان

را هم در بردارد.

اما حکومت اسلامی - که دایره شمولش تنگتر می شود - به آن حکومتی گفته می شود که مرجعیت دینی را از منظر آموزه های اسلام و موازین و قوانین این دین الهی مورد پذیرش و اجرا قرار می دهد. به عبارت دیگر، در حکومت اسلامی اداره امور کشور و رسیدگی به مسایل جامعه، مطابق دستورات و قوانین اسلام است. ولی ما حکومت هایی را می بینیم که به ظاهر اسلامی هستند اما در عمل به بسیاری از اصول و احکام اولیه آن توجه نمی شود و یا عمداً کنار گذاشته می شوند. در چنین حکومت هایی اغلب، حاکمیت ولی فقیه جامع الشرائط نفی می گردد.

اما حکومت ولایی که مدلی خاص از حکومت دینی - اسلامی است علاوه بر پذیرش مرجعیت دین اسلام و آموزه های آن در ساخت های مختلف، انسجام جامعه و هماهنگی و هدایت آن را در سیمای رهبری عادلانه و فقیهانه می بیند. این حکومت در شکل ایده آل خود، نه حکومت فرد و سلايق و علايق شخصی، بلکه حکومت دین و عدالت است. لذا حکومت ولایی اخص از حکومت اسلامی و حکومت دینی اعم از آن دو است.

در حکومت ولایی، فقیه (یا بنا بر نظریه ای دیگر، فقیهان) عادل و اسلام شناس که واجد شرایط ولایت و رهبری باشد در رأس قرار دارد و بنا بر تئوری نصب، از جانب شرع مقدس به این مقام معنوی نصب شده است. این حکومت در حقیقت همان نظام ولایت فقیه است که مورد بحث ما می باشد و از این پس موضوع بحث ما را به خود اختصاص می دهد.

## هدف در حکومت اسلامی

حکومت از نظر هدف به سه نوع تقسیم می شود:

۱- حکومتی که هدف در آن تأمین تمایلات شخصی یک یا چند فرد است. در این

نوع حکومت تمام نیروها صرف ارضای تمایلات شخصی حاکم یا هیئت حاکمه و آنها که در مسیر اهداف حکومت هستند، می‌شود؛ و حکومت برای دولتمردان هدف است نه وسیله. حکومت‌های استبدادی از این نوع هستند.

۲- حکومتی که هدف از آن تأمین خواسته‌های مردم است، و چون معمولاً خواسته یک ملت یکسان و یکنواخت نیست، میزان خواست اکثریت خواهد بود که با نصف به علاوه یک، تحقق می‌پذیرد، و قهراً خواست اقلیت که گاهی ممکن است نصف منهای یک آن ملت باشد، نادیده گرفته می‌شود.

در این نوع از حکومت یک اصل ثابت وجود ندارد که بر آن تکیه شود و معیار حق و باطل باشد، بلکه اگر بتوان گفت اصل ثابتی هم وجود داشته باشد، آن خواسته‌های مردم است. لذا برای چنین حکومتی که در حقیقت همان «دموکراسی» است، حق و باطل، زشت و زیبا، مصلحت و مفسده، جز خواست و نظر اکثریت مردم چیز دیگری نیست.

۳- حکومتی که هدف آن تأمین مصالح و منافع ملت و اجرای حق و عدالت طبق موازین الهی و دینی است. در این نوع از حکومت ممکن است در برخی موارد تصمیم اتخاذ شده غیر از خواست بخشی از مجموعه مردم باشد. حکومت‌های الهی و آسمانی و در رأس آنها، اسلام از این نوع هستند.

در نظام اسلامی هدف از حکومت نه تمایلات شخصی فرد یا افراد است و نه خواسته‌ها و تمایلات بی‌حساب و نابجای مردم، بلکه حفظ و تأمین مصالح و نیازهای واقعی جامعه است. برخی از مهم‌ترین اهدافی که در قرآن کریم برای یک حکومت اسلامی آمده است عبارتند از:

۱- استقرار توحید و خداپرستی در زمین، و رهانیدن مردم از بندگی و فرمانبرداری

غیر خدا<sup>(۱)</sup>.



- ۲- رشد و تعالی علمی، فرهنگی و تربیتی انسان‌ها و آگاهی دادن و رهایی آنها از نادانی و جهل<sup>(۱)</sup>.
- ۳- آزاد سازی و رهایی توده‌های مردم و انسان‌های مستضعف از چنگال ظالمان و ستمگران، و از زنجیرهای اسارت و بردگی<sup>(۲)</sup>.
- ۴- برپایی جامعه نمونه و مدینه فاضله آرمانی از راه اقامه قسط و عدل اسلامی<sup>(۳)</sup>.
- ۵- اجرای کامل قوانین آسمانی اسلام با تمام ابعاد آن<sup>(۴)</sup>.

### آیا حکومتی ذاتاً دینی وجود دارد؟

یکی از مسائلی که پیرامون حکومت دینی و اسلامی مطرح می‌شود این است که حکومت در متن دین است یا ضرورت زمان، اقتضای تشکیل حکومت دینی کرده است؟ به عبارت دیگر: این رابطه، درون دینی است یا برون دینی؟ رابطه دین و حکومت، ذاتی است، یا تاریخی و یا به گونه‌ای دیگر است؟

یکی از نویسندگان مدافع سکولاریزم در این باره می‌نویسد: «هر چیز که از پیش خود ذاتی و ماهیتی داشته باشد دیگر نمی‌تواند ذاتاً دینی شود. چرا که یک چیز، دو ذات و ماهیت نمی‌تواند داشته باشد «آب» فی المثل ساختمان یا ذات ویژه‌ای دارد، و به همین سبب آب دینی و آب غیر دینی یا شراب دینی و شراب غیر دینی نداریم، همین طور است عدل و حکومت و علم و فلسفه و امثال آنها. این مقولات هم اگر ذاتی و ماهیتی داشته باشند دیگر دینی شدنشان بی‌معنی است و لذا علم جامعه‌شناسی ذاتاً دینی یا فلسفه ذاتاً اسلامی و مسیحی، فی المثل، نمی‌توان داشت، همچنان که حکومت ذاتاً دینی هم نمی‌توان داشت، (مگر بالعرض و در مقام وجود خارجی، و مگر

۱. سوره جمعه، آیه ۲.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۵۷.

۳. سوره حدید، آیه ۲۵.

۴. سوره فتح، آیه ۲۸.

سکولارها غیر از این می‌گویند؟ بلی یک‌گریزگاه وجود دارد و آن این که برای این امور، و کلاً اشیاء عالم قایل به ذاتی و ماهیتی نشویم و نومی‌نالیست یا مثل ویت گنشتاین قایل به مشابهت خانوادگی شویم و یا عادات اشیا را به جای مقتضیات طبیعی و ذاتی‌شان بنشانیم، مثل اشاعره و فیلسوفان قبل از سقراط، و یا راه حل دیگری بیندیشیم) و تازه کار به این جا ختم نمی‌شود و حقوق و فقه ذاتاً دینی و اخلاق ذاتاً دینی هم نمی‌توان داشت...»<sup>(۱)</sup>.

به نظر می‌رسد نویسنده مقاله معتقد است اگر اشیا بخواهند دینی باشند، باید ذاتاً چنین باشند و گرنه دینی بودنشان عرضی و مجاز است، در حالی که چنین نیست. اوصافی که برای اشیا حمل می‌شود یا به صورت حمل اولی است که از مقومات ذات است و می‌توان گفت آن مشی و ذاتاً این وصف را داراست، و یا به صورت حمل شایع صناعی است که موضوع و محمول ذاتاً مختلف و اتحادشان به وجود واحد خارجی است، یعنی موضوع حقیقتاً با محمول متحد است، اما ملاک اتحاد، وجود خارجی است، این گونه اتحاد، مجاز نیست، بلکه حقیقت است، اکثر حمل‌های واقع در کلمات مردم و حتی علوم از این قبیل است.

وقتی گفته می‌شود «هوا سرد است»، این حمل شایع است، نه حمل اولی؛ ولی در این تردیدی هم نیست که هوا واقعاً سرد است، و سرد بودن هوا مجاز نیست، درست است که «سردی» برای «ذات» هوا، امری عرضی است، ولی حمل واقع در آن قضیه عرضی و مجاز نیست. حمل عرضی و مجاز در مثل «ناودان جاری است» تحقق پیدا می‌کند، جایی که اسناد محمول به موضوع، حتی به لحاظ وجود خارجی، حقیقت نداشته باشد و به اصطلاح «اسناد الی ما هو له» نباشد.

برای این که «حکومت» به دینی بودن متّصف شود، لازم نیست که ذات حکومت و ذات دین اتحاد داشته باشند، بلکه کافی است در مقام تحقق و وجود خارجی، حکومت

۱. عبدالکریم سروش، معنا و مبنای سکولاریزم، کیان، شماره ۲۶، صص ۱۱ و ۱۲.

و دین متحد باشند و این اتحاد به هیچ وجه اتّصاف حکومت به «دینی» بودن را مجاز و عرضی نمی‌کند؛ زیرا اتّصاف دو گونه است: اتّصاف در مقام ذات، و اتّصاف در مقام تحقّق خارجی، و هر دو حقیقتاً اتّصاف‌اند. «حکومت می‌تواند دینی باشد» درست به همان معنا که «آب می‌تواند سرد باشد»، هیچ کس نگفته است که چون آب در مقام ذاتش سرد و گرم ندارد، پس اتّصاف آب به سردی عرضی و مجاز است.

آری، حکومتی که ذاتاً دینی باشد نداریم، ولی «حکومت دینی» می‌توان داشت آن هم به طور حقیقی نه مجازی و عرضی. وقتی نوعی از حکومت از طرف خداوند مورد امر قرار می‌گیرد، همین، آن حکومت را «حکومت دینی» می‌کند، نه حکومت ذاتاً دینی. این «حکومت» در وجود خارجی اش با «مأمور» به خداوند، متحد می‌شود و همین اتحاد سبب اتّصاف آن حکومت به دینی بودن می‌شود و این اتّصاف حقیقی است نه مجازی<sup>(۱)</sup>.

علامه محمد شلتوت درباره پیوند دین و اسلام با حکومت می‌نویسد: «دین در آیین اسلام با حکومت پیوسته است و این پیوستگی به قدری شدید و محکم است که فی المثل می‌توان آن دو را به ساختمان و پی تشبیه نمود. پس دین بنیان حکومت است و حکومتی که بر اساس دین متکی نباشد همچون ساختمان بی‌اساس است، و دین گسسته از حکومت نیز ناقص و بی‌سازمان خواهد بود.

حکومت اسلامی بدون داشتن دین متصور نیست، بدان سان که دین اسلامی نیز بدون داشتن سیاستی نافذ که اجتماع و حکومت را اداره نماید اسلام واقعی نمی‌باشد... تنها در یک صورت است که می‌توان مسأله حکومت را از دین در آیین اسلام جدا ساخت و آن هنگامی است که بتوان پیوند جسم را از روح آدمی گسست و با این وصف هنوز او زنده و منشأ اثر باشد!»<sup>(۲)</sup>

اما این که برخی رابطه اسلام و حکومت را تاریخی دانسته و منشأ آن را هجرت

۱. ر.ک: صادق لاریجانی، دین و دنیا، نشریه حکومت اسلامی، شماره ۶، ص ۵۶-۵۸.

۲. علامه محمد شلتوت، سیری در تعالیم اسلام، ترجمه سید خلیل خلیلیان، ص ۴۲۷ و ۴۲۸.

پیامبر ﷺ به مدینه می‌دانند، اشکالی قابل رفع است؛ چه این که هیچ دلیلی وجود ندارد که احکام مدنی و سیاسی موجود در اسلام و قرآن، پیوند ذاتی با هجرت پیامبر ﷺ به مدینه دارد، بلکه کاملاً معقول است که اگر پیامبر ﷺ به شهر دیگری هجرت می‌کرد و حتی در مکه می‌ماند هر چند مدت‌ها بعد، همین احکام و بنیان‌های مدنی - سیاسی به پیامبر ﷺ می‌رسید و وی مأمور به ابلاغ و انفاذ آنها می‌گشت.

علاوه این که، دین و قرآن بیش از آن که وابسته به تاریخ و محیط خود باشند، ناظر بیان حقایق و حدود و تکالیف انسان هستند. پس حکومت در اسلام، برخاسته از متن دین است.

# فصل سوم

مفهوم ولایت

و انواع آن

## ولایت چیست؟

ولاء، وِلَايَة، وِلَايَة، وِلِيّ، مَوْلِيّ، اَوْلِيّ و امثال اینها همه از ماده «ولِيّ» - وِل، ی - اشتقاق یافته‌اند. این واژه از پر استعمال‌ترین واژه‌های قرآن کریم است که به صورت‌های مختلفی به کار رفته است؛ می‌گویند در ۱۲۴ مورد به صورت اسم و ۱۱۲ مورد در قالب فعل در قرآن کریم آمده است.

معنای اصلی این کلمه همچنان که راغب اصفهانی رحمته الله در «مفردات القرآن» گفته است، قرار گرفتن چیزی در کنار چیز دیگر است به نحوی که فاصله‌ای در کار نباشد؛ یعنی اگر دو چیز آنچنان به هم متصل باشند که هیچ چیز دیگر در میان آنها نباشد، ماده «ولِيّ» استعمال می‌شود. مثلاً اگر چند نفر پهلوئی هم نشسته باشند و ما بخواهیم وضع و ترتیب نشستن آنها را بیان کنیم، می‌گوییم: زید در صدر مجلس نشسته است «وَيَلِيهِ عَمْرُو» یعنی بلافاصله در کنار زید عمرو نشسته است. به همین مناسبت طبعاً این کلمه در مورد قرب و نزدیکی به کار رفته است اعم از قرب مکانی و قرب معنوی؛ و باز به همین مناسبت در مورد دوستی، یاری، تصدّی امر، تسلط و معانی دیگر از این قبیل استعمال شده است؛ چون در همه اینها نوعی مباشرت و اتصال وجود دارد.

برای این ماده و مشتقات آن، معانی بسیاری ذکر کرده‌اند. راغب اصفهانی راجع به

خصوص کلمه «ولایت» از نظر موارد استعمال می‌گوید:

«ولایت به معنی نصرت است، و اما ولایت به معنی تصدّی و صاحب‌اختیاری یک کار است. و گفته شده که معنی هر دو یکی است و حقیقت آن همان «تصدّی و صاحب‌اختیاری است».<sup>(۱)</sup>

در فرهنگ فارسی معین، برای لفظ «ولی» معانی متعدّدی از قبیل دوست، یار، صاحب، حافظ، آن که از جانب کسی در کاری تولیت دارد و برای «ولایت» معنای حکومت کردن بیان شده است.

پس «ولایت» همان حکومت و سرپرستی است که در ریشه لغوی آن نهفته است. البته این بدان معنی نیست که تمام اختیارات مردم به ولی سپرده شود به طوری که مردم اصلاً به حساب نیابند. در مورد ولایتی که شخص بر اموال صغار دارد، صغیر اصلاً به حساب نمی‌آید، ولی در مورد ولایتی که ولی امر بر مردم دارد این گونه نیست که مردم هیچ انگاشته شوند.

برخی «ولایت» را به معنای «قیمومیت» که لازمه آن تداعی «محجوریت» در مولی علیه است پنداشته‌اند و نوشته‌اند:

«ولایت به معنای قیمومیت، مفهوماً و ماهیتاً با حکومت و حاکمیت سیاسی متفاوت است؛ زیرا ولایت حق تصرف ولی امر در اموال و حقوق اختصاصی شخص مولی علیه است، که به جهتی از جهات، از قبیل عدم بلوغ و رشد عقلانی، دیوانگی و غیره، از تصرف در حقوق و اموال خود محروم است، در حالی که حکومت و حاکمیت سیاسی به معنای کشورداری و تدبیر امور مملکتی است...».<sup>(۲)</sup>

این چنین تعریفی که نویسنده ارایه داده است، با صراحت سخنان فقها که بعد خواهد آمد، منافات دارد.

۱. ر.ک: مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۳، ولاء و ولایت‌ها، ص ۲۵۵ و ۲۵۶.

۲. مهدی حائری یزدی، حکمت و حکومت، ص ۱۷۸.

مقام معظم رهبری می‌فرماید: «معنای «ولایت» در اصطلاح و استعمال اسلامی این است: یعنی حکومتی که در آن اقتدار حاکمیت هست، ولی خود خواهی نیست؛ جزم و عزم قاطع هست اما استبداد به رأی نیست».<sup>(۱)</sup>

### فقیه کیست؟

«فقه» در لغت عرب به معنای فهم و درک، و «فقیه» به معنای صاحب فهم و درک است. اما با توجه به امتیاز اساسی که در لغت عرب، بین وزن «فعلیل» و «فاعل» وجود دارد که وزن «فاعل» تنها ثبوت آن صفت مثلاً «علم» برای ذات را فهمانده، ولی وزن «فعلیل» علاوه بر اثبات صفت برای ذات، دوام و استمرار و به تعبیر بهتر تجربه و تخصص را نیز می‌فهماند؛ لذا «فقیه» به معنای متخصص در فقه خواهد بود، همان گونه که طبیب متخصص در طب، و حکیم متخصص در حکمت است.

و در اصطلاح، «فقیه» به کسی گفته می‌شود که قوه و نیروی فعلی برای استخراج همه یا اکثر احکام شرعی و قوانین کلی اسلام را از منابع اولیه آن یعنی «کتاب، سنت، اجماع و عقل» داشته باشد.

استاد مطهری رحمته‌الله علیه در این باره می‌نویسد:

«در اصطلاح قرآن و سنت «فقه» علم وسیع و عمیق به معارف و دستوره‌های اسلامی است و اختصاص به قسمت خاص ندارد. ولی به تدریج در اصطلاح علما این کلمه به «فقه الاحکام» اختصاص یافت.

توضیح این که؛ علمای اسلام، تعالیم اسلامی را به سه قسمت منقسم کردند:

الف - معارف و اعتقادات...

ب - اخلاقیات و امور تربیتی...

ج - احکام و مسایل عملی...

۱. آیه الله خامنه‌ای، سخنرانی، روزنامه جمهوری اسلامی، سه شنبه ۱۷ فروردین ۱۳۷۸، ص ۱۵.



فقهای اسلام، کلمه فقه را در مورد قسم اخیر اصطلاح کردند. شاید از آن نظر که از صدر اسلام آنچه بیشتر مورد توجه و پرسش مردم بود مسایل عمومی بود؛ از این رو کسانی که تخصصشان در این رشته مسایل بود به عنوان «فقها» شناخته شدند.<sup>(۱)</sup>

### معنای مفهومی ولایت فقیه

با توجه به آنچه در معنای «ولایت» و «فقیه» گفته شد، «ولایت فقیه» هرگز به معنای «قیمومیت» یا «حاکمیت اراده مطلق فقیه» نیست، چنان که ولایت پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ نیز به چنین معنایی نبوده است، بلکه فقها مقصود: «إِدَارَةُ الْبِلَادِ وَ سَاسَةُ الْعِبَادِ» است و بس.

همان گونه که ولایت پیامبر از مقام نبوت او برخاسته بود، و بدین جهت، نبوت و شریعت او ولایت اش را در همان قوانین شرع محدود می کرد، ولایت فقیه نیز از مقام فقاهات او برخاسته، و فقاهات، آن را محدود می سازد. در واقع فقاهات اوست که حکومت می کند نه شخص یا اراده شخصی او؛ لذا معنای صحیح ولایت فقیه، ولایت فقه او است.

پس وقتی که واژه «ولایت» در مورد فقیه به کار می رود، مراد همان حکومت و زمامداری امور جامعه است، و در واقع نوعی خدمت به جامعه اسلامی و مسلمین محسوب می شود.

حضرت امام عَلَيْهِ السَّلَامُ می فرماید: «ولایت، یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، یک وظیفه سنگین و مهم است؛ نه این که برای کسی شأن و مقام غیر عادی به وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر، ولایت مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و اداره، بر خلاف تصویری که خیلی از افراد دارند، امتیاز نیست بلکه وظیفه ای خطیر است.»<sup>(۲)</sup>

۱. مرتضی مطهری، آشنایی با علوم اسلامی، دفتر فقه، ص ۲۸۷ و ۲۸۸.

۲. امام خمینی عَلَيْهِ السَّلَامُ، ولایت فقیه، ص ۴۰.

## ولایت تکوینی و تشریحی

در یک تقسیم بندی، ولایت به دو قسم است: تکوینی، تشریحی. «ولایت تکوینی» به معنای تصرف در موجودات و امور تکوینی است. چنین ولایتی از آن خداست و همه موجودات، تحت اراده و قدرتش قرار دارند؛ اما خداوند به برخی از بندگان خاص خود، مرتبه‌ای از این ولایت را افاضه می‌کند. لذا، معجزات و کرامات پیامبران و اولیای دین از آثار همین ولایت تکوینی است. «ولایت تشریحی» یعنی این که تشریح و امر و نهی و قانون‌گذاری در اختیار صاحب ولایت باشد. پیدا است که تشریح از آن خدا می‌باشد، و اوست که فرمان می‌دهد چه کنید و چه نکنید؛ اما پیامبر و امام هم می‌توانند به اذن خدا، حق تشریح و قانون‌گذاری داشته باشند.

در خصوص تفویض امر و حق قانون‌گذاری به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیثی از امام باقر و امام صادق عَلَيْهِمَا السَّلَام می‌خوانیم که فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَوَضَّ إِلَى نَبِيِّهِ أَمْرَ خَلْقِهِ لِيَنْظُرَ كَيْفَ طَاعَتْهُمْ؛ ثُمَّ تَلَى هَذِهِ الْآيَةَ؛ وَمَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ، وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»؛<sup>(۱)</sup> خداوند متعال کار مردم را به پیامبرش تفویض کرد تا بنگرد چگونه اطاعت می‌کنند، سپس این آیه را تلاوت فرمود که هر چیزی رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور دهد بگیرد و به آن عمل کنید، و هر چه شما را از آن نهی می‌کند خودداری نمایید. پس پیامبر گرامی اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همان گونه که مشاهده شد، تنها مبلغ نبود، بلکه مُشَرِّع نیز بود؛ البته پایه تبلیغ صرفاً وحی، و پایه تشریح بینشی بود که از جانب خداوند الهام گرفته بود، و هرگز خواسته‌های شخصی در کار نبود. این ولایت در تشریح بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای امامان معصوم نیز بوده است، و بسیاری از مسایل فرعی شریعت، بر دست ایشان تشریح شده است.<sup>(۲)</sup>

۱. مرحوم کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۲۶۷، حدیث ۵.

۲. ر.ک: علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۳۲ - ۳۳۴.

با آنچه بیان شد: ولایت تکوینی از مراحل کمال روحی و وجودی است که اثر آن سلطه بر عالم کون و جهان هستی می‌باشد. و ولایت تشریحی یک مقام و منصب وضعی و قانونی است که از طرف خداوند به فردی از افراد به عنوان مقام رسمی داده می‌شود، تا به امور اجتماعی مسلمین رسیدگی نماید.

ولایت تکوینی که از آن به ولایت تصرّف (تصرّف در جهان هستی) نیز تعبیر می‌شود، زمینه‌ای برای اعطای مناصب ولایت تشریحی نیز می‌باشد؛ زیرا ولایت تشریحی که به معنای سلطه بر اموال و نفوس مردم است، بدون فلسفه و ملاک‌های معنوی و اجتماعی نخواهد بود و به هر کسی چنین منصب مهمی داده نخواهد شد. از این روی در مکتب شیعه، «عصمت» در امام و «عدالت» در نایب امام، یکی از کمترین شرایط اساسی است که ولی می‌بایست بر نفس خویش مسلط باشد، وگرنه هیچ‌گاه ولایت تشریحی و حتی ولایت فتوا و یا قضا که کمترین مرحله از مراحل ولایت فقیه است به او داده نخواهد شد.

اما لازم است یاد آور شویم: تشریح در حیطة فقاہت دوگونه است:

۱- استنباط ملاک‌های قطعی احکام، که مناط و ملاک قطعی موضوع حکم شرعی مشخص می‌گردد، و بر اساس این تشخیص دایره حکم توسعه یا تضییق می‌یابد. لذا حکم مترتب از محدوده عنوان مطرح شده در موضوع، فراتر رفته یا تنگ‌تر می‌شود. مثلاً ملاک در حرمت «خمر» چیست؟ «خمریت» یا «مُسکریّت»؟ در صورت اول حرمت، مخصوص همان «خمر» است ولی در صورت دوم، شامل همه مُسکرات می‌گردد.

۲- تشریح و قانون‌گذاری در پیش آمده‌ها که طبق مصالح مقتضی، و بر حسب شرایط زمان، تغییر پذیر است.

تشخیص این‌گونه موارد و تعیین احکام مربوط، شرعاً به فقیهان واگذار شده، تا در سایه «قواعد عامه» و ضوابط اصل شریعت، حکم هر یک از وقایع رخداده را روشن

سازند و با نام «الحوادث الواقعة» در توفیق شریف امام عصر (عج) از آن یاد شده است.<sup>(۱)</sup> پس، آنچه در ولایت فقیه مطرح است، «ولایت تشریحی» - نه ولایت بر تشریح - است. یعنی فقیه جامع شرایط می تواند به مردم در محدوده دینی امر و نهی کند و به مقتضای شرایط در چارچوب شریعت، تشریح نیز داشته باشد.

## انواع و مراتب ولایت

ولایت در اسلام انواعی دارد که عمده و مهم ترین آنها چهار مورد ذیل است:

۱- ولایت «الله»

۲- ولایت «رسول الله»

۳- ولایت «امام»

۴- ولایت «فقیه واجد شرایط»

ولایت الله: بر اساس تفکر ناب دینی، بویژه اسلامی، اصل اولی در مسأله ولایت این است که ولایت - اعم از تکوینی و تشریحی - فقط برای خداوند سبحان است و در میان انسان ها، هیچ کس حق ولایت و سرپرستی نسبت به دیگر افراد را ندارد؛ زیرا انسان باید از کسی اطاعت کند که فیض وجود و هستی خود را از او دریافت کرده باشد، و چون افراد عادی نه به انسان هستی بخشیده، و نه در بقا و دوام هستی او مؤثرند، بنا بر این رأی هیچ کس برای دیگری لازم الاتباع نیست.

«أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ، فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ...»؛<sup>(۲)</sup> آیا غیر از خدا را برای خود سرپرست و ولی قرار دادند، و حال آن که تنها او ولی و سرپرست است.

ولایت رسول الله: گفته شد که اصل اولی این است که فقط خداوند متعال ولی انسانها و مؤمنین است؛ لذا تبعیت از دستور غیر خداوند مشروط به اذن خداست. او می تواند این حق را به هر کسی بدهد و هر کسی را که شایسته می داند در سمت ولایت و رهبری نصب

۱. محمد هادی معرفت، ولایت فقیه، ص ۱۶۳.

۲. سوره شوری، آیه ۹.

کند. انبیا و پیامبران الهی کسانی هستند که با تحدی و اعجاز، رسالت آنها از طرف خداوند اثبات شده، و بر پیروی و اطاعت از آنها فرمان داده شده است.

چنان که در قرآن کریم می‌خوانیم:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ»<sup>(۱)</sup>؛ هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر

این که به اذن خداوند، مردم موظف به اطاعت و فرمانبرداری از او هستند.

و نیز آمده است:

«وَمَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»<sup>(۲)</sup>؛ کسی که از رسول اطاعت کند به تحقیق از

خداوند اطاعت کرده است.

و آیات بسیاری که مجال ذکر آنها نیست.

ولایت امام معصوم: از آن جا که رهبری، یک امر ضروری برای جوامع بشری است،

از این رو بعد از رحلت پیامبران الهی نیاز به آن است که این سرپرستی و رهبری الهی ادامه پیدا کند.

علاوه بر این برهان عقلی که در ضرورت تداوم رهبری الهی وجود دارد، برهان

دیگری نیز با استعانت از آنچه به وحی الهی نازل شده است می‌توان اقامه کرد؛ زیرا

گذشته از یک دسته مسایل فردی که در دین مطرح است، یک سلسله دستورات

اجتماعی درون مرزی نظیر حدود و دیات و قصاص و تعزیرات و امثال آن، و یک

سلسله دستورات اجتماعی برون مرزی مانند جهاد، دفاع و مانند آن، نیز در دین وجود

دارد. خود این دستورات نشان دهنده آن است که دین نیازمند به یک قدرت اجرایی و

یک سرپرستی و ولایت اجتماعی است.

در قرآن کریم و احادیث پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام، بر این امر تصریح شده است،

چنان که می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ

۱. سوره نساء، آیه ۶۴.

۲. همان، آیه ۸۰.

مِنْكُمْ»؛<sup>(۱)</sup> ای اهل ایمان! فرمان خدا و رسول و والیان امر (امامان معصوم) را اطاعت کنید.

همچنین حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در غدیر خم، از واژه «مولا» و ولایت استفاده کردند و فرمودند: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ»؛<sup>(۲)</sup> هر کس را که من ولی او هستم، این شخص - در حالی که امیر المؤمنین علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام را نشان می داد - نیز ولی او است. این عمل پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نصب است که حضرت علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام را به عنوان وصی و جانشین خود معین کردند، همان گونه که پیشتر بر این امر تصریح کرده بودند، آن گاه که در مقابل بنی هاشم دست روی شانه علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَام گذاشته و فرمود: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فَبِكُمْ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا»؛ این مرد، برادر و وصی و خلیفه من در میان شما است، پس سخنانش را شنیده و مطیع او باشید.

لذا امامت و ولایت چنان که بعضی معتقدند، یک امر برون دینی نیست که اختیار تعیین امام و ولی هم با مردم باشد، بلکه یک امر مسلم درون دینی است.

ولایت فقیه: این نوع ولایت که موضوع کتاب نیز می باشد به طور جدا گانه بحث شده و می شود، اما به طور اجمال عرض شود که به همان دلایل که امامت بعد از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لازم و ضروری بود، در دوران غیبت امام معصوم نیز به همان دلایل علاوه بر برخی دلایل نقلی ولایت فقیه جامع شرایط لازم و ضروری است.

پس، ولایت فقیه از ولایت امام، ولایت امام از ولایت رسول، و ولایت رسول از ولایت الهی سرچشمه می گیرد و به تعبیر دیگر این سه نوع ولایت از ولایت «الله» سرچشمه می گیرد، این ولایت ها در طول ولایت الهی هستند نه در عرض آن.

و اما از نقطه نظر اجرایی نیز ولایت دارای مراتب متعددی است که از آن به امامت تعبیر می شود:

الف - مرتبه استعداد و صلاحیت، به این معنی که شخص از صفات و ملکاتی ذاتی و

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

۲. علامه بحرانی، غایة المرام، باب ۳۸، ص ۳۳۵ از ۸ طریق این روایت را ذکر کرده است.

اكتسابی لازم جهت به دست آوردن ولایت برخوردار باشد.

ب- مرتبه جعل ولایت؛ به این معنی که توسط خداوند، ولایتی درباره پیامبری مقرر شود، ولی مردم آن را تنفیذ نکنند؛ و همچنین پیامبر ﷺ از جانب خداوند ولایت را در مورد امیر المؤمنین علیه السلام اعلام نمود ولی تا مدتی مردم آن را تنفیذ و اجرا نمودند.

ج- ولایت عملی مجرد که مردم با کسی بیعت کنند و حاکمیت را به او تسلیم نمایند، ولی شرع آن را جعل نکرده باشد (این صورت خود به خود از مراحل ولایت شرعی خارج است).

د- ولایت جعلی که به فعلیت رسیده است؛ به این معنی که مردم با کسی که ولایت درباره او جعل شده بیعت کنند و او را بر امورشان حاکم گردانند.

این مرتبه از ولایت، در حقیقت، عینیت ولایت و امامت است؛ و در این مرحله است که آثار واقعی امامت مترتب می شود و امامت تحقق می یابد.<sup>(۱)</sup>

## ولایت یا وکالت؟

عده‌ای که مفهوم ولایت را به معنای قیمومیت پنداشته‌اند، حکومت و حاکمیت سیاسی را نوعی «وکالت» گرفته‌اند. از جمله آنها، دکتر حائری می نویسد:

«باید به طور شایسته و عمیق به این نکته متوجه بود، که ولایت به معنی قیمومیت، مفهوماً و ماهیتاً با حکومت و حاکمیت سیاسی متفاوت است؛ زیرا ولایت حق تصرف ولی امر در اموال و حقوق اختصاصی مولی علیه است، که به جهتی از جهات از تصرف در اموال خود محروم است، در حالی که حکومت یا حاکمیت سیاسی به معنای کشورداری و تدبیر امور مملکتی است و این مقامی است که باید از سوی شهروندان آن مملکت که مالکین حقیقی مشاع آن کشورند، به شخص یا اشخاص

۱. ر.ک: عباسعلی عمید زنجانی، فقه سیاسی، ج ۲، صص ۱۰۱ و ۱۰۲.

ذی صلاحیت واگذار شود.

به دیگر عبارت، حکومت به معنای کشورداری، نوعی «وکالت» است که از سوی شهروندان با شخص یا اشخاص، در فرم یک قرار داد آشکارا یا نآشکارا، انجام می‌گیرد.<sup>(۱)</sup>

آقای سروش نیز در این باره بعد از بیان «حق» به جای «تکلیف» می‌نویسد:

«حکومت ولایت فقیه، حکومت مبتنی بر تکلیف است. در حالی که ذهنیت «بشر جدید» و اکثر «فلسفه‌های سیاسی جدید» حکومت را مبتنی بر حق و مسبوق به حقوق آدمیان می‌دانند. یعنی آدمیان واجد حقوق، کسانی را به منزله حاکمان بر می‌گزینند، و در استیفای حقوق خود می‌کوشند و حکومت هم مکلف به تأمین مصالح عامه است. در واقع، حکومت به این معنا «حکومت» نیست، «خدمت و مدیریت» است. اما در نظریه ولایت فقیه که یک نظریه فقهی است، اصل بر تکلیف است. فقه علمی است که انسان‌ها را مکلف می‌داند و در آن همه چیز از تکلیف آغاز می‌شود...»

بحث بر سر «ولایت» و «وکالت» و تقابل آن دو نیز از همین مقوله است. اگر حاکم را ولی مردم بدانیم، سخن بر مبنای تکلیف گفته‌ایم، و اگر او را وکیل مردم بشماریم سخن بر مبنای حقوق مردم گفته‌ایم.

... انسان جدید برای خود حق بندگی قایل است (توجه کنید که می‌گوییم «حق بندگی» نه تکلیف بندگی). اما از سوی دیگر انسان جدید برای هیچ کس حق خدایی کردن (خصوصاً در عرصه سیاست و حکومت) قایل نیست و این دستاورد بسیار نیکویی است.<sup>(۲)</sup>

دیگری نیز حکومت ولی فقیه را به «نیابت» تفسیر کرده و می‌نویسد:

«مشروعیت حکومت در زمان غیبت، در چارچوب شرع، مستند به مردم است. حکومت، معاهده‌ای دو طرفه میان حاکم و مردم است که به امضای شارع رسیده.

۱. مهدی حائری یزدی، حکمت و حکومت، ص ۱۷۷.

۲. عبدالکریم سروش، معنا و مبنای سکولاریزم، مجله کیان، ش ۲۶، ص ۹-۱۰.



حکومت اسلامی، قرارداد شرعی بین امت و حاکم منتخب است. و انتخاب، یکی از اقسام وکالت به معنای اعم است (تفویض امر به دیگری)، اما وکالت به معنای اعم بر سه گونه است:

نخست: اذن به غیر. وکالت به این معنا عقد نیست.

دوم: نایب گرفتن دیگری. به این معنی که نایب، وجود تنزیلی منوب عنه باشد، و عمل او عمل منوب عنه محسوب می شود (وکالت به معنای اخص و مصطلح در فقه). وکالت به این معنی عقد جایز است.

سوم: احداث ولایت و سلطه مستقل برای غیر با قبول او. وکالت به این معنی عقد لازم است؛ زیرا اطلاق آیه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» لزوم آن را می رساند.<sup>(۱)</sup>

درباره «حق» و «تکلیف» به طور جداگانه بحث خواهیم کرد؛ اما از آنچه در امتیاز بین ولی منصوب و بین وکیل و نایب مطرح می شود، پیداست که اگر فقیه جامع الشرائط به عنوان وکیل یا نایب از طرف ولی معصوم منصوب شده باشد، از وکالت و نیابت، در صورتی که توسط امام معصوم بعدی تنفیذ نشود، منعزل می شود.

جایگزینی وکالت و یا نیابت به جای ولایت، از جهاتی نادرست است؛ لذا بیان چند نکته لازم می نماید:

۱- به چه دلیل، وکیل اکثریت جامعه باید درباره اقلیت نیز تصمیم بگیرد و در امور ایشان دخالت کند؟

فرض کنید ۵۱ میلیون نفر کسی را وکیل خود کردند، و ۴۹ میلیون نفر شخص دیگری را؛ به چه حقی وکیل ۵۱ میلیون نفر حق دخالت در امور ۴۹ میلیون نفر را دارد؟!  
۲- در بسیاری از انتخابات دنیا به هر دلیل که باشد گروه عظیمی اصلاً به پای صندوق های رأی نمی روند و کسی را به عنوان وکالت بر نمی گزینند؛ چه الزامی دارد که آنها از کسی که وکالت دیگران را برعهده دارد پیروی کنند؟!

۱. حسینعلی منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه، ج ۱، ص ۵۷۵ و ۵۷۶.

۳- وکالت یک عقد جایز است، و «وکیل» فرع است و «موکل» اصل. هیچ حقی در قلمرو وکیل نیست مگر آنچه که از موکل به وکیل برسد. اگر نظام اسلامی نظام وکالت بود باید همه امور مکتب در اختیار مردم باشد. همه اموالی که مکتب عنوان کرده در اختیار مردم باشد تا مردم چنین حقوقی را به نماینده خود واگذار کنند، به فقیهی به عنوان وکیل رأی بدهند تا وکیل حقوق موکلین خود را استیفا کند.

۴- وقتی به مکتب می‌نگریم، می‌بینیم مال و اقتصاد، که ستون اصلی یک ملت است، به سه بخش تقسیم شده است: اول؛ اموالی که افراد از راه کسب حلال به دست آورده‌اند و مال خود آنها است.

دوم؛ اموال و ثروت‌های ملی، نظیر اراضی مفتوح العنوة که مال ملت است. سوم؛ اموال دیگر که بخش مهم ثروت را تشکیل می‌دهد؛ مانند انفال، دریاها، صحراها، جنگل‌ها، معادن و غیره که اینها مال مکتب است، نه مال شخصی است و نه مال عمومی. اگر ثروت مملکت، و اقتصاد اصلی کشور به عنوان انفال، مال مردم و موکل نیست، موکل چه دارد که به وکیل واگذار کند و برای خود وکیل بگیرد تا حقوقش را استیفا نماید.

۵- مخالفان و موافقان ولایت فقیه، دو نمونه از ولایت فقیه جامع‌الشرائط را پذیرفته‌اند: اول این که، مردم وقتی مرجعیت یک مرجع تقلید را می‌پذیرند، او را به عنوان وکیل انتخاب نمی‌کنند بلکه او را ولی در فتوا می‌دانند.

دوم این که، فقیه جامع‌الشرائط، شرعاً حق قضا دارد. فقیه در سمت قضاوت، وکیل مردم نیست، بلکه دین اسلام او را به پست قضا نصب کرده است.

۶- آری، ولی فقیه، می‌شود از جانب امام معصوم علیه السلام وکیل باشد و نایب او قرار گیرد، اما وکیل و نایب مردم نیست؛ و تفسیر حکومت به نیابت، یک گونه تصرف در مفاهیم لغوی و اصطلاحی است، که از نظر فنّ، قابل قبول نمی‌باشد. تنها درباره انتخاب وکلای مجلس و خبرگان، مسأله نیابت مطرح است و بس.

اما این که برخی گفته‌اند: «در مورد ولایت باید به دو صورت بحث کنیم. یک وقت

ما موضوع را نسبت به خودمان می‌سنجیم و به عنوان وظیفه شرعی مسأله را مطرح می‌کنیم و در امر حکومت هم همان چیزی انجام می‌شود که در امر تقلید انجام می‌گیرد، و معنای ولایت مطلقه هم به همین جا برمی‌گردد.

اما اگر زمانی بخواهیم ولایت را برای کسانی که اعتقادات ما را نمی‌فهمند بر اساس یک نظام حقوقی توجیه کنیم، در این جا تعبیرات مختلفی می‌توان به کار برد و می‌توانیم مسأله را به نوعی «وکالت» تشبیه کنیم؛ این سخن، نمی‌تواند درست باشد. زیرا، بحث وکالت در دنیا یک بحث شناخته شده‌ای است، و وکیل کسی است که مردم در چارچوب معینی به او اختیار می‌دهند و بلافاصله هم می‌توانند او را عزل کنند؛ لذا اگر چنین افرادی می‌خواهند موضوع به این مهمی را برای مردم دنیا بیان کنند، باید به گونه‌ای بگویند که بار حقوقی یکسانی با ولایت داشته باشد.

پس، فقیه جامع شرایط، به مقام ولایت و زمامداری جامعه اسلامی منصوب شده است، هر چند که در قالب یک قانون اجتماعی این مردم هستند که فقیه واجد شرایط را انتخاب می‌کنند و به عبارتی توسط خبرگان «کشف» می‌شود.

## ولایت یا نظارت؟

برخی نیز معتقدند سیاست‌مداری و سیاست‌گذاری باید به افراد لایق و صاحب صلاحیت واگذار شود، و تنها نظارت فقیهان در کنار دولتمردان، به منظور بازداشتن آنان از کج‌روی‌ها و ناعدالتی‌ها کفایت می‌کند؛ زیرا حکومت کار فقیهان نیست.

اما باید توجه داشت، فقیه، که در عصر غیبت، به حکم وظیفه شرعی، عهده‌دار و ضامن اجرای عدالت اجتماعی است، آیا می‌تواند، تنها با نظارت بر کارهای دولتمردان از وظیفه و تکلیف خود فارغ شود؟

باید گفت این تکلیفی است که به طور مستقیم از جانب شرع، بر عهده فقیه جامع شرایط نهاده شده، و باید یا خود در انجام این تکلیف مباشرت نماید، یا با دستور و

فرمان او انجام گیرد. چنان‌که از کلام امیر المؤمنین استفاده می‌شود که فرمود: «وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُّوا عَلَى كَظَّةٍ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ»<sup>(۱)</sup>؛ خداوند از علما پیمان گرفته، تا در مقابل تندروی ستمگران و فرومایگی بینوایان ساکت ننشینند.

از طرفی، «نظارت کردن» به چه صورتی باشد؟ آیا از دور بر کارهای دولت نظارت کند، یا در کنار دولت باشد؟ با چه سمتی نظارت کند: سمت رسمی یا غیر رسمی؟ اگر رسمیت نداشته باشد، چه دورادور و چه نزدیک، فقط جنبه ارشادکننده و ناصح خواهد داشت، و دولت هر وقت که خود را قدرتمند یافت، ممکن است که به تشخیص فقیه واجد شرایط اهمیتی ندهد. چنان‌که در قبل از انقلاب هم، به نوعی نظارت وجود داشت، اما هیچ‌گاه مورد عنایت قرار نگرفت.

اگر نظارت به گونه‌ای باشد که فقیه در کنار دولت و از رسمیت برخوردار باشد، به گونه‌ای که اگر خلافی در آن ببیند با یک هشدار او را باز دارد، و اگر سر تافت او را برکنار نماید. این گونه نظارت همان ولایت مورد بحث است که رسمیت دولت با امضای او می‌باشد. هم‌اکنون نیز چنین است، قوای سه‌گانه زیر نظر مقام ولایت امر، امور حکومت و جامعه را اداره می‌نمایند.

یکی از مدافعان «نظارت فقیه» برای نفی ولایت سیاسی فقها بر دو امر تکیه دارد: یکی این که تبخّر در فقه، ربطی به سزاواری اولویت فقیه بر تصدّی امور تدبیری و سیاسی جامعه ندارد. دوّم آن که دغدغه دینی شدن جامعه و تحقق اهداف و احکام دین، منحصر در تصدّی سیاسی فقیه نیست و مدل‌های دیگری از حکومت دینی قابل تصوّر و اجراست که در آن فقیه نقش تبیین احکام یا حدّا کثر نظارت بر رعایت احکام شرع را ایفا می‌کند، بی‌آن‌که ولایت سیاسی در دست او باشد.

«رعایت ضوابط فقهی، لازمه سیاست دینی است، اما سیاست دینی و زمامداری، مساوی فقاہت نیست. در اداره یک جامعه نباید حلال و حرامی زیر پا گذاشته شود. اما

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبة سوّم (شقیّة)، ص ۵۰.

رعایت حلال و حرام غیر از مدیریت و تدبیر است. همچنان که اقتصاد غیر از حقوق تجارت است و سیاست غیر از حقوق اساسی است. بر این اساس، فقیهان مشاور یا برای احتیاط بیشتر، فقیهان ناظر در کنار مدیران خاضع به دین، تأمین کننده حکومت دینی هستند»<sup>(۱)</sup>.

در این جا لازم است چند نکته را بیان کنیم:

۱- باورمندان به ولایت سیاسی، فقاہت را تنها شرط احراز این منصب اجتماعی نمی دانند، بلکه یکی از شروط لازم برای زعامت سیاسی است، و شرایط معتبر دیگری از قبیل: عدالت، شجاعت، حسن تدبیر، قدرت و توانایی بر اداره جامعه، نیز وجود دارد. لذا می توان گفت: «ولایت عادل»، «ولایت شجاع»، «ولایت مدیر و مدبّر»؛ اما به لحاظ اهمیت شرط فقاہت آن را «ولایت فقیه» می خوانند.

۲- التزام عملی و تعبد دینی حاکم و زعیم جامعه اسلامی، بدون برخورداری وی از فقاہت و شأنیت فتوا و سایر ولایت های فقیهان، امر اداره حکومت دینی را با اشکال جدی روبرو می سازد؛ زیرا مواردی پیش می آید که اگر فقیه، صاحب ولایت نباشد نمی تواند تصمیم گیری و حکمرانی کند، و به عبارتی حکم حکومتی صادر نماید.

۳- وجود فقیهان در حاشیه حکومت و نظارت آنان بر اسلامیت نظام سیاسی، فاقد ضمانت لازم جهت تحقق اهداف حکومت دینی است. تجربه مشروطیت و گنجاندن نظارت فقیه بر مصوبات قانونی مجلس در متن قانون اساسی، گواه روشنی بر عدم کفایت عنصر نظارت در تأمین اسلامیت نظام است.

۴- ولایت سیاسی فقیه عادل به معنای آن نیست که ولی فقیه در همه امور به طور مستقیم و مابشری اعمال ولایت می کند، بلکه واقعیت آن است که در بسیاری از امور به نظارت و تعیین نمایندگان و وکلای صالح اکتفا می کند، و در برخی امور حساس و مهم به طور مابشری به تدبیر امور می پردازد، در عین حال که از مشاوران امین سود می جوید.



## علت ناشناخته ماندن اصل ولایت فقیه

شاید مهمترین عامل ناشناخته ماندن اصل ولایت فقیه انزوای مذهب تشیع از ورود به صحنه سیاست جهانی و تشکیل یک حکومت الهی و اسلامی واقعی بوده است که همیشه از سوی دشمنان اسلام سرکوب و هر قیام شیعی به خاک و خون کشیده می شده است، و در نتیجه، مبانی علمی و عقیدتی این نظام حیات بخش تنها در کتاب های استدلالی و درس های حوزوی - آن هم به طور اختصار - مطرح می گردیده و به تدریج از جایگاه اصلی خود (علم کلام و عقاید) نقل مکان کرده و به علم فقه وارد شده و به سبب عدم امکان دستیابی به مواد و موارد مترقی آن که اصول و قوانین حکومت باشد، به ناچار در محدوده اموال «غیب و قصر» یعنی اموال مفقودان و نابالغان و مانند آن باقی مانده است.

حضرت امام خمینی ره یکی از عوامل ناشناخته ماندن حکومت اسلامی که ولی فقیه جامع شرایط در رأس آن قرار داشته باشد را کم کاری و اغفال بعضی از عالمان دینی دانسته و می نویسد:

«دست های اجانب برای این که مسلمین و روشنفکران مسلمان را، که نسل جوان ما باشند، از اسلام منحرف کنند، وسوسه کرده اند که اسلام چیزی ندارد؛ اسلام

پاره‌ای احکام حیض و نفاس است! آخوندها باید حیض و نفاس را بخوانند! حق هم همین است! آخوندهایی که اصلاً به فکر معرفی نظریات و نظامات و جهان‌بینی اسلام نیستند، و عمده وقتشان را صرف کاری می‌کنند که آنها می‌گویند و سایر کتاب‌های [فصول] اسلام را فراموش کرده‌اند، باید مورد چنین اشکالات و حملاتی قرار بگیرند. آنها هم تقصیر دارند؛ مگر خارجی‌ها تنها مقصّرند؟ البته بیگانگان برای مطامع سیاسی و اقتصادی که دارند از چند سال پیش اساساً را تهیه کرده‌اند؛ و به واسطه اهمالی که در حوزه‌های روحانیت شده موفق گشته‌اند. کسانی در بین روحانیون، بوده‌اند که ندانسته به مقاصد آنها کمک کرده‌اند تا وضع چنین شده است.»<sup>(۱)</sup>

مرحوم ملا احمد نراقی نیز علت بررسی بحث ولایت فقیه را چنین بیان می‌دارد: «اما این بحث، و بررسی آن بدین سبب بوده است که اخیراً مشاهده کرده‌ام برخی از مصنفین و نویسندگان، بسیاری از امور را در زمان غیبت، به حاکم جامعه اسلامی واگذار کرده، او را در این امور صاحب ولایت می‌دانند، ولی برای سخنان خود دلیل و شاهی عرضه نمی‌دارند. بعضی نیز دلیل و شاهد می‌آورند، اما دلایلی ناقص و غیره کافی؛ با آن که مسأله ولایت فقیه امر مهمی است، اما متأسفانه، بحث از آن در باب مخصوص و مشخص مطرح نشده بلکه تنها «به صورتی نامنظم» بیان شده است... بعد از مشاهده تمام این مسایل و مشکلات، به جا دیدم تا در این قسمت از کتاب وظیفه و مسؤولیت فقیهان را بیان کرده، و درباره‌ی اموری که ایشان در آنها ولایت دارند و نیز کسانی را که بر آنان حق حاکمیت و سرپرستی دارند، به طور اجمال و مختصر، مطلبی بیان کنم...»<sup>(۲)</sup>

۱. امام خمینی رحمته‌الله، ولایت فقیه، ص ۶-۷.

۲. ملا احمد نراقی رحمته‌الله، حدود ولایت حاکم اسلامی، ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب «عوائد الایام»، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۱۴.



## تاریخچه ولایت فقیه و نظرات فقها

عده‌ای معتقدند که «ولایت فقیه» به معنی زمامداری جامعه اسلامی یک مسأله جدید بوده و دارای سابقه و پیشینه نظری و عملی نیست و قدمت آن را کمتر از دو قرن می‌دانند.

در کتاب «حکمت و حکومت» آمده است: «از نقطه نظر تاریخی نیز ولایت به مفهوم کشورداری، به هیچ وجه در تاریخ فقه اسلامی مطرح نبوده است».<sup>(۱)</sup>

در مقابل، بسیاری نیز معتقدند که بر اساس دیدگاه شیعه، نه تنها ریشه حاکمیت ولایت فقیه را در عصر غیبت می‌توان دید، که در عصر حضور نیز دیده می‌شود:

«از امامان معصوم علیهم‌السلام دستورهایی رسیده است که مردم باید در زمان یا مکانی که دسترسی به معصوم ممکن نیست، به کسانی که دارای شرایط خاصی هستند، مراجعه کنند تا کارهای آنان زمین نماند. مثلاً از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است: «مَنْ كَانَ مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا، فَلْيَرْضُوا بِهِ حُكْمًا».<sup>(۲)</sup> مقصود از شخص آگاه به حلال و حرام و آشنا به احکام، همان فقیه مورد نظر ماست. طبق روایات مشابه، به هنگام دسترسی نداشتن به معصوم، «فقیه» حاکم مردم است و این حاکمیت از معصوم به او رسیده است. در همین روایت آمده است: «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا»؛ من او را حاکم شما قرار دادم.

روشن است امام شخص معینی را به حاکمیت نصب نکرده، بلکه به صورت عام منصوب نموده است. در ادامه می‌فرماید: «فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ، وَعَلَيْنَا رَدُّ، وَالرَّادُّ عَلَيْنَا كَالرَّادِّ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ»؛ حاکمی که منصوب عام از طرف معصوم است، اطاعتش واجب است، و اگر کسی حکم او را نپذیرد، مانند آن است که حاکمیت معصوم را نپذیرفته است.

۱. مهدی حائری یزدی، حکمت و حکومت، ص ۱۷۸.

۲. مرحوم کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷.

با توجه به نصب عام فقها، نظریه ولایت فقیه، اختصاص به زمان غیبت ندارد، بلکه در زمان حضور اگر دسترسی به امام معصوم ممکن نباشد، این نظریه نیز باید اجرا گردد؛ زیرا محتوای این نظریه، چیزی جز چاره‌جویی برای مردمی که دسترسی به امام ندارند؛ نیست؛ پس ریشه این نظریه را در زمان حضور معصوم نیز می‌توان دید.<sup>(۱)</sup>

این نکته قابل ذکر است که گرچه در زمینه و محدوده اختیارات فقیه عادل نظرات متفاوتی بین فقها مطرح است، اما در زمینه ثبوت ولایت برای فقیه عادل و بویژه مسأله قضاوت فقیه که از ارکان اساسی حکومت است همگی اتفاق نظر دارند.

فقها، مسأله ولایت فقیه را در ابواب مختلفی از جمله در کتاب‌های جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، انفال، حدود، دیات و غیره مطرح کرده‌اند.

● مرحوم شیخ مفید از فقهای بزرگ شیعه در قرن چهارم و پنجم هجری است. او در کتاب «المقنعه» باب امر به معروف و نهی از منکر پس از بیان مراتب این دو فریضه، وقتی به بالاترین مرحله، یعنی کشتن و صدمه زدن می‌رسد، می‌نویسد:

«مکلف در مقام امر به معروف و نهی از منکر، حق کشتن یا جراحت وارد کردن را ندارد، مگر آن که سلطان و حاکم زمان، که برای تدبیر و اداره امور مردم منصوب شده اجازه دهد».

سپس در ادامه می‌نویسد: «اما مسأله اجرای حدود الهی، مربوط به سلطان و حاکم اسلامی است که از سوی خداوند متعال نصب می‌شود، اینها عبارتند از امامان هدایت از آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و کسانی که امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام آنها را به عنوان امیر یا حاکم نصب کنند، و امامان اظهار نظر در این مطلب را - به فرض امکان آن - به فقهای شیعه و پیرو خود واگذار کرده‌اند».

وی - در صورت امکان اجرای حدود الهی توسط ولی فقیه - می‌نویسد:

«امر اجرای حدود، بر کسی - فقیهی - است که قدرت حاکمه او را برای این

۱. محمد تقی مصباح یزدی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج ۱، ص ۵۴.

کار نصب کند، یا سرپرستی گروهی از رعایای خود را به او سپارد. پس او باید به اقامه حدود الهی و اجرای تنفیذ احکام شرعی و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد با کافران پردازد». (۱)

● سَلَّار، حمزة بن عبد العزیز دیلمی (متوفای ۴۴۸) در کتاب فقهی معروف «مراسم» می‌نویسد:

«امامان معصوم علیهم السلام اجرای حدود و احکام انتظامی را به فقیهان واگذار نموده و به عموم شیعیان دستور داده‌اند تا از ایشان پیروی کرده، پشتوانه آنان باشند، و آنان را در این مسؤولیت یاری نمایند». (۲)

● شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰) می‌نویسد:

«حکم نمودن و قضاوت بر عهده کسانی است که از جانب سلطان عادل (امام معصوم) مأذون باشند و این وظیفه بر عهده فقهای شیعه واگذار شده است». (۳)

● علامه حلی (متوفای ۷۷۱) در کتاب «قواعد» می‌نویسد:

«اجرای حدود و احکام انتظامی در عصر حضور، با امامان معصوم یا منصوب از جانب او، و در عصر غیبت با فقهای شیعه می‌باشد. و همچنین است گرفتن و تقسیم زکات و خمس و تصدی منصب افتاء». (۴)

● شهید اول (شهادت: ۷۸۶) در کتاب دروس می‌نویسد:

«اجرای حدود الهی، وظیفه امام و نایب او است، و در عصر غیبت بر عهده فقیه جامع الشرائط می‌باشد. بر مردم است که او را تقویت کنند و پشتوانه وی باشند و اشغالگران این مهم را در صورت امکان مانع شوند؛ و بر فقیه لازم است که در صورت امنیت، فتوا دهد و بر مردم است که اختلافات خود را نزد او برند». (۵)

۱. ر. ک: شیخ مفید، الْمُقَنَعَة، ص ۸۱۰-۸۱۱.

۲. سَلَّار، المراسم العلویة، ص ۲۶۳-۲۶۴.

۳. شیخ الطائفه طوسی، النّهایة، ص ۳۰۱.

۴. فخر المحققین، ایضاح الفوائد، ج ۱، ص ۳۹۸-۳۹۹.

۵. شهید مکی، الدروس، ص ۱۶۵.

● شهید ثانی (شهادت: ۹۶۵)

«فقیه عادل، امامی است که همه شرایط فتوا را دارا باشد؛ زیرا چنین شخصی نایب و گمارده شده از سوی امام است».<sup>(۱)</sup>

● ابن فهد حلی (متوفای ۸۴۱) می‌نویسد:

«فقها در دوران غیبت می‌توانند اجرای حدود نموده احکام انتظامی اسلامی را اجرا نمایند؛ زیرا دستورات شرع در این زمینه بسیار گسترده است و دوران غیبت را نیز فرامی‌گیرد؛ احکام انتظامی - که برای ایجاد نظم در جامعه تشریح گردیده - به حکم عقل و شرع هرگز نباید تعطیل شود، و باید با هر وسیله ممکن از فراگیری فساد جلوگیری شود، و این وظیفه فقها است که در این باره به پا خیزند و احکام الهی را به پا دارند، علاوه که مقبوله «عمر بن حنظله» صریحاً بر این مطلب دلالت دارد».<sup>(۲)</sup>

● محقق کرکی (متوفای ۹۴۰) ضمن ادعای اتفاق و اجماع می‌نویسد:

«فقیهان شیعه، اتفاق نظر دارند که فقیه جامع الشرائط، که از آن به «مجتهد» تعبیر می‌شود از سوی امامان معصوم علیهم‌السلام در همه اموری که نیابت در آن دخالت دارد، نایب است. پس دادخواهی در نزد او و اطاعت از حکم او، واجب است. وی، در صورت لزوم می‌تواند مال کسی را که ادای حق نمی‌کند، بفروشد...».<sup>(۳)</sup>

همو در ادامه می‌نویسد:

«اگر کسی از روی انصاف سیره بزرگان علمای شیعه، چون: سید مرتضی، شیخ طوسی، بحر العلوم و علامه حلی را مطالعه کند؛ در می‌یابد که اینان این راه را پیموده و این شیوه را بر پا ساخته‌اند و در نوشته‌های خود، آنچه را به صحت و درستی آن معتقد بودند، آورده‌اند».

۱. زین الدین بن علی العاملی، مسالك الافهام، ج ۱، ص ۵۳.

۲. ابن فهد حلی، المهذب البارع، ج ۲، ص ۳۲۸.

۳. محقق کرکی، وسایل المحقق الثانی، ج ۱، ص ۱۴۲.

● مقدّس اردبیلی (متوفای ۹۹۳) در باب استحباب پرداخت زکات به فقیه می‌نویسد:

«دلیل آن، چنانچه گذشت، این است که فقیه به محلّ مصرف (زکات) داناتر است و گروه‌های گوناگون مردم، در نزد او جمع‌اند؛ پس می‌داند چه کسی در این امر اصل و دارای اولویت است. فقیه خلیفه و جانشین امام معصوم علیه السلام است، لذا آنچه به او برسد در حقیقت به امام معصوم علیه السلام تحویل داده شده است»<sup>(۱)</sup>.

● جواد بن محمد حسینی عاملی (متوفای ۱۲۲۶) فقیه را نایب و منصوب از طرف امام زمان (عج) می‌داند و می‌نویسد:

«فقیه، از طرف صاحب الامر علیه السلام منصوب و گمارده شده است، و بر این مطلب عقل و اجماع و اخبار دلالت می‌کنند.

اما عقل؛ اگر فقیه، چنین اجازه و نیابتی از سوی امام زمان علیه السلام نداشته باشد، امر بر مردم مشکل می‌شود و در تنگنا قرار می‌گیرند و نظام زندگی از هم می‌گسلد. اما اجماع، پس از تحقیق آن، می‌توانیم ادعا کنیم که در این امر علمای شیعه اتفاق نظر دارند، و اتفاق آنان حجت است.

اما اخبار: دلالت آنها بر مطلب کافی و رسا می‌باشد، از جمله روایت صدوق در کمال الدین است: امام علیه السلام در پاسخ به پرسش‌های اسحاق بن یعقوب می‌نویسد: «در رویدادهای، به راویان حدیث ما رجوع کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شما و من حجت خدایم»<sup>(۲)</sup>.

● ملا احمد نراقی (متوفای ۱۲۴۵) می‌نویسد:

«به طور کلی، فقیه عادل در دو چیز حق ولایت دارد: ۱ - در همه اموری که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان علیهم السلام در آنها صاحب اختیار بوده و حق سرپرستی و ولایت داشته‌اند، مگر این که مواردی به وسیله دلیل شرعی از قبیل روایت یا اجماع و غیره

۱. مقدّس اردبیلی، مجمع الفائدة والبرهان، ج ۴، ص ۲۰۵.

۲. حسینی عاملی، مفتاح الكرامة، ج ۱۰، ص ۲۱.

استثنا گردد، که در این صورت دیگر فقه در آن امور حق سرپرستی و ولایت ندارد.  
 ۲ - فقیه در همهٔ اموری که با دین و دنیای بندگان خدا، ارتباط دارد و باید صورت پذیرد و هیچ گریزی از انجام آن نیست، حق تصرف و ولایت دارد...»<sup>(۱)</sup>  
 ● صاحب جواهر (متوفای ۱۲۶۶) قاطعانه در زمینهٔ مسألهٔ ولایت عامهٔ فقها می‌نویسد:

«این، رأی مشهور میان فقها است، و من مخالفت صریحی در آن نیافتم، و شاید وجود نداشته باشد؛ لذا بسی عجیب است که برخی از متأخرین در آن توقف ورزیده‌اند»<sup>(۲)</sup>.

همو دربارهٔ عمومیت ولایت فقیه می‌نویسد:

«از عمل و فتوای اصحاب در ابواب فقه، عمومیت ولایت فقیه استفاده می‌شود. بلکه شاید از نظر آنان این مطلب از مسلمات یا ضروریات و بدیهیات باشد»<sup>(۳)</sup>.  
 «نظر من این است که خداوند، اطاعت از فقیه را به عنوان «اولی الامر» بر ما واجب کرده است؛ و دلیل آن، اطلاق ادلهٔ حکومت فقیه، بویژه روایت صاحب الامر علیه السلام می‌باشد»<sup>(۴)</sup>.

● شیخ اعظم انصاری (متوفای ۱۲۸۱) می‌نویسد:

«حکم فقیه جامع الشرائط در تمامی فروع احکام شرعی و موضوعات آن، حجت و نافذ است؛ زیرا مقصود از لفظ «حاکم» که در روایت آمده، نفوذ حکم او در تمامی شؤون و تمامی زمینه‌هاست و مخصوص مسایل قضایی نیست، و این همانند آن است که سلطان وقت کسی را به عنوان حاکم معین کند، که مستفاد از آن، تسلط او بر تمامی آنچه مربوط به شؤون حکومت است، چه جزئی باشد چه کلی. و لذا لفظ «حکم» را که

۱. ملا احمد نراقی، عوائد الایام، ترجمهٔ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۲۷.

۲. شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۹۵.

۳. همان، ج ۱۶، ص ۱۷۸.

۴. همان، ج ۱۵، ص ۴۲۲.

مخصوص باب قضاوت است، به کار نبرده، بلکه لفظ «حاکم» را که عمومیت نفوذ سلطه را می‌رساند به کار برده‌اند.

وی در کتاب «مکاسب» گرچه محدوده ولایت فقیه را مطلق نمی‌داند، اما تصریح می‌کند که ولایت فقیه از فتاوی مشهور فقهای شیعه است؛ لذا می‌نویسد:

«همان گونه که جمال المحققین در باب «خمس» اعتراف کرده به این که در میان شیعه معروف است، فقیه نایب امام علیه السلام است.»<sup>(۱)</sup>

● سید بحر العلوم (متوفای ۱۳۳۶) می‌نویسد:

«برای حفظ نظام اسلامی، امام علیه السلام باید جانشینی برای خود تعیین کند، و او جز فقیه جامع الشرائط نمی‌تواند باشد.»<sup>(۲)</sup>

● آیه الله بروجردی (متوفای ۱۳۸۲) می‌فرماید:

«خلاصه، در این مطلب که فقیه عادل برای انجام امور مورد ابتلای مردم، منصوب شده است، با توجه به آنچه گفتیم هیچ اشکالی در آن دیده نمی‌شود و برای اثبات آن به مقبوله ابن حنظله نیازی نیست، هر چند که می‌توان آن را یکی از شواهد به شمار آورد.»<sup>(۳)</sup>

● آیه الله خویی رحمته الله علیه: ایشان در کتاب «التنقیح» از عنوان ولایت برای فقیه پرهیز می‌نمود و صرفاً جواز تصرف را بر اساس دلیل حسبه و در همان حدود معین ثابت می‌کرد، اما ظاهراً بعداً نوعی تحوّل در نظر مرحوم خویی نسبت به ولایت فقیه صورت گرفته است؛ زیرا در کتاب «منهاج الصالحین» مخصوصاً در چاپ ۲۸ آن که حدود یک سال و چند ماه قبل از رحلت ایشان چاپ شده بود، صریحاً ولایت مطلقه را عنوان نموده‌اند، و به نظر می‌آید که نظر نهایی ایشان ولایت مطلقه برای فقیه است.

از باب نمونه، در بیان نوع سوّم از اقسام غنائم می‌فرماید: «آری، ولی امر حق

۱. شیخ انصاری، المكاسب، ص ۱۵۵.

۲. سید محمد بحر العلوم، بلغة الفقیه، ج ۳، ص ۲۲۱، به نقل از ولایت فقیه، هادوی تهرانی، ص ۹۱.

۳. آیه الله بروجردی، البدر الزاهر، ص ۵۲.

تصرف در آن را بر اساس آنچه که مصلحت تشخیص می‌دهد، دارد. زیرا این مقتضای ولایت مطلقه او بر آن اموال است...»<sup>(۱)</sup>

این موارد، بخشی از مباحث فقهای شیعه بود که در نهایت توسط امام خمینی علیه السلام به اوج خود رسید و مفصل بحث و بررسی شد. آن بزرگوار در این باره می‌فرماید:

«موضوع ولایت فقیه چیز تازه‌ای نیست که ما آورده باشیم بلکه این مسأله از اول مورد بحث بوده است.

حکم مرحوم «میرزای شیرازی» در حرمت تنباکو چون حکم حکومتی بود، برای فقیه دیگر هم واجب الاتباع بود و همه علمای بزرگ ایران - جز چند نفر - از این حکم متابعت کردند، حکم قضاوتی نبود که بین چند نفر سر موضوعی اختلاف شده باشد و ایشان روی تشخیص خود، قضاوت کرده باشند، [بلکه] روی مصالح مسلمین و به عنوان ثانوی، این حکم حکومتی را صادر فرمودند و تا عنوان وجود داشت، این حکم نیز بود و با رفتن عنوان، حکم برداشته شد.

مرحوم «میرزا محمد تقی شیرازی» که حکم جهاد دادند - البته اسم آن دفاع بود - و همه علماء تبعیت کردند، برای این است که حکم حکومتی بود.

به طوری که نقل کردند، مرحوم «کاشف الغطاء» نیز بسیاری از این مطالب را فرموده‌اند. عرض کردم که از متأخرین، مرحوم نراقی، همه شؤون رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را برای فقها ثابت می‌دانند. و مرحوم آقای «نائینی» نیز می‌فرمایند که این مطلب از مقبوله «عمر بن حنظله» استفاده می‌شود. در هر حال، طرح این بحث تازگی ندارد؛ و ما فقط موضوع را بیشتر مورد بررسی قرار دادیم، و شعب حکومت را ذکر کرده و در دسترس آقایان گذاشتیم، تا مسأله روشن‌تر گردد»<sup>(۲)</sup>.

۱. آیه الله خویی، منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۳۷۹.

۲. امام خمینی علیه السلام، ولایت فقیه، ص ۱۱۳ و ۱۱۴.



## جریان‌های ضد ولایت فقیه

یکی از نشانه‌های اهمیت یا حساس بودن امری، موضع‌گیری افراد و گروه‌های مخالف بلکه معاندی است که هر کدام برای نفی یا براندازی آن به شیوه و متد خود متوسل می‌شوند. مسأله ولایت فقیه خصوصاً ولایت مطلقه، به لحاظ اهمیت و نقش مهم و بسزایی که داشته و دارد، افراد و گروه‌های بسیاری را به عنوان مخالف یا معاند پیش‌رو داشته و دارد. در این جا به چند جریان ضد ولایت فقیه اشاره می‌کنیم:

۱- جریان کفر و الحاد: اولین جریان، کفر و الحاد در داخل کشور و خارج از کشور است. یعنی گروه‌های فکری چپ و الحادی که خدا را قبول ندارند و امروز مصداقش مارکیست‌ها هستند، و در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی جولان زیادی داشتند؛ کسانی که نه «لا اله الا الله» را قبول دارند و نه «أنا من شروطها» را. و نیز دنیای غرب که از ابتدا تا کنون از هیچ نقشه و توطئه‌ای برای براندازی یا حداقل تضعیف مقام ولایت فقیه کوتاهی نکرده است. رادیو آمریکا در دهم مرداد ۷۴ می‌گوید: «اصلاً هیچ کس در فقه، هیچ فقیهی تاکنون نیامده و نگفته که ولایت فقیه به معنای حکومت است!» و رادیو رژیم صهیونیستی در بیست و هشتم آذر ۷۳ می‌گوید: «یک اصل در قانون اساسی ایران است که در این سال‌ها بسیار دردسرساز بوده و آن اصل ولایت فقیه است.»

۲- جریان نفاق: همان جریانی که از روزهای نخست پیروزی انقلاب که با شعارهای دروغ و فریبنده به رهبری امام اعتراف می‌کردند اما راه امام را نمی‌رفتند و همه‌پرسی قانون اساسی را تحریم می‌کردند. و هم اکنون نیز با مخالفت صریح نسبت به مقام ولایت در تلاش‌اند، هر چند کاری از پیش نبرده و نخواهند برد. به قول حافظ شیرازی:

ای مگس! عرصه سیمرغ نه جولانگه توست

عروض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

۳- جریان ملی‌گرایی: این جریان به ظاهر اشکالی ندارد که کسی به خاطر وطن و منافع ملت و برای مردم تلاش کند - هر چند در این هم مسأله است - اما اگر ملی‌گرایی بخواهد در مقابل مکتب و اسلام قرار بگیرد، خطرناک است، البته پیش و عملکرد این جریان از گذشته تا حال، به گونه‌ای روشن در مقابل خط امام و ولایت فقیه و انقلاب اسلامی قرار دارد، و هر روز بیشتر تلاش می‌کنند تا از اهمیت و عظمت ولایت فقیه بکاهند تا آن جا که یا به طور کلی از بین برود یا عملاً دیگر کارآیی نداشته باشد.

چنان‌که ابراهیم یزدی از ملی‌گرایان کهنه کار در چهاردهم بهمن ۵۷ چنین گفته است:

«روحانیت، قانون اساسی را زیر پا گذاشته است! و ما به ولایت فقیه اعتقاد نداریم».

و نیز جبهه ملی ایران، با انتشار اطلاعیه‌ای در سی‌ام تیرماه ۷۷ به مناسبت بزرگداشت ۳۰ تیر اعلام می‌نماید: «جبهه ملی ایران، استیلای قدرت یک فرد را بر سرنوشت ملت در هر شکل و شمایل و با هر بهانه و دستاویز، مظهر استبداد می‌شناسد»!!

۴- جریان لیبرالیسم: این جریان می‌گوید مردم را به حال خودشان بگذارید، و هرکس در فضای مخصوص خود باید بتواند آنچه که می‌خواهد انجام بدهد. نه دولت و نه هیچ مقام دیگری مرشد مردم نیست و آنها حق ندارند به مردم بگویند بد و خوب چیست! باید فضای آزاد برای مردم چنان فراهم شود که هر که هر چه می‌خواهد بگوید، روزنامه‌ها هر چه می‌خواهند بنویسند، حتی بخشی از رادیو و تلویزیون را بدهیم به مخالفان و حرف‌هایشان را بزنند، بدین ترتیب است که مردم (البته مردمی که مورد نظر آنهاست) خودشان به تدریج به یک حد متعالی می‌رسند!

چنین فکر و جریانی که ظاهر فریبنده‌ای نیز دارد، بدیهی است که مخالف ولایت فقیه باشد؛ زیرا در نظام ولایت فقیه، جدای از احترام به آزادی و حق مردم، و تحمل سخنان مخالفانی که بر اصول و منطق استوار باشد، سخن از ارشاد و راهنمایی، و سوق

دادن جامعه و مردم به طرف آزادی‌های مشروع و حرکت به سوی رشد و تعالی انسانی است.

۵- بی‌بند و بارها و مفسدان: این افراد، گرچه دارای خط فکری خاصی در جامعه نیستند، ولی می‌خواهند محیط برای لذات افسار گسیخته آنان باز باشد تا به خواسته‌ها برسند. لذا حضور این افراد در برخی از جریان‌های مخالف و معاند با نظام اسلامی ما را مشاهده کرده‌ایم. چنین گروهی به طور یقین با ولایت فقیه سرسازگاری نخواهند داشت. لازم به ذکر است، نباید تصور کرد هر کسی که در خصوص ولایت فقیه سخنی داشته باشد و یا نظراتی مطرح کند، مخالف با ولایت فقیه محسوب می‌شود، بلکه روی سخن با کسانی است که به خاطر مشی سیاسی و خط فکری خاص خود نظام ولایت فقیه را مزاحم اهداف خاص شخصی و یا گروهی خود می‌بینند و به مخالفت می‌پردازند.



## ولایت فقیه، بحثی کلامی یا فقهی؟

یکی از نخستین پرسش‌ها پیرامون ولایت فقیه این است که آیا بحث درباره ولایت فقیه یک بحث کلامی است یا فقهی؟ به عبارت دیگر، آیا ولایت فقیه از مسایل اعتقادی است که در حوزه علم کلام و عقاید اسلامی مطرح شود، یا از مسایل فقهی و فروعی دین است که در حوزه فقه باید مورد بحث قرار گیرد؟

در این خصوص دو نظریه وجود دارد: گروهی معتقدند ولایت فقیه از سنخ مسأله امامت و ولایت معصومین علیهم‌السلام است و باید در حوزه علم کلام و اصول اعتقادی طرح شود؛ و گروهی دیگر بر این باورند که مسأله ولایت فقیه از مسائل فقهی و فرعی است و باید در حوزه علم فقه بحث و بررسی گردد. چنان‌که در کتاب «ولایت فقیه، حکومت صالحان» نوشته آقای صالحی نجف‌آبادی با اثبات ولایت انشایی، سعی شده ولایت فقیه را در حوزه علم فقه قرار دهد.

آیه الله جوادی آملی در این باره می‌نویسد: «بحث فقهی این است که اگر چنین قانونی بود، عمل به این قانون واجب است، این را فقیه در کتاب فقه مطرح می‌کند که آیا بر ما اطاعت و عصیان واجب است یا نه؟ آیا افراد معینی در نظام اسلامی حق دارند و برای آنها جایز است که زمام امور را به دست بگیرند یا نه؟ این دو مسأله فقهی است؛

یعنی آنچه که درباره‌ی والی مطرح است از آن جهت که مکلف است و مسأله‌ای موضوعش فعل مکلف باشد فقهی است. آیا مردم از آن جهت که بالغ، عاقل، حکیم، فرزانه و مکلفند بر آنها اطاعت والی واجب است یا نه؟ هر گونه پاسخ مثبت و منفی به این سؤال، یک پاسخ فقهی است.

اما بحث کلامی درباره‌ی ولایت فقیه این است که آیا ذات اقدس اله برای زمان غیبت دستوری داده است یا نه؟ که موضوع چنین مسأله‌ای، فعل الله و لازمه‌ی آن، فعل مکلف است، اگر خداوند دستور داده باشد، هم بر والی پذیرش این سمت لازم است و هم بر مردم... این مسأله کلامی است»<sup>(۱)</sup>

یکی از مباحث در فلسفه و منطق و اصول، «علم شناسی» است، و مشهورترین قول در تمایز بین علوم این است که هر علمی دارای موضوعی است که به سبب آن از علم دیگر جدا می‌شود. مثلاً موضوع علم منطق «معرف و حجت» است. علم فقه و علم کلام نیز از این قاعده مستثنی نیستند. چنان‌که گفته‌اند: موضوع علم کلام، اصول دین، و موضوع علم فقه، افعال مکلفان است؛ چرا که مکلفان هر عملی را که انجام می‌دهند دارای حکمی از احکام خواهد بود و فقیه تلاش می‌کند از طریق منابع و مبانی که در اختیار دارد، آن حکم را کشف نماید. لذا هر گاه سخن از فعل خدا باشد، مربوط به علم کلام، و هر گاه سخن از فعل مکلف باشد، مربوط به علم فقه خواهد بود، نه این که هر گاه دلیل عقلی اقامه شد گفته شود در ارتباط با علم کلام است، و هر گاه از دلیل نقلی بهره برده شد، در ارتباط با علم فقه باشد.

در خصوص «ولایت فقیه» نیز چنین باید بحث نمود: اگر باور ما بر این شد که ولایت فقیه یک بحث کلامی است، مدلول آن این است که خداوند به فقیه، ولایت داده و تنها کاری که ما می‌توانیم انجام دهیم این است که آن را دریافت و کشف کنیم، و اگر قائل شدیم که ولایت فقیه یک بحث فقهی است، مفاد آن این خواهد بود که در شرایط

۱. عبد الله جوادی آملی، نشریه حکومت اسلامی، شماره اول، ص ۶۰.

خاصی، خداوند چنین ولایتی را برای فقیه جعل می‌کند و در آن موقع ولایت، بر فقیه واجب می‌شود و اطاعت از ناحیه مردم لازم می‌گردد، در حالی که قبل از آن، هیچ‌گونه ولایت و یا اطاعتی برای فقیه با مردم واجب و لازم نبوده است.

### سخنی درباره کلامی بودن ولایت فقیه

در تفکر امامیه مسأله امامت از مسایل کلامی است نه فقهی و از اصول به شمار می‌آید نه فروع؛ لذا بسیاری از بزرگان نیز مسأله ولایت در زمان غیبت را یک مسأله کلامی می‌دانند گرچه فروع فقهی آن نیز محفوظ است. بسیاری از حکما و فلاسفه اسلامی از قبیل شیخ طوسی در تجرید، صدر المتألهین در مفاتیح، فارابی، ابن سینا، مرحوم شعرانی، مرحوم نراقی، صاحب جواهر و بسیاری دیگر و بیشتر صاحب نظران و علمای معاصر و رأس همه آنها حضرت امام خمینی علیه السلام و مقام معظم رهبری - به صورت صریح یا اشاره - بحثی کلامی نموده‌اند.

استاد مصباح یزدی که از باورمندان کلامی بودن مسأله ولایت فقیه است، از توفیق شریف حضرت ولی عصر (عج) که فرمود: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَأَرْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُؤَاةِ حَدِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ»<sup>(۱)</sup> چنین استفاده می‌کند: در این حدیث، کسانی که راوی احادیث ائمه و آگاه به فقه اهل بیت و احکام خدا هستند، از سوی حضرت حجّت سلام الله علیه، به عنوان نیابت معرفی شده‌اند و حکم و داوری آنان، حکم امام زمان (عج) قلمداد شده است.

حدیث دیگر، کلام امام حسین علیه السلام خطاب به علمای عصر خویش است. در آن کلام طولانی، حضرت ضمن اشاره به جایگاه مهم و حساس علما در مسایل اجتماعی و سرنوشت اسلام و مسلمین، می‌فرماید:

«مَجَارِي الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللهِ، الْأَمْنَاءِ عَلَيَّ خَلَالِهِ

۱. شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۳.

وَحَرَامِهِ»<sup>(۱)</sup>؛ جریان کارها و احکام الهی، به دست علمای دین است که امین حلال و حرام خداوند می‌باشند.

در این حدیث، عهده‌دار مسؤولیت حکومت و تدبیر امور امت و نظام جامعه اسلامی را، فقهای معرفی می‌کند که به شریعت و دین خدا متعهدند و با تصدی امور جامعه و امت است که احکام الهی اجرا می‌شود.

حدیث دیگر، مقبوله «عمر بن حنظله» است. در این روایت، امام صادق علیه السلام در بیان تکلیف مردم در حل اختلافات و رجوع به یک مرجع صلاحیت‌دار که حاکم بر مسلمین نباشد، «فقیه» را معرفی کرده و فرموده است: «هر کس از شما که راوی حدیث ما باشد و در حلال و حرام ما بنگرد و صاحب نظر باشد، و احکام ما را بشناسد، او را به عنوان داور بپذیرید، همانا من او را حاکم بر شما قرار دادم». فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رُدٌّ، وَالرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ، وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشُّرْكِ بِاللَّهِ؛ پس هر گاه حکمی کرد و از او قبول نکردند، حکم خدا را سبک شمرده‌اند و ما را رد کرده‌اند، و آن کس که ما را رد کند خدا را رد کرده، و رد کردن خدا در حد شرک به خدای متعال است.<sup>(۲)</sup>

در این حدیث هم، منصب حکومت برای فقیه، از سوی امام معصوم جعل شده و حکم او حکم امام قلمداد شده است.

حاصل آن که: مضمون این گونه روایات، مؤید همان دلیل عقلی است و از مجموع آنها می‌توان رضایت امام عصر علیه السلام را به ولایت فقهی که واجد شرایط نامبرده باشد کشف کرد. به عبارت دیگر؛ پشتوانه ولایت فقیه نسبت به امور مسلمین، نصب و جعل از سوی امام معصوم علیه السلام است.<sup>(۳)</sup>

استاد جوادی آملی که وی نیز از معتقدان به کلامی بودن بحث ولایت فقیه است

۱. محدث حرّانی، تحف العقول، ص ۲۳۷.

۲. مرحوم کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷، شیخ حرّ عاملی، وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸.

۳. محمد تقی مصباح یزدی، حکومت اسلامی و ولایت فقیه، ص ۱۵۹ - ۱۶۱.



ضمن این که بیان می‌دارد مقصود از کلامی بودن بحث این نیست که آن را در حد نبوت و توحید خدا قرار دهیم، می‌نویسد:

غرض آن که هر مسأله‌ای که موضوع آن، فعل الله است، کلامی است، نه این که هر چه کلامی شد، جزو اصول دین است. خیلی از مسائل که در کلام مطرح است، مثل این که آیا خدا فلان کار را کرده است یا نه؟ آیا خدا در قیامت فلان کار را می‌کند یا نه؟ اینها جزو جزئیات مبدأ و معاد است، جزئیات مبدأ و معاد نه جزو اصول دین است که علم برهانی و اعتقادی به آن لازم باشد، نه جزو فروع دین. انسان باید معتقد باشد قیامت و بهشت و جهنم هست، اما این که بهشت چندتاست و درجات آن چگونه است و درکات جهنم به چه وضعیتی است، جزو اصولی که تحصیل برهان بر آن خصوصیات و جزئیات لازم بوده و اعتقاد به همه آن خصوصیات به نحو تفصیل واجب باشد، نیست.<sup>(۱)</sup>

در استفتایی که از حضرت آیه الله خامنه‌ای شده آمده است: «آیا ولایت فقیه، یک مسأله تقلیدی است یا اعتقادی، و حکم کسی که به آن اعتقاد ندارد، چیست؟» فرموده است: «ولایت فقیه از شؤون ولایت و امامت است که از اصول مذهب می‌باشد، و احکام راجع به ولایت، مثل سایر احکام از ادله شرعی استنباط می‌شود و کسی که نهایتاً بر اساس دلیل به عدم قبول ولایت رسیده معذور است.»<sup>(۲)</sup>

از این استفتا و فتوا مشخص می‌شود که نظر معظم له این است که مسأله ولایت فقیه از شؤون و معقبات بحث ولایت و امامت است؛ هر چند جزئیات و شاخ و برگ آن نیازمند استنباط فقهی می‌باشد و با توضیحی که قبلاً دادیم مراد از اصول دین یا مذهب این است که مسأله در ارتباط با اصول دین می‌باشد و جای بحث آن در کلام است.

امام خمینی رحمته الله علیه می‌فرماید:

«از نظرگاه مذهب تشیع، این از امور بدیهی است که مفهوم حجّت خدا بودن امام علیه السلام آن است که امام دارای مذهبی الهی و صاحب ولایت مطلقه بر بندگان است،

۱. عبد الله جوادی آملی، نشریه حکومت اسلامی، شماره ۱، ص ۶۱.

۲. آیه الله خامنه‌ای، اجوبة الاستفتاءات، ج ۱، ص ۲۶ و ۲۷.

و چنان نیست که او تنها مرجع بیان احکام الهی است. لذا می‌توان از گفته آن حضرت که فرمود: «أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ وَهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ» دریافت که می‌فرماید: هر آنچه از طرف خداوند به من واگذار شده است و من در مورد آنها حق ولایت دارم، فقها نیز از طرف من صاحب همان اختیارات هستند، و روشن است که مرجع این حقوق، جعل ولایت از جانب خداوند برای امام علیه السلام و جعل ولایت از جانب امام برای فقیهان است.<sup>(۱)</sup>

### تفاوت‌های مهم دو دیدگاه کلامی یا فقهی بودن ولایت فقیه

اگر چه فرق‌های زیادی می‌توان بین این دو گونه بحث ذکر کرد، اما مهم‌ترین آنها بدین شرح است:

۱. در ولایت فقیه به معنای کلامی، وقتی فقیه، واجد شرایط شد - که از جمله مهم‌ترین آنها فقاہت و عدالت است - خود به خود ولایت پیدا می‌کند؛ زیرا خداوند برای فقیه واجد شرایط ولایت قرار داده است. بدین ترتیب مردم نسبت به ولایت فقیه جامع شرایط در نفی و اثبات، هیچ‌گونه اختیاری ندارد، گر چه در پذیرش و عدم پذیرش ولایت او اختیار دارند.

اما ولایت فقیه به معنای فقهی نیازمند انتخاب است، و فقیه گر چه جامع شرایط باشد تا قبل از انتخاب مردم و دادن رأی به او هیچ‌گونه ولایتی نخواهد داشت، ولی به مجرد انتخاب و کسب آرای مردم از سوی آنها ولایت پیدا می‌کند.

۲. انتخابات در فرض کلامی بودن ولایت فقیه و در فرض تعدد واجدان شرایط، در جهت تمرکز بخشیدن قدرت و مسؤولیت و تحقق عینی ولایت است، اما در فرض فقهی بودن برای اصل ولایت و مسؤولیت است.

۳. اگر ولایت فقیه را به عنوان یک مسأله کلامی نگاه کنیم، جایگاه مجلس خبرگان

۱. امام خمینی رحمته الله علیه شئون و اختیارات ولی فقیه، ص ۴۷.

به صورت قوه تشخیص نصب و عزل درمی آید؛ یعنی خبرگان، نهاد تشخیص و بررسی جهت وصول فقیه به مقام ولایت یا عدم وصول او به این منصب است. اما اگر ولایت فقیه را به عنوان یک مسأله فقهی نگرستیم، دیگر مجلس خبرگان قوه تشخیص انتصاب و انزال نخواهد بود، بلکه نهاد نصب و عزل فقیه، به ولایت یا از ولایت می شود.

۴. در بحث ولایت فقیه به معنای کلامی، هیچ گاه مردم یا خبرگان نمی توانند فقهی را که ولایت یافته، از ولایت برکنار کنند؛ زیرا ولایت او توسط مردم یا خبرگان داده نشده تا هر گاه خواستند آن ولایت را پس بگیرند. اما در بحث فقهی، به دلیل این که اصل ولایت از سوی مردم و خبرگان داده می شود، سلب و باز پس گیری ولایت هم به دست خبرگان خواهد بود.

۵. در بحث کلامی، ولی فقیه نماینده خدا و پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام در بین مردم خواهد بود، در حالی که بر اساس فقهی بودن این بحث، ولی فقیه، نماینده و وکیل سیاسی مردم می شود.

۶. بنابر کلامی بودن، ولایت مطلقه فقیه به اثبات می رسد؛ زیرا با تسری و تصمیم ولایت تشریحی پیامبر و امام به ولایت فقهای عادل، همه اختیارات معصومین برای فقیه عادل در عصر غیبت در بر خواهد داشت، مگر آن که چیزی از اختیارات آنان با دلیل قطعی از صلاحیت فقیه خارج گردد. اما بنابر فقهی بودن چون اصل، عدم ولایت فردی بر فرد دیگر است در این صورت این شرع است که باید کم و کیف اثبات ولایت برای فقیه را عهده دار شود، و چنان که گفتیم فقها در مقدار اثبات فقیه چه بسا همسان و یک عقیده نباشند.

۷. اگر مسأله ولایت فقیه از حوزه فقه باشد بدیهی است مسأله‌ای نقلی و مستند به کتاب و سنت - و احیاناً اجماع - خواهد بود و اما اگر مسأله‌ای کلامی باشد عقلی و عقلایی است، هر چند فروع و شاخه‌های آن فرعی و فقهی باشد.

# فصل ششم

## دلایل ولایت فقیه

## نیابت عام و نیابت خاص

در اسلام تعیین ولی امر و نایب امام معصوم علیه السلام به دو گونه صورت می‌گیرد:

۱- تنصیف و نصب خاص، ۲- توصیف و نصب عام.

در عصر غیبت صغری، هیچ شخص معینی جز نواب اربعه از زبان یا قلم امام زمان علیه السلام یا امام صادق علیه السلام معین نشده است، و چون این زمان، دوره کوتاهی بوده است، امام زمان علیه السلام چهار نفر را به عنوان نیابت خاصه معین فرموده که احتمالاً مسؤولیت آنها محدود بوده است؛ و چون در حقیقت این نایبان، مسؤول ارتباط بین امام و مردم بوده‌اند، بعد از سپری شدن آن زمان، هیچ فرد دیگر به نصب خاص، منصوب نشده است.

اما در عصر غیبت کبری تا کنون، نیابت امام معصوم علیه السلام به نصب عام و به گونه توصیفی بوده است. یعنی عنوان کلی «فقیه واجد شرایط» مراد است نه فقیه خاص. در این رابطه علایم و نشانه‌هایی از سوی معصوم داده شده که با توجه به آن علایم و شرایط، می‌توان کسانی را که واجد شرایط هستند را شناخت و در بین آنها بهترین را انتخاب نمود.

بنابراین، اگر چه فقیه جامع شرایط نسبت به مسلمین «ولی» است، اما می‌تواند نسبت به امام نایب باشد، ولی در عصر غیبت این نیابت به طور عام است.

این شرایط در روایات از جمله روایت امام حسن عسگری علیه السلام آمده است: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ ضَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلَّدُوهُ»؛<sup>(۱)</sup> اما هر کس از فقیهان که بر نفس و امیال نفسانی خود چیره باشد، دین خدا را پاس بدارد، با هوا و هوس خویش مخالفت نماید و مطیع احکام و اوامر خدا و مولای خود باشد، پس بر مردم لازم است از او اطاعت و تقلید نمایند.

### دلایل نقلی و عقلی

تردیدی نیست که اصل اولیه در باب «ولایت» آن است که کسی بر کسی ولایت نداشته باشد مگر آن که به دلیل معتبر شرعی ولایت او ثابت شود. دین معتبر شرعی گاه دلیل نقلی است و گاه دلیل عقلی. دلیل عقلی اگر معتبر باشد و از مقدمات صحیح فراهم آمده باشد می تواند کشف از حکم شرعی کند؛ از این روی دلیل عقلی، دلیل معتبر شرعی قلمداد می شود.

البته می توان دلایل را به سه دسته تقسیم کرد:

- ۱- دلیل عقلی محض: و آن دلیلی است که تمامی مبادی و مقدمات قیاس و استدلال، در آن عقلی باشد. در دلیل عقلی، عقل علاوه بر استنباط و استدلال، عهده دار تبیین مواد و موضوعات استدلال خود نیز می باشد.
- ۲- دلیل مرکب از عقل و نقل: آن دلیلی است که برخی از مبادی و مقدمات آن را نقل و برخی دیگر را عقل تأمین نماید.
- ۳- دلیل نقلی محض: و آن دلیلی است که فقط نقل عهده دار تأمین مقدمات آن است، هر چند که استنباط از این مقدمات و استدلال بر آنها توسط عقل انجام می شود.

اما، در مسأله «ولایت فقیه» به همان دو دلیل نقلی و عقلی اکتفا می کنیم.

## دلایل نقلی بر ولایت فقیه

چنان‌که گفته شد، دلایل نقلی، عبارت است از روایاتی که دلالت بر ارجاع مردم به فقها برای رفع نیازهای حکومتی دارد، یا فقها را به عنوان «أمناء» یا «خُلَفاء» و «وارثان» پیامبران و امامان معرفی کرده است.

۱. یکی از روایاتی که در خصوص اثبات ولایت برای فقیه واجد شرایط وجود دارد و بدان استدلال می‌شود مقبوله «عمر بن حنظله» است و می‌گوید:  
 «از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که اگر دو نفر از شیعیان شما در مورد مسأله‌ای چون قرض یا ارث با یکدیگر نزاع کنند و برای رفع نزاع و داوری میان خود به پادشاه وقت و یا قُضات رسمی مراجعه نمایند، آیا این کار درست است؟».

حضرت فرمود: «مَنْ تَخَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاغُوتِ، وَمَا يَحْكُمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُبْحَتًا وَإِنْ كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لَهُ، لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ؛ وَقَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ، قَالَ تَعَالَى: «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَخَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ».

هر کسی از آنان در امری که حق باشد یا باطل، داوری بخواهد، به یقین متوسل به طاغوت شده است، و هر چه چنان حا کمی به نفع او حکم کند، اگر چه حق مسلم او باشد، حرام است؛ زیرا او حق خود را به حکم طاغوت گرفته است، حال آن که خداوند متعال فرمان داده است که به طاغوت کفر ورزند، آن جا که می‌فرماید: «آنان می‌خواهند از طاغوت داوری طلبند، در حالی که به ایشان امر شده است که به آن کفر ورزند».  
 [نساء: ۶۰]

عرض کردم: پس می‌فرمایید این دو نفر چه کنند؟

حضرت فرمود: «يَنْظُرَانِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضُوا بِهِ حَكْمًا، فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا، فَإِذَا حَكَمَ

بِحُكْمِنَا فَلَمْ يُقْبَلْ مِنْهُ، فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلَيْنَا رُدٌّ، وَالرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ، وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشُّرْكِ بِاللَّهِ»<sup>(۱)</sup>.

بنگرند که کدام یک از شما راوی حدیث ماست، و در حلال و حرام، صاحب نظر است و احکام ما را به خوبی می‌شناسد، پس حکم خود را به او واگذار کنند و به نتیجه دآوری او خشنود باشند؛ زیرا من چنین شخصی را بر شما حاکم قرار داده‌ام. هرگاه چنان حاکمی میان شما حکم کرد و سخن او پذیرفته نشد، به یقین، حکم خدا کوچک شمرده شده و فرمان ما رد شده است؛ و کسی که ما را رد کند، گویی خدا را رد کرده است و چنین کسی در حد شرک به خداست.

دلالت حدیث:

حضرت امام خمینی رحمته الله علیه ضمن نقل این روایت، در مقام استدلال می‌نویسد: «این روایت، از جمله روایات مورد قبول است که گردونه قضاوت بر محور آن می‌چرخد و اصحاب ائمه [فقهای شیعه] تا آن پایه بدان عمل کرده‌اند که موصوف به روایت «مقبوله» شده است. بنابر این ضعف این روایت از جهت وجود عمر بن حنظله در سلسله سند آن، با عمل صحابه بزرگوار ائمه اطهار علیهم السلام جبران می‌شود. با آن که از نظر سند نیز شواهد و دلایل دال بر «موثق» و «لا اقل» «حسن» بودن حدیث وجود دارد که در جای خود بیان شده است. بنابراین، اشکالی از جهت سند بر این حدیث وارد نیست.

در بیان دلالت حدیث بر ولایت فقیه، از آن جا که امام علیه السلام در ضمن آن به آیه‌ای از قرآن کریم استناد کرده، لازم است در محتوای آیه تعمق شود تا پس از درک دلالت آن بر موضوع مورد بحث بتوانیم مطلب را بهتر تبیین کنیم.

خدای تعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ

۱. شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸، و نیز مرحوم کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۶۷.



### تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» (۱)

همانا خداوند به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبان آنها باز گردانید و چون در میان مردم داوری کنید، به عدالت حکم برانید.

شک نیست که مفهوم «حکم» در این آیه، هم شامل قضاوت - که شأن قاضی است - می‌شود و هم حکومت را - که شأن زمامداران است - در برمی‌گیرد؛ چنان که در مجمع البیان ذیل این آیه آمده است:

«أَمَرَ اللَّهُ السُّلُومَةَ وَالْحُكْمَ أَنْ يَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ وَالنِّصْفَةَ»؛ (۲) خداوند به فرمانروایان و حاکمان فرمان داده است که با عدالت و انصاف حکم برانند.

... سپس خداوند در ادامه آیه مورد بحث می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» (۳)

ای ایمان آوردگان، خدا و پیامبر و صاحبان امر از میان خودتان را اطاعت کنید. سپس اگر در امری نزاع و اختلاف کردید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید.

بی‌تردید، نزاعی که در این آیه مطرح شده است شامل تمام منازعات و اختلافات می‌شود؛ خواه اختلاف در ثبوت یا عدم ثبوت چیزی باشد، و یا منازعی باشد که از سلب حقوق معین شخص یا اشخاص نشأت گرفته است، یا منازعه بین دو طایفه باشد که به قتل و امثال آن منجر شده است. در هر حال، مرجع این گونه منازعات، عموماً رهبر و حاکم است نه قاضی؛ به خصوص که این مطلب در آیه به دنبال بیان وجوب پیروی از پیامبر و اولی الامر آمده است. پیروی از پیامبر و اولی الامر، فی نفسه، گردن نهادن به اوامر آنان به عنوان زمامدار است و هرگز مراد از اطاعت آنان، اطاعت از احکام الهی نیست؛ زیرا اطاعت از احکام الهی همان اطاعت از خداوند است نه اطاعت از پیامبر

۱. سوره نساء، آیه ۵۸.

۲. علامه طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۹۹.

۳. سوره نساء، آیه ۵۹.

و اولی الامر. به همین جهت اگر کسی نماز را، به نیت اطاعت از پیامبر ﷺ یا امام علی (ع) به جا آورد، نمازش باطل است. بلی، شک نیست که اطاعت از آنان در امور مربوط به حکومت، پیروی از خداوند نیز هست؛ زیرا خداوند، خود فرمان به اطاعت آنان داده است.

آن گاه در آیه بعد می‌فرماید:

«الْمُ تَرَى إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ، يُرِيدُونَ أَنْ يُتَّخَاكُمُ إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ...»<sup>(۱)</sup>

آیا ندیدی کسانی را که می‌پندارند به آنچه بر تو و پیش از تو نازل شده است ایمان آورده‌اند، ولی می‌خواهند طاغوت را به داوری میان خود برگزینند، حال آن که فرمان داده شده‌اند که به او کفر ورزند...

اگر قایل به این مطلب نباشیم که منظور از طاغوت، تنها، سلاطین جور و زمامداران ستم پیشه‌اند، باید بگوییم که مفاد آیه، اعم از دادخواهی از قضات و زمامداران است، زیرا مفهوم طغیان، - آن هم به صورت مبالغه - مناسب سلاطین و فرمانروایان است نه قضات، و اگر بر قضاوت هم اطلاق شده است باید به نوعی مجاز و یا به تبعیت از سلاطین که اساس طغیان و سرکشی‌اند توجه شود. البته ظاهر روایت مقبوله، هر دو را شامل می‌شود.

... حاصل کلام، از این سخن امام (ع) که «فَأَنى قَدْ جَعَلْتَهُ حَاكِمًا» چنین استفاده می‌شود که امام (ع) شخص فقیه را، هم در امور قضایی و هم در امور مربوط به حکومت و رهبری جامعه، حاکم قرار داده است؛ یعنی فقیه در هر دو زمینه «ولئ الامر» است و حق حاکمیت دارد.<sup>(۲)</sup>

یکی از نویسندگان برای انکار ولایت فقیه در خصوص این مقبوله می‌نویسد:  
«آیا شگفت آور و تأمل خیز نیست که فقیهان شیعه برای اثبات ولایت مطلقه

۱. سوره نساء، آیه ۶۰.

۲. ر. ک: امام خمینی (ره)، شؤون و اختیارات ولی فقیه، ترجمه بخشی از کتاب البیع، ص ۴۸ - ۵۲.

فقیه و تبیین امر مهم و عظیم حکومت دینی، تکیه‌شان بر روایتی است از عمر بن حنظله (که در ثقه بودنش جمعی شک داشته‌اند) و مضمون روایت هم سؤالی است مربوط به نزاع‌های جزئی بر سر ارث و طلب... و لفظ وارده در آن روایت هم بر مقصود، به هیچ وجه روشن و محکم و اجماعی نیست. آدمی در اندیشه می‌ماند که آیا این‌گونه حق مطلب را ادا می‌کنند و به پیروان، دستور و خط مشی می‌دهند؟ و آیا اگر میان دو کس بر سر آب و ملک و میراث، نزاعی بر نمی‌خاست و سؤالی از امام نمی‌شد، آیا تبیین امر عظیم حکومت دینی معطل و نا مبین می‌ماند و یک امر ذاتی دینی، چنین متوقف بر یک امر عَرَضی تاریخی می‌باشد؟»<sup>(۱)</sup>

ایشان می‌پندارند تنها مستند چنین مسأله مهمی، روایت عمر بن حنظله است؛ لذا اگر کسی مراجعه نمی‌کرد از حکومت در زمان غیبت هم خبری نبود. در حالی که دلایل نقلی بسیاری وجود دارد که مقبوله فوق، یکی از آن دلایل است نه تنها دلیل. ضمن این که پیشتر گفتیم، مسأله ولایت فقیه ریشه کلامی دارد و اگر چه در فقه اسلامی بحث می‌شود اما عمده استدلال فقها در این باره، به ضرورت عقلی است.

باید توجه داشت که روایت مورد بحث به عنوان «مقبوله» در بین فقهای بزرگ مطرح است، و فقها که خود اهل فن هستند، آن روایت را پذیرفته‌اند، و همگی در باب «قضا و افتا» به این حدیث استناد جسته و استدلال کرده‌اند و در علم رجال به همین اندازه برای حجیت خبر کافی است.

نکته دیگر آن است که چون مراجعه به طاغوت و سرسپردن به وی مطرح است، بنابراین مخصوص باب قضا و افتا نیز نمی‌باشد؛ بلکه تمامی شؤون جامعه اسلامی را که به مراجع مسؤول فوق نیاز دارد، شامل می‌گردد و قطعاً مسایل سیاسی و تدبیر شؤون داخلی و خارجی امت، مهم‌تر از مسایل قضایی و فتوایی است.

۲. حدیث مُرسلی است که امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده

۱. عبد‌الکریم سروش، صراط‌های مستقیم، مجله کیان، شماره ۳۶، ص ۱۳.

که فرمود:

«اللَّهُمَّ أَرْحَمَ خُلَفَائِي. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَنْ خُلَفَائِكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يَأْتُونَ بَعْدِي وَيَزُودُونَ حَدِيثِي وَسُنَّتِي»<sup>(۱)</sup>.

خدایا به جانشینان من رحمت فرست و آنان را مورد لطف قرار ده. پرسیدند جانشینان شما چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که بعد از من می آیند، حدیث مرا روایت می کنند و سنت مرا اجرا کرده به مردم می رسانند.

دلالت حدیث:

خلافت و جانشینی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، از آغاز اسلام دارای مفهومی روشن بوده است و هیچ گونه ابهامی در آن راه ندارد. مفهوم خلافت، اگر ظهور در ولایت و حکومت نداشته باشد، حد اقل مطلب این است که ولایت و حکومت، قدر متیقن و مصداق بارز خلافت است. بنابراین، فرمایش پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمودند: «کسانی که بعد از من می آیند»، تنها در مقام معرفی جانشینان آن حضرت است و هرگز در صدد تعریف واژه «خلافت» نیست، و این امری روشن است.

به علاوه جانشینی پیامبر برای نقل حدیث و سنت، امری سخیف و بی معناست؛ زیرا حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راوی روایات خود نبودند تا خلیفه آن حضرت، در این امر جانشین و قائم مقام ایشان شده باشد. لذا، ظاهر روایت دلالت بر آن دارد که علمای عادل، واجد جمیع اختیارات پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستند، مگر آن که دلیلی بر نفی بعضی از این اختیارات برای فقیه عادل داشته باشیم، که در آن صورت، ما نیز آن دلیل را پذیرفته، تبعیت می نماییم.<sup>(۲)</sup>

۱. شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۲۰؛ و أمالی، مجلس ۳۴، ح ۴؛ شیخ حرّ عاملی، وسایل الشیعه، ج ۱۸، ص ۶۵؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۰؛ ص ۲۵؛ مرحوم نراقی، عوائد الایام، ترجمه وزارت ارشاد اسلامی، ص ۱۷.

۲. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: امام خمینی رَحِمَهُ اللهُ، شؤون و اختیارات ولی فقیه - ترجمه کتاب البیع، صص ۳۸ - ۴۰.

۳. اسحاق بن یعقوب نامه‌ای برای حضرت مهدی (عج) می‌نویسد و از حکم مشکلاتی که برایش پیش آمده سؤال می‌کند. جواب نامه به خط شریف حضرت صادر و از طریق محمد بن عثمان عمری ابلاغ می‌شود. در بخشی از این توقیع<sup>(۱)</sup> آمده است: «... وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ، فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا، فَانَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ».<sup>(۲)</sup>

در رویدادهایی که اتفاق می‌افتد، به راویان حدیث ما مراجعه کنید؛ زیرا آنان حجّت من بر شمایند و من حجّت خدا بر آنان هستم.

نسبت به شخص «اسحاق بن یعقوب» توثیق و اعتماد خاصی در کتاب‌های رجال وارد نشده و برخی کوشیده‌اند او را برادر مرحوم کلینی معرفی کنند. ولی این تلاش چندان هم کامیاب نیست. راه ساده‌تر آن است که بگوییم با توجه به وضعیت امام زمان (عج) در دوران غیبت صغری و فشار و خفقان موجود در آن روزگار - که باعث شده بود حضرت از انظار عموم پنهان شود و تنها از طریق نواب خاص با مردم ارتباط برقرار کند - صدور توقیعات، که یک سند رسمی بر حیات امام عليه السلام و زمامداری او بود، جز نسبت به افراد بسیار قابل اعتماد صورت نمی‌گرفت. پس خود ارسال نامه از سوی حضرت برای شخصی در آن دوران، دلیل وثاقت آن شخص می‌باشد.<sup>(۳)</sup>

دلالت حدیث:

اولاً: عبارت «أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ...» مشعر بر آن است که مراد از حوادث، احکام مربوط به آنها نیست بلکه خود حوادث منظور است. اضافه بر آن که، رجوع به فقها در مورد مسایل احکام در زمان غیبت امام زمان (عج)، نزد شیعیان از امور بدیهی بوده است، و بعید به نظر می‌رسد که راوی از این مطلب سؤال کرده باشد. به احتمال قوی، سؤال با

۱. به روایتی که به صورت کتبی از ناحیه امام زمان (عج) به وسیله نواب خاص به دست راویان در دوره غیبت صغری می‌رسید، توقیع می‌گویند.

۲. شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۸۳؛ شیخ طوسی، کتاب الغیبة، ص ۱۷۶، شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱؛ علامه طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۸۱.

۳. مهدی هادوی تهرانی، ولایت فقیه، ص ۱۱۰.

همین عنوان «حوادث واقعه» بوده است و مقصود سؤال کننده این بوده که تکلیف خود و مردم را در حوادثی که برای آنان پیش می آید، بدانند.

ثانیاً، مقصود از حجت خدا بودن معصوم علیه السلام این نیست که فقط بیان کننده احکام است؛ زیرا گفته بزرگانی چون زراره و محمد بن مسلم نیز حجت است و هیچ کس حق مردود دانستن و عمل نکردن به روایات ایشان را ندارد و این امر بر همگان آشکار است. بلکه منظور از حجت بودن امام زمان و پدران بزرگوارش صلوات الله علیهم اجمعین این است که خداوند تعالی به سبب وجود ایشان و سیره و رفتار و گفتار آنان در تمام شؤون زندگیشان، بر بندگان احتجاج می کند. از جمله شؤون امامان، عدالت آنان در همه زمینه های حکومت است.

معنای دیگر حجت خدا بودن معصوم، این است که اگر مردم در مسایل شرعی و احکام الهی، از تدبیر امور مسلمین، تا اداره امور سیاسی و آنچه به حکومت اسلامی وابسته است، به کسانی غیر از آنان رجوع کنند، در صورتی که ایشان خود در جامعه حضور دارند، عذری در پیشگاه خداوند نخواهند داشت.

بنابراین، امامان علیهم السلام حجت های خدا بر بندگان و فقیهان نیز حجت های امام بر مردم هستند. لذا تمام اختیاراتی که برای امام، به عنوان حجت خداوند بر مردمان وجود دارد، عیناً برای فقیهان که از جانب امام به عنوان حجت بر مردمان تعیین شده اند، نیز جاری است. (۱)

۴. در کتاب: «فقه الرضوی» روایت شده که امام رضا علیه السلام فرمود:  
 «مَنْزِلَةُ الْفَقِيهِ فِي هَذَا الْوَقْتِ، كَمَنْزِلَةِ الْأَنْبِيَاءِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ». (۲)  
 مقام فقیه در چنین زمانی مثل مقام پیامبران بنی اسرائیل است.  
 دلالت حدیث:

ظاهراً مراد از «انبیای بنی اسرائیل» فقهاییی که در زمان حضرت موسی بودند،

۱. ر.ک: امام خمینی رحمته الله علیه، شؤون و اختیارات ولی فقیه، ص ۴۵-۴۶.  
 ۲. مرحوم نراقی، ترجمه بخشی از عوائد الایام، حدود ولایت حاکم اسلامی، ص ۱۸.

نمی‌باشد. فقهای که در زمان حضرت موسی بودند، همه تابع آن حضرت بودند؛ و به پیروی او کارهایی داشتند. و شاید وقتی که حضرت موسی آنان را برای تبلیغ به جایی می‌فرستاد، ولی امرشان هم قرار می‌داد. چیزی که مسلم است خود حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام از انبیای بنی اسرائیل است؛ و همه چیزهایی که برای حضرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هست، برای حضرت موسی هم - با توجه به اختلاف رتبه و مقام و منزلتشان - بوده است. بنابراین، ما از عموم «منزلت» در روایت - که منزلت فقها از هر نظر همسنگ پیامبران بنی اسرائیل است؛ بدون آن که این تصمیم در منزلت، در موردی مثل امامت و اداره جامعه تخصیص خورده باشد - می‌فهمیم که هر چه برای حضرت موسی در امر حکومت و ولایت بر مردم بوده، برای فقیهان هم می‌باشد.

۵. ابو خدیجه، سالم بن مکرم جمال، در حدیث صحیح مشهور خود گوید:

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام مرا برای رساندن پیامی به شیعیان برگزید و فرمود:

«قُلْ لَهُمْ: أَيَاكُمْ إِذَا وَقَعَتْ بَيْنَكُمْ خُصُومَةٌ أَوْ تَدَارِي بَيْنَكُمْ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَخْذِ وَالْقَطْأِ، أَنْ تَتَخَاكُمُوا إِلَى أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الْفُسَّاقِ. اجْعَلُوا بَيْنَكُمْ رَجُلًا مِمَّنْ قَدْ عَرَفَ حَلَالَنَا وَحَرَامَنَا، فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ قَاضِيًا. وَأَيَاكُمْ أَنْ يُخَاصِمَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا إِلَى السُّلْطَانِ الْجَائِرِ».<sup>(۱)</sup>

به آنها بگو: مبادا وقتی بین شما خصومت و نزاعی اتفاق می‌افتد، یا در مورد دریافت و پرداخت، اختلافی پیش می‌آید، برای محاکمه و رسیدگی به یکی از این جماعت زشتکار مراجعه کنید. مردی را که حلال و حرام ما را می‌شناسد بین خودتان حاکم و داور سازید؛ زیرا من او را بر شما قاضی قرار داده‌ام. و مبادا که بعضی از شما علیه بعضی دیگران به قدرت حاکمه جائر شکایت ببرد.

دلالت حدیث:

در روایت ابی خدیجه، مطلق موارد حل اختلاف که به مراجع شایسته نیاز دارد،

۱. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۰؛ شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۰۳.

مطرح گردیده و به طور مطلق از مراجعه به فساق منع شده است.

نکته قابل توجه این است که آوردن کلمه به صورت نکره برای تفخیم است؛ یعنی کسی که مقدار در خور توجهی از احکام شرعی را به دست آورده باشد، که مقصود، مجتهدین مطلق هستند، نه آنان که تنها از برخی احکام آگاهی دارند، تا با تجزی در اجتهاد نیز تطابق داشته باشد.

اما بر حذر داشتن شیعیان از رجوع به سلطان ستمگر، و این عمل را در عرض مراجعه به قضاوت قرار دادن، اشاره به آن دسته از منازعات و اختلافات است که رسیدگی به آنها در شأن سلطان و حاکم است تا که او از تجاوز و تعدی جلوگیری کند، نه این که خصومت را با بیان حکم پایان بخشد.

۶. در صحیحۀ قدّاح آمده است که امام صادق علیه السلام از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل

می‌فرماید:

«مَنْ سَلَكَ طَرِيقًا يَطْلُبُ فِيهِ عِلْمًا، سَلَكَ اللَّهُ بِهِ طَرِيقًا إِلَى الْجَنَّةِ. وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ أجنحتها لَطَالِبِ الْعِلْمِ رِضًا بِهِ. وَإِنَّهُ يَسْتَعْفِرُ لَطَالِبِ الْعِلْمِ مَنْ فِي السَّمَاءِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ حَتَّى الْحُوتِ فِي الْبَحْرِ. وَفَضْلُ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ عَلَى سَائِرِ النُّجُومِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ. وَإِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ. إِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُورَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا؛ وَلَكِنْ وَرَثُوا الْعِلْمَ. فَمَنْ أَخَذَ مِنْهُ أَخَذَ بِحِطِّ وَافِرٍ»<sup>(۱)</sup>.

خداوند برای کسی که به دنبال دانش راه پیماید، راهی به سوی بهشت می‌گشاید؛ و فرشتگان برای ابراز خشنودی خویش (یا خدا) بال و پرشان را بر دانشجو فرومی‌گسترانند. و برای دانشجو هر که در آسمان است و هر که در کره زمین، حتی ماهی در دریا، طلب آمرزش می‌کند. و برتری دانشمند بر عابد، مثل برتری ماه شب چهارده بر سایر ستارگان است. و براستی دانشمندان وارثان پیامبران‌اند. و پیامبران هیچ گونه پول و مالی به میراث نمی‌گذارند، بلکه «علم» به میراث می‌گذارند. بنابراین، هر کس بهره‌ای از

۱. مرحوم کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۴۲؛ و شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۳، به نقل از ابوالبختری؛ شیخ مفید، الاختصاص، ص ۴.



علم فرا گیرد، بهره‌ای شایان و فراوان برده باشد.

دلالت حدیث:

این روایت جدای از آن که راویانش همگی ثقة و قابل اعتمادند، و پدر علی بن ابراهیم یعنی ابراهیم بن هاشم از بزرگان ثقة و معتمدین در نقل حدیث است. از لحاظ دلالت هم کاملاً به مقصود ما تطابق دارد.

بر اساس این حدیث شریف که فقها را وارث پیامبران معرفی می‌کند - پیامبرانی که از جمله آنان رسول خدا ﷺ و سایر پیامبرانی هستند که صاحب ولایت عامه بر مردمان بوده‌اند - باید بپذیریم که آنچه در اختیار انبیا بوده است به فقها نیز منتقل می‌شود، به جز آن چه که ثابت شود انتقالش به دیگران ممکن نیست. امّا، بی‌شک، حق ولایت و حاکمیت قابل انتقال است، چنان که سلطنت نزد پادشاهان ستمگر، امر موروثی است.

البته، مقصود ما از ولایت، ولایت کلیه الهیه‌ای که در زبان عرفا و برخی از فلاسفه متداول است، نمی‌باشد؛ بلکه منظور همان ولایت قراردادی و اعتباری است، مانند سلطنت و حکومت عرفی و سایر مناصب معمول در بین مردم. و از همین قبیل است خلافتی که خداوند متعال برای حضرت داوود علیهِ السلام قرار داد و بر مبنای آن به او امر کرد در بین مردم به حق دآوری کند.

نمونه دیگر، آن است که پیامبر ﷺ به امر خداوند، علی علیهِ السلام را به عنوان خلیفه خویش و رهبر امت اسلامی تعیین کرد. بنابراین، مسلم است که این گونه ولایت و رهبری، قابل انتقال و به ارث گذاشتن از جانب یکی به دیگری است. گواه این سخن، کلام امام علی علیهِ السلام در خطبه سوم نهج البلاغه (= شقشقیه) است که فرمود: «أَرَى تُرَاثِي نَهْباً»؛ می‌بینم که میراث مرا به غارت می‌برند.

لازم به ذکر است که با کمی دقت در ابتدا و انتهای روایت کاملاً مسلم می‌شود که مراد حضرت رسول ﷺ از «علما»، امامان معصوم نیستند، بلکه از استعمال لفظ علما،

بدون قرینه‌ای که دلالت بر امامان علیهم‌السلام بکند، علما و فقیهان مدّ نظر هستند. (۱)

۷. محمد بن یحیی، در حدیثی از امام موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود:  
 «... لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ الْفُقَهَاءَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحِصْنِ سُورِ الْمَدِينَةِ  
 لَهَا». (۲) زیرا فقهای مؤمن دژهای اسلام‌اند، و برای اسلام نقش حصار مدینه را برای  
 مدینه دارند.

دلالت حدیث:

حضرت امام خمینی رحمته‌الله در مفهوم این روایت شریف می‌فرماید:

«این که می‌فرماید: «مؤمنان فقیه دژهای اسلام‌اند» در حقیقت فقها را موظف و  
 مأمور می‌کند که نگهبان باشند، و از عقاید و احکام و نظامات اسلام نگهبانی کنند.  
 بدیهی است این فرمایش امام به هیچ وجه جنبه تشریفات ندارد... اگر فقیه کُنْج منزل  
 بنشیند و در هیچ امری از امور دخالت نکند، نه قوانین اسلام را حفظ کند، نه احکام  
 اسلام را نشر دهد، نه دخالت در امور اجتماعی مسلمانان کند، نه اهتمام به  
 امور مسلمین داشته باشد، به او «حصن الاسلام» گفته می‌شود؟

... این که فرموده‌اند «فقها حصون اسلام‌اند» یعنی مکلف‌اند اسلام را حفظ کنند،  
 و زمینه‌ای را فراهم آورند که بتوانند حافظ اسلام باشند، و این از اهمّ واجبات است. و از  
 واجبات مطلق می‌باشد نه مشروط».

روایات بسیار دیگری وجود دارد که همگی دلالت بر ولایت فقیه و حکومت  
 اسلامی در عصر غیبت دارند. از جمله:

۸. امام علی علیه‌السلام می‌فرماید:

«الْوَجِبُ فِي حُكْمِ اللَّهِ وَحُكْمِ الْإِسْلَامِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ أَنْ لَا يَعْمَلُوا عَمَلًا وَلَا  
 يُقَدِّمُوا يَدًا وَلَا رِجْلًا، قَبْلَ أَنْ يَخْتَارُوا لِأَنْفُسِهِمْ إِمَامًا عَظِيمًا، وَرَعَاءَ عَارِفًا بِالْقَضَاءِ

۱. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: امام خمینی رحمته‌الله، شؤون و اختیارات ولی فقیه (کتاب البیع)، صص ۵۶-۶۱؛  
 همو، ولایت فقیه، صص ۸۴-۹۲.

۲. مرحوم کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸.

وَالسُّنَّةِ، يُجْبِي فِيهِمْ وَيُقِيمُ حَجَّتَهُمْ وَجُمَعَتَهُمْ وَيُجْبِي صَدَقَاتِهِمْ»<sup>(۱)</sup>.

در حکم خدا و حکم اسلام بر مسلمانان واجب است که هیچ عملی را انجام ندهند و دست به سوی چیزی یا کاری دراز نکنند و قدم در هیچ مسأله‌ای برندارند قبل از آن که برای خود رهبری عقیف، با تقوا و عارف به احکام و مسایل قضایی و سنت رسول خدا ﷺ اختیار کنند، تا «فی» و اموال عمومی آنها را جمع کند، حج و نماز جمعه آنان را اقامه نماید و صدقات ایشان را گرد آورد.

۹. امام صادق عليه السلام از رسول اکرم صلى الله عليه وآله روایت کرده که فرمود:

«الْفُقَهَاءُ أُمَّنَاءُ الرُّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا دُخُولُهُمْ فِي الدُّنْيَا؟ قَالَ: اتِّبَاعُ السُّلْطَانِ. فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ، فَاحْذَرُوا هُمْ عَلَى دِينِكُمْ»<sup>(۲)</sup>.

فقها امین و مورد اعتماد پیامبرانند تا هنگامی که وارد (مطامع و لذایذ و ثروت‌های ناروای) دنیا نشده باشند. گفته شد: ای پیامبر خدا ﷺ، وارد شدنشان به دنیا چیست؟ می‌فرماید: «پیروی کردن قدرت حاکمه. بنابراین اگر چنان کردند، بایستی از آن بر دینتان بترسید و پرهیز کنید».

۱۰ - خداوند به حضرت عیسی عليه السلام فرمود:

«عَظَّمَ الْعُلَمَاءَ، وَأَعْرَفَ فَضْلَهُمْ، فَإِنِّي فَضَّلْتُهُمْ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي إِلَّا النَّسَبِينَ وَالْمُرْسَلِينَ كَفَضْلِ الْآخِرَةِ عَلَى الدُّنْيَا، وَكَفَضْلِي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ»<sup>(۳)</sup>.

علما را بزرگ دار، و به آنها اکرام کن، و فضل و برتری آنان را بشناس؛ زیرا من آنان را بر تمام آفریدگان خود، پس از پیامبران و رسولان، برتری دادم، همانند برتری خورشید بر ستارگان دیگر، و فضل آخرت بر دنیا، و سرانجام همچون برتری من نسبت به هر چیز دیگر.

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۹۶.

۲. مرحوم کلینی: اصول کافی، ج ۱، ص ۵۸.

۳. شهید ثانی، منیة المرید، ص ۲۳.

## دلایل عقلی بر ولایت فقیه

محکم‌ترین دلیل بر ولایت فقیه این است که قانون الهی و شریعت اسلام، بدون گرداننده و مجری و ولی امر بی اثر و لغو و بیهوده می‌باشد. در یک نظام دینی - اسلامی، هرگز نمی‌توان زمام حکومت را به دست کسی داد که در فقه و فقاہت که دستور العمل حیات فردی و جمعی جامعه اسلامی است، متخصص نباشد و یا به آن بی‌اعتنا باشد. در نظام‌های سیاسی دنیا هم، همین طور است. زمامدار حکومت مارکسیستی متخصص و معتقد به مارکسیسم است، رهبر حکومت لیبرال و سکولار و... باید آشناترین و معتقدترین فرد به آن نظام حکومتی باشد؛ لذا نمی‌شود زمام یک حکومت دینی را به دست کسی داد که به تمام یا به عمده احکام مربوط به ساختار آن حکومت آگاه و یا معتقد نباشد.

امام خمینی علیه السلام در باره ضرورت عقلی وجود ولایت فقیه می‌نویسد:

«همان دلایلی که لزوم امامت پس از نبوت را اثبات می‌کند، عیناً، لزوم حکومت در دوران غیبت حضرت ولی عصر (عج) را در بردارد. بویژه، پس از این همه مدت که از غیبت آن بزرگوار می‌گذرد و شاید این دوران هزارها سال دیگر نیز ادامه یابد؛ علم آن نزد خداوند است و ما از طولانی شدن آن به خدای بزرگ پناه می‌بریم.

آیا می‌توان تصوّر کرد که آفریدگار حکیم، امت اسلامی را به حال خود رها کرده و تکلیفی برای آن معین نکرده باشد؟ و آیا خردمندان است که بگوییم خداوند حکیم به هرج و مرج میان مسلمین و پریشانی احوال آنان رضا داده است؟ و آیا چنین گمانی به شارع مقدّس رواست که بگوییم حکمی قاطع جهت رفع نیازهای اساس بندگان خدا تشریح نکرده است تا حجت بر آنان تمام شده باشد؟»<sup>(۱)</sup>

مرحوم آیه الله خویی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

۱. امام خمینی علیه السلام، شؤون و اختیارات ولی فقیه، ص ۲۳.

«به دو دلیل، فقیه جامع شرایط در عصر غیبت می‌تواند مجری احکام انتظامی اسلامی باشد:

۱- اجرای احکام انتظامی و حکومتی در راستای مصلحت عمومی تشریح گردید تا جلوی فساد گرفته شود و ظلم و ستم، تجاوز و تعدی، فحشا و فجور و هرگونه تبهکاری و سرکشی در جامعه ریشه‌کن شود. و این نمی‌تواند مخصوص یک دوره از زمان (زمان حضور) بوده باشد؛ زیرا وجود مصلحت یاد شده در هر زمانی، ایجاب می‌کند که احکام مربوط همچنان ادامه داشته باشد. و حضور معصوم، در این مصلحت که در راستای تأمین سعادت و سلامت زندگی جامعه در نظر گرفته شده، مدخلیتی ندارد.

۲- از نظر فنی (مصطلحات علم اصول) دلایل احکام انتظامی اسلام، اطلاق دارد و نمی‌توان آن را مقید به زمان خاص یا حالت خاصی دانست و همین اطلاق، چنین اقتضا دارد که در امتداد زمان نیز این احکام اجرا شود. ولی این که مخاطب به این تکلیف کیست از دلایل یاد شده به دست نمی‌آید.

بی‌تردید، آحاد مردم، مخاطب به این تکلیف نیستند؛ زیرا در این صورت اختلال در نظام پدید می‌آید، و منجر به نوعی بی‌ضابطگی حاکم خواهد گردید. علاوه در «توقیع شریف» آمده است: «وَأَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ، فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ أَخَادِيثِنَا، فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ».

و نیز در روایت دیگر از حفص بن غیاث آمده است: «إِقَامَةُ الْحُدُودِ إِلَى مَنْ إِلَيْهِ الْحُكْمُ»؛ اجرای احکام انتظامی اسلامی بر عهده کسی است که شایستگی صدور حکم را دارا باشد.

بنابراین از آنچه گفته شده به خوبی معلوم می‌شود که اجرای احکام انتظامی در دوران غیبت بر عهده فقهای شایسته است.<sup>(۱)</sup>

۱. آیه الله خویی رحمته الله علیه، مبانی تکملة المنهاج، ج ۱، ص ۲۲۴، ۲۲۶؛ به نقل از محمد هادی معرفت، ولایت فقیه، ص ۱۱۷.

فقیه نامدار شیعه مرحوم آیه الله بروجردی رحمته الله علیه به مدد مقدماتی عقلی و نقلی، چنین به اثبات ولایت عامه فقیه می پردازند:

الف) رهبر و قائد جامعه، عهده دار رفع نیازهایی است که حفظ نظام اجتماع متوقف بر آن است.

ب) اسلام این نیازهای عمومی را مورد توجه قرار داده و احکامی در این خصوص تشریح کرده و اجرای آنها را از والی و حاکم مسلمین خواسته است.

ج) قائد مسلمین در صدر اسلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و پس از وی مرجع و قائد حقیقی امت، ائمه اطهار علیهم السلام هستند و به اعتقاد شیعه، سیاست و تدبیر امور جامعه از وظایف آنها بوده است.

د) مسایل سیاسی و تدبیر امور جامعه مختص به آن زمان نبوده و از مسایل مورد ابتلای مسلمین در همه زمان ها و مکان ها است. و در زمان حضور ائمه که به علت پراکندگی شیعیان، دسترسی آنان به حضرات ائمه به سهولت امکان پذیر نبوده، یقین داریم که آنها کسانی را به تدبیر این گونه امور منصوب می کردند تا امور شیعیان مختل نشود. ما احتمال نمی دهیم که در عصر غیبت امامان شیعه، آنها را از رجوع به طاغوت و قضاوت جائر نهی کرده باشند و در عین حال، سیاست را مهمل گذاشته و افرادی را در تدبیر سیاست و رفع خصومت و دیگر نیازهای اجتماعی مهم تعیین نکرده باشند.

ه) با توجه به لزوم «نصب» از طرف ائمه علیهم السلام به ناچار فقیه عادل برای احراز این مقام متعین است؛ زیرا هیچ کس معتقد به نصب غیر فقیه به این سمت نیست؛ پس دو احتمال بیشتر وجود ندارد: یا آنها کسی را نصب نکرده اند، یا آن که فقیه عادل را نصب به ولایت نموده اند. و بر اساس مقدمات چهارگانه قبلی، بطلان احتمال اول روشن می شود. پس قطعاً فقیه عادل به ولایت منصوب است»<sup>(۱)</sup>.

۱. ر.ک: آیه الله محمد حسین بروجردی، البدر الزاهر فی صلاة الجمعة والمسافر، ص ۷۲-۷۸، به نقل از احمد واعظی، حکومت دینی، ص ۲۰۸.

خلاصه بیان آیه الله جوادی آملی در دفاع از ولایت عامه فقیه چنین است:

۱- نیاز جامعه بشری به دین الهی مطلبی ضروری است و اختصاص به عصر حضور معصوم ندارد.

۲- احکام سیاسی - اجتماعی اسلام همانند احکام عبادی آن برای ابد مصون از گزند و زوال است، و لذا برای همیشه لازم الاجراست.

۳- لزوم احیا و اجرای احکام سیاسی اجتماعی اسلام ایجاب می کند تا کسی عهده دار اجرای آنها باشد که اسلام شناس و متخصص و در عین حال عادل و وارسته باشد [یعنی فقیه جامع الشرائط].

۴- وجود مجتهدان عادل، که در کمال دقت احکام الهی را استنباط و به آن عمل کرده و به دیگران اعلام کنند، لطف خدایی بوده و در نظام اصلح لازم است.<sup>(۱)</sup>  
استاد مصباح یزدی نیز در خصوص دلیل عقلی می نویسد:

با توجه به ضرورت وجود حکومت برای تأمین نیازمندی های اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج و فساد و اختلال نظام، و با توجه به ضرورت اجرای احکام اجتماعی اسلام و عدم اختصاص آنها به زمان حضور پیامبر و امامان علیهم السلام با دو بیان می توان ولایت فقیه را اثبات کرد:

۱- هنگامی که تحصیل مصلحت لازم الاستیفائی در حد مطلوب و ایده آل، میسر نشد باید نزدیک ترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین کرد. پس در مسأله مورد بحث، هنگامی که مردم از مصالح حکومت امام معصوم علیه السلام محروم بودند باید مرتبه تالیه آن را تحصیل کنند؛ یعنی حکومت کسی را که اقرب به امام معصوم باشد، بپذیرند، و این اقریبیت در سه امر اصلی، متبلور می شود: یکی علم به احکام اسلام (فقاہت)، دوم شایستگی روحی و اخلاقی به گونه ای که تحت تأثیر هواهای نفسانی و تهدید و تطمیع ها قرار نگیرد (تقوا)، و سوم کارآیی در مقام مدیریت جامعه که به خصلت های فرعی از

۱. ر.ک: جوادی آملی، پیرامون وحی و رهبری، ص ۱۴۶-۱۴۷.

قبیل درکِ سیاسی و اجتماعی، آگاهی از مسائل بین‌الملل، شجاعت در برخورد با دشمنان و تبهکاران، حدس صائب در تشخیص اولویّت‌ها و اهمیّت‌ها و... قابل تحلیل است.

پس کسی که بیش از سایر مردم، واجد این شرایط باشد باید زعامت و پیشوایی جامعه را عهده‌دار شود، و ارکان حکومت را هماهنگ نموده به سوی کمال مطلوب سوق دهد. و تشخیص چنین کسی طبعاً به عهده خبرگان خواهد بود که در سایر شؤون زندگی اجتماعی چنین است.

۲- ولایت بر اموال و اعراض و نفوس مردم از شؤون ربوبیّت الهی است و تنها با نصب و اذن خدای متعال، مشروعیت می‌یابد؛ و چنان که معتقدیم این قدرت قانونی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم داده شده است. اما در زمانی که مردم عملاً از وجود رهبر معصوم، محروم‌اند؛ یا باید خدای متعال از اجرای احکام اجتماعی اسلام، صرف نظر کرده باشد، یا اجازه اجرای آن را به کسی که اصلح از دیگران است داده باشد تا ترجیح مرجوح و نقض غرض و خلاف حکمت لازم نیابد، و با توجه به باطل بودن فرض اول، فرض دوم ثابت می‌شود؛ یعنی ما از راه عقل، کشف می‌کنیم که چنین اذن و اجازه‌ای از طرف خدای متعال و اولیای معصوم، صادر شده است، حتی اگر بیان نقلی روشنی در این خصوص به ما نرسیده باشد. و فقیه جامع الشرائط همان فرد اصلحی است که هم احکام اسلام را بهتر از دیگران می‌شناسد، و هم ضمانت اخلاقی بیشتری برای اجرای آنها دارد، و هم در مقام تأمین مصالح جامعه و تدبیر امور مردم کارآمدتر است. (۱)

علاوه بر آنچه به تفصیل بیان شد، برخی از علما و فقهای بزرگ، اصل ولایت فقیه را امری ضروری و بدیهی دانسته‌اند، از جمله:

۱. محمد تقی مصباح یزدی، نشریه حکومت اسلامی، ج ۱، ص ۸۹-۹۱؛ مقاله اختیارات ولی فقیه در خارج از مرزها.



- ۱- امام خمینی (ره) در کتاب بیع، ج ۲، ص ۴۶۷، و کتاب ولایت فقیه، ص ۳.
- ۲- آیه الله العظمی بروجردی، طبق تقریرات آن جناب در کتاب «البدر الزاهر»، چنان که پیشتر در همین مبحث آمد.
- ۳- صاحب جواهر، در کتاب ارزشمند جواهر الکلام، ج ۱۶، ص ۱۷۸، ج ۲۱، ص ۳۹۷.
- ۴- حاج آقا رضا همدانی، در کتاب الخمس، مصباح الفقیه، ص ۱۶۱.
- ۵- آیه الله نایینی در کتاب «تنبيه الأمة وتنزيه الملة»، ص ۴۶.
- ۶- محقق حلّی صاحب شرایع الاسلام، در کتاب خمس، مسأله پنجم.
- ۷- شهید ثانی در کتاب مسالك، کتاب خمس، ج ۱.
- ۸- مرحوم نراقی، در کتاب عوائد، ترجمه وزارت ارشاد اسلامی، ص ۲۹.
- ۹- محقق کرکی، طبق نقل صاحب جواهر، ج ۲۱، ص ۳۹۶.
- ۱۰- آیه الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب اسلامی ایران، در سخنرانی‌ها از جمله، خطبه‌های نماز جمعه تهران از ۲۶ / ۱ / ۶۲ الی ۸ / ۱۲ / ۶۶؛ به نقل از نشریه اندیشه حوزه، سال پنجم، شماره ۱، ویژه نامه ولایت فقیه (۱)، ص ۴۵، و بسیاری دیگر.

# فصل هفتم

---

---

---

---

---

مبنای ولایت فقیه

## مفهوم و معنای مشروعیت

از مسایل مهم و ریشه‌ای در باب حکومت اسلامی و ولایت فقیه، که گاهی دامنه بحث آن توسط برخی از افراد به امامت و رسالت نیز کشانده شده است، «مسأله مشروعیت حکومت و ملاک و مرز مشروعیت آن» است.

مفهوم «مشروعیت» (Legitimacy) در فلسفه سیاست، مفهومی اصطلاحی دارد که با معنای لغوی آن و واژه‌های هم‌خانواده‌اش مانند «مشروع، متشرع، و متشرعین» که از شرع به معنی دینی گرفته شده متفاوت است.

این واژه در فلسفه سیاسی به معنای حق حکومت است. به تعبیر دیگر: مشروعیت، توجیه عقلی اعمال قدرت حاکم و قبول و اطاعت از حاکمیت وی از سوی مردم است. لذا، معنای مشروعیت در مباحث سیاسی تقریباً مرادف «قانونی بودن» است. چنان‌که «مشروعیتی» که اغلب در حکومت‌های غیر اسلامی و غربی مطرح می‌شود به معنای همین «قانونی بودن» است.

اما در فرهنگ اسلامی، مشروعیت به دو اعتبار به کار رفته است: یکی به معنای اموری که شارع وضع کرده است؛ و دیگری به همان معنای مصطلح و رایج در متون جامعه‌شناسی است که محقق و معتبر بودن یک حاکم از آن فهمیده می‌شود.

و نیز در تعریف مشروعیت گفته‌اند: «یعنی کسی حقّ حاکمیت و در دست گرفتن قدرت و حکومت را داشته باشد، و مردم وظیفه خواهند داشت از آن حاکم اطاعت کنند».

سپس در خصوص تلازم حقّ و تکلیف اضافه می‌کند: «با توجه به معنایی که از مشروعیت ارایه شد، میان «حقّ حاکمیت» و «تکلیف مردم در اطاعت» تلازم و به اصطلاح منطقی، تضایف برقرار است. یعنی وقتی کسی «حق» داشت، دیگران «تکلیف» دارند آن حق را رعایت کنند... این «حق» و آن «تکلیف به اطاعت» از هم جدا شدنی نیستند. تقدّم و تأخیری میان این دو نیست. اگر هم تقدّم و تأخیری در نظر بگیریم ثمره عملی ندارد. به هر حال وقتی می‌گوییم حاکم «حق» دارد فرمان بدهد، یعنی مردم باید به دستورش عمل کنند، و مکلف‌اند از وی اطاعت نمایند؛ پس می‌توان گفت: «مشروعیت» یعنی «حقانیت»... البته حقّی که در این جا گفته می‌شود، مفهومی اعتباری است که در روابط اجتماعی مطرح می‌گردد».<sup>(۱)</sup>

بنابراین مشروعیت دارای دو اصطلاح است:

- ۱- مشروعیت به معنی قانونی بودن.
- ۲- مشروعیت به معنی مجاز بودن و حق داشتن.

## ملاک و معیار مشروعیت

با توجه به معنا و مفهوم «مشروعیت» معلوم است که بحث در این باره، در واقع یافتن پاسخ‌های مناسب به دو پرسش اساسی ذیل می‌باشد:

- ۱- چرا باید فرامین حکومت را گردن نهاد؟
  - ۲- چه کسی یا کسانی حقّ فرمان راندن بر افراد جامعه را دارند؟
- هر پاسخی که به این دو پرسش داده شود، بیانگر مبنای مشروعیت در نزد آن

۱. ر.ک: محمد تقی مصباح یزدی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج ۱، صص ۱۰-۱۱.

مکتب و فلسفه سیاسی است. در این جا به چند نظریه مشهور درباره ملاک و مبنای مشروعیت حکومت اشاره می‌کنیم:

۱. نظریه قرار داد اجتماعی (Social Contract): برخی معتقدند مؤسس و مبتکر اصلی این نظریه، فیلسوف انگلیسی معروف قرن هفدهم «توماس هابز»<sup>(1)</sup> است. این نظریه مشروعیت حکومت را از قرار داد اجتماعی می‌داند؛ بدین معنا که بین شهروندان و دولت قرار دادی منعقد شده که بر اساس آن، شهروندان خود را ملزم به پیروی از دستورهای حکومت می‌دانند؛ و در مقابل حکومت هم متعهد است که امنیت، نظم و رفاه شهروندان را فراهم سازد. این قرارداد اجتماعی اخلاقاً همه را ملزم می‌کند به رأی اکثریت گردن نهند، و همان طور که در قراردادهای شخصی، خود را متعهد به پایبندی می‌دانند به این قرارداد اجتماعی نیز ملتزم باشند و اوامر و نواهی این اقتدار و حکومت ناشی شده از قرار داد را محترم و مطاع بشمارند.

۲. نظریه رضایت: رضایت شهروندان معیار مشروعیت است؛ یعنی وقتی افراد جامعه به حکومتی راضی بودند، اطاعت از دستورهای حکومت بر آنان لازم است. رضایت افراد باعث می‌شود آنان خود را به الزام سیاسی وارد کرده، حکومت حق دستور دادن به آنان را پیدا می‌کند.

۳. نظریه اراده عمومی: اگر همه مردم یا اکثریت آنان خواهان حاکمیت کسانی باشند، حکومت آنان مشروع می‌شود. معیار مشروعیت به خواست عمومی مردم است.

۴. نظریه عدالت: اگر حکومتی برای عدالت تلاش کند، مشروع است. عدالت است که زاینده الزام سیاسی می‌باشد.

۵. نظریه سعادت یا ارزش‌های اخلاقی: مشروعیت یک حکومت در گرو آن است که حکومت برای سعادت افراد جامعه و برقراری ارزش‌های اخلاقی تلاش کند. دلیل این که مردم ملزم به پیروی از حکومت‌اند، این است که حکومت به دنبال سعادت آنان

---

1 . Thomas Hobbs

است.

۶. نظریه حکومت الهی یا مرجعیت امر الهی: معیار مشروعیت یک حکومت، حق الهی و امر اوست.

حکومت دینی در واقع بر اساس همین نظریه است. حکومت‌های مبتنی بر تئوکراسی (ربّانی سالاری) مشروعیت خویش را با انتساب به حاکمیت الهی گره می‌زنند. اشکال گوناگون ربّانی سالاری، هر یک به نوعی حقانیت قدرت سیاسی و مشروعیت خویش را از راه انتساب به عالم الوهیت کسب می‌کنند.

این شش نظریه را می‌توان به سه محور اساسی برگرداند: خواست مردم، عدالت یا مطلق ارزش‌های اخلاقی، و حکومت دینی.

### نقد و بررسی نظریه‌ها:

طبق سه نظریه نخست، معیار مشروعیت، خواست مردم است. اگر معیار مشروعیت خواست مردم باشد، لازمه‌اش آن است که اگر مردم حکومت را نخواستند آن حکومت نامشروع باشد، هر چند آن حکومت در پی مصالح مردم باشد، و اگر مردم خواستار حکومتی بودند آن حکومت مشروع گردد، هر چند بر خلاف مصالح مردم حرکت کند و ارزش‌های اخلاقی را رعایت نکند! لذا همیشه ارزش‌های اخلاقی با خواست مردم همخوانی ندارد، هر چند بر اساس «پوزیتویسم اخلاقی»<sup>(۱)</sup> پایه و اساس ارزش‌های اخلاقی همان خواست مردم است و بر این اساس درصدد توجیه این اشکال مهم نظریه‌های قرار داد اجتماعی، رضایت و اراده عمومی هستند.

اشکال دیگر که بسیار جدی و مهم است، این است که بر اساس نظریه‌های فوق، اگر اکثریت جامعه با حکومتی قرار داد بستند و رأی دادند، مشروعیت پیدا کرده و الزام سیاسی می‌آورد، اما معلوم نمی‌شود، تکلیف اقلیتی که چنین حکومتی را نمی‌خواهند

۱. یعنی ملاک و معیار ارزش‌ها، خواست مردم است، و خواست آنهاست که الزام آور می‌باشد.

چه می‌شود؟ چرا این اقلیت ملزم به اطاعت از اوامر حکومت باشند؟! ضمن این که کافی است اکثریت، نیمی از شرکت‌کنندگان در فرایندم به علاوه یک باشند و اقلیت، نیمی از آنها منهای یک!

اشکال سوم این است که اگر افرادی موافقت مشروط به حکومتی داشته باشند، ولی حکومت به آن شرط عمل نکند؟ آیا این حکومت مشروعیت خواهد داشت و آن افراد التزامی به آن حکومت پیدا خواهند کرد؟

ضمن این که نظریه قرارداد اجتماعی خود به تنهایی نمی‌تواند الزام آور باشد بلکه نیازمند امری بیرونی است که اخلاقاً مردم را ملزم به تعهد خود بنماید.

اگر معیار مشروعیت حکومت را عدالت و یا ارزش‌های اخلاقی بدانیم آن گونه که در نظریه‌های چهارم و پنجم بیان شد مشروعیت دستورها و اوامر حکومت توجیه شده است، ولی نسبت به دلیل اعتبار حاکم یا گروه حاکم سخنی گفته نشده است؛ یعنی اگر قانونی عادلانه و یا تأمین‌کننده ارزش‌های اخلاقی بود، اعتبار و مشروعیت می‌یابد، همان گونه که در نظریه چهارم و پنجم مطرح شده است. با این سخن اعتبار قانون تثبیت شده است ولی سخن در اعتبار و مشروعیت حاکم است؛ یعنی در بحث مشروعیت حکومت، کلام در این است که به چه معیاری حاکم یا گروه حاکم حق فرمان دادن و دستور صادر کردن دارند.

اگر نظریه ششم را بپذیریم، اشکالات وارد بر نظریات قبلی، بر این نظریه وارد نیست؛ زیرا همه کسانی که به وجود خدا معتقد هستند، خدا را مالک و سلطان (دارای تسلط تکوینی بر مردم) می‌دانند. اگر خدا آفریدگار انسان‌ها است - که هست - چرا حق دستور دادن و حکم کردن نداشته باشد؟ از سوی دیگر، کسانی که معتقد به وجود خدا هستند، بر این باورند که احکام الهی به سود خدا نیست، بلکه جهت مصالح مردم است؛ همچنین این احکام عادلانه و مطابق با ارزش‌های اخلاقی است. پس اگر خدا حکم کند،

لزوم اطاعت از آن معلوم است.<sup>(۱)</sup>

طبق فلسفه سیاسی اسلام، مشروعیت یک حکومت باید از ناحیه خداوند و دین الهی باشد، و نیز اگر خداوند کسی را برای اجرای حکم الهی - به نصب خاص یا عام - معین کند، او حق حاکمیت دارد.

### ملاک مشروعیت و ولایت فقیه

پیشتر دو پرسش در رابطه با مشروعیت هر حکومتی مطرح شد. درباره نظام سیاسی مبتنی به ولایت فقیه نیز این دو پرسش اساسی مطرح است:

۱- چرا فقیه عادل حق فرمان راندن و حکومت کردن دارد؟

۲- چرا باید از فرامین ولی فقیه عادل اطاعت کرد؟

به عبارتی دیگر ملاک و مبنای مشروعیت و ولایت فقیه چیست؟

در این جا می توان به دو مبنای اساسی و دو تئوری اشاره کرد:

مبنای اول: مشروعیت ولایت و حکومت فقیه، از ولایت تشریحی الهی سرچشمه می گیرد، و اساساً هیچ گونه ولایتی جز با انتساب به نصب و اذن الهی، مشروعیت نمی یابد و هرگونه مشروع دانستن حکومتی جز از این طریق، نوعی شرک در ربوبیت تشریحی الهی به شمار می رود.

به دیگر سخن، خدای متعال، مقام حکومت و ولایت بر مردم را به امام معصوم عطا فرموده، و اوست که فقیه واجد شرایط را - چه در زمان حضور و عدم بسط ید و چه در زمان غیبت و مبسوط الید بودن - نصب کرده است و اطاعت از او در واقع، اطاعت از امام معصوم علیه السلام است. چنان که مخالفت با او مخالفت با امام و به منزله انکار ولایت تشریحی الهی است: «وَالرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ، وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشُّرْكِ بِاللَّهِ».<sup>(۲)</sup>

۱. ر.ک: محمد تقی مصباح یزدی، پرسش ها و پاسخ ها، ص ۱۰-۱۷.

۲. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۹۸.



مبنای دوّم: شارع مقدّس تنها به امام معصوم علیه السلام حق ولایت داده است و طبعاً ایمان آن، اختصاص به زبان حضور وی خواهد داشت، و اما در زمان غیبت مردم باید بر اساس قواعد کلی مانند «أوفوا بالعقود» و «الْمُسْلِمُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» یا احیاناً - در صورتی که چنین دلایلی یافت شود - کسی را که شایسته حکومت است انتخاب کرده با او بیعت کنند؛ نظیر آن چه اهل تسنّن درباره حکومت بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم معتقدند. حداکثر این است که شارع، شرایط حاکم صالح را بیان می‌کند، و مسلمانان موظف باشند که در بیعتشان شرط کنند که حاکم طبق دستورهای اسلام عمل کند، و تعهد به اطاعت مطلق به منزله «شرط خُلفِ شرع در ضمن عقد» است و اعتباری ندارد.

طبق این مبناء، ملاک مشروعیت ولایت فقیه قراردادی است که با مردم منعقد می‌کند و در واقع، بیعت است که نقش اساسی را در مشروعیت بخشیدن به ولایت فقیه ایفا می‌نماید.

حتّی برخی پا را بسیار فراتر گذاشته و مشروعیت ولایت و حاکمیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را ناشی از انتخاب مستقلانه مردم دانسته و گفته‌اند: «زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از مکه به مدینه هجرت فرمود: مردم مدینه ایشان را به عنوان رئیس دولت انتخاب کردند».<sup>(۱)</sup>

لازمه این سخن آن است که مردم مدینه که مردمی مسلمان بوده‌اند و به جهان بینی توحیدی ابراز اعتقاد و ایمان و تعهد کرده بودند، می‌توانستند آن حضرت را انتخاب نکنند و دیگری را برگزینند، و در این صورت هیچ‌گونه الزام ذاتی در اطاعت از اوامر و نواهی صادره از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پذیرش حاکمیت آن حضرت وجود نداشت! بررسی و نقد این دو مبنا توأم و عجین با دو تئوری نصب یا انتخابی بودن ولایت فقیه است که در عنوان بعدی بدان می‌پردازیم.

## ولایت فقیه؛ انتخابی یا انتصابی؟

گفته شد که یکی از مسایل مهم مورد بحث درباره نظریه ولایت فقیه، منشأ و مبنای مشروعیت ولی فقیه است. در این باره دو دیدگاه کلی وجود دارد که پایه بحث انتصابی یا انتخابی بودن ولایت فقیه را تشکیل می دهد؛ زیرا کسانی که مبنای مشروعیت را قرار داد اجتماعی و رأی مردم می داند، نظریه انتخابی بودن ولایت فقیه داده اند، و کسانی که گماشتن از سوی خداوند را معیار مشروعیت می دانند، رأی به انتصابی بودن داده اند.

قبل از پرداختن به نقد و بررسی این دو دیدگاه، لازم است اشاره ای کنیم به پیش فرض ها و مشترکاتی که از سوی قایلین هر دو تئوری پذیرفته شده است:

- ۱- اصل لزوم تشکیل حکومت اسلامی در زمان غیبت.
- ۲- اصل ولایت فقیه، یعنی زمامداری جامعه اسلامی به وسیله فقیه عادل.
- ۳- ولایت در پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام به صورت انتصاب است.
- ۴- بحث درباره بعد حکومتی ولایت فقیه است، و طرفین در منصب های دیگر فقیه همانند افتا و قضاوت بحثی ندارند.

۵- منشأ مشروعیت ولایت، خداوند است، منتها در این مطلب بحث دارند که آیا خداوند این ولایت را به نحو انتصاب در اختیار فقها قرار داده یا این که برای رأی مردم نیز نقشی قایل شده است؟

در یک نگاه کلی به دیدگاه های ابراز شده در این زمینه و قرائت های گوناگون، می توان آنها را در دو دیدگاه اصلی خلاصه کرد:

- ۱- ولایت انتصابی فقیهان: بدین معنی که فقیهان دارای شرایط، به گونه عام از سوی امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام به ولایت نصب و گمارده شده اند، ولی نصب یک فقیه از میان فقهای واجد شرایط، و از قوه به فعل در آوردن حکومت وی، بستگی به رأی مردم دارد. در این دیدگاه، گر چه اصل، نصب است ولی نصب بدون خواست مردم اثری ملموس ندارد.

انتخاب و گزینش مردم به منزله پذیرش حاکمیت فقیه است و پس از انتخاب فقیه، حکومت و ولایت او تحقق عینی و خارجی پیدا می‌کند و از حق به فعل می‌رسد.

۲- ولایت انتخابی: برابر این دیدگاه، هیچ یک از فقیهان، از سوی امامان به ولایت گمارده نشده‌اند، نه به گونه عام و نه به گونه خاص. آنچه در روایات و منابع دینی آمده، تنها بیان ویژگی‌ها و شرایط لازم برای حاکم اسلامی است، معیار، انتخاب مردم خواهد بود. وقتی مردم - چه مستقیم و چه غیر مستقیم - به فقیهی رأی می‌دهند، حکومت وی مشروعیت می‌یابد.

با توجه به دو نظریه و تئوری انتخاب و نصب، تفاوت‌هایی بین آنها مشاهده می‌شود که برخی از آنها عبارتند از:

الف) مبنای نصب، فقیه اصالح به دنبال کشف رهبر لایق و شایسته از پیش تعیین شده است؛ اما مبنای انتخاب به دنبال جعل ولایت بر شخص دارای شرایط شرعی است.

ب) بر مبنای نصب، همه فقهای واجد شرایط ولی امر هستند و پس از اعمال ولایت یکی از آنان دیگر فقیهان حق مزاحمت ندارند و باید از او تبعیت کنند؛ اما بر مبنای انتخاب، تنها ولی امر منتخب است که مجاز به تصرف است.

ج) اطلاق ولایت بر مبنای نصب با مادام‌العمر بودن رهبر واجد شرایط مناسب است؛ اما بر مبنای انتخاب موقت بودن دوران رهبری منعی ندارد و تقید قهری آن به عمر یک نسل که نمایندگان آن رهبر را برگزیده‌اند شایسته است.

د) گستره ولایت فقیه بر مبنای نصب به دایره منتخبین یا خبرگان محدود نمی‌شود و ولایت بر همه شیعیان بلکه بر همه مردم جعل شده است؛ اما بر مبنای انتخاب، ولایت ولی امر محدود به منتخبین و موکلین آنها است و در واقع وکالت فقیه است نه ولایت فقیه.

ه) نقش مردم بر مبنای نصب، از باب کارآمدی ساختن دستورات حکومتی است؛ اما بر مبنای انتخاب، به مردم به عنوان ملاک مشروعیت نگاه می‌شود.

نقد و بررسی تئوری انتخاب: اشکال مهمی که بر دیدگاه ولایت انتخابی وارد شده این است که شخص برگزیده مردم به رهبری، وکیل و نماینده مردم است، نه «ولی» مردم. فقیه برگزیده اگر مقام ولایت نداشته باشد و تنها به وکالت از مردم حکومت کند، پیامدها و آثاری دارد که پای بندی به آنها بسیار مشکل است. ولایت داشتن بر دیگری، نیاز به جعل و اعتبار دارد. کسی می تواند جعل ولایت کند که خود، ولایت داشته باشد. مردم که ولایت ندارند، تا بخواهند جعل ولایت کنند. مردم هیچ گاه نمی توانند مقام ولایت را با انتخاب، به کسی واگذارند. در نتیجه، برگزیده آنان، سِمَتی بیش از وکالت از آنان را ندارد.

در این جا به دو پیامد از چندین پیامدی که حکومت وکالتی دارد و دشواری هایی را که این گونه حکومت ها، پدید می آورند، به گونه فشرده و خلاصه اشاره می کنیم:

۱- فقیه حاکم، برابر این دیدگاه سِمَت خود را از مردم می گیرد و وکیل آنان است؛ لذا برای سامان دهی به کارهای آنان، باید در دایره ای حرکت کند، که به او اجازه و وکالت داده اند. و اموری را که در اختیار فرد و یا جامعه نیست، نمی تواند انجام دهد. بنابراین، در بسیاری از امور و مشکلاتی که نیاز به دخالت و اعمال حاکمیت است، فقیه حاکم، نمی تواند کاری انجام دهد.

۲- افزون بر مقام حکومت، مقام های «افتا» و «قضاوت» نیز به موجب نصوص دینی در اختیار حاکم اسلامی است و اگر فقیه، تنها وکیل مردم باشد و به وکالت آنها حکومت کند، روشن است که ولایت بر قضا و افتا نخواهد داشت.<sup>(۱)</sup>

## دلایل ولایت انتصابی فقیه

مهم ترین دلایل باورمندان به ولایت انتصابی فقیه یا فقیهان به دو دسته کلی تقسیم می شوند: نقلی و عقلی.

۱. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: اسماعیل اسماعیلی، نشریه حوزه، شماره ۸۵ و ۸۶، ص ۱۴۹ - ۱۵۱.

دلایل نقلی انتصابیون.

آن روایاتی که در اثبات نقلی ولایت فقیه، و پیشتر از این آوردیم در این جا نیز مورد استفاده می‌باشند، که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- مقبوله عمر بن حنظله، بویژه در آن عبارت که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا...».

۲- روایت ابو خدیجه.

۳- روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي...».

۴- تویق شریف امام زمان (عج) که فرمود: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ...».  
و روایات دیگر.

دلایل عقلی:

صاحب مفتاح الکرامه در خصوص نصب فقیه در عصر غیبت می‌نویسد: «عقل و اجماع و اخبار دلالت بر نصب فقیه از سوی امام معصوم علیه السلام دارد. اما دلالت عقل آن است که اگر امام علیه السلام فقیه را منصوب نکند و اجازه ندهد که به امور سر و سامان دهد، سبب حرجی شدید و اختلال نظام می‌شود».<sup>(۱)</sup>

مرحوم نراقی رحمته الله می‌فرماید: به طور کلی، فقیه عادل در دو چیز حق ولایت دارد:

۱- در همهٔ اموری که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان در آنها صاحب اختیار بوده و حق سرپرستی و ولایت داشته‌اند.

۲- در همهٔ اموری که با دین و دنیای بندگان خدا، ارتباط دارد، و باید صورت پذیرد.

سپس در جای دیگر می‌نویسد: بی‌تردید در هر امری از امور که این گونه با زندگی انسان آمیخته باشد بر خداوند رؤوف حکیم است که والی و سرپرست و مسؤولی برای آن معین سازد، و فرض این است که از طرف شارع دلیلی بر نصب شخص معینی، و یا

۱. حسینی عاملی، مفتاح الکرامه، ج ۱۰، ص ۲۱.

بیان کلی و غیر معین، و یا نصب گروهی خاص جز شخص فقیه نداریم. و این در حالی است که برای فقیه صفات زیبا و فضایل نیکویی وارد شده، و این همه برای آن که وی از طرف شارع مقدس به این مقام «نصب» شده باشد، کافی است.

و بعد از آن که ثابت شد که باید برای اداره این گونه امور سرپرستی باشد و امکان ندارد که این امور بدون ولی و حاکم بماند - از هیچ کسی نیز این ادعا شنیده نشده است - خواهیم گفت: در میان کسانی که امکان دارد نسبت به این امور مقام ولایت و سرپرستی داشته باشند، و از این راه برای ایشان ولایت ثابت شود، قطعاً «فقیه» وجود خواهد داشت؛ زیرا آن افراد مسلماً باید مسلمان، عادل و مورد اطمینان باشند، اما عکس مطلب صحیح نیست»<sup>(۱)</sup>.

حضرت آیه الله بروجردی نیز، با تشکیل یک قیاس استثنایی بر نصب فقیهان استدلال عقلی می‌کند و ضمن مطالبی می‌نویسد:

«یا امامان علیهم السلام هیچ کس را برای انجام کارهای مورد نیاز همگان، نصب نکرده و اهمال ورزیده‌اند، و یا آن که آنان فقیه را برای این کارها گمارده‌اند. اولی که باطل است، پس دومی ثابت می‌شود»<sup>(۲)</sup>.

و نیز می‌فرماید: «خلاصه، در این مطلب که فقیه عادل برای انجام چنین کارهای مهمی که عموم مردم با آن دست به گریبانند، منصوب شده است، با توجه به آنچه گفتیم هیچ اشکالی در آن دیده نمی‌شود و برای اثبات آن به مقبوله ابن حنظله نیازی نیست، هر چند که می‌توان آن را یکی از شواهد به شمار آورد»<sup>(۳)</sup>.

آیه الله جوادی آملی می‌نویسد: «سِمَت‌های الهی قابل جعل و انشا است، ولی در اختیار احدی نیست، بلکه فقط در اختیار خداست که بلا واسطه یا با واسطه آنها را جعل می‌فرماید، مانند سِمَت رسالت، خلافت، ولایت، امامت، قضا و حق افتا... که این

۱. علامه احمد نراقی، ترجمه عوائد الایام، حدود ولایت حاکم اسلامی، ص ۲۷ - ۳۰.

۲. آیه الله بروجردی، البدر الزاهر فی صلوة الجمعة والمسافر، ص ۵۶.

۳. همان، ص ۵۲.

سمت‌ها همانند ریاست، وزارت و مدیریت و نظایر آنها از مشاغل بشری که داخل در قسم دوم‌اند نیست تا ثبوت و سقوط آنها در اختیار انسان‌ها باشد. لازمهٔ سیمت‌های یاد شده آن است که میثاق و بیعت مردم هیچ‌گونه تأثیری در اصل ثبوت آنها نداشته باشد»<sup>(۱)</sup>.

به هر حال، از نقل و عقل چنین معلوم می‌شود که مشروعیت حکومت فقها زائیدهٔ نصب عام آنان از سوی امام معصوم علیه السلام است که آنان نیز منصوب خاصی از جانب خدای متعال هستند. به همان معیاری که حکومت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مشروعیت دارد، حکومت امامان معصوم و نیز ولی فقیه واجد شرایط در زمان غیبت، مشروعیت خواهد داشت؛ یعنی مشروعیت حکومت هیچ‌گاه مشروط به رأی انسان‌ها نبوده، بلکه امری الهی و با نصب او بوده است. تفاوت نصب امام معصوم با نصب فقهای واجد شرایط در این است که معصومان علیهم السلام به صورت معین و خاص نصب شده‌اند، ولی نصب فقها عام بوده و در هر زمانی برخی از آنها مأذون به حکومت هستند.

امام خمینی رحمته الله علیه که قائل به نصب ولی فقیه است می‌فرماید:

«از نظرگاه مذهب تشیع، این از امور بدیهی است که مفهوم حجت خدا بودن امام علیه السلام آن است که امام دارای منصبی الهی و صاحب ولایت مطلقه بر بندگان است، و چنان نیست که او تنها مرجع بیان احکام الهی است. لذا می‌توان از گفتهٔ آن حضرت که فرمود: **أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ وَهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ** دریافت که می‌فرماید، هر آنچه از طرف خداوند به من واگذار شده است و من در مورد آنها حق ولایت دارم، فقها نیز از طرف من صاحب همان اختیارات هستند»<sup>(۲)</sup>.

و نیز می‌فرماید:

«لازم است که فقها اجتماعاً یا انفراداً برای اجرای حدود و حفظ ثغور نظام، حکومت شرعی تشکیل دهند. این امر اگر برای کسی امکان داشته باشد واجب عینی

۱. عبد الله جوادی آملی، وحی و رهبری، ص ۱۷۱.

۲. امام خمینی رحمته الله علیه، ترجمه کتاب البیع، شؤون و اختیارات ولی فقیه، ص ۴۷.

است وگرنه واجب کفایی است. در صورتی هم که ممکن نباشد، ولایت ساقط نمی‌شود؛ زیرا از جانب خدا منصوب‌اند»<sup>(۱)</sup>.

### تئوری نصب چگونه با انتخاب مردم سازگاری دارد؟

گاهی سؤال و اشکالی بر تئوری نصب می‌شود مبنی بر این که اگر فقیه از سوی امام معصوم علیه السلام نصب و گمارده شده است، دیگر جایی برای گزینش مردم نمی‌ماند و بعد مردمی بودن نظام اسلامی و حاکمیت مردم خدشه‌دار می‌گردد!

در پاسخ باید گفت: استقرار ولایت والی و فقیه به دو امر بستگی دارد: ثبوتاً به نص و نصب، و اثباتاً به پذیرش جمهور؛ و تحقق هر کدام بدون دیگری اثر عینی ندارد. یعنی دلایل مثبت ولایت فقیه، فقیه واجد شرایط را ثبوتاً از سوی خدا منصوب می‌داند، ولی در مرحله اثبات و تحقق خارجی منوط به پذیرش و مقبولیت مردم دانسته است.

به عبارتی دیگر، بر اساس دیدگاه نصب، گرچه فقیهان به گونه عام به ولایت منصوب شده‌اند و مشروعیت حاکمیت آنان نیز از همین سوی برآورده می‌شود، ولی مردم نیز نقش مهم و سرنوشت‌ساز دارند و تا آنان، فقیه واجد شرایط را از میان فقیهان برنگزینند، ولایت فقیه، در عمل کارایی ندارد.

در حقیقت، برابر دیدگاه انتصابی، ولایت فقیه، دو بُعد دارد: مشروعیت و مقبولیت. بُعد مشروعیت آن با نصب فقیه از سوی امام معصوم علیه السلام و در نتیجه با پیوستن او به زنجیره ولایت الهی، برآورده می‌شود؛ و بُعد مقبولیت آن، با پذیرش مردم صورت می‌گیرد. بنابراین، نظر مردم نقش اساسی دارد. تا مردم، به ولی فقیه مستقیم یا غیر مستقیم، رأی ندهند و ولایت وی را نپذیرند، ولایت او از قوه به فعل در نمی‌آید.

چنان که در مسأله حکومت الهی امیر المؤمنین علیه السلام، شاهد این فعلیت نا یافتگی با وجود «مشروعیت» هستیم، که البته تحقق پنج‌ساله حکومت آن حضرت نیز محصول



تطابق و در هم آمیزی دو عنصر مشروعیت و مقبولیت بود که خود آن حضرت به صراحت «حضور حاضر» و «وجود ناصر» (اراده و عزم عمومی) را در کنار عهد و پیمان الهی، عوامل اصلی شکل‌گیری حکومت و پذیرش آن از سوی خود بیان کرد و می‌فرماید که اگر این رویکرد عمومی (مقبولیت) و عهد و تکلیف شرعی و الهی (مشروعیت) نبود، امر حکومت را نپذیرفته و گوشه عزلت اختیار می‌فرمود:

«لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ إِلَّا يُقَارُّوا عَلَى كَظَّةٍ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبَ مَظْلُومٍ لَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا»<sup>(۱)</sup>.

اگر نه این بود که جمعیت بسیاری گرداگرد من را گرفته و به یاریم قیام کرده‌اند، و از این رو حجت بر من تمام شده است، و اگر نبود عهد و پیمانی که خداوند از دانشمندان و علما گرفته است که در برابر پرخوری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان سکوت نکنند، من مهار ناقه خلافت را رها می‌ساختم و از آن صرف نظر می‌نمودم.

ملاحظه می‌شود که امام علی علیه السلام در این کلام ارزشمند، به شیوایی و گویایی ضمن تصریح به دخالت دو عنصر مشروعیت و مقبولیت در امر حکومت دینی اسلامی، بر تفکیک میان آن دو اشاره می‌فرماید.

نباید از نظر دور داشت که اگر در تئوری نصب نیز گاهی سخن از گزینش و انتخاب مردم به میان می‌آید، مفهومش این نیست که این منصب از سوی مردم به آنها داده می‌شود، بلکه منظور این است که مردم، اعلام حمایت و پشتیبانی از فردی از فقها می‌کنند که او را از میان همه فقها، شایسته‌تر و لایق‌تر و جامع‌تر دیده‌اند، و اگر انتخاب به دست مردم بود، لزومی نداشت از میان فقها یکی را انتخاب کنند؛ بلکه می‌توانستند هر کس را مایل هستند برای این کار برگزینند، خواه فقیه باشد یا غیر فقیه. پس این انتخاب، مفهومی غیر از آنچه در دنیای مادی می‌بخشد، دارد؛ لذا است که تعبیر «بیعت» بهتر است از انتخاب.

## در صورت عدم مقبولیت حاکمیت ولی فقیه، چه باید کرد؟

با توجه به آنچه در خصوص دخالت دو عنصر «مشروعیت» و «مقبولیت» در امر حکومت دینی، و تفکیک آن دو از هم بیان شد، این پرسش خودنمایی می‌کند که چنانچه در جامعه‌ای، مردم حکومتی تشکیل دادند و اکثریت قریب به اتفاق جامعه خواستار حکومت اسلامی بر اساس ولایت فقیه و با محرومیت ولی امر شدند، ولی به مرور زمان در این جامعه تغییراتی پیدا شد و همان مردم از نظرشان برگشته و گفتند: ما دیگر نه حکومت اسلامی را به این شکل قبول داریم و نه ولایت فقیه را. در این صورت یکی از وظایف ولی فقیه، حفظ نظام است. آیا وی باید به خاطر حفظ نظام اسلامی همچنان قدرت خود را اعمال کند، یا این که چون از مقبولیت عمومی افتاده، کار را به خود مردم واگذارد؟ به تعبیری خلاصه، اگر زمانی مقبولیت عامه حاکمیت ولی فقیه از دست برود، وظیفه حاکم اسلامی چیست؟

پاسخ این فرض چنین است که اگر چه دو عنصر مشروعیت و مقبولیت در امر حکومت اسلامی دخالت دارند، اما باید توجه داشت که هرگز «مشروعیت» ولایت فقیه، که ادامه ولایت امام معصوم علیه السلام است، منوط به «مقبولیت» آن نیست، و مقبولیت و پذیرش عمومی مردم، فقط حکومت دینی را تحقق عینی می‌بخشد؛ زیرا حاکم دینی نمی‌تواند برای تحمیل حاکمیت خویش از زور استفاده کند.

آیه الله مصباح یزدی این فرض را چنین بررسی کرده است:

احتمال عدم مقبولیت نظام اسلامی از سوی مردم، به دو صورت متصور است: اول؛ مردم به هیچ وجه حکومت دینی را نپذیرند؛ در این صورت اگر فرض کنیم امام معصوم یا فقیه دارای شرایط حاکمیت، در جامعه باشد، به اعتقاد ما او از جانب خدا حاکم و والی است، ولی حکومت دینی تحقق نخواهد یافت؛ زیرا شرط تحقق حکومت دینی پذیرش مردم است. نمونه بسیار روشن این فرض، ۲۵ سال خانه نشینی حضرت

علی علیه السلام است، ایشان از سوی خدا به ولایت منصوب شده بودند، ولی حاکمیت بالفعل نداشتند؛ زیرا مردم با آن حضرت بیعت نکردند.

دوم؛ حاکمیت شخصی که دارای حق حاکمیت شرعی است به فعلیت رسیده باشد، ولی پس از مدتی عده‌ای به مخالفت با او برخیزند.  
این فرض خود دو حالت دارد:

یکی این که مخالفان، گروه کمی هستند و قصد براندازی حکومت شرعی را - که اکثر مردم پشتیبان آن هستند - دارند؛ شکی نیست در این حال، حاکم شرعی موظف است با مخالفان مقابله کند و آنان را به اطاعت از حکومت شرعی وادار کند. نمونه روشن این مورد برخورد خونین حضرت امیر علیه السلام با اصحاب جمل، صفین، نهروان و غیره بود؛ و در زمان کنونی، برخورد جمهوری اسلامی با منافقان و گروه‌های الحادی محارب از همین گونه است؛ زیرا روانیست حاکم شرعی با مسامحه و تساهل راه را برای عده‌ای که به سبب امیال شیطانی قصد براندازی حکومت حق و مورد قبول اکثر مردم را دارند، باز بگذارد.

صورت دوم - از این فرض - این است که بعد از تشکیل حکومت شرعی مورد پذیرش مردم، اکثریت قاطع آنها مخالفت کنند؛ مثلاً بگویند: ما حکومت دینی را نمی‌خواهیم. با توجه به جواب اجمالی پیش باید گفت: در این حال، حاکم شرعی، هنوز شرعاً حاکم است، ولی با از دست دادن مقبولیت خویش، قدرت اعمال حاکمیت مشروعش را از دست می‌دهد.

تنها در صورتی مشروعیت حکومت دینی از دست می‌رود که او یکی از شرایط لازم حاکمیت شرعی را از دست بدهد، ولی در غیر این صورت مشروعیت باقی است. شاید بتوان دوران امامت امام حسن مجتبی علیه السلام و درگیری ایشان با معاویه و فرار سران سپاه آن حضرت به اردوگاه معاویه را نمونه‌ای از فرضی اخیر دانست. تاریخ نشان داد حضرت به علت پیروی نکردن مردم از ایشان عملاً حاکمیتی نداشتند و مجبور به

پذیرش صلح تحمیلی شدند، ولی مردم هم مکافات این بدعهدی و پیمان شکنی خود را دیدند و کسانی بر آنان مسلط شدند که دین و دنیای آنها را تباه کردند<sup>(۱)</sup>.

پس در صورت مخالفت با نظام ولایی و عدم مقبولیت ولی فقیه، ایشان ضمن ارشاد و موعظه مردم، نسبت به سکوت کردن و وا گذاشتن حکومت، و مبارزه و حفظ نظام، اهم و مهم می‌کند، اگر در نظرش سکوت کردن اهم بود، می‌تواند به مردم بگوید حالا که خواسته شما حکومتی غیر از حکومت بر اساس ولایت فقیه است، حکومت را به خودتان وا گذاشتیم به شرط این که از اعتقادات دینی خود برنگردید. اما اگر دید، اهم، حفظ نظام است، و عده‌ای می‌خواهند حکومت را از ولی فقیه گرفته و در اصل ریشه دین و اسلام را قطع کنند، در این صورت شاید تشخیص دهد بایستد و مقاومت کند.

## ولایت فقیه و مسأله شورا

یکی از اشکالها و شبهاتی که درباره نفی انتصابی بودن ولایت فقیه مطرح می‌شود این است که چنانچه نحوه گزینش ولی فقیه انتصابی باشد، با اصل شورا ناسازگار است. از جمله این شبهه کنندگان دکتر حائری است که می‌نویسد:

«خداوند سبحان در سوره شوری (آیه ۳۸) می‌فرماید: ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾؛ یعنی امور مردمی باید از طریق مشاورت و رایزنی خود آنها با یکدیگر حل و فصل شود نه از طریق وحی رسالت الهی»<sup>(۲)</sup>.

در این جا لازم است نخست اشاراتی به مسأله مشورت و اهمیت آن داشته باشیم تا ببینیم آیا این اصل به واقع منافاتی با نصب ولایت فقیه دارد؟

بی‌شک، یکی از مسایل مهمی که اسلام آن را با دقت مطرح کرده، مسأله مشورت و شورا است. چنان‌که در قرآن کریم، هنگام بیان اوصاف مؤمنان می‌خوانیم:

۱. محمد تقی مصباح یزدی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ص ۲۸.

۲. ر.ک: حکمت و حکومت، ص ۸۲.

﴿وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾<sup>(۱)</sup>؛ آنها کسانی هستند که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده (و ایمان آوردند) و نماز را برپا داشته و کارهایشان با مشورت در میان آنها صورت می‌گیرد.

در این آیه شریفه، مسأله شورا در ردیف ایمان به خدا و اقامه نماز قرار گرفته که بیانگر اهمیت فوق العاده آن است.

در آیه‌ای دیگر آمده است: ﴿... وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ، فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ﴾<sup>(۲)</sup>؛ و در کارها با آنها (مسلمانان) مشورت کن، ولی هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش و) بر خدا توکل کن.

از این آیه کریمه برداشت‌های مختلفی شده که گاه جنبه افراط و گاهی تفریط به خود گرفته است. گاه گفته می‌شود مأمور شدن پیامبر ﷺ برای مشورت کردن با مردم فقط به خاطر احترام به شخصیت مسلمین و شرکت دادن آنها در مسایل اجتماعی بوده؛ زیرا تصمیم گیرنده نهایی شخص پیامبر ﷺ بوده است نه شورا. برخی نیز چون دکتر حائری معتقدند بنابر این آیه، امور مردمی فقط باید با رایزنی خود آنها با یکدیگر حل و فصل شود، نه از راه وحی! واقعیت این است که این دو سخن، صرف برداشت است نه حقیقت؛ زیرا منظور آیه مورد بحث این نیست که پیامبر ﷺ با مردم مشورت کند و بعد نظرات آنها را نادیده گرفته، و راه دیگری را پیش گیرد! چنین کاری نه با هدف آیه سازگار است (زیرا سبب بی‌احترامی به افکار عمومی و در نتیجه، رنجش مسلمانان می‌شود) و نه با تاریخ پیامبر ﷺ می‌سازد؛ چرا که در حوادث مهمی چون جنگ احد و جنگ خندق، پیامبر اکرم ﷺ به نظریه مردم مسلمان احترام می‌گذاشت و حتی در آن جا که خطری احساس نمی‌کرد گاهی نظر مبارک خود را نادیده می‌گرفت تا اصل مشورت در میان آنها تقویت گردد.

در جنگ احد، پیامبر ﷺ موافق خارج شدن لشکر از شهر نبود، ولی چون نظر

۱. سوره شوری، آیه ۳۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

اکثریت مسلمین بر این امر قرار گرفت، موافقت فرمود. و نیز در جنگ خندق، وقتی نظریه سلمان فارسی مورد قبول اکثریت قرار گرفته و کندن خندق را بر سایر راه‌ها ترجیح دادند، پیامبر ﷺ نیز پذیرفت.

این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که، شورا در مسایلی است که حکم خاصی از سوی خداوند نازل نشده باشد، و اگر می‌گوییم شورا در امر خلافت پیامبر ﷺ و جانشینان بر حق آن حضرت بی‌اعتبار است، به خاطر این است که در این زمینه دستور خاصی از سوی خداوند و رسولش رسیده بود و جایی برای شورا باقی نمی‌ماند. و به تعبیر دیگر، مشورت همیشه در موضوعات است نه احکامی که دستور آن در شرع مقدس صادر شده است<sup>(۱)</sup>. لذا روشن می‌شود که مقصود از «امر» شؤون سیاسی و اداری کشور و امت است؛ زیرا در امور شخصی، مشاوره با عامه مردم مفهومی ندارد، و نیز در امر نبوت، پیامبر با وحی در ارتباط است و جایی برای مشورت در امور مربوط به پیامبری نیست.

از طرفی، در امور مهم و مسایل حساس اجتماعی، با هر کسی نمی‌توان مشورت کرد، بلکه باید دارای صفات ویژه‌ای باشد که او را برای این کار صالح کند، به همین دلیل در روایات اسلامی، گروهی به عنوان «افراد شایسته مشورت» و گروهی به عنوان «غیر شایسته» معرفی شده‌اند.

امام صادق علیه السلام فرموده است: «إِنَّ الْمَشُورَةَ لَا تَكُونُ إِلَّا بِحُدُودِهَا الْأَرْبَعَةِ... فَأُولَئِهَا أَنْ يَكُونَ الَّذِي تُشَاوَرُهُ عَاقِلًا، وَالثَّانِي أَنْ يَكُونَ حُرًّا مُتَدَيِّنًا، وَالثَّالِثُ أَنْ يَكُونَ صَدِيقًا مُؤَاخِيًا، وَالرَّابِعُ أَنْ تُطْلِعَهُ عَلَى سِرِّكَ فَيَكُونَ عِلْمُهُ بِكَ كَعِلْمِكَ»<sup>(۲)</sup>؛ مشورت تنها با چهار شرط سودمند است:

۱- مشاور تو عاقل باشد.

۲- آزاده و باایمان باشد.

۱. ر.ک: مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج ۱۰، صص ۱۱۱-۱۱۳.

۲. محمّدی ری شهری، میزان الحکمه، ج ۵، ص ۳۱۸.

۳- دوستی علاقه مند و دلسوز باشد.

۴- او را بر سر خود آگاه کنی تا آگاهی او نسبت به موضوع مورد مشورت همچون آگاهی تو باشد.

در نقطه مقابل این معنی، چنین آمده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حضرت علی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فرمود: «يَا عَلِيُّ! لَا تُشَاوِرْ جَبَانًا، فَإِنَّهُ يُضَيِّقُ عَلَيْكَ الْمَخْرَجَ، وَلَا تُشَاوِرِ الْبَخِيلَ فَإِنَّهُ يُقَصِّرُ بِكَ عَنْ غَايَتِكَ، وَلَا تُشَاوِرْ حَرِيصًا فَإِنَّهُ يُزَيِّنُ لَكَ شَرَّهَا»<sup>(۱)</sup>؛ ای علی، با آدم ترسو مشورت نکن که راه خروج (از مشکلات) را بر تو تنگ می‌کند، و با بخیل مشورت مکن که تو را از (بذل و بخشش صحیح و) رسیدن به هدف باز می‌دارد، و با حریص نیز مشورت مکن که حرص و آزر را برای تو زینت می‌دهد.

البته شرایط دیگری نیز عنوان شده که ما در این جا به همین دو روایت گویا بسنده نمودیم.

با توجه به مطالبی که گذشت، پیداست که رهبری جامعه اسلامی و ولی فقیه جامع الشرائط نیز در برخی موارد نیاز به مشاوره دارد و مشورت هم می‌کند، و در بسیاری موارد به مشورت خود جامعه عمل می‌پوشاند. البته روشن است که مراد از مشورت این نیست که در همه امور باید با جمیع مردم مشورت نمود؛ زیرا این کار در عمل نه ممکن است و نه کارساز. بنابر این بدیهی است که، افراد خاصی را از مردم که در واقع، عقلای صاحب‌نظر، کارشناس و آگاه به مسایل مختلف هستند، برای مشورت برگزینند، و در چنین صورت هرگز بین ولایت فقیه حتی به شکل مطلقه آن، و مسأله شورا، ناسازگاری و تنافی به وجود نمی‌آید.

خلاصه این که، ولی فقیه، مشاورانی از متخصصان مختلف - چه غیر رسمی و چه رسمی، مثل مجمع تشخیص مصلحت نظام - دارد تا بعد از استماع نظر مشورتی آنها، با توجه به آن مشورت‌ها، تصمیم و سخن نهایی را اعلام کند.





## صفات و شرایط ولی فقیه

جایگاه رفیع و قداست ویژه رهبر اسلامی و ولی فقیه از یک سو، و اعطای اختیارات گسترده به مقام ولایت و امامت از سوی دیگر، سبب می شود که رهبری، واجد شرایط خاص و ویژگی ها و صفات فوق العاده ای باشد تا از عهده انجام رسالت خویش به خوبی بر آید، و نیز صفاتی که لازم است در ولی فقیه و زمامدار باشد، تناسب خاصی با نوع حکومت و اهداف آن دارد، به طوری که پیاده شدن هدف ها و رسیدن به آرمان های حکومت بستگی به وجود این صفات دارد.

۱- به طور کلی می توان شرایط و صفات ولی امر مسلمین و رهبر اسلامی را در سه شرط خلاصه کرد:

۱- فقاہت و به عبارت دیگر، اجتهاد و شناخت قانون الهی

۲- عدالت و تقوا

۳- لیاقت و کاردانی (مدیریت، تدبیر، شجاعت، آگاهی به زمان، بصیرت و داشتن

بینش صحیح سیاسی و اجتماعی)

در روایات اسلامی نیز اشاراتی بر این صفات شده است:

امام حسین علیه السلام در نامه ای که به مردم کوفه نوشتند، فرمودند:

«فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْخَاكِمُ بِالْكِتَابِ، الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ، الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ، الْخَاطِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَلِكَ لِلَّهِ»<sup>(۱)</sup>.

به جان خودم سوگند؛ پیشوا و امام، نیست مگر آن کسی که حکومتش بر پایه قرآن باشد، قسط را برپای دارد، به دین حق پای بند باشد، و خود را وقف راه خدا کند.

و امام علی علیه السلام می فرماید:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ، وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ»<sup>(۲)</sup>.

ای مردم! شایسته ترین فرد به حکومت و ولایت، کسی است که بر آن توانا تر باشد، و نسبت به فرمان خداوند متعال در امور حکومت، دانا تر باشد.

امام حسن عسگری (ع) نیز در حدیث معروفی می فرماید:

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ»<sup>(۳)</sup>.

هر یک از فقیهان که بر نفس و امیال نفسانی خود چیره باشد، دین خدا را پاس بدارد، با هوا و هوس خویش مخالفت نماید، و مطیع احکام و اوامر خدا و مولای خود باشد، پس مردم لازم است از او اطاعت و تقلید کنند.

این نکته قابل توجه است که هر چند روایات صادره از حضرت امام حسن عسگری علیه السلام نسبت به اکثر امامان کم است، اما احادیث بسیاری در خصوص رهبری جامعه اسلامی از ایشان ثبت شده است، و این امر قطعاً تصادفی نبوده است؛ زیرا هر پدیده‌ای تابع حکمتی است، و حکمت سخنان امام عسگری علیه السلام پیرامون رهبری و حکومت اسلامی، این است که در آن دوران، مکتب، توانایی آن را یافته بود که روی پای خود بایستد، بویژه آن که تمامی این احادیث درباره رهبری پس از دوران امامان علیهم السلام یعنی در عصر غیبت است.

۱. شیخ مفید، الارشاد، ترجمه ساعدی خراسانی، ص ۳۸۱.

۲. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۷۳، ص ۲۴۷.

۳. علامه طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۶۳.

از همین جاست که اهمیت کاری که امام عسکری علیه السلام به آن پرداخته است، رخ می‌نماید؛ زیرا مسأله در القای حدیث برای گروهی از معتمدان جنبش مکتبی خلاصه نمی‌شود بلکه، این احادیث رهنمودهای قانون‌گذاری امامان معصوم به شمار می‌روند، و وظایفی که بر آن مترتب است در پی آن مطرح می‌شود. این وظایف عبارتند از: حفظ این احادیث، قرار دادن آنها در چارچوب اصول، تربیت فقیه برای همه اعصار و کارهای مشابهی که آخرین ائمه علیهم السلام بدانها می‌پرداخته‌اند<sup>(۱)</sup>.

یکی از چهره‌های برجسته فقهی - سیاسی که در سیر تفکر سیاسی تاریخ و جهان اسلام به طور قابل توجهی به مبحث شرایط و صفات رهبری پرداخته است، «ابوالحسن ماوردی» است. وی در کتاب معروف خود «الاحکام السلطانیة» که جامع‌ترین و معتبرترین متن فقهی - سیاسی در جهان اهل تسنن است، این مسائل را مطرح ساخته است.

ماوردی، شرایط حاکم، رهبر و خلیفه را به دو دسته تقسیم می‌نماید:

اول - شرایط عام:

۱ - علم (یا اجتهاد)

۲ - عدالت

۳ - رأی صاحب نظر سیاسی

۴ - شجاعت

۵ - نجدت (غیرت و دلسوزی)

۶ - سلامت حواس

۷ - سلامت اعضا

دوم - شرایط خاص:

۱ - افضلیت (بیشترین میزان از هر یک از شرایط مثلاً عالمتر و عادلتر)

۲ - اکثریت (بیشترین تعداد شرایط)

۳ - استقبال (پذیرش عمومی بیشتر، اکثریت نسبی)

۱. ر.ک: علامه مدرسی، امامان شیعه و جنبش‌های مکتبی، ترجمه حمیدرضا آژیر، ص ۲۵۶.

۴- استعجال (سرعت پذیرش عمومی)

با توجه به آنچه به عنوان شرایط ولی فقیه و رهبر و حاکم اسلامی گفته شد، معلوم می‌شود که مرجعیت جزو شرایط لازم ولایت فقیه نیست، هر چند ممکن است، ولی فقیه، مرجع نیز باشد.

امام خمینی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«من از ابتدا معتقد بودم و اصرار داشتم که شرط مرجعیت لازم نیست، مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسر کشور کفایت می‌کند. اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند. وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را به عهده بگیرد، رهبری او مورد قبول مردم است، در این صورت او ولی منتخب مردم می‌شود و حکمش نافذ است.

در اصل قانون اساسی من این را می‌گفتم ولی دوستان در شرط مرجعیت پافشاری کردند، من هم قبول کردم. من در آن هنگام می‌دانستم که این در آینده نه چندان دور قابل پیاده شدن نیست»<sup>(۱)</sup>.

## ۱- شرط فقاہت و دین شناسی

یکی از شرایط اصلی زمامدار و ولی امر مسلمین، فقاہت و اجتهاد است؛ یعنی بتواند مسایل و احکام اسلامی را از منابع آن که کتاب و سنت است با به کار بردن معیارها و روش‌های تخصصی استنباط نماید و در شناخت اسلام، پیرو و مقلد دیگران نباشد، و لازم است چنین فردی در تمامی مسایل اسلامی مجتهد و صاحب نظر باشد نه در بعضی از مسایل و احکام اسلامی. از این رو، «فقاہت»، شرط «ولایت» است، بدین معنی که برای زعامت و رهبری سیاسی، کسانی شایستگی دارند که علاوه بر صلاحیت‌های لازم، دارای مقام فقاہت نیز باشند. چنان که پیشتر در کلام امیر مؤمنان علیه السلام خواندیم که فرمود:

۱. امام خمینی علیه السلام، سخن آفتاب، ص ۷۲.

«إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ، أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ» (۱).

همانا سزاوارترین مردم به این امر (حکومت) نیرومندترین مردم بر آن، و عالمترین و داناترین ایشان به فرمان خدا در امر حکومت است.

ملاحظه می‌شود که امام علیه السلام ضمن توجه به توانایی سیاسی رهبری اسلامی، به توانایی فقهاتی ولی امر، تصریح می‌کند؛ زیرا با توجه به نوع حکومت که حکومت قانون الهی متکی به وحی است، باید شخصی که در رأس هرم قدرت قرار می‌گیرد، آگاهی کامل از امور دینی داشته باشد. چرا که او مسؤول اجرای قانون الهی در جامعه است، و بدون آگاهی کامل، چه بسا کاری انجام دهد، یا مقرراتی وضع کند، یا دستورهای عملی صادر نماید که برخلاف قوانین اسلام باشد.

## ۲- عدالت و تقوا

بدیهی است، برای اجرای عدالت و به وجود آمدن جامعه‌ای بر مبنای فضیلت و اخلاق، ضروری است که در رأس امت، فردی شایسته و باتقوا و عادل قرار گیرد که گفتار و رفتارش برای مردم الگو باشد؛ زیرا مقام و منصب، چیزی است که در معرض هوس‌ها و طمع‌هاست، بسیاری از انسان‌ها برای رسیدن به آن، از همه چیز خود می‌گذرند و تمایلات ریاست‌طلبی در اشخاص، قوی است. اگر قوای کافی نباشد، چه بسا برای حفظ مقام خود، حتی ارزش‌ها و مصالح اسلام و مسلمین را قربانی کنند. پس رهبر جامعه اسلامی باید در تقوا، صلاحیت بالایی را داشته و حافظ قانون و مجری عدالت باشد. در حدیثی، رسول خدا صلی الله علیه و آله یکی از سه شرط اساسی صلاحیت یک فرد را برای رهبری چنین معرفی می‌فرماید:

«... وَرَعٌ يَخْجُرُهُ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ» (۲).

ورع و تقوایی که او را از گناهان و حرام‌های الهی باز دارد.

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۷۳، ص ۲۴۷.

۲. مرحوم کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۷.

و نیز امام حسین علیه السلام به تقوا و عدالت به عنوان شرایط رهبر و ولی فقیه تصریح نموده و می‌فرماید:

«پیشوا و امام نیست مگر آن کسی که حکومتش بر پایه قرآن باشد، قسط را بر پای دارد، به دین حق پای بند باشد، و خود را وقف راه خدا نماید»<sup>(۱)</sup>.

در خصوص تقوا و رعایت همه جوانب در رهبر معظم انقلاب، خانم «تانیا پولینگ» مسلمان بیست و دو ساله آلمانی الاصل گوید:

«از نظر من ایشان شبیه‌ترین و نزدیکترین انسان روی زمین به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام است. البته آدم‌های خوب روی زمین کم نیستند، ولی هیچ کس برای من همچون امام خامنه‌ای نیست. ایشان تنها رهبر دانشمند و مؤمن و انسان دوست این روزگار ماست. من شخصیت ایشان را برتر از همگان و لبریز از مهربانی حقیقی - و نه ریاکارانه و تبلیغاتی - می‌بینم. برای من خیلی جالب است که امام خامنه‌ای از امکانات دولتی برای تبلیغ و ترویج خودشان هیچ اجازه‌ای نمی‌دهند و هیچ بهره مالی و مادی از حکومت جمهوری اسلامی برای خودشان یا همسر و فرزندان و یا برادران و خویشاوندانش نمی‌برد. این شیوه حکومتی در جهان امروز نمونه ندارد، و در ایران هم فکر می‌کنم فقط امام خمینی این چنین حکومت کرده است»<sup>(۲)</sup>.

### ۳- لیاقت و کاردانی

شرط «لیاقت و کاردانی» مفهوم عامی است که شامل امور متعددی، متناسب با اداره و رهبری جامعه اسلامی می‌گردد. تدبیر، مدیریت، شجاعت، آگاهی به زمان، بصیرت و داشتن بینش صحیح سیاسی - اجتماعی، همگی زیر مجموعه شرط لیاقت و کاردانی قرار می‌گیرند.

۱. شیخ مفید، الارشاد، ترجمه ساعدی خراسانی، ص ۳۸۱.  
 ۲. دو هفته نامه صبح، شماره ۹۹، ششم مرداد ماه ۱۳۷۸، ص ۲۰.

البته شرط اول و دوم (فقاہت و تقوا) در شخص حاکم اسلامی باید در حدّ اعلا باشد، ولی شرط سوم، در متصدیان امور حکومت، متغیر است. آن که متصدی امور دفاعی و نظامی است، باید مهارت نظامی اش بیش از دیگران باشد؛ کسی که عهده‌دار امور اقتصادی است، باید بیش از دیگران به مسایل اقتصادی آشنا و در حلّ مشکلات مربوط توانا تر باشد. اما کسی که در رأس هرم قدرت قرار می‌گیرد، وضع مطلوب و ایده آل آن است که در همه امور، از همه برتر و داناتر باشد، ولی این، در غیر معصوم علیه السلام میسر نیست. رهبری جامعه اسلامی را باید کسی عهده‌دار شود که قدرت هماهنگی قوای حکومتی را بیش از دیگران داشته باشد، ولی این هم، آگاهی سیاسی و اجتماعی می‌طلبد و هم مدیریت و تدبیر.

حاکم اسلامی همچنین باید در مقابل انواع تهاجمات دشمنان داخلی و خارجی، ارباب‌ها، تحدیدها، باکمال شهامت و شجاعت مقاومت کند، و گرنه در اولین برخورد با مشکلات از پا در می‌آید، و برای نجات خود تن به هر ذلتی می‌دهد.

این شرط لیاقت و کاردانی در روایتی که پیشتر (در شرط اول) بیان کردیم آمده است: «أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ»؛ یعنی رهبر و حاکم اسلامی باید قوی‌ترین و توانا ترین شخص برای امر حکومت باشد.

با توجه به آنچه گفته شد، در فرهنگ شیعه، به چنین کسی که دارای اوصاف و شرایط یاد شده باشد، «ولی فقیه» گفته می‌شود.

## شرایط و صفات رهبر در قانون اساسی

یکی از مباحث اساسی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ولایت فقیه و شرایط و صفات ولی فقیه و رهبر است.

در اصل پنجم آمده است:

«در زمان غیبت ولی عصر (عج) در جمهوری اسلامی، ولایت امر و امامت

برعهده فقیه عادل و با تقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد».

و نیز در اصل یکصد و نهم می‌خوانیم:

«شرایط و صفات رهبر»

۱ - صلاحیت علمی لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه.

۲ - عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام.

۳ - بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی

برای رهبری.

در صورت تعدد واجدین شرایط فوق، شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی و

قوی‌تر باشد، مقدم است».

کاملاً روشن است که این اصل شرایط و صفات فقهی که توسط خبرگان برای

رهبری امت اسلامی انتخاب و معرفی می‌شود را بیان می‌کند. و ما در این جا آنها را به

صورت جداگانه می‌آوریم:

۱ - رهبر و حاکم اسلامی باید در تمامی ابواب مختلف فقه به حدی اجتهاد داشته

باشد که قدرت و توانایی افتا و پاسخ‌گویی به مسایل مورد نیاز جامعه را داشته باشد.

(مجتهد مطلق باشد نه مجتهد متجزی)

۲ - عدالت

۳ - تقوا

۴ - بینش صحیح سیاسی - اجتماعی

۵ - تدبیر

۶ - شجاعت

۷ - مدیریت

۸ - قدرت و توانایی کافی برای رهبری



## شرایط و صفات رهبر از دیدگاه امام خمینی علیه السلام

حضرت امام علیه السلام در خصوص شرایط و صفات حاکم اسلامی می‌فرماید:

«چون حکومت اسلامی، حکومتی مبتنی بر قانون است، آن هم فقط قانون الهی، که برای اجرای احکام و بسط عدالت در سراسر جهان مقّر شده است، زمامدار این حکومت، ناگزیر، باید دو صفت مهمّ را که اساس یک حکومت الهی است دارا باشد، و ممکن نیست یک حکومت مبتنی بر قانون تحقق یابد مگر آن که رهبر و زمامدار آن واجد این دو صفت باشد:

۱ - علم به قانون

۲ - عدالت

البته ویژگی کفایت و صلاحیت، که برای زمامدار امری ضروری است، در همان شرط نخست، یعنی علم - به معنای وسیع آن - مندرج است و شک نیست که حاکم جامعه اسلامی باید این ویژگی را نیز داشته باشد. البته اگر کسی کفایت را به عنوان شرط سوّم زمامدار مطرح کند، نیز به سزااست»<sup>(۱)</sup>.

و نیز می‌فرماید:

«دو شرطی که برای زمامدار ضروری است، مستقیماً ناشی از طبیعت طرز حکومت اسلامی است. پس از شرایط عامه مثل عقل و تدبیر، دو شرط اساسی وجود دارد که عبارتند از علم به قانون و عدالت»<sup>(۲)</sup>.

در دو مورد دیگر چنین بیان می‌دارد:

«یک مجتهد باید زیرکی و هوش و فراست هدایت یک جامعه بزرگ اسلامی و حتی غیر اسلامی را داشته باشد. و علاوه بر خلوص و تقوا و زهدی که در خور شأن

۱. امام خمینی علیه السلام، شؤون و اختیارات ولی فقیه، صص ۲۹ - ۳۰.

۲. امام خمینی علیه السلام، ولایت فقیه، ص ۳۷.

مجتهد است، واقعاً مدیر و مدبّر باشد»<sup>(۱)</sup>.

«بلکه یک فرد اگر أعلم در علوم معهود حوزه‌ها باشد ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد، و نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم‌گیری باشد، این فرد در مسایل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را به دست گیرد»<sup>(۲)</sup>.

برخی از نویسندگان گمان کرده‌اند که حضرت امام در رویکرد «دولت دینی» تنها به صفات عدالت و فقاہت اکتفا کرده است، ولی در رویکرد «دین دولتی» این شرایط را کافی ندانسته، و حتی مرجعیت، از شرایط رهبری محسوب نمی‌شود.<sup>(۳)</sup>

این فرق‌گذاری نادرست است؛ زیرا امام خمینی علیه السلام چنان که ذکر شد، هم در کتاب «البیع» و هم در «ولایت فقیه»، علم به قانون و عدالت را تنها شرط رهبری ندانسته و شرایط عامه مثل عقل و تدبیر، و نیز کفایت و صلاحیت را نیز ضروری و معتبر دانسته است.

### شرایط و صفات رهبر از دیدگاه آیه الله خامنه‌ای

مقام معظم رهبری، حضرت آیه الله خامنه‌ای، در خصوص شرایط و صفات رهبر و حاکم جامعه اسلامی می‌فرماید:

«ولایت فقیه یعنی حکومت آگاه به دین؛ «حکومت دین شناسان عادل»؛ «مدیر و مدبّر بودن» در مرتبه بعد است، آنچه به عنوان شرایط اصلی در مجری امور جامعه بر مبنای تفکر اسلام لازم است، همین دو صفت است؛ یعنی «فقاہت» و «عدالت». البته اگر فقیه عادل بخواهد جامعه را درست اداره کند باید «مدیر و مدبّر» باشد، «جریان

۱. همو، صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۹۸.

۲. همان مأخذ، ص ۴۶.

۳. ر.ک: اکبر گنجی، مقاله دولت دینی و دین دولتی، مجله کیان، شماره ۴۱، ص ۲۲.

شناس» باشد تا جامعه را از لغزش در پرتگاه‌ها نجات دهد. علاوه، «زمان شناس» و «مردم شناس» باشد و دارای «حکمت سیاسی» نیز باشد، اما مبنای آن دو صفت هستند. صفات دیگر جزو لوازم آن دو است»<sup>(۱)</sup>.

و نیز می‌فرماید:

«ولی فقیه باید به قرآن و احکام اسلامی کاملاً مسلط باشد؛ یعنی قدرت فقاہت داشته باشد و بتواند اسلام را بفهمد، دین را بشناسد، احکام الهی را کشف کند، با قرآن و سنت مانوس باشد و توانایی استنباط احکام شرعی را داشته باشد، غیر از فقاہت و عدالت، «درایت» و «کفایت» نیز لازم است. این هم شرط قهری و عقلی است. کسی که کفایت اداره کاری را ندارد، نمی‌شود او را زمامدار کرد.

لذا این سه شرط اساسی؛ یعنی فقاہت، عدالت و کفایت (که خود کفایت، شامل کفایت ذهنی و عملی می‌شود) یک انسان را شایسته و لایق می‌کند که ولایتی را که متعلق به خدا و پیامبر است، در اختیار بگیرد. اگر در یک زمان از این گونه افراد، تعداد بسیاری بودند یا چند نفر بودند، انتخاب آن ولی فقیه‌ای که چنین سیمت بزرگی را برعهده خواهد گرفت، با مردم است، و این در قانون اساسی، نیز هست. در عمل امیرالمؤمنین علیه السلام در صدر اسلام نیز هست که مردم آمدند و اصرار کردند و امیرالمؤمنین علیه السلام را به خلافت برگزیدند.

در ایران، مردم مبارزه کردند، خون دادند و با فداکاری بزرگ‌ترین حماسه‌های تاریخ را آفریدند تا طاغوت را بر کنار کردند و انسانی فقیه، عادل، با تقوا، زاهد، مخالف هوای نفس، هوشمند، مسلط بر مسایل جهانی، و آگاه از جریان‌ات جهانی و دلسوز برای امت اسلامی را بر قدرت مسلط، و قدرت را بر او تفویض کردند»<sup>(۲)</sup>.

۱. آیه الله خامنه‌ای، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳۶۲/۲/۳۰.

۲. همان مأخذ، ۱۳۶۶/۱۱/۱۷.

# فصل نهم

## ولایت فقیه و مرجعیت

## مجتهد متجزی و مطلق

اجتهاد چنان که بیان شد، از ماده «جُهد» به معنی «منتهای کوشش» است. از آن جهت به فقیه، مجتهد گفته می‌شود که باید منتهای کوشش و جهد خود را در استخراج و استنباط احکام الهی به کار ببرد.

اما مجتهد، یا مجتهد متجزی است یا مجتهد مطلق.

مجتهد مطلق کسی است که صدر و ساقه اسلام را با استنباط و استدلال می‌شناسد، و نسبت به تمام ابواب فقه اسلامی اجتهاد دارد.

مجتهد متجزی کسی است که نه در تمام ابواب فقه، بلکه نسبت به برخی از فقه اسلام اجتهاد دارد.

در اسلام، آن کس که متجزی در فقه است - درباره امور جامعه - مانند عوام است و هیچ سمت خاصی به او محول نمی‌گردد. به عبارتی، مجتهد متجزی حق دخالت در سیاست کلی مملکت را ندارد، چون فقیه جامع الشرائط نیست. چنان که آن کس که می‌گوید دین از سیاست جداست روحاً متجزی است. اجتهاد مطلق در محور تمام اسلام است، و اسلام یک مجموعه منسجم است. به گونه‌ای که دیانت آن عین سیاست، و سیاست آن عین دیانت آن است.

با توجه به مطالب یاد شده، ولی فقیه و رهبر جامعه اسلامی باید «اجتهاد مطلق» داشته و خود مجتهد مطلق و فقیه جامعه الشرائط باشد. و از آن جایی که اسلام یک واحد غیر قابل تجزئ است؛ بنابراین کسی که در علم و عمل نسبت به ابواب فقه و نیز صدر و ساقه دین مجتهد و متعهد باشد، دارای چنین ولایتی است.

### اعلمیت یا نصاب فقاہت در ولایت

یکی از مسایل و مباحثی که در باب ولایت فقیه، قابل بررسی است، این است که «ولی امر» از چه نصابی در «فقاہت» باید برخوردار باشد؟ آیا اجتهاد مطلق به معنی قدرت استنباط احکام فقهی در کلیه ابواب فقه کافی است؟ و یا فراتر از آن، باید در استنباط احکام از دیگران «اعلم» باشد؟

چنان که گفته شد، در فقه شیعه، سه شأن و سمت برای «فقیه» شمرده شده است:

- ۱- افتاء: فقیه و مجتهد مطلق، حق دارد فتوا دهد و دیگران برابر فتوای او عمل کنند.
- ۲- قضاوت: حق قضاوت به مجتهد و انهاده شده است و او می تواند در این زمینه دخالت کند، و حکمش به منزله حکم امام معصوم است.
- ۳- ولایت و زعامت (ولایت عامه): در دوران غیبت که دسترسی به امام معصوم امکان ندارد، برابر روایات و توفیق شریف و براهین عقلی، اجرای احکام اسلامی به عهده فقیه واجد شرایط است.

با توجه به شأن نخست، مردم برای فراگیری احکام الهی به سراغ فقیه رفته و از او «تقلید» می کنند. در بعد دوم، مردم برای حل اختلافات و رفع خصومت ها به او مراجعه می کنند و از او «حکم قضایی» می گیرند. و در بعد سوم، مردم برای اداره جامعه و رفع نیازهای اجتماعی از او تبعیت می کنند و اداره «حکومت» را از او می طلبند.

«فقاہت» و «عدالت»، از عناصر مشترک و شرایط لازم هر سه شأن و سمت راست که بدون هر یک، تصدی هیچ شخصی برای هیچ یک از این امور جایز نیست. ولی

علاوه بر این دو عنصر مشترک، هر یک از این شؤون می تواند دارای شرایط اختصاصی و ویژه‌ای نیز باشد، این شرایط ویژه، برخاسته از «نقش خاصی» است که فقیه، در قضاوت، مرجعیت یا ولایت عامه به عهده می‌گیرد، و بر اساس این نقش، آمادگی‌های ویژه‌ای باید کسب نماید.

فقیهان، با تفکیک این شؤون، به بررسی این نکته پرداخته‌اند که «اعلمیت» در کدام یک از این شؤون لازم است، و برای اجرای کدام نقش، اجتهاد کفایت می‌کند؟  
عده‌ای از فقها کوشیده‌اند با استناد به برخی روایات ثابت کنند که «اعلمیت» در شؤون مورد نظر لازم است، در صورتی که با بررسی دقیق «سندی» و یا «دلالتی» روایات عکس آن ثابت می‌شود. ضمن این که فقهای بسیاری «شرط اعلمیت» در تصدی امور جامعه را نپذیرفته‌اند.

در احادیث مورد استناد، تعبیری از قبیل «أقواهم علی الامر»، «أعلم بامر الله»، «أعلم منه»، «أعلم الناس بحلال الله وحرامه وجميع ما يحتاج اليه الناس»، «أعلم بكتاب الله وسنة نبيه»، «افقه في الدين» و «أولئ بذلك» وارد شده است، که می‌توان واژه‌های تفصیل مندرج در روایات را به یکی از دو حوزه ذیل داخل کرد:

۱- توانایی در اداره و مدیریت.

۲- آگاهی به کتاب و سنت.

آنچه می‌توان به طور خلاصه در این زمینه بیان کرد، چهار مطلب است:  
مطلب اول - از آن جایی که تعبیر مذکور به صورت مکرر در احادیث و روایات آمده و ترتیب خاصی را به همراه ندارد، باید گفت که «اعلمیت» به عنوان یک شرط در کنار سایر شرایط برای رهبری است، و اعلمیت، یکی از مرجحات و در عرض اقوا بودن در اداره امور است؛ یعنی از روایات تقدم اعلمیت استفاده نمی‌شود.

مطلب دوم - از آن جا که ضرورت شرط لیاقت (به مفهوم عام آن) و عدالت در رهبر، قطعی و مسلم است، اکتفا نمودن به شرط «اعلمیت» در برخی روایات نه به معنای

افکار شروط دیگر بلکه به جهت مفروغ<sup>۱</sup> عنه دانستن آنها بوده است.

۳- احتمال دیگر این است که هر جا «اعلمیت» به تنهایی به کار رفته است منظور، اعلمیت به معنای افقهیت نمی‌باشد، بلکه با در نظر گرفتن تناسب حکم و موضوع، اعلمیت متناسب با موضوع که همان رهبری جامعه است مورد نظر است؛ یعنی کسی که در زمینه رهبری امت اسلام از دیگران اعلم است. در این صورت اعلمیت ناظر به همه شرایط خواهد بود و اختصاص به شرط فقاہت نخواهد داشت.

۴- احتمال می‌رود تکیه بر عنوان «اعلمیت» در برخی از روایات با فرض تساوی فقها در سایر شرایط رهبری باشد؛ یعنی اگر شرایط لازم برای رهبری در چند تن از فقها موجود بود، فقیهی که اعلم از دیگران است برای رهبری اصلح بوده و بر سایرین مقدم است، این احتمال، تنها صورتی است که می‌توان بر عنصر «اعلمیت» به معنای «افقهیت» در کنار سایر شرایط تکیه کرد.

### دیدگاه‌های فقهای شیعه دربارهٔ اعلمیت

نظرات و دیدگاه‌های فقهای بزرگ شیعه، در طول بیش از ده قرن گذشته، از شیخ مفید تا کنون، نشان می‌دهد که آنها به اتفاق، «اعلمیت فقهی» را شرط تصدی منصب ولایت و رهبری امت اسلام نمی‌دانستند. این افکار از آن جا به دست می‌آید که ایشان در مقام شمارش شرایط حاکم، هیچ اشاره‌ای به اعلمیت نکرده، و گاهی به صراحت آن را رد کرده‌اند.

شیخ مفید<sup>۲</sup> که در رتبهٔ نخست فقیهان و متکلمان شیعه قرار دارد، اشاره‌ای به مسأله اعلمیت نکرده و در کتاب شریف «المقنعه» از کلمهٔ «فقهای شیعه» استفاده می‌کند. وی که بنابر روایات، اقامهٔ حدود الهی، اجرا و تنفیذ احکام، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد و مبارزه با کافران، داوری و قضاوت و بسیاری دیگر را از اختیارات ولی فقیه واجد شرایط می‌داند، و در باب اقامهٔ حدود، که حق امامان<sup>۳</sup> و سلطان اسلام



است، ابراز می‌دارد: «این حق را به فقیهان شیعه وانهاده‌اند».

مرحوم سید محمد مجاهد رحمته الله، استاد شیخ انصاری رحمته الله دربارهٔ شرط اعلیت در غیر فتوا می‌نویسد:

«آیا حکم غیر فتوا و قضاوت، از اموری که بسان فتوا، اجتهاد در آنها شرط است، اعلیت در آن لازم است، یا خیر؟ سخن روشن و صریحی از فقیهان در این باره نیافتیم، ولی از ظاهر سخن آنان که قید و شرطی ندارد، «شرط نبودن اعلیت» فهمیده می‌شود»<sup>(۱)</sup>.

استاد دیگر شیخ انصاری، علامه ملا احمد نراقی، اعلیت را در قضاوت و مقام‌های فقیه و حتی فتوا، لازم نمی‌شمارد و می‌فرماید:

«حق این است که عمل به فتوای فقیه غیر اعلم جایز است، و مردم حق‌گزینش در همه حال و همیشه - به خاطر اصل و اطلاق‌ها - دارند. این مطلب را فتوا دادن اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، تأیید می‌کند، با این که زبانزد بود آنها در رتبه یکسان نیستند و کارشان را هم کسی رد نکرد»<sup>(۲)</sup>.

مرحوم شیخ حسن نجفی معروف به صاحب جواهر، اعلیت را در باب قضا و امور ولایی شرط نمی‌داند:

«شاید بتوان گفت صلاحیت مفضول و منصوب بودن وی و همسان افضل بودن در ولایت از امور قطعی است که جای وسوسه و تردیدی ندارد»<sup>(۳)</sup>.

شیخ اعظم انصاری رحمته الله فرموده است:

«همچنین در منصب‌های حکومتی، چون تصرف در اموال امام، و عهده‌داری امور ایتام، «اعلیت» شرط نیست، بلکه اعلیت در هنگام اختلاف در فتوا شرط

۱. آیه الله مجاهد، مفاتیح الاصول، ص ۶۳۲.

۲. ملا احمد نراقی، مستند الشیعه، ج ۲، ص ۵۲۱، چاپ سنگی.

۳. شیخ حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۴۰، ص ۴۴.

است»<sup>(۱)</sup>.

مرحوم آیه الله میرزای قمی رحمته و علامه رشتی رحمته نیز اعلیّت را شرط نمی دانند<sup>(۲)</sup>.  
 مرحوم آیه الله سید محمد کاظم یزدی در این باره نوشته است:  
 «لَا يَعتبرُ الأَعْلَمِيَّةُ فيما أمره راجعٌ إلى المُجتهدِ إلا في التَّقْلِيدِ»<sup>(۳)</sup>.  
 در اموری که از حوزه کاری مجتهد به شمار می آید «اعلم» بودن معتبر نیست.  
 فقیهانی که در نظریه فوق با مرحوم یزدی موافق بوده و سخن او را بدون هیچ گونه ایراد یا حاشیه ای پذیرفته اند، عبارتند از:

- ۱- آیه الله شیخ علی جواهری
- ۲- آیه الله سید محمد فیروز آبادی
- ۳- آیه الله میرزا حسین نائینی
- ۴- آیه الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی
- ۵- آیه الله آقا ضیاء الدین عراقی
- ۶- آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی
- ۷- آیه الله سید محمد حجت کوه کمره ای
- ۸- آیه الله سید محمد تقی خوانساری
- ۹- آیه الله شیخ محمد حسین کاشف الغطاء
- ۱۰- آیه الله حاج آقا حسین بروجردی
- ۱۱- آیه الله سید عبدالهادی حسینی شیرازی
- ۱۲- آیه الله سید محسن حکیم
- ۱۳- آیه الله شیخ محمد رضا آل یاسین
- ۱۴- آیه الله سید احمد خوانساری

۱. شیخ انصاری، التقلید، لجنة تحقیق تراث الشیخ الاعظم، ص ۶۷.  
 ۲. ر.ک: الاجتهاد والتقلید و مناصب الفقیه، صص ۱۴۱-۱۴۲، و نیز ص ۵۱.  
 ۳. سید محمد کاظم یزدی، عروة الوثقی، ج ۱، ص ۲۵.

۱۵- آیه الله سیّد ابوالقاسم خویی

۱۶- آیه الله امام خمینی

۱۷- آیه الله سید شهاب الدین نجفی مرعشی

۱۸- آیه الله سیّد ابوالحسن رفیعی قزوینی

۱۹- آیه الله سید محمود شاهرودی

۲۰- آیه الله سیّد محمد هادی میلانی

۲۱- آیه الله سیّد محمّد رضا گلپایگانی

۲۲- آیه الله شیخ محمّد علی اراکی

۲۳- آیه الله سیّد ابراهیم اصطهباناتی

۲۴- آیه الله سیّد جمال الدین موسوی گلپایگانی و...

نقل کرده‌اند که عالم عامل سیّد محمّد فشارکی اصفهانی هنگامی که پس از رحلت میرزای شیرازی اوّل، برای قبول مرجعیت به او مراجعه کردند، فرمود: «من شایسته مرجعیت نیستم؛ زیرا ریاست دینی و مرجعیت اسلامی به غیر از علم فقه امور دیگری لازم دارد، از قبیل اطلاع از مسایل سیاسی و شناختن موضع‌گیری‌های درست در هر کار»<sup>(۱)</sup>. و اما، امام خمینی علیه السلام اعلیّت را از شرایط ولی فقیه نمی‌داند و تنها اجتهاد را در ولیّ امر لازم می‌شمارد. ایشان ضمن این که نظر محمد کاظم طباطبایی یزدی را در عروة الوثقی می‌پذیرد، اضافه می‌کند:

«رهبر باید نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی آگاه، و بر ادارهٔ جامعه توانا باشد».

و نیز دربارهٔ شرط مرجعیت برای تصدّی امر رهبری، می‌فرماید:

«من از ابتدا معتقد بودم و اصرار داشتم که شرط مرجعیت لازم نیست. مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسر کشور کفایت می‌کند، اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند. وقتی آنها هم فردی را

۱. محمّد رضا حکیمی، بیدارگران اقلیم قبله، صص ۱۲۸-۱۲۹.

تعیین کردند تا رهبری را به عهده بگیرد، رهبری او مورد قبول مردم است. در این صورت او ولی منتخب مردم می شود و حکمش نافذ است»<sup>(۱)</sup>.

«مرجعیت» عبارت است از یک شأن اجتماعی برای فقیه و مجتهد مطلق، که مردم به سبب مراجعه خود، به وی اعطا می کنند. البته چه بسیارند فقیهانی که علی رغم داشتن شأن علمی در حد مرجعیت، از قبول این شأن اجتماعی پرهیز می کنند. پس این گونه نیست که فقیهانی که به عنوان مرجع تقلید به مردم معرفی می شوند، لزوماً از دیگر فقها و مجتهدینی که این عنوان را پذیرفته اند، از نظر فقهی برتر باشند.

آیه الله فاضل لنکرانی در یکی از دروس خارج خود بیان داشته اند:

«معنای ولایت فقیه ولایت اعلم نیست، مسأله مرجعیت نیست که بگوییم: عده ای از علما - حتی خود من - قایل هستیم به این که تقلید اعلم واجب است. اما این جا «ولایت فقیه» است، نه «ولایت آفقه» که اعلمیت هم در ولایت شرط باشد»<sup>(۲)</sup>.

### شرط مرجعیت و اعلمیت در قانون اساسی

در قانون اساسی مصوب سال ۱۳۵۸ شرط مرجعیت برای مقام رهبری ذکر شده بود:

«هر گاه یکی از فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم این قانون، از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شد - همان گونه که در مورد مرجع عالیقدر تقلید و رهبر انقلاب آیه الله العظمی امام خمینی چنین شده است - این رهبر، ولایت امر و همه مسؤولیت های ناشی از آن را بر عهده دارد؛ در غیر این صورت خبرگان منتخب مردم درباره همه کسانی که صلاحیت مرجعیت و رهبری دارند بررسی و مشورت می کنند. هر گاه یک مرجع را دارای برجستگی های خاص برای

۱. امام خمینی رحمته الله علیه، سخن آفتاب، ص ۷۲، ۶۸/۲/۹.

۲. محمد فاضل لنکرانی، سخنرانی در جلسه درس خارج فقه، ۷۶/۹/۱.

رهبری، بیابند او را به عنوان رهبر به مردم معرفی می‌نمایند و گرنه سه یا پنج مرجع واحد شرایط رهبری را به عنوان اعضای شورای رهبری تعیین و به مردم معرفی می‌کنند».

اما در متن اصل یکصد و هفتم قانون اساسی، پس از بازنگری، مصوب سال ۱۳۶۸، شرط مرجعیت حذف و به جای آن شرط «اعلمیت» - البته نه فقط به معنای فقهی آن - جایگزین شد، در این اصل چنین آمده است:

«پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیه الله العظمی امام خمینی علیه السلام که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری درباره همه فقهای واجد شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم بررسی و مشورت می‌کنند، هر گاه یکی از آنان را «اعلم» بر احکام و موضوعات فقهی یا مسایل سیاسی، اجتماعی و یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند، او را به رهبری انتخاب و معرفی نمایند. رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسؤولیت‌های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت. رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است».

لذا لازم نیست که ولی فقیه، حتماً مرجع بالفعل باشد، بلکه صلاحیت مرجعیت کافی است، و فقاہت و صلاحیت مرجعیت شرط لازم برای ولایت است؛ یعنی ولی امر حتماً باید فقیه باشد ولی هر فقیه و مرجعی لزوماً «ولی» نیست. البته این بدان معنی نیست که فقیه رهبر نمی‌تواند مرجع باشد یا مرجع شود، که مرجعیت فعلی شرط رهبری نیست. رهبری هم مانع مرجعیت نیست و اگر فقیه رهبر، طبق موازین متعارف، به مرجعیت نیز پذیرفته شود، نه تنها اشکالی ندارد، بلکه در بسیاری از موارد امر تسهیل خواهد شد. به هر حال حذف مرجعیت از قانون اساسی، هم بعد فقهی داشت و هم بعد سیاسی،

اجتماعی.

امام خمینی علیه السلام در این خصوص می فرماید:

«من از اول با شرط مرجعیت در رهبر موافق نبودم و مجتهد عادل را کافی می دانستم... در اصل قانون اساسی من این را می گفتم، ولی دوستان در شرط مرجعیت پافشاری کردند، من هم قبول کردم، من در آن هنگام می دانستم که این در آینده نه چندان دور قابل پیاده شدن نیست».

خلاصه، مراد از «اعلمیت» در قانون اساسی، فقط اعلمیت فقهی نیست، بلکه در استنباط احکام و هم در شناخت موضوعات و هم مسایل حکومتی و سیاسی است<sup>(۱)</sup>.

---

۱. امام خمینی علیه السلام، سخن آفتاب، ص ۷۲، ۹/۲/۶۸.

# فصل دهم

## وظائف و اختیارات

### ولی فقیه

## وظایف ولی فقیه

در عصر غیبت امام زمان (عج)، فقیه جامع شرایط، طبق سِمَت‌های «افتا» و «قضا» و «ولایت» و وظایف و اختیارات گوناگونی نسبت به احکام اسلام خواهد داشت؛ زیرا اسلام یک بخش علمی دارد و یک بخش اجرایی؛ و مجتهد مطلق عادل، هم درباره بخش علمی اسلام مسؤول است و هم درباره بخش عملی آن مسؤولیت دارد.

وظیفه فقیه در ساحت قدس مسایل علمی اسلام، جهاد مستمر با استمداد از منابع معتبر مانند «کتاب» و «سنت معصومین» و «عقل» و «اجماع» و عدم اختلاط آنها با قیاس و استحسان و مصالح مرسله و مانند آنها و همچنین با اعتماد بر مبانی استوار پذیرفته شده در اسلام و پرهیز از التقاط آنها با مبانی حقوق مکتب‌های غیر الهی خواهد بود. از این طریق است که حکم زلال اسلام ناب را به دور از آمیزش با الحاد شرق یا استکبار غرب تحصیل نموده و حجت خدای سبحان را نسبت به خود و مقلدان خویش اعلام می‌دارد. و اما وظیفه فقیه عادل نسبت به بخش اجرایی اسلام عبارت از آن است که چون قوانین اسلام برای تأمین سعادت دنیا و آخرت مردم تنظیم شد و تنها راجع به عبادت‌های روحی نظیر پرستش فرشتگان نیست، قهراً تماس مستقیمی با عالم طبیعت و قلمرو ماده و حرکت دارد و هر چه در محدوده طبیعت راه یافت بدون تراحم نخواهد بود، و اگر چاره



درستی برای رفع مزاحمت‌ها پیش‌بینی شده باشد، محذور به بار نمی‌آید، و آن که موظف به رفع تزاحم است باید حدود همه احکام را کاملاً شناسایی کرده باشد تا بهترین کیفیت رفع تزاحم را که تقدیم اهم بر مهم است در خصوص مورد تزاحم اعمال نماید<sup>(۱)</sup>.

در راستای اعمال حق حاکمیت، وظایف بسیاری بر عهده حاکم اسلامی قرار می‌گیرد، همچون: دفاع از هجوم بیگانگان، منع کافران از استیلا بر کشورهای اسلامی، ایجاد روابط نامطلوب با کشورهای دیگر، رعایت حقوق داخلی شهروندان، فرمان جنگ و صلح، رفع منازعات بین اشخاص، تنظیم روابط کلان سیاسی و اقتصادی، انعقاد پیمان و قرارداد با دولت‌ها، محدود ساختن اختیارات اشخاص و... همه اینها در چارچوب دستورات حکومتی اسلام، زیر مجموعه وظیفه حاکمیت حاکم اسلامی می‌باشد.

مرحوم علامه نراقی در بخشی نسبتاً مفصل، برخی از وظایف فقهای واجد شرایط را برشمرده که ما در این جا فقط به عناوین آنها اشاره می‌کنیم:

- ۱- مقام افتا.
- ۲- قضاوت و داوری.
- ۳- اجرای حدود الهی.
- ۴- حفظ اموال یتیمان.
- ۵- نگهداری اموال دیوانگان.
- ۶- حفظ اموال غایبان.
- ۷- ولایت در امور مربوط به زناشویی.
- ۸- به کار گماردن ایتام و سفیهان.
- ۹- تصرف در اموال امام علی<sup>علیه السلام</sup>.

۱۰ - تمام امور جامعه که امام علیه السلام مستقیماً انجام می‌داده است.

لازم به ذکر است که «وظایف» به کارهایی گفته می‌شود که بر عهده «موظف» گذارده شده و باید آنها را انجام دهد و ترک آنها روانیست. اما اختیارات همان طور که از معنی لغت پیدا است، کارهایی است که در اختیار است و می‌تواند انجام دهد، اما قطعاً دیگری نمی‌تواند آنها را انجام دهد، چون مربوط به رهبر است

در اصل صد و یازدهم قانون اساسی آمده است:

هر گاه رهبر از انجام «وظایف» قانونی خود ناتوان شود، یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز فاقد شرایط بوده است، از مقام خود بر کنار خواهد شد.

در آخر فرازی از فرمایشات امام خمینی را می‌خوانیم:

این جا صحبت از مقام نیست، بلکه صحبت از وظیفه است، ولایت یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، یک وظیفه سنگین و مهم است؛ نه این که برای کسی شأن و مقام غیرعادی به وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر، ولایت مورد بحث - یعنی حکومت و اجرا و اداره - برخلاف تصویری که خیلی افراد دارند امتیاز نیست، بلکه وظیفه‌ای خطیر است<sup>(۱)</sup>.

و نیز فرموده است:

ائمه و فقهای عادل موظف‌اند که از نظام و تشکیلات حکومتی برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام و خدمت به مردم استفاده کنند. صرف حکومت برای آنان جز رنج و زحمت چیزی ندارد؛ منتها چه بکنند؟ مأمورند انجام وظیفه کنند. موضوع «ولایت فقیه» مأموریت و انجام وظیفه است<sup>(۲)</sup>.

۱. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۰.

۲. همان مأخذ، ص ۴۴.

## اختیارات باید متناسب با وظایف باشد

با توجه به وظایف و شؤون و مناصبی که برای ولی فقیه برشمرده شد، پیداست که وقتی برای کسی وظیفه یا وظایفی تعیین می‌شود، باید شرایط انجام و تحقق آن وظیفه را در اختیارش قرار داد و قدرت قانونی برای اجرای آن وظایف را داشته باشد؛ یعنی اختیارات متناسب با وظایف به او سپرده شود.

مثلاً: وقتی دولت را موظف به حفظ امنیت داخلی کشور می‌کنند، باید آنچه را که لازمه حفظ امنیت است، در اختیار داشته باشد، و همین طور وقتی که دفاع از مرزهای کشور را به عهده دولت می‌گذارند، باید اختیار داشته باشد که برای تأمین مرزها آنچه را که لازم است عمل کند و گرنه سپردن مسؤلیت بدون دادن اختیارات لازم، کار لغو و بی‌نتیجه‌ای است. پس متناسب با وظایفی که به عهده دولت اسلامی گذاشته می‌شود باید اختیاراتی هم برای انجام این وظایف به او داده شود.

بنابراین، برای انجام و تحقق وظایف مهمی که به عهده ولی فقیه و حاکم اسلامی است، باید اختیاراتی متناسب با آن وظایف داشته باشد، این وظایف و شؤون از ناحیه شرع به او داده شده است؛ لذا اختیاراتش را هم شرع معین می‌کند. گرچه برای اجرای حدود و بهره‌مندی از اختیارات و انجام کامل وظایف خود، لازم است امت اسلامی با وی بیعت نمایند و حاکمیت او را بپذیرند.

## اختیارات ولی فقیه

یکی از مباحث مهم و ریشه‌ای که مورد بحث و نظر قرار دارد، مسأله اختیارات ولی فقیه و حاکم اسلامی است، لذا در اصل این که رهبر جامعه اسلامی باید اختیاراتی داشته باشد، خلافی نیست؛ بلکه به تناسب این که ولایت فقیه را مطلق بدانیم یا مقید، حدود اختیارات ولی فقیه فرق می‌کند.

به طور کلی اختیار و اقتدار «امامت و رهبری جامعه اسلامی» دو جنبه دارد:

۱- جنبه اسلامیت؛ که امام زمان (عج) به عنوان آخرین حجت خدا، فقهای واجد شرایط را در عصر غیبت، به عنوان حجت الهی معرفی کرده و فرموده است: «فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ». (بر اساس تئوری نصب)

۲- جنبه قراردادی و جمهوریت: که مردم یا «امت اسلامی» اقتدار خویش و اختیارات نظام سیاسی را به او منتقل می‌نمایند. (بر اساس تئوری انتخاب).

در مورد اول: بعضی از علما و فقها معتقدند که فقیه تنها در امور حسبه ولایت داشته و بیش از آن در محدوده کاری ولی فقیه نیست. و «امور حسبه» یعنی کارهایی که شارع مقدس راضی به ترک آنها نبوده ولی، متولی خاصی برای انجام آن امور در کار نیست، همانند حفظ مال یتیم بی‌قیمت، تصرف در اموال غایب و قاصر، تصرف در اوقاف عامه و... که در مباحث بعدی شرح و توضیح بیشتری پیرامون «حسبه» خواهیم داد. از این نظریه به عنوان «ولایت مقید و محدود فقیه» یاد می‌شود.

۲- بسیاری از علما و فقهای بزرگ از جمله شیخ مفید، علامه نراقی، صاحب جواهر، امام خمینی، معتقدند همه آنچه که برای پیامبر ﷺ و امامان معصومین در شؤون حکومتی ثابت بود برای فقهای واجد شرایط نیز ثابت است؛ یعنی فقیه می‌تواند حکومت تشکیل داده، فرمان جنگ یا صلح بدهد، مالیات بگیرد و به مصرف برساند، اجرای حدود کند و خلاصه، همه کارهای یک زمامدار تام‌الاختیار را می‌تواند انجام بدهد. از این نظریه به عنوان «ولایت مطلقه فقیه» یاد می‌شود.

دلیل اجمالی این مدعا - که در مباحث بعدی مفصلاً بحث می‌شود - عموم نیابت است؛ یعنی فقها به عنوان جانشینان و نمایندگان پیامبر و امام ﷺ معرفی شده و با تعبیرات مختلف از قبیل: «وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» «خلفایی» «مِثْلُ الْأَنْبِيَاءِ»، «أَمْنَاءُ الرُّسُلِ»، «بِمَنْزَلَةِ الْأَنْبِيَاءِ»، «قاضی»، «حاکم»، «کفیل ایتام آل محمد ﷺ» و «حجت آنان بر مردم» و غیره، در روایات از آنها یاد شده است، معلوم می‌گردد که آنان در شؤون حکومتی در همه

زمینه‌های آن نایب پیامبر و امام‌اند.

این مسأله، در مباحث برخی از دانشمندان و فلاسفه اسلامی نیز مشاهده می‌شود. به عنوان نمونه می‌توان به مجموعه آرای ابونصر فارابی حکیم و فیلسوف اسلامی قرن چهارم هجری قمری اشاره کرد. وی رهبری و پیشوایی حکومت آرمانی و یا مدینه فاضله را متعلق به فردی می‌داند که واجد صفاتی همچون: حکمت، علم به شرایع و سنت و عترت، قدرت استنباط، فراست و تدبیر، بلاغت و قدرت ارشاد و شجاعت و سلامت جسمی باشد. به نظر این متفکر اسلامی، اختیارات وسیع و مطلق رهبر اسلامی، در گرو احراز شرایط مزبور است<sup>(۱)</sup>.

ابن رشد نیز یکی دیگر از اندیشمندان و فلاسفه اسلامی قرن ششم هجری قمری است که اختیارات مطلق رهبری جامعه اسلامی را متعلق به فردی می‌داند که دارای کمالات و فضایل نظری و عملی باشد<sup>(۲)</sup>.

پس با توجه به وظایف مهم و سنگی ولی فقیه و نیز لزوم تناسب وظایف با اختیارات وی، معلوم می‌شود که اختیارات ولی فقیه و رهبر اسلامی باید مطلق باشد تا بتواند به وظایفش عمل نماید؛ یعنی با در نظر گرفتن مصالح جامعه و مسلمین می‌تواند حتی به طور موقت بعضی از احکام را تعطیل و حکم حکومتی بدهد.

## سخنی پیرامون مصلحت

گفته شد که ولی فقیه در اداره جامعه اسلامی باید «مصلحت» جامعه و مسلمین را در نظر داشته باشد. «مصلحت» در لغت به معنای سود است و در برابر مفسده به کار برده می‌شود.

«شرتوتی» درباره مصلحت می‌نویسد:

۱. مصطفی راغب، فی سبیل موسوعة فلسفیه، صص ۹۰-۱۰۹ به نقل از، ولایت فقیه، حدود و اختیارات و وظایف، ص ۳۲.
۲. تاریخ الفلسفة العربیة؛ به نقل از، ولایت فقیه، حدود اختیارات و وظایف، ص ۳۲ و ۳۳.

مصلحت، یعنی آنچه که بر عمل بار است و سبب صلاح و شایستگی می‌گردد. از همین باب است این سخن که:

«امام مصلحت را در این دید» یعنی این، چیزی است که سبب صلاح می‌شود، از این روی، کارهایی که انسان انجام می‌دهد و سبب سودبری وی می‌شود، به این نام نامیده می‌شوند<sup>(۱)</sup>.

ابوحامد محمد غزالی در مقام تعریف مصلحت می‌نویسد:

مصلحت در اصل عبارت است از جلب منفعت و یا دفع ضرر. البته مقصود ما از آن، جلب منفعت و دفع ضرر دنیوی و مقاصد آدمی نیست، بلکه مقصود حفظ مقاصد شرع است که مهم‌ترین آن حفظ دین، نفس، نسل، عقل و مال انسان‌هاست<sup>(۲)</sup>.  
برخی از دانشمندان نیز گفته‌اند:

هدف شارع مقدس در قوانین و فرامین خود، حفظ دین و حمایت از جان و مال و ناموس آدمیان است. آنچه که در حمایت از این پنج اصل دخالت دارد «مصلحت» و آنچه برخلاف آنها است «مفسده» نامیده می‌شود<sup>(۳)</sup>.

بر این اساس، مصلحت از دیدگاه اسلام، یعنی هر کاری که به سود و صلاح مادی و یا معنوی جامعه باشد؛ اما در مکتب‌های مادی، چون باوری به خدا و قیامت و معنویت ندارند، مصلحت و مفسده فقط در چارچو سود و زیان‌های مادی تفسیر می‌شود.

اما متأسفانه هرازچندگاهی، شاهد اظهار نظرهای نادرست و ابهام‌انگیز از سوی ناآشنایان به گستره، مفهوم، محتوا و کارگشایی این گزاره هستیم.

گروهی به کارگیری عنصر «مصلحت» را از سوی حکومت اسلامی، امری ناپسند و «دین را فدای حاکمیت کردن» دانسته‌اند<sup>(۴)</sup>.

۱. السعید الخوری الشرتوتی، اقرب الموارد، ماده صلح.

۲. محمد ابراهیم جنّاتی، منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، ص ۳۲۹.

۳. همان، ص ۳۳۰.

۴. مهدی بازرگان، آخرت و خدا، هدف بعثت انبیا، مجله کیان، شماره ۲۸، ص ۵۸.

دسته‌ای دیگر، پذیرش این اندیشه را در اندیشه سیاسی و ولایت فقیه، امری پسندیده می‌دانند، ولی بر این پندارند که به جدایی ساختاری نهاد دین از دولت و به وجود آمدن سکولاریزم و عرفی شدن حکومت اسلامی و فقه شیعی می‌انجامد. اینان وانمود کرده‌اند به هر میزان از عنصر مصلحت، بهره ببریم به همان اندازه از دین و شریعت جدا شده‌ایم، چرا که آنان مصلحت را عنصر برون دینی، بلکه ضدّ دین می‌شمرند<sup>(۱)</sup>.

در این رابطه ذکر چند نکته ضروری است:

۱- باید توجه داشت که روایات بسیاری وجود دارد که گویای ریشه‌داری عنصر مصلحت در اسلام است و نشانه این حقیقت است که مصلحت عنصری اصل و جوشیده از متن دین و شریعت است.

امام باقر علیه السلام در جواب کسی که از حضرت درباره علت حرمت خمر و مردار و خون و گوشت خوک سؤال کرده بود فرمود:

خداوند، چیزی را حلال و یا حرام ننمود، بدان جهت که آن را خوش یا ناخوش داشته است، ولی چون خلائق را آفرید آنچه را که قوام آنها بدان است، و مصالح آنها در آن است می‌دانست؛ از این رو آن را برایشان حلال و مباح دانست. و این تفضل و لطفی است از جانب پروردگار که در جهت مصلحت خلائق رعایت شده، و نیز آنچه را که مایه زیان آنها است، می‌دانست؛ لذا از آن جلوگیری نموده و آن را حرام فرمود، گرچه در موقع اضطرار به اندازه ضرورت تجویز شده است<sup>(۲)</sup>.

و یا امام رضا علیه السلام در ضمن روایتی می‌فرماید:

در همه آنچه خداوند حلال فرموده، صلاح و بقای بندگان را می‌یابیم و بشر بدانها نیاز دارد، و بدون آنها زندگی درستی نخواهد داشت. و در همه آنچه خداوند حرام فرموده است، فساد و نابودی بندگان و بی‌نیازی آنها را بدان می‌یابیم. خداوند

۱. جهانگیر صالح پور، فرآیند عرفی شدن فقه شیعی، مجله کیان، شماره ۲۴، ص.

۲. شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۳۷۶، کتاب اطعمه و اشربه، حدیث ۱.

پاره‌ای از چیزهایی را که حرام کرد، به هنگام نیاز حلال کرده است؛ زیرا در آن هنگام، در استفاده از آنها مصلحت وجود دارد، مانند حلال بودن استفاده از مردار، خون و گوشت خوک، به هنگام نیاز شدید؛ زیرا به هنگام نیاز در استفاده از آنها، مصلحت است<sup>(۱)</sup>.

و در روایتی دیگر امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

هر چه مایهٔ پایداری زندگی است و در ابعاد مختلف مصلحت مردم نقش دارد، مورد دستور شرع قرار گرفته، و به عکس، هر چه مایهٔ فساد و تباهی حیات است، مورد منع قرار گرفته؛ زیرا علاوه بر زیان جسمانی، ضرر نفسانی نیز دارد<sup>(۲)</sup>.

۲- در بازشناسی مصالح، باید حداقل دو شرط را لحاظ و رعایت کرد: اول این که مصلحت سنجی‌ها باید با توجه به قانون‌های شریعت اسلامی انجام گیرد. دوم این که اصل اهم و مهم رعایت گردد.

امام خمینی رحمته الله علیه می‌فرماید:

همه چیز در حکومت اسلامی، باید برابر با قانون‌های الهی باشد، حتی پیروی از کارگزاران حکومت. بله، حاکم اسلامی، مجاز است در موضوعات، برابر صلاح مسلمانان و یا حوزهٔ حکومتی خود عمل کند. چنین اختیاری، استبداد به رأی نیست، بلکه عمل بر اساس مصلحت است. نظر و دیدگاه حاکم نیز، همانند عمل او تابع مصلحت است<sup>(۳)</sup>.

و نیز می‌فرماید:

مصلحت نظام از امور مهمه‌ای است که گاهی غفلت از آن، موجب شکست اسلام عزیز می‌گردد. امروز جهان اسلام، نظام جمهوری اسلامی ایران را تابلوی تمام نمای حل معضلات خویش می‌دانند. مصلحت نظام و مردم از امور مهمه‌ای است که

۱. شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۹۲، مکتبه الدآوری، قم.

۲. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۶۴، باب ۲، حدیث ۱.

۳. امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۶۱.



مقاومت در مقابل آن، ممکن است اسلام پابرهنگان زمین را در زمان‌های دور و نزدیک زیر سؤال ببرد، و اسلام آمریکایی مستکبرین و متکبرین را با پشتوانه میلیاردها دلار به وسیله‌ای داخلی و خارجی آن، پیروز گرداند<sup>(۱)</sup>.

استاد شهید مطهری، در این باره می‌گوید:

«اگر نیازهای عمومی جامعه و یا ضرورت تعدیل ثروت ایجاد کند که مالیات تصاعدی وضع شود باید این کار انجام شود، و یا اگر مصلحت جامعه اسلامی باشد می‌توان از یک مالک و یا گروهی سلب مالکیت کرد. حاکم اسلامی، برای مصلحتی بزرگ‌تر می‌تواند چنین کارهایی را انجام دهد»<sup>(۲)</sup>.

۳- در فقه شیعه، هر جا از ولایت سخن رفته، از مصلحت نیز سخن به میان آمده است، تا جایی که امام خمینی می‌نویسد:

«اصل اولی در هر ولایتی این است که مقید به مصلحت باشد»<sup>(۳)</sup>.

۴- مصلحت‌ها به دو گونه‌اند: الف- مصلحت‌های ثابت، که برای همیشه قابل پیش بینی است، مانند ابواب گوناگون عبادات و مقدمات آن، ابواب محرمات، احکام مواریث، نکاح، طلاق، عدّه، حدود، قصاص، دیات و احکامی از این دست. اینها در هیچ شرایطی تغییرپذیر نیستند؛ زیرا مصالح زیربنایی این گونه احکام همیشگی است. ب- مصلحت‌های متغیر که به اوضاع و احوال زمانه بستگی دارد، و با نام «حوادث واقعه» در توفیق شریف امام زمان (عج) از آن یاد شده، و مصالح مقتضیه یا مصالح مرسله نیز نامیده می‌شود.

درباره این گونه مصالح، از جانب شرع، ضوابطی ارائه شده، تا فقهای شایسته در هر زمان و یا تشخیص درست مصلحت در رخدادها و پیش آمدها و تطبیق دقیق آن با ضوابط کلی شرع، احکام هر یک را به گونه‌ای شایسته استخراج کنند. و فرموده

۱. امام خمینی رحمته‌الله، صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۶.

۲. مرتضی مطهری، اسلام و مقتضیات زمان، ج ۲، ص ۸۵.

۳. امام خمینی رحمته‌الله، کتاب البیع، ج ۲، ص ۵۲۶.

امام صادق علیه السلام: إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نُلقَى إِلَيْكُمْ الْأُصول، وَ عَلَيْنَا أَنْ تَفَرَّعُوا<sup>(۱)</sup>؛ که بیان اصول از ایشان و به دست آوردن فروع از آن اصول بر فقها واجب شده، اشاره به همین حقیقت است.

۵- مرجع تشخیص مصلحت، حکومت اسلامی است. مصلحت اندیشی و بازشناسی مصلحتی، ویژه نظام فقیه نیست، امروزه همه حکومت‌ها، مصلحت اندیشی و مصلحت‌شناسی حاکم را پذیرفته‌اند، در دوره حضور، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام و امامان دیگر، افزون بر ابلاغ احکام الهی، بر اساس مصلحت، برابر نیازهای زمان خود، احکامی را بیان داشته‌اند؛ مانند ویران کردن مسجد ضرار، حکم به بریدن درختان، خراب کردن ساختمان‌های غیر مجاز، بازداشتن از شکار حیوانات و غیره.  
محقق حلی درباره جهاد می‌نویسد:

جهاد، واجب کفایی است نه عینی، مگر آن که امام برابر مصلحت، آن را بر عهده شخص یا اشخاصی قرار دهد.

۶- حوزه مصلحت‌شناسی حاکم اسلامی بنابر نظر برخی از فقها و نیز حضرت امام علیه السلام فراگیر و بسی گسترده‌تر از مباحث است.

۷- بسیاری از فقیهان، پیروی از مصلحت اندیشی‌های حاکم اسلامی را واجب و سرپیچی از آن را گناه می‌دانند، چنان‌که شهید صدر می‌نویسد:

اگر حاکم اسلامی، بر اساس مصلحت، به چیزی دستور دهد، پیروی از آن بر همه مسلمانان واجب است، حتی کسانی که بر این باورند، مصلحتی را که حاکم تشخیص داده اهمیتی ندارد، نمی‌توانند از انجام آن سربرتابند<sup>(۲)</sup>.

۸- هر چند از هدف‌های «مجمع تشخیص مصلحت نظام» که به ابتکار امام علیه السلام تأسیس شد، مصالح و منافع ملی است، ولی چنین نیست که در این کار، هیچ قاعده و معیاری در کار نباشد، بلکه باید مصلحت اندیشی حاکم با توجه به شریعت صورت گیرد.

۱. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۴۵، حدیث ۵۴.

۲. شهید محمدباقر صدر، الفتاوی الواضحه، ص ۱۱۶، دارالتعارف، بیروت.

## فرق فتوا و حکم حکومتی

فتوا به معنای پاسخ به احکام مشکل است، و استفتاء یعنی درخواست جواب و پاسخ یا صدور حکم و فتوا نسبت به احکام و مسایل مشکل، که این مقام را مرجع تقلید به عهده دارد.

و اما در زمان غیبت امام زمان که ولایت و احکام مربوط به حکومت به دست فقیه است، می تواند مثلاً حکم کند که خرید و فروش اجناس فلان کشور بیگانه جایز نیست؛ مانند حکمی که توسط میرزای شیرازی صادر شد که خرید و فروش و استعمال تنباکو مطلقاً جایز نیست. پس احکام حکومتی احکامی است که به خاطر ضرورت‌ها و مانند آن به طور موقت قرار داده می شود.

فتوا و حکم از جوانبی با هم تفاوت دارند:

۱- مجتهد در بیان حکم الله با مراجعه به ادله اجتهادی و به کار گرفتن تمام کوشش خود چیزی را به دست می آورد؛ اما در مسایل حکومتی، از اوضاع و احوال و شرایط مربوط به موضوعات و حدود اطلاعات استفاده می کند و مصالح و مفاسد جامعه مورد اداره، و امت اسلام را در نظر می گیرد و حکمی که صادر می شود ممکن است موقت و محدود باشد.

۲- اطاعت یا سرپیچی از احکام الله، اطاعت و عصیان الهی بوده و ثواب و عقاب دارد؛ اما سرپیچی یا اطاعت از احکام حکومتی غیر از جهت اطاعت و عصیان الهی، اطاعت و عصیان حاکم وقت نیز هست و تشویق یا مجازات و کیفر دنیایی دارد.

۳- در مورد فتوا، تطابق و یا عدم مطابقت با حکم الله صادق است؛ اما در احکام حکومتی واقع محفوظی در کار نبوده و تطابق و عدم آن معنی ندارد.

۴- فتوا و بیان حکم الله توسط مجتهد فقط بر خود و مقلدین او حجت است و باید به آن عمل کنند؛ اما در حکم حکومتی و ولایتی، اطاعت بر همه، حتی بر دیگر فقها نیز

لازم است و تخلف از آن جایز نیست.

۵- برای صدور فتوا در باب اجتهاد هیچ گونه نیازی به شجاعت نیست و هیچ فردی نیز تاکنون ادعای چنین مطلبی را نکرده است؛ زیرا شجاعت، در استنباط احکام از قرآن و حدیث و دیگر منابع دخالتی ندارد. اما در حکم حکومتی فقیه لازم است شرایط دیگری از قبیل، آگاهی به زمان، شجاعت، مدیریت و مدبّریت نیز وجود داشته باشد.

### احکام اولیّه، ثانویّه و حکومتی

عناوینی (اعم از افعال و ذوات) که حکم شرعی بدان تعلق می‌گیرد، به دو صورت است: صورت اول، عنوان یا موضوع غیر مقید است (به قیودی چون اضطرار و...)؛ در این صورت حکمی که برای آن قرار داده می‌شود «حکم اولی» نام دارد.

در صورت دوم، عنوان یا موضوع به قیودی مانند اضطرار، اکراه، حرج، ضرر و فساد مقید است؛ در این صورت حکمی که به آن تعلق می‌گیرد «حکم ثانوی» نام دارد. مثلاً خوردن گوشت مردار به عنوان اولی حرام است، ولی اگر شخص به خوردن آن مضطر گردید، به میزان رفع گرسنگی، خوردن آن جایز می‌گردد. و یا روزه گرفتن در ماه رمضان به عنوان اولی واجب است، ولی اگر شخصی بیمار باشد یا روزه برایش زیان آور باشد افطار کردن جایز است.

به عبارتی روشن‌تر و جداگانه می‌توان گفت:

حکم اولیّه، دستوراتی است که برای مسلمانان در شرایط طبیعی و عادی آمده است؛ بدون آن که شرایط و اضطرارات در آن لحاظ شده باشد چه در عبادات، سیاسات و سایر احکام.

حکم ثانویّه، احکام موقت و محدودی هستند که این احکام، تابع حالات و روی موضوع خاصی قرار دارند، و چون حالات موقت‌اند، حکم نیز موقت است. و چون در مرحله دوم قرار دارند به احکام ثانویّه تعبیر می‌شود. مثل همان افطار روزه به هنگام بیماری.

حکم حکومتی، عبارت است از فرمان‌ها، قوانین و مقررات کلی و دستور اجرای احکام و قوانین شرعی که از سوی رهبری مشروع جامعه اسلامی در حوزه مسایل اجتماعی، با توجه به حق رهبری و بالحاظ مصلحت جامعه صادر می‌شود. و این حکم به سه شکل ظاهر می‌شود: یا حکم حکومتی با حکم اولی در تراحم است؛ یا حکم حکومتی تقویت کننده و مجری حکم اولی است، مثل حکم قتل سلمان رشدی؛ یا حکم حکومتی تأسیسی است. مثل به کارگیری جوانان در زمان صلح برای خدمت سربازی.

و اما در خصوص اشتراکات احکام حکومتی و احکام ثانوی گفته می‌شود:

- ۱- هر دو نوع احکام با موضوعات و مصادیق سر و کار دارند.
- ۲- هر دو نوع احکام متغیرند و از لحاظ زمان محدود هستند، نه دایمی و همیشگی.
- ۳- هر دو نوع احکام می‌توانند در حوزه عسر و حرج و اضطرار قرار گیرند.
- ۴- هر دو در شرایط خاصی، حاکم بر احکام اولیه و تعطیل کننده آن هستند.

اما وجوه افتراق احکام حکومتی با احکام ثانوی عبارتند از:

۱- احکام ثانوی مصطلح، بیشتر در حوزه فردی کاربرد دارد و احکام حکومتی عمدتاً در حوزه اجتماعی.

۲- احکام ثانوی فقط در حدود عسر و حرج و اضطرار کاربرد دارند، ولی احکام حکومتی می‌توانند از این معیار فراتر رفته و بر اساس مصالح و آینده‌نگری - گرچه به حد عسر و حرج نرسد - کاربرد داشته باشند.

۳- احکام ثانوی در مواردی که احکام اولی صادر شده، مطرح گردیده و موضوعیت دارند؛ حال آن که احکام حکومتی در زمینه‌ای که کتاب و سنت ساکت است نیز حکم دارد.

۴- حکم ثانوی معمولاً سبب تعطیل حکم اولی (هر چند موقت) می‌گردد؛ اما حکم حکومتی می‌تواند در جهت تحکیم، تثبیت و اجرای حکم اولی نیز صادر گردد<sup>(۱)</sup>.

۱. ر.ک: نشریه حکومت اسلامی، شماره ۷، ص ۱۰۹-۱۱۰.

## اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل یکصد و دهم، دربارهٔ اختیارات و وظایف رهبر می‌خوانیم:

۱- تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران، پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام.

۲- نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام.

۳- فرمان همه‌پرسی.

۴- فرماندهی کل نیروهای مسلح.

۵- اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها.

۶- نصب و عزل و قبول استعفا.

الف - فقهای شورای نگهبان

ب - عالی‌ترین مقام قوه قضائیه.

ج - رئیس سازمان صدا و سیما و جمهوری اسلامی ایران.

د - رئیس ستاد مشترک.

ه - فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.

و - فرماندهان عالی نیروهای نظامی و انتظامی.

۷- حل اختلاف و تنظیم روابط قوای سه‌گانه.

۸- حل معضلات نظام که از طریق عادی قابل حل نیست از طریق مجمع تشخیص

مصلحت نظام.

۹- امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم، صلاحیت داوطلبان

ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون می‌آید، باید قبل از انتخاب به تأیید شورای نگهبان و در دورهٔ اول به تأیید رهبری برسد.

۱۰- عزل رئیس جمهور، با در نظر گرفتن مصالح کشور، پس از حکم دیوان عالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی یا رأی مجلس شورای اسلامی به عدم کفایت وی بر اساس اصل هشتم و نهم.

۱۱- عفو یا تخفیف مجازات محکومین در حدود موازین اسلامی پس از پیشنهاد رئیس قوه قضاییه. رهبر می‌تواند بعضی از وظایف و اختیارات خود را به شخص دیگری تفویض کند.

عده‌ای بر این باورند، یا می‌پندارند که اختیارات یاد شده در قانون اساسی، حدود اختیارات ولی فقیه را مشخص کرده و به غیر از چارچوب قانون اساسی اختیار دیگری ندارد. اما نباید از نظر دور داشت که امور یاد شده در یازده بند اصل یکصد و دهم دلالت بر حصر دارد، و به این معنا است که این کارها منحصرأً مربوط به رهبر است و دیگری نمی‌تواند در آنها دخالتی داشته باشد؛ اما به این معنی نیست که رهبر نمی‌تواند کار دیگری را بیرون از این یازده بند انجام دهد، که حصر از طرف این امور است نه از طرف رهبر. بنابراین باید گفت که ولی فقیه واجد شرایط در چارچوب قانون محدود است اما نه چارچوب قانون اساسی بلکه قانون الهی؛ زیرا در قانون اساسی تمام اختیارات و وظایف رهبر مشخص نشده است.

اگر چه از بند هشتم این اصل «حَلْ مَعْضَلَاتِ نِظَامِ كِهْ اَز طَرِيقِ عَادِي غَيْرِ قَابِلِ حَلِّ اسْت» معلوم می‌شود که به جز موارد یاد شده مصادیقی وجود دارد که گره آنها فقط با سرپنجه تدبیر رهبری نظام باز می‌شود.

امام خمینی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

این که در این قانون اساسی یک مطلبی ولو به نظر من یک قدری ناقص است و روحانیت بیشتر از این در اسلام اختیارات دارد و آقایان برای این که خوب دیگر با این روشنفکرها مخالفت نکنند یک مقدار کوتاه آمدند، این که در قانون اساسی هست، این بعضی شؤون ولایت فقیه هست نه همه شؤون ولایت فقیه، و از ولایت فقیه به آن

طوری که اسلام قرار داده است، به آن شرایطی که اسلام قرار داده است هیچ کس ضرر نمی‌بیند<sup>(۱)</sup>.

## اختیارات رؤسای حکومت در غرب

در این جا بی‌مناسبت نخواهد بود که به بخش‌هایی از قانون اساسی کشورهای نظیر آمریکا، فرانسه، انگلیس و آلمان که اختیارات فراوانی را به مقام ریاست جمهوری داده‌اند اشاره کنیم، و در مقایسه با این موضوع، اختیارات حاکم اسلامی مورد توجه قرارگیرد.

### اختیارات رئیس جمهور آمریکا

در قانون اساسی ایالات متحده آمریکا آمده است:

۱- اختیارات اجرایی: رئیس جمهور آمریکا، رئیس دستگاه اداری کشور است و وظیفه دارد که بر اجرای صحیح قانون اساسی، قوانین عادی، عهدنامه‌ها و تصمیمات قضایی در سراسر کشور نظارت و ریاست کند.

۲- اختیارات نظامی و سیاسی: رئیس جمهور، فرمانده کل نیروهای مسلح ایالات متحده است و مسئولیت دفاع از کشور، بر عهده اوست. اگر چه قانوناً حق اعلان جنگ ندارد و این حق متعلق به کنگره است. در عین حال ممکن است رئیس جمهور وضعیتی را فراهم آورد که بدون اعلان کنگره، عملاً وارد جنگ شود.

۴- اختیارات تقنینی: رئیس جمهور می‌تواند در پیام به کنگره خواستار قانون‌گذاری در موارد لازم گردد، و همچنین حق و توی مصوبات کنگره را نیز دارد. اگر کنگره مصوبه خود را مجدداً با دو سوم آرای اعضای هر یک از دو مجلس تصویب کند، این بار، رئیس جمهور مکلف است قانون را توشیح و دستور اجرا کند<sup>(۲)</sup>.

۱. امام خمینی رضی الله عنه، صحیفه نور، ج ۶، ص ۵۱۹، ۷/۱۰/۵۸.

۲. جعفر بوشهری، مسایل حقوق اساسی، ص ۲۹۸ - ۲۹۰، به نقل از نشریه اندیشه حوزه، ویژه نامه ولایت فقیه، شماره ۲، ص ۵.



علاوه بر این موارد، رئیس جمهور آمریکا، در مواقع اضطراری و در صورت پیدایش بحرانها اختیارات تامی دارد که می تواند شخصاً دستور داده و کنگره و دیگر نهادها و وزارتخانه ها ملزم به اجرای آن هستند.

#### اختیارات رئیس جمهور فرانسه

در قانون اساسی فرانسه، عالی ترین مقام، ریاست جمهوری این کشور است که در برابر قوه مقننه و قوه قضاییه این کشور مسؤول و پاسخگو نیست. وی اختیارات فراوانی دارد؛ از جمله:

- ۱- انتصاب نخست وزیر، با موافقت مجلس.
- ۲- ریاست شورای وزیران و توشیح مقررات و آیین نامه های این شورا، بر عهده ریاست جمهوری است.
- ۳- رئیس جمهور می تواند با موافقت نخست وزیر، مجلسی ملی را به تشخیص خود منحل سازد.
- ۴- رئیس جمهور می تواند پاره ای از امور و موارد را به آرای عمومی بگذارد.
- ۵- عزل و نصب مأموران لشکری و کشوری، تعیین ریاست کمیته دفاع ملی.
- ۶- در مواقع خطر و تهدیدهای شدید که نیاز به اقدام فوری است، رئیس جمهور می تواند رأساً اقدام کند.
- ۷- در فرانسه رئیس جمهور، حتی وزیران را نیز خود انتخاب می کند<sup>(۱)</sup>.

#### اختیارات پادشاه انگلیس

نظام حکومتی انگلستان، نظام پادشاهی است و حقوق اساسی غیر مدون این کشور پادشاهی بر مبنای «پارلمانتاریسم» تدوین و تصویب گردیده است. بر این مبنای پارلمان انگلستان متشکل از مجلس لردها و مجلس عوام به همراه پادشاه یا ملکه انگلستان حاکمیت این کشور را بر عهده گرفته و اداره می نماید.

۱. تازه های اندیشه، مؤسس فرهنگی طه، مهرماه ۷۷، ش ۱، ص ۳۴.

پادشاه یا ملکه انگلستان اختیارات بسیاری دارد؛ از جمله:

۱- انعقاد معاهدات و یا فسخ قراردادهای بین المللی، اداره امور خارجه و اجرای قوانین به نام او انجام می‌گیرد.

۲- عزل و نصب وزیران، انحلال پارلمان و یا دعوت به تشکیل آن و یا تعطیل پارلمان از اختیارات پادشاه است.

۳- انتصاب اعضای مجلس لردها که متشکل از حدوداً ۹۲۶ لرد از شاهزادگان، اشراف و شخصیت‌های فرهنگی، علمی و بالاخره شخصیت‌های مذهبی است.

۴- عزل و نصب نخست وزیر، و به طور معمول، فردی را که حزب پیروز در انتخابات مجلس عوام این کشور برمی‌گزینند، به نخست وزیری منصوب می‌نماید، و عملاً در موارد بحرانی می‌تواند اقدام به عزل نخست‌وزیر این کشور نماید.

۵- توشیح لوایح یا طرح‌های مصوب پارلمان انگلستان از اختیارات پادشاه این کشور است، و می‌تواند از تأیید و توشیح مصوبات دو مجلس این کشور خودداری کند.

۶- فرماندهی نیروهای مسلح، با مشورت وزیران.

۷- اختیار سیاست خارجی با مشورت وزیران.

علاوه این که پادشاه انگلستان در برابر هیچ یک از قوای سه‌گانه حاکم در انگلستان مسؤول و پاسخگو می‌باشد. انتصاب پادشاه موروثی است و عزل و برکناری او نیز اصلاً در حقوق اساسی انگلستان پیش‌بینی نشده است.

#### اختیارات رئیس جمهور آلمان

رئیس جمهوری در جلسه‌ای با شرکت اعضای مجلس فدرال، و با تعداد مساوی از اعضای قوه مقننه ایالات، به تناسب جمعیت در ایالت انتخاب می‌شود، که این مجمع «مجمع فدرال» و یا «Bundesversammlung» نام دارد.

اهم اختیارات و وظایف رئیس جمهور در جمهوری فدرال آلمان عبارتند از:

۱- عزل و نصب صدر اعظم.

۲- انحلال مجلس فدرال، در مواقعی که با اکثریت مطلق آرا، قادر به انتخاب صدراعظم نگردد و رئیس جمهوری صلاح را در انحلال مجلس فدرال تشخیص دهد.

۳- عزل و نصب درجه داران نظامی و صاحب منصبان کشور.

۴- عهده داری سیاست خارجی و نمایندگی اتحادیه جمهوری آلمان در روابط بین الملل و انعقاد قراردادها و عهدنامه ها با دولت های خارجی.

با جمع بندی و بررسی تطبیقی اختیارات رهبران حکومت ها در جمهوری اسلامی ایران و کشورهای مورد مطالعه، و نگرشی مقایسه ای میان قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با سایر قوانین اساسی کشورهای امریکا، فرانسه، انگلستان و آلمان می توان به نتایجی به شرح ذیل دست یافت:

۱- شرایط رهبری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در مقایسه با شرایط رهبران کشورهای مذکور به مراتب دقیق تر و متناسب با مسؤولیت سنگین رهبری و مدیریت یک نظام سیاسی است. تکیه و تصریح بر عدالت، و علم به قانون الهی، همراه با شروطی همچون بینش صحیح سیاسی - اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری، در هیچ یک از قوانین اساسی کشورهای غربی مورد لحاظ قرارنگرفته است. لذا در نظام اسلامی، افراد نا آشنا به علم و احکام اسلامی و درک صحیح اجتماعی سیاسی که طبعاً لغزش هایی را باعث می شود، راهی برای رهبری ندارند.

۲- برخلاف نظام سیاسی حاکم بر انگلستان که پادشاهی به شکل موروثی و مادام العمر می باشد، در حقوق اساسی جمهوری اسلامی، نظام رهبری نه موروثی است و نه مادام العمر، در جمهوری اسلامی ایران هرگاه رهبر، از اداره کشور ناتوان گردید و فاقد شرایط شد، عزل و برکنار می شود. همچنین در انگلستان هیچ مرجعی ناظر بر اعمال اختیارات حکومتی وجود ندارد به عبارت دیگر، مرجعی برای عزل و رسیدگی به تخلفات پادشاهی این کشور در حقوق اساسی انگلستان پیش بینی نشده است، حال آن

که در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، مجلس خبرگان، مرجع تشخیص دهنده تخلفات رهبری و اعلام عزل وی از مقام ولایت امری است.

۳- در حقوق اساسی جمهوری فرانسه، پادشاهی انگلستان و جمهوری فدرال آلمان، انحلال مجلس قانونگذاری پیش‌بینی شده است. در جمهوری فرانسه رئیس جمهور آن کشور در مشورت با رؤسای دو مجلس ملی و سنای این کشور می‌تواند هر بار که مقتضی بداند مجلس ملی این کشور را منحل کند. پادشاه انگلستان نیز با پیشنهاد نخست وزیر این کشور می‌تواند فرمان انحلال مجلس عوام و مجلس لردها را صادر کند، و حتی این اختیار بدون پیشنهاد نخست وزیر نیز می‌تواند اعمال گردد. در جمهوری فدرال آلمان نیز رئیس جمهور این کشور می‌تواند به پیشنهاد صدراعظم آلمان، مجلس فدرال این جمهوری را منحل نماید. حال آن‌که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران انحلال مجلس توسط رهبری پیش‌بینی نشده است. بنابراین در حوزه اختیارات رهبری در انحلال مجلس و قوه مقننه چنین وجه تمایزی مشهود می‌باشد<sup>(۱)</sup>. البته این بحث با حکم حکومتی ولی فقیه منافاتی ندارد.

۱. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: محسن شیخ الاسلامی، ولایت فقیه، حدود اختیارات و وظایف، ص ۵۶-۶۹؛ نشریه اندیشه حوزه، ویژه نامه ولایت فقیه، شماره ۲، ص ۴-۶.

# فصل یازدهم

ولایت فقیه

مطلقه یا مقیدہ

## نظریه ولایت مقید و محدود فقیه

بعد از بحث و بررسی در خصوص اختیارات ولی فقیه، لازم به بیان است که بین علما و فقهای اسلام درباره حدود اختیارات او دو نظریه عمده وجود دارد:

۱- نظریه ولایت محدود فقیه.

۲- نظریه ولایت مطلق فقیه.

بنابر نظریه ولایت محدود فقیه، ولایت فقیه مانند ولایت امامان معصوم علیهم السلام عام و فراگیر نیست، بلکه ولایتش محدود و مقید به امور حسیه و برخی موارد دیگری است که به دلیل قطعی برای فقیه اثبات شده است.

موارد محدودیت ولایت فقیه عبارتند از:

- محدود بودن ولایت فقیه به امور حسیه<sup>(۱)</sup>.

البته ظاهراً بعدها این نظر توسط آیه الله خویی تغییر کرده است، که ما در بحث

«تاریخچه ولایت فقیه و نظرات فقها» فصل چهارم توضیح داده ایم.

- مقدم نبودن ولایت فقیه بر احکام فرعی الهیه<sup>(۲)</sup>.

---

۱. خویی، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، الاجتهاد و التقليد، ص ۴۲۴.

۲. گلپایگانی، الهدایة الی من له الولاية، تقریرات، ص ۳۱.

محدود بودن ولایت فقیه در چارچوب قانون اساسی حکومت اسلامی<sup>(۱)</sup>. دربارهٔ امور یاد شده بیشتر و پس از این مطالبی بیان شده و می‌گردد؛ اما در این جا لازم است سخنی دربارهٔ حسبه داشته باشیم. واژه شناسان «حسبه» را به معنای کوشش و تلاش در کارهای پسندیده، بدون چشم داشت و مزد از کسی جز خداوند، دانسته‌اند. شماری آن را ریشه‌یابی کرده و اصل آن را به معنای رسیدگی و اشراف برگردانده‌اند. در اصطلاح فقیهان، به معنای اجر و قربت و خشنودی خداوند است. چنان‌که بحر العلوم می‌نویسد:

«حسبه به معنای قربت است و مقصود از آن، تقرب جستن به خداست».

موارد حسبه کارهای پسندیده‌ای است که شارع مقدس دوست دارد مسلمانان انجام دهند، بدون این که شخصی را ویژه این کار گمارده باشد. «حسبه» معنای فراگیری دارد، هرگونه کار نیک و پسندیده را در برمی‌گیرد. این مفهوم، برابر نیاز زمان و مکان گسترش می‌یابد، بسیاری از امور در گذشته از کارهای ضروری و لازم به شمار نمی‌آمد، ولی امروز، در درجهٔ نخست اهمیت قرار دارند، پس هر چه زمان می‌گذرد مصداق‌های دیگری بر امور حسبه افزوده می‌شود، و نمی‌توان آن را به همان چند مورد محدود در کتاب‌های فقهی کرد.

اما در قلمرو امور حسبه دو دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه نخست، حوزه و قلمرو حسبه را محدود به سرپرستی اموال یتیمان، مجانین و سفیهان بی‌سرپرست می‌داند.

دیدگاه دوم، قلمرو و حوزه حسبه را گسترده می‌داند که هم امور یاد شده در دیدگاه نخست را در برمی‌گیرد، و هم مسایل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی را. بر اساس

۱. حسینعلی منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة، ج ۱، ص ۵۷۶-۵۹۳.

این دیدگاه، بین امور حسبی و حکومت دینی پیوندی ژرف وجود دارد، و بسیاری از آن امور، بدون ایجاد حکومت و مجریان و مسؤولان قدرت‌مند و شایسته و با کفایت امکان‌پذیر نیست. لذا می‌توان گفت، ثابت کردن ولایت فقیه و تأسیس و تشکیل حکومت دینی از زاویه واجب بودن انجام امور حسبیه، روشن و قطعی است.

بر اساس دیدگاه فقهی امام خمینی، اموری نظیر «حفظ نظام اسلامی» «پاسداری از مرزهای میهن اسلامی»، «حفظ جوانان مسلمان از گمراهی و انحراف»، و «جلوگیری از تبلیغات ضد اسلامی»، در دوران غیبت امام عصر (عج) از جمله اختیارات فقیه و جزو امور حسبیه خواهد بود<sup>(۱)</sup>.

خلاصه، از دلیل‌های روشن اقامه حکومت اسلامی، نظریه امور حسبه است و اصیل‌ترین مصداق امور حسبیه، استقرار نظام عادلانه سیاسی مبتنی بر قوانین اسلامی، به رهبری فقیه عادل واجد شرایط است. و اگر در شرایطی فقیهان از حسبه برداشتی محدود رایه داده‌اند، به خاطر آن بوده که دست صالحان امامت بسته بوده و زمینه تحقق حکومت دینی را فراهم نمی‌دیدند<sup>(۲)</sup>.

اما برای نقد نظریه ولایت مقید و محدود فقیه، کافی است به بررسی و اثبات ولایت مطلق فقیه پردازیم.

## نظریه ولایت مطلق فقیه

چنان‌که بیان شد، در بین علمای شیعی، فقیهی یافت نمی‌شود که گفته باشد فقیه هیچ ولایتی ندارد؛ اما آنچه تا حدودی بین فقها اختلاف است، مراتب و درجات ولایت، و حدود اختیارت ولی فقیه است.

بنابر نظریه ولایت مطلقه فقیه، علاوه بر منصب افتا و قضا، تصدی منصب اداره

۱. امام خمینی، شؤون و اختیارات ولی فقیه، ص ۷۹.

۲. برای مطالعه و استفاده کافی، ر.ک: ابوالقاسم یعقوبی، حسبه و ولایت فقیه، نشریه حوزه، شماره ۸۵ و ۸۶، صص ۳۳۹-۳۶۵.



امور عامه از باب نیابت از معصوم علیه السلام بر عهده فقیه واجد شرایط است و فقیه حاکم، تمام اختیارات حکومتی امام معصوم را داراست؛ لذا گاهی از آن به «ولایت عامه فقیه» تعبیر می‌شود.

در این جا برای این که به طور مشخص و نسبتاً جامع به این نظریه بپردازیم و به برخی از شبهات پاسخی داده باشیم، لازم است نکاتی چند تبیین شود:

۱- معنای مطلق و مطلقه: مطلق و مطلقه به چند معنی به کار می‌رود: یکی مطلق به معنای کل گرایانه و فراگیر و تمامت خواه که مفهوم «توتالیتریانسم» از آن مستفاد گردیده است. دوم، مطلق به معنای آزاد و رها از هر قید و بند و فارغ از هر حد و حدودی و ورای قانون، و عدم مسؤول بودن در قبال گفتار و رفتار است. معنای دیگر مطلق، در مقابل مقید و محدود است.

با توجه به مطالب یاد شده، می‌پردازیم به بررسی سخن کسانی که می‌گویند: «قائلین به ولایت مطلقه فقیه، شعاع حاکمیت و فرمانروایی فقیه را به سوی بی‌نهایت کشانیده، و فقیه را همچون خداوندگار روی زمین می‌دانند»<sup>(۱)</sup>.

هیچ فقیهی از کلمه «عامه» یا «مطلقه» چنین معنایی که ایشان گفته است را قصد نکرده و کلماتی مانند «نامحدودیت» یا «مطلق العنان» یا «اراده قاهر» مفاهیمی است که نمی‌توان به فقها نسبت داد. هرگز ولایت مطلقه فقیه به معنای این نیست که او مجاز است هر کاری خواست انجام دهد؛ بلکه مقصود از اطلاق، گسترش دامنه ولایت فقیه است.

۲- ولایت مطلقه فقیه به معنی دخالت در امور شخصی مردم نیست. عده‌ای با چنین پنداری گفته‌اند، «اطلاق» به این معنی است که ولی فقیه، می‌تواند در زندگی خصوصی مردم دخالت نماید.

این برداشت از ولایت مطلقه بدون تردید نادرست است؛ زیرا نه تنها امام خمینی ره که مدافع حقیقی و سرسخت ولایت مطلقه هست بلکه هیچ فقیهی از چنین ولایتی برای

۱. مهدی حائری یزدی، حکمت و حکومت، ص ۱۷۸.

فقیه سخن نگفته است. طرح چنین تفسیری از ولایت مطلقه، شاید بدین سبب بوده که برخی از فقیهان چنین ولایتی را برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام باور دارند، که البته بعضی از فقها نیز این مطلب را نپذیرفته‌اند. اما بدون شک و تردید ولی فقیه چنین حقی را ندارد که بتواند بدون مصلحت در انتخاب شغل، کار، مسکن، انتخاب همسر و یا نقل و انتقال مال‌های آنان، اراده خود را بر دیگران تحمیل کند.

۳- یک نوع پرداختن به بحث ولایت مطلقه فقیه، بررسی مقایسه‌ای بین نظام این ولایت و نظام‌های سیاسی به ویژه نظام استبدادی و توتالیتری، و نمودن وجوه شباهت، اشتراک و شبهه‌ها و همین‌طور وجوه اختلاف ماهوی تا حد تباین این دو نوع نظام سیاسی است.

و نوع دیگر بحث به بررسی تطبیقی بین حاکمیت و ولایت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام از یک سو، و حاکمیت و ولایت فقیه از سوی دیگر است. تا معلوم شود که اولاً: ولایت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به مصداق «أَوْلَىٰ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» هم از نظر سطح و گستره و هم عمق و مرتبه فراگیر و لذا مطلق است.

ثانیاً: آیا ولی فقیه در عصر غیبت درست از همان حقوق و اختیارات برخوردار است که معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام در حضور یا ظهور برخوردار بوده و هست؟ یا به اصطلاح، به قدر متیقن و به قدر مقدور، محدد و مقید است.

۴- بین ولایت مطلقه فقیه با حکومت مطلقه فرق‌های اساسی و بنیادین وجود دارد: الف- مشروع بودن ولایت مطلقه فقیه، بستگی به پای بندی به احکام الهی دارد. در حقیقت در نظام ولایت فقیه، حاکمیت از آن قوانین و دستورهای الهی است؛ در صورتی که حکومت مطلقه چنین نیست.

ب- حاکم اسلامی شرایط و ویژگی‌هایی باید داشته باشد و این ویژگی‌ها را باید در تمامی آنات و لحظات زندگی به ویژه در دوران حکمرانی، دارا باشد و اگر لحظه‌ای یکی از ویژگی‌ها و شرایطی را که شرع مقرر داشته، نداشته باشد، خود به خود از کرسی

ولایت به زیر آمده و حکم او نافذ نخواهد بود. اما در حکومت مطلق و دیکتاتوری، بی تقوایی و تبعیت از هوا و هوس، جهل و نادانی، ضعف مدیریت، ترس و جبن، فقدان مشروعیت و نداشتن پایگاه صحیح مردمی، وابستگی به قدرت‌های خارجی، و ثروت اندوزی کاملاً ظهور و بروز دارد.

ج - در نظام ولایت مطلقه فقیه، حاکم و مردم، حقوقی متقابل دارند، حاکم چون اجراکننده احکام الهی است، امت اسلامی، باید از وی پیروی کند و از سوی دیگر، چون هدف و انگیزه حکومت بر آوردن نیازهای مادی و معنوی امت است، در حقیقت حاکم خدمتگزار مردم خواهد بود.

د - در حکومت اسلامی و نظام ولایی، همه مردم از جمله ولی فقیه در برابر قانون و در برخورداری از حقوق، ثروت‌های ملی و... مساوی هستند، برخلاف حکومت مطلقه. ه - قلمرو ولایت فقیه، محدود به مصالح اسلام و مسلمین است، نه مصالح فردی و شخصی.

و - در نظام ولایت فقیه، نظارت همگانی امت، به ویژه عالمان و متفکران اسلامی بر حاکمان پذیرفته شده است.

ز - تجربه دو دهه، نشان می‌دهد که ولی فقیه - که به شکل مطلقه آن مطرح بوده است - هیچ‌گاه به معنای حکومت مطلقه و استبداد نبوده است، بلکه همواره در همه مسایل به اقتضای مصالح مسلمین عمل کرده است.

۵ - حضرت امام خمینی علیه السلام که غبارهای اطراف ولایت مطلقه فقیه را کنار زد و به آن بسط داد، درباره ولایت مطلقه فقیه می‌فرماید:

«اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعی الهیه است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم یک پدیده بی معنی و محتوا باشد»<sup>(۱)</sup>.

۱. امام خمینی علیه السلام سخن آفتاب، ص ۵۷، ۱۶/۱۰/۶۶.

در جای دیگر می‌فرماید: «این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیشتر از حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام بود، یا اختیارات حکومتی حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام بیش از فقیه است، باطل و غلط است... همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه - صلوات الله علیهم - در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولات و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است. منتهی شخص معینی نیست، روی عنوان عالم عادل است»<sup>(۱)</sup>.

۶- نویسنده‌ای که البته نه چندان با دقت، در تلاش است تا دو قرائت از امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ درباره نظریه ولایت فقیه به نام دولت دینی و دین دولتی، ارایه کند، و عدول امام از نظرات خود را عنوان و به اثبات برساند، در خصوص ولایت فقیه می‌نویسد: «در رویکرد اول، ولایت فقیه «حکومت مشروطه» بود، اما در رویکرد ثانی، ولایت فقیه «حکومت مطلقه» است. در دیدگاه اول، اختیارات ولی فقیه مشروط به احکام فقهی بود، اما در دیدگاه دوم، ولی فقیه اختیار مطلق دارد.

در رویکرد اول امام می‌فرمایند:

حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه؛ بلکه «مشروطه» است. البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثریت باشد. مشروط از این جهت که حکومت‌کنندگان در اجرا و اداره، مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معین گشته است<sup>(۲)</sup>.

اما در رویکرد دوم می‌فرمایند: اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعی الهیه است، باید عرض حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام یک پدیده بی‌معنی و محتوا باشد»<sup>(۳)</sup> (۴).

۱. امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۵۵.

۲. همان، ص ۳۳.

۳. امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ، سخن آفتاب، ص ۵۷.

۴. اکبر گنجی، کیان، شماره ۴۱، ص ۲۰.

با کمی دقت، خیلی روشن است که هیچ گاه مراد حضرت امام در جمله اول از حکومت مشروطه، مشروطه در مقابل مطلقه نبوده است؛ زیرا مطلقه هم بنابر آنچه گفتیم بدون شرط نیست باید مشروط به مصالح و قوانین و دستورات اسلام - از جمله احکام حکومتی - باشد، و مطلق است در اختیارات حاکم نسبت به اداره امور جامعه، و هرگز منحصر به احکام فرعی نمی باشد.

اگر نویسنده مذکور اندکی صبر می کرد و بیشتر و بهتر کتاب را مطالعه می نمود، می دید که امام علیه السلام با همان قلمی که در کتاب ولایت فقیه حکومت مشروط را مطرح کرده است - و ایشان در مقابل مطلقه برداشت کرده اند - در همان کتاب - چنان که در همین محبت نقل شد - تمام اختیارات حکومتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان معصوم علیهم السلام را نیز برای فقیه قایل می شود. ضمن این که اگر ایشان مبنای سخن خود را تاریخ صدور چنین بیاناتی - زیرا جمله اول از حیث تاریخی مقدم بر سخن دوم است - قرار داده، خود امام پیشتر از کتاب ولایت فقیه نیز، در کتاب «البیع» به نظریه ولایت مطلقه فقیه تصریح فرموده است. ایشان نوشته اند:

«از آنچه بیان شد نتیجه می گیریم که فقها از طرف ائمه علیهم السلام در جمیع آنچه در اختیار آنان بوده است دارای ولایت هستند. البته اگر دلیل اقامه شود مبنی بر این که امری یا اموری به امام معصوم علیه السلام اختصاص دارد و از دیگران مسلوب است، اصلی که به اثبات رسانده ایم، در آن زمینه مستثنا می شود؛ در غیر این صورت، این اصل به کلیت خود باقی است»<sup>(۱)</sup>.

۷- برخی دیگر، ولایت مطلقه فقیه را به عنوان ولایت بر فقه و شریعت تفسیر کرده و پنداشته اند: فقیه، می تواند «فوق فقه» و «فوق شریعت» عمل کند و دستگاه فقه و شریعت را نادیده بگیرد و به خلاف آن دستور دهد و یا مردم را از عمل به آن بازدارد. باید گفت: ولایت تشریحی به دو معنی آمده است: یکی حق حاکمیت و تصرف، و

۱. امام خمینی علیه السلام، شؤون و اختیارات ولی فقیه، ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع، ص ۶۵.

دیگری حق تشریح و قانون‌گذاری. ولایت به معنای حق حاکمیت و تصرف، ویژه خدا و پس از آن از سوی خدا به پیامبر ﷺ و امامان معصومین علیهم‌السلام و در عصر غیبت، به فقیه واجد شرایط داده شده است. اما ولایت به معنای دوم، ویژه خداست. همان‌گونه که خداوند متعال، حاکم مطلق بر همه جهان هستی است، حاکم بر نظام تشریح نیز هست. بنابراین، تشریح و قانون‌گذاری در حکومت اسلامی، به معنای بر نهادن احکام جدید نیست، بلکه مقصود، برابر کردن اصول و یا بازشناسی گزاره‌های گوناگون و به اصطلاح، کارشناسی موضوعی است. چنان‌که عمل بر اساس مصلحت نیز، تشریح نیست، بلکه قانونمند و با معیار شرعی صورت می‌گیرد؛ لذا گاهی که لازم است حکم حکومتی، بر احکام اولیه یا ثانویه مقدم داشته شود، به معنی فوق فقه و یا فوق شریعت عمل کردن نیست.

۸- نظریه ولایت عامه یا مطلقه فقیه، به فقهای بزرگی مانند شیخ مفید، ابن ادریس حلّی در «السرائر»، شیخ طوسی، دیلمی، فاضل و شهیدین، نسبت داده شده است، و در میان فقهای متأخر، شخصیت‌های برجسته‌ای چون علامه شیخ محمدحسن نجفی (صاحب جواهر الکلام)، علامه کاشف الغطاء، علامه نراقی، میرزای بزرگ شیرازی، سید محمد آل بحر العلوم (مؤلف کتاب بلغة الفقیه) آن را مورد تأیید قرار داده‌اند<sup>(۱)</sup>.  
از ولایت مطلقه فقیه در آثار علمای بزرگ شیعه گاهی به نیابت عامه فقیه، ولایت عامه فقیه، و یا مبسوط‌الید بودن فقیه تعبیر شده است.

۹- در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز به ولایت مطلقه فقیه تصریح شده است. در اصل پنجاه و هفتم می‌خوانیم:

قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه، و قوه قضاییه، که زیر نظر «ولایت مطلقه امر» و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.

۱. ر.ک: عباسعلی عمید زنجانی، فقه سیاسی، ج ۲، ص ۳۵۳.

۱۰ - امروزه عده‌ای که اصل ولایت فقیه را به عنوان میراث و یادگار گرانبهای امام خمینی علیه السلام می‌پذیرند در تفسیری غلط از این اصل چنین می‌گویند: اصل مترقی ولایت مطلقه فقیه جنبه موضوعی دارد و نه شخصی، بدین معنی که دولت اسلامی علی‌الطلاق، حق دخالت و تصرف در کلیه موضوعات و امور حکومتی را داراست.<sup>(۱)</sup>

ظاهراً ایشان معتقدند که منظور از ولایت مطلقه فقیه، مطلق بودن اختیارات حکومت و نظام جمهوری اسلامی ایران است، نه اینکه اختیارات شخص ولی فقیه مطلق باشد. در صورتی که چنین نیست، بلکه اختیارات ولی فقیه - به لحاظ شخصیت حقوقی او - مطلق است، نه نظام جمهوری اسلامی ایران؛ چرا که دولت‌های مطلقه دیگری در دنیا هستند، در این جا بحث ولایت مطلقه فقیه است.

## ولایت فقیه و خطا

پیداست شایسته‌ترین مجری احکام و قوانین اسلام کسی است که در سه مورد: تقنین، تطبیق و اجرای قانون، ایده‌آل باشد؛ یعنی بهترین قانون‌شناس، بهترین مفسر و بهترین مجری باشد که هیچ انگیزه‌ای برای تخلف نداشته و حتی اشتباهی در فهم و تشخیص و تفسیر و اجرای قانون برای او پیش نیاید. این خصوصیت و ویژگی در فرهنگ اسلام «عصمت» نامیده می‌شود و کسی که دارای چنین خصیصه‌ای است «معصوم» است. برترین مصداق عصمت، رسول اکرم صلی الله علیه و آله و بعد از او به اعتقاد شیعه، امامان معصوم علیهم السلام هستند.

از آن جایی که فقیه جامع شرایط در امتداد امامت امام معصوم علیه السلام - در عصر غیبت - است، اگر چه «معصوم» به معنای واقعی کلمه نیست ولی مسلم است که ولی فقیه باید در بُعد گناه از عصمت برخوردار باشد و گناهی را مرتکب نگردد، اما این که آیا ولی فقیه

۱. ر.ک: اطلاعیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، روزنامه سلام، سال هفتم، شماره ۱۸۸۳.

اشتباه می‌کند یا نه؟ باید گفت که غیر از پیامبر و امامان علیهم‌السلام از خطا و اشتباه در تشخیص مصون نیستند؛ این اصل اولی است. ولی این نکته را نیز باید در نظر داشت که طبق روایت معروف امام حسن عسگری علیه‌السلام که فرمود:

أَفَامَا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ، ضَائِنًا لِنَفْسِهِ، خَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ، فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلَّدُوهُ<sup>(۱)</sup>.

هر کس از فقیهان که بر نفس و امیال نفسانی خود چیره باشد، دین خدا را پاس بدارد، با هوا و هوس خویش مخالفت نماید و مطیع احکام و اوامر خدا و مولای خود باشد، پس بر مردم لازم است از او اطاعت و تقلید نمایند.

مراد حضرت در این روایت، پرهیزگاری و دوری از گناه فقیه است نه اشتباه در تشخیص؛ زیرا غیر معصوم ممکن است اشتباه نماید، هر چند می‌توان گفت که ولی فقیه به خاطر پرهیز جدی از گناه و شبهات و مکروهات و تقید به واجبات و مستحبات و زهد و پارسایی و قناعت، و با عنایت به حساسیت موقعیت و وظیفه سنگین خویش، درصد خطایش نیز کم خواهد بود. ضمن این که در بسیاری از تصمیم‌گیری‌ها با متخصصان مربوط مشورت نیز می‌نماید.

بر فرض که گاهی به ندرت اشتباهی در تشخیص صورت پذیرد، چند نکته لازم به توجه است:

- ۱- تشخیص خطا، کار هر کسی نیست و باید اهل فن نظر بدهند.
  - ۲- حفظ نظام و اساس حکومت اسلامی آن هم در جامعه ایران اسلامی - مهم‌تر از یک اشتباه و خطا است.
  - ۳- شاید مصلحتی در بین باشد و عوام پندارند فقیه اشتباه کرده است.
- پس هیچ یک از مدافعان ولایت فقیه مدعی نیست که ولی فقیه جامع‌شرایطی که رهبری یک جامعه را در عصر غیب عهده‌دار می‌شود «معصوم از خطا» است اما قاطعانه

۱. طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۴۵۸.



مدعی هستیم که «معصوم از گناه» است، و باید باشد. با توجه به آنچه گذشت؛ اگر امام معصوم علیه السلام وجود داشته باشد، وی فردی ایده آل و مصداقی کامل برای امر حکومت اسلامی است؛ اما در عصر غیبت چطور؟ به یقین در چنین شرایطی، کسی باید در رأس هرم قدرت باشد که از هر جهت به امام معصوم شبیه تر و نزدیک تر است؛ یعنی در دین شناسی، تقوا، و صلاحیت برای اجرای احکام و قوانین اسلام، بهترین باشد؛ و چنین شخصیتی «ولی فقیه جامع شرایط» است.

### قداست ولی فقیه

یکی از کسانی که با توصیف لیبرالیسم در حقیقت نوعی ابراز عقیده نیز می کند؛ درباره لیبرالیسم می نویسد:

«یک تصدیق ساده از لیبرالیسم این است که لیبرالیسم یعنی آزاد شدن از قید مقدّسات... یعنی هیچ کس و هیچ چیز مقدّس نبوده و نیست، ما را از شرّ مقدّسات رها کنید. شوریدن در برابر هر گونه ولایت، چه ولایت دینی، چه ولایت سلطنتی، چه ولایت فکری، از ارکان لیبرالیسم است»<sup>(۱)</sup>.

آری، برخی با شنیدن «قداست» چنان به تکاپو و وحشت می افتند که به طور کلی خودشان را از قید و بند هر گونه قداستی رها می کنند، آنها می پندارند قداست، ولی فقیه را دست نایافتنی و غیر قابل کنترل و انتقاد می کند. در صورتی که چنین نیست، قداست، به معنی خط قرمزی که هیچ کس اگر چه محق باشد، نتواند نزدیکش شود، نیست؛ چنان که خواهیم گفت نسبت به ولایت فقیه نیز می توان انتقاد کرد. قداست که روح دین را تشکیل می دهد به معنای محبوبیت همراه با احترام شدید است. انسان به علت کمال خاصی که در شخصیتی سراغ دارد، به او محبت ورزیده و به او احترام خاصی می گذارد، این قداست مانند محبت از یک مورد شخصی محبوب به دیگر امور منتسب به او نیز به طور طبیعی

۱. عبدالکریم سروش، مقاله لیبرالیسم چیست؟ مجله آئینه اندیشه، شماره ۱، ص ۳۶.

منتقل می شود.

استاد مصباح یزدی در این رابطه می نویسد:

«در اسلام اولین مرتبه قداست برای خدای تبارک و تعالی است و در مراتب بعدی هر کس به او نزدیک تر و دارای ارتباط بیشتر با اوست. پروردگار متعال به دلیل هستی مطلق، کمال مطلق و... از برتری بی نظیری برخوردار است، و طبیعی است از همه محبوب تر و دوست داشتنی تر باشد، تا اندازه‌ای که باید در برابر او به خاک افتاد و پیشانی را بر زمین سایید. این سجده به دلیل همان قداست است.

در مرتبه بعد، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دلیل بیشترین ارتباط با خداوند، دارای تقدس و احترام بیشتری است تا آن جا که خداوند و فرشتگانش بر او درود می فرستند و از مؤمنان نیز می خواهند تا درود بفرستند. و شرع مقدس بدون وضو دست گذاردن روی نام آن حضرت را حرام می داند.

این قداست پس از خداوند، به پیامبر و جانشینان او یعنی امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام که از طرف خدا منصوب شده‌اند، گسترش می یابد. بوسیدن ضریح امامان عَلَيْهِمُ السَّلَام و زیارت حرم آنها همگی برخاسته از همین قداست است.

در مراتب بعدی، یعنی پس از امامان این قداست به همه کسانی که به گونه‌ای به آنان منتسب‌اند، مانند سادات و مراجع و علمای دینی سرایت می کند، با این که بوسیدن دست و تواضع بیش از اندازه برای غیر خدا در اسلام نکوهش شده، ولی مواردی استثنا گردیده است، از جمله «إِنَّهُ مَنْ أَرَادَ بِرَسُولِ اللَّهِ؛ کسی که به جهت انتساب به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستش را ببوسند»، یعنی این شخص از چنان عظمتی برخوردار است که به جای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دست او را می بوسند. ولی فقیه گرچه معصوم نیست، ولی به دلیل انتسابش به امام معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام و جانشینی وی مراتبی از همان قداست را داراست.

از طرفی کیان شیعه و حیات آن در زمان غیبت؛ با همین قداست حفظ شده است.

مردم در طول تاریخ برای مراجع خود احترام خاصی قایل بوده‌اند. دشمنان نیز همواره از این قداست در هراس بوده‌اند، به طوری که همیشه از حکم جهاد مرجع دینی می‌ترسیده‌اند. باید دید که حکم جهاد یک مرجع پیر چه تأثیری در جامعه دارد. از آن رو که ولی فقیه از قداست ویژه‌ای برخوردار است و مردم او را نایب امام زمان خود می‌دانند، حاضرند جان و مال خود را فدا کنند. فتوای تاریخی میرزای بزرگ در تحریم تنباکو، استعمار پیر انگلستان را شکست داد و کشور ایران را از بحران رهایی بخشید. و در عصر حاضر نقش قداست و مرجعیت امام خمینی علیه السلام در کنار رهبری آگاهانه ایشان امری روشن و بدیهی است»<sup>(۱)</sup>.

به هر حال، قداست، یک امر اعتباری نیست که ولی فقیه به خود ببندد و بخواهد با آن به مقاصد شخصی و یا امیال نفسانی دست یازد، بلکه قداست ولی فقیه از شخصیت برجسته معنوی او و ارتباط وی با منبع قدس و پاکی و احترام یعنی خداوند متعال، سرچشمه گرفته و می‌جوشد، و غیر از این هم نمی‌تواند باشد.

امام خمینی علیه السلام می‌فرمود:

«ولایت یعنی حکومت در اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، یک وظیفه سنگین و مهم است، نه این که برای کسی شأن و مقام غیرعادی به وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد»<sup>(۲)</sup>.

## اطاعت از ولی فقیه

بنابر نظریه نصب و ولایت مطلقه فقیه، اطاعت از ولی فقیه لازم و واجب است. اما برخی گفته‌اند اگر در مورد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امر به اطاعت شده است او رسولی است که تحت نظر الهی قرار داشته و هرگز از هوای نفس سخن نمی‌گوید، به چه دلیل اطاعت از رسول خدا و امامان معصوم به کسانی منتقل می‌شود که غیر معصوم و در معرض خطا هستند.

۱. ر.ک: محمد تقی مصباح یزدی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج ۱، ص ۷۸-۸۱.

۲. امام خمینی علیه السلام، ولایت فقیه، ص ۴۰.

اما باید توجه داشت که لزوم اطاعت، نزول وحی نیست، چون اطاعت از امامان معصوم نیز واجب است. از طرفی اطاعت از نماینده امام هم به همان علت که از امام واجب است، به طور مطلق واجب می‌باشد؛ زیرا رهبری جامعه اسلامی بدون آن امکان‌پذیر نیست. ضمن این که صرف احتمال خطا نمی‌تواند مانع از اطاعت در امر مهم و خطیری چون اداره جامعه اسلامی و حکومت دینی گردد.

پس فقیهی که مصداق تعیین شده از طرف امام است از همان ناحیه، ولی و حاکم می‌باشد و او امرش مطاع و پذیرفته است.

به عنوان مثال، مسلمین طی قرن‌ها بر این باور بوده‌اند که زن حق ندارد بدون اجازه شوهر و یا دختر بدون اذن پدر و مادر از خانه بیرون رود، و یا اگر فرد اجنبی و بیگانه صدای او را شنید چنین و چنان می‌شود؛ اما در جریان مبارزه با رژیم سلطنتی به وضوح مشاهده کردیم به مجرد این که حضرت امام خمینی علیه السلام اعلام فرمودند تظاهرات توسط خانم‌ها حتی در صورت عدم رضایت پدر و مادر و شوهر هیچ اشکالی ندارد، آنان نیز بدون اندک تأملی به خیابان‌ها آمده، در تظاهرات شرکت کردند و در پیروزی انقلاب هم نقش مهمی را ایفا نمودند.

این نکته نیز لازم به ذکر است، مجتهدی که ولی امر می‌باشد و رهبری امت اسلامی را بر عهده گرفته است با توجه به مبانی و معیارهایی که در دست دارد به خصوص با شرط عدالت، هم در مرحله افتا و هم در مرحله حکم، عمل می‌کند. اگر رهبر در مقام فتوا، فتوایی داشته و دیگر فقها نیز فتوایی متفاوت داشته باشند، این فتوا بر خود و مقلدینش حجت بوده و قابل عمل است؛ اما اگر رهبر در مقام حکومت و رهبری، حکمی داشت، بر همه، حتی فقیهان دیگر اطاعت و تبعیت لازم است، مگر آن که حجیت حکم مجتهدی که ولی امر است برای او تمام نباشد که در این صورت حداکثر خود او می‌تواند اطاعت نکند.

مقام معظم رهبری در پاسخ به پرسشی در این زمینه می‌فرماید:

«بر اساس مذهب شیعه بر تمام مسلمانان لازم است از حکم ولایی ولی فقیه اطاعت کنند و تسلیم امر و نهی ولی فقیه باشند، و این حکم، وقتی شامل فقهای عظام نیز می‌شود، پس چگونه مقلدین آنان را شامل نباشد؟ در نظر ما التزام به ولایت فقیه، همان التزام به اسلام و ولایت ائمه معصومین است و قابل فصل و جدایی نیست»<sup>(۱)</sup>.

و در پاسخ به پرسش دیگر می‌فرماید:

«واجب است بر هر مکلف، اگر چه خودش فقیه باشد، اطاعت اوامر حکومتی ولی امر مسلمین را بنماید، و برای هیچ کس جایز نیست با متصدی امور ولایت به بهانه آن که خودش لایق‌تر است مخالفت کند، و در این در حالی است که متصدی منصب ولایت از راه‌های قانونی به این مقام رسیده باشد که در غیر این صورت مسأله کلاً فرق خواهد کرد»<sup>(۲)</sup>.

نکته دیگر این است که اگر زمانی مقبولیت عامه حاکمیت ولی فقیه از دست برود، و مردم از او اطاعت نکنند، چه می‌شود؟

اولاً روشن است که در نظام اسلامی ایران تاکنون چنین فرضی واقع نشده بلکه برعکس در مواقع مختلف اطاعت از رهبری به شکلی گسترده مشاهده گردیده است. اما به هر حال، از دیدگاه اعتقادی ما «مقبولیت» با «مشروعیت» تلازمی ندارد؛ یعنی «مشروعیت» ولایت فقیه، که ادامه ولایت معصومان است، منوط به «مقبولیت» آن نیست، و «مقبولیت» فقط به حکومت دینی عینیت می‌بخشد؛ زیرا حاکم دینی حق استفاده از زور برای تحمیل حاکمیت خویش را ندارد. بر این اساس اگر مقبولیت حاکمیت ولی فقیه از دست برود، مشروعیتش که از جانب شرع است باقی می‌ماند، ولی تحقق حاکمیت با مشکل مواجه می‌شود.

۱. مقام معظم رهبری، اجوبة الاستفتائات، ج ۱، ص ۲۵.

۲. همان، ص ۲۶.

## ولایت خبری و انشایی

یکی از نویسندگان معتقد به «ولایت انتخابی مقیده فقیه» می‌نویسد:  
«ولایت فقیه به مفهوم خبری به معنای این است که فقهای عادل از جانب شارع بر مردم ولایت و حاکمیت دارند چه مردم بخواهند و چه نخواهند، و مردم اساساً حق انتخاب رهبر سیاسی را ندارند؛ ولی ولایت فقیه به مفهوم انشایی به معنای این است که باید مردم از بین فقیهان بصیر، لایق‌ترین فرد را انتخاب کند و ولایت و حاکمیت را به وی بدهند»<sup>(۱)</sup>.

و نیز می‌نویسد: «فقیهان عادل که انتخاب نشده‌اند ولایت بالفعل ندارند، اگر چه صلاحیت ولایت داشته باشند، تنها فقیه منتخب مردم حق تصرف در کارهای عمومی را دارد. این ولایت محصول قرارداد طرفین است که بین مردم و ولی فقیه بسته می‌شود. ایجاب آن از طرف مردم و قبولش از طرف ولایت فقیه است. ولی فقیه در مقابل مردم متعهد است که طبق موازین اسلام عمل کند و در صورت تخلف، مردم او را توسط خبرگان از ولایت عزل می‌کنند»<sup>(۲)</sup>.

و نیز می‌گوید:

«فقیه منتخب تنها بر کسانی ولایت دارد که او را انتخاب کرده‌اند»<sup>(۳)</sup>.

به موجب این نظریه، این دو مفهوم در ماهیت یکدیگر متفاوتند. زیرا در ولایت خبری، فقهای عادل از طرف خدا منصوب به ولایت هستند؛ و در ولایت انشایی، مردم، فقیه جامع شرایط را باید به ولایت انتخاب کنند.

ولی به اعتقاد ما این تقسیم بندی از اصل، بی‌اساس به نظر می‌رسد؛ چرا که ولایت هر چه باشد انشایی است، خواه خداوند آن را انشا کند یا پیامبر اسلام ﷺ و یا

۱. نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، ولایت فقیه، حکومت صالحان، ص ۵۰.

۲. همان، ص ۵۱.

۳. همان، ص ۵۰.

امامان علیهم‌السلام، مثلاً امام علیه‌السلام بفرماید:

«إِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ حَاكِمًا؛

من (فقیهی را که دارای شرایط ایمان و تقوا است) به ولایت و حکومت نصب کردم. و یا «فرضاً» مردم انتخاب کنند، و برای او انشای ولایت و حکومت نمایند. هر دو انشایی است، و تفاوت در این است که در یک جا انشا حکومت از ناحیه خداست، و در جای دیگر از ناحیه مردم، و تعبیر به اخباری بودن در این جا نشان می‌دهد که گوینده این سخن به تفاوت میان اخبار و انشا دقیقاً آشنایی نداشته است، و یا اگر آشنا بوده، این تعبیرات را از روی مسامحه به کار برده است.

تعبیر صحیح این است که ولایت در هر صورت، انشایی است و جزو مقاماتی است که بدون انشا تحقق نمی‌یابد، تفاوت در این است که انشای این مقام و موهبت ممکن است از سوی خدا باشد یا از سوی مردم. مکتب‌های توحیدی آن را از سوی خدا می‌دانند (و هر جا از سوی مردم باشد باز باید به اذن خدا باشد) و مکتب‌های الحادی آن را از سوی مردم می‌پندارند.

بنابراین دعوی بر سر «اخبار» و «انشا» نیست، سخن بر سر این است که چه کسی انشا کند: خدا یا خلق؟ یا به تعبیر دیگر، مبنای مشروعیت حکومت اسلامی آیا اجازه و اذن خداوند در تمام سلسله مراتب حکومت است یا اجازه و اذن مردم؟

مسلم است آنچه با دیدگاه‌های الهی سازگار می‌باشد، اولی است نه دومی<sup>(۱)</sup>.

البته این سخن بدان معنی نیست که در حکومت اسلامی و نظام ولایت فقیه، مردم سهمی ندارند، بلکه سهمی عمده دارند، و همین که تشخیص واجدین اوصاف و شرایط و انتخاب اصلح به آنان و یا نمایندگان آنها واگذار شده، به معنای بها دادن به مردم و ارج نهادن به آرای عمومی است. پس حکومت اسلامی، با صرف گزینش مردم انجام نمی‌گیرد، بلکه با اذن خدا و در سایه رهنمود شرع، با دست مردم شکل می‌گیرد.

۱. مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج ۱۰، ص ۵۹ و ۶۰.





## ولایت فقیه و دموکراسی

«دموکراسی» اصطلاحی است که این روزها بسیار به کار برده می‌شود، و بعضی‌ها از نیاز به «تمرین دموکراسی» یا «حکومت دموکراتیک» و نظایر آن نام می‌برند. چنان که بیشتر هم بیان شد، دموکراسی یا دموکراتیا «Democratia» از ریشه یونانی دِموس «Demos» به معنای مردم و کراتوس «Kratos» به معنای حکومت گرفته شده است؛ یعنی حکومت مردم.

اما در اصطلاح سیاسی امروز، دموکراسی به آن نوع حکومتی گفته می‌شود که آن را اداره انسان‌ها به وجود آورده است، و نفوذ ناشی از امتیازات طبقاتی و اقتصادی در آن مطرح نیست؛ و همه انسان‌ها در زمینه قوانین کشوری و توزیع عادلانه قدرت و سرمایه‌های عمومی برابرند. البته چون انسان‌ها در زمینه قوانین کشوری و توزیع عادلانه قدرت و سرمایه‌های عمومی برابرند. البته چون عموم ملت غالباً در یک امر اتفاق نظر ندارند، بر اساس نظر اکثریت عمل می‌شود، ولی به هر حال این مردم هستند که قدرت حاکم و مقننه را تعیین می‌کنند.

در دموکراسی در واقع، تنها نظر مردم و تعیین حق سرنوشت مردم به دست مردم، و فرمانروایی و حاکمیت مردم بر خودشان مطرح است. و اگر هم ملت فرمانبردار است در واقع فرمانبردار فرمانروای خویش می‌باشد. چنان که «منتسکیو» تصریح می‌کند:

«در دموکراسی، ملت از یک لحاظ فرمانروا، و از لحاظ دیگر فرمانبردار است. ملت نمی‌تواند فرمانروا باشد مگر به وسیله آرای خودش که عبارت از اراده او می‌باشد؛ پس اراده ملت خود ملت است، بدین جهت قوانینی که حق رأی دادن را برقرار می‌کند در این نوع حکومت اساس کار و در واقع قوانین اساسی است».<sup>(۱)</sup>

اما درباره بحث ولایت فقیه و دموکراسی، برخی از نویسندگان پا را فراتر نهاده و به سازش‌ناپذیری اسلام و دموکراسی فتوا داده‌اند:

«جمع اسلام و دموکراسی به دلایلی که خواهد گذشت، قابل قبول نیست. واصلاً امکان جمع اسلام و دموکراسی وجود ندارد مگر این که اسلام کاملاً «سکولار» شود. یکی از اصول نظری دموکراسی «جایزالخطا دانستن» انسان است. این اصل خود، مبتنی بر اصل دیگری است که انسان را موجودی مختار و انتخابگر می‌داند. خطا، اشتباه و بی‌راهه رفتن لازمه اصل انتخابگری انسان است، هر چه هدف‌ها و راه‌های رسیدن به آن متنوع‌تر و گسترده‌تر باشد؛ به غنای زندگی افزوده شده و فرصت‌های تازه به روی انسان‌ها بازخواهد شد. اگر اهداف و راه‌های وصول به آنها متنوع شود و به انسان‌ها مجال انتخاب داده و هدف داده شود؛ در آن صورت آزادی و به تبع آن، دموکراسی تحقق خواهد یافت.

مهم‌ترین محلّ تجلی انتخابگری انسان، دنیای فکر و اندیشه و عقاید است برای انسان باید این امکان وجود داشته باشد که آزادانه با آراء، افکار و اندیشه‌های متعارض روبرو شود و آزاد نه دست به انتخاب بزند، او در انتخاب دینی از ادیان یا «بی‌دینی» آزاد است. به دلیل روشن نبودن حقیقت و پخش آن در میان کلّ بشریت، هر انتخابی، ترکیبی است از حقیقت و غیر حقیقت. بنابراین با نامجاز کردن اندیشه‌ای که آن را باطل می‌دانیم، ممکن است امکان انتشار حق را سلب کرده باشیم».<sup>(۲)</sup>

در این عبارات به دو اصل به عنوان مبانی اصلی دموکراسی اشاره شده است. یکی

۱. منتسکیو، روح القوانين؛ ص ۹۴؛ به نقل از کواکیان، دموکراسی در نظام ولایت، ص ۱۷.

۲. عبد‌الکریم سروش، مدارا و مدیریت، ص ۵۲۱-۵۲، مقاله «پارادکس اسلام و دموکراسی»، حمید پایدار.

پلورالیسم معرفت شناختی؛ دوم آزادی اندیشه و امکان انتخاب آزاد عقاید و افکار. البته این مطلب که انسان راهی به سوی کشف حقیقت ندارد و میان حق و باطل را نمی‌توان تمیز داد و راهی برای باطل شمردن برخی افکار و عقاید و ادیان وجود ندارد، به طور مسلم با آموزه‌های اسلام سازگاری ندارد.

نویسنده فوق در جای دیگر می‌نویسد:

«یکی از مبانی معرفت شناختی دموکراسی ناروشن بودن حقیقت و پخش آن در میان کل بشریت است، اما اگر مکتبی دینی خود را مظهر حق و حقیقت بداند و دیگر ادیان را تجلی کفر و شرک و ضلالت بداند، دیگر جایی برای حکومت دموکراتیک باقی نخواهد گذاشت.

اسلام به استناد آیات قرآن خود را تنها دین درست بر حق می‌داند. آیات زیر صراحتاً با دموکراسی تناقض دارند. (مَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ) (۱) (وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ). (۲)

آیات ابتدای سوره «توبه» نیز از جمله مواردی است که با انتخابگری انسان تعارض دارد». (۳)

بیان این سخنان از زبان یک مسلمان بسیار عجیب و تأسف انگیز است. ایشان توجه ندارند که «دموکراسی» تفاسیر و تلقی‌های متفاوتی دارد، و این واقعیت که سوسیالیست‌ها، لیبرال‌ها، محافظه کاران و فاشیست‌ها دم از دموکراتیک بودن می‌زنند و دموکراسی حقیقی را در خود مجسم می‌یابند، نشان می‌دهد که این کلمه انعطاف زیادی دارد، و باید معانی آن تحلیل و بررسی شود.

تفاسیر متنوع و متعدد از دموکراسی را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد:

۱ - دموکراسی روشی: دسته نخست به آن نگرش‌هایی اختصاص دارد که

۱. سوره یونس، آیه ۳۲.

۲. سوره آل عمران، آیه ۸۵.

۳. مدارا و مدیریت، ص ۵۲۵-۵۲۶.

دموکراسی را تنها یک روش برای توزیع قدرت سیاسی و ترتیباتی صورتی برای تصمیم‌گیری یا دست‌آختر، مشروعیت بخشیدن به تصمیمات می‌داند.

۲- دموکراسی ارزشی: دسته دوم شامل دیدگاه‌هایی می‌شود که دموکراسی را ارزش و شیوه زندگی با اصول و ارزش‌های خاص خویش می‌داند. در این تلقی، دموکراسی گونه‌ای رفتار اجتماعی و شیوه زندگی است که اصول و مبانی فکری و ارزشی و اخلاقی خاصی، آن را ایجاب و ضروری می‌کند. جهان معاصر، نگاه ارزشی به دموکراسی را کاملاً مردود دانسته است، و فجایی که نازیسم آلمان، فاشیسم ایتالیا و کمونیسم روسیه به وجود آوردند، نشان داد که انتخاب اکثریت همواره به معنای انتخاب خیر جامعه و انتخاب بهترین نمی‌باشد.

اگر ما به دموکراسی به عنوان روشی برای مشارکت سیاسی مردم و دخالت دادن خواست و اراده آنها در توزیع قدرت سیاسی و استفاده از نظر آنان در تصمیم‌گیری، به طور مستقیم یا از طریق پارلمان و انتخاب نماینده، بنگریم، معنی جدی در راه تلفیق دین و دموکراسی در حکومت وجود ندارد. در این تلقی، اعمال سلیقه اکثریت، مطلق و رها شده نیست و دموکراسی به طور کنترل شده اعمال شود.

از نظر «فردریک هایک» این لیبرالیسم است که تعیین می‌کند این قوانین چه باشند، و دموکراسی تنها روشی برای تصمیم‌گیری و تشخیص در محدوده این قوانین کلی است.<sup>(۱)</sup>

لازم به ذکر است که دموکراسی با خود آفاتی به همراه دارد که نباید درباره اسلام و دموکراسی از آن آفات غافل بود؛ زیرا اگر آرای اکثریت مردم در دموکراسی‌های موجود غربی تعیین‌کننده نهایی تمامی تصمیمات و بیانگر ضوابط حاکم بر آن جوامع می‌باشد، در نظام مبتنی بر دموکراسی مطلوب اسلام، این خداوند و احکام الهی است که مسیر قوانین و ضوابط حاکم بر تصمیم‌گیری‌ها را تعیین می‌کند.

۱. ر. ک: احمد واعظی، حکومت دینی، ص ۲۵۲ - ۲۶۰.

اگر معنی و مراد از دموکراسی آن باشد که هر قانونی را مردم وضع کردند، معتبر و لازم الاجراست و باید محترم شمرده، چنین مفهومی قطعاً با دین سازگار نیست؛ یعنی هرگونه نمی توان پذیرفت که ارزش رأی مردم در مقابل حکم خداوند معتبر است. اما اگر منظور از دموکراسی این باشد که مردم در چارچوب احکام و قوانین شرعی در سرنوشت خود مؤثر باشند، چنین تعبیری با دین مخالفت ندارد. و این که امام خمینی علیه السلام فرمود:

میزان رأی ملت است.

بدون تردید همین معنی مراد بوده است. نه آن که هر چه مردم خواستند - حتی اگر مخالف حکم خدا باشد - ارزش و اعتبار دارد. در نظام ولایت فقیه نیز وقتی سخن از نقش مردم به میان می آید، همین مفهوم مراد است.

## ولایت فقیه و آزادی

آزادی یک اصل مقدس، محترم و عقل پذیر است؛ و آن قدر که در اسلام به این اصل مهم توجه شده در هیچ آیین و مکتبی عنایت نشده است.

آزادی را می توان به دو گونه وصف کرد:

۱- آزادی منفی یا مطلق: این نوع آزادی به معنای رهایی از هرگونه قید و بند است، تا افراد خودسرانه هر چه بخواهند و پسند کنند، بدون هیچ مانعی بدست آورند و راهی که خود انتخاب می کنند بروند، و تنها معیار تشخیص مصلحت، نظر شخصی هر فرد است؛ هر چند بر خلاف مصالح دیگران باشد. در این صورت، هرگونه مرجعی برای تشخیص مصلحت، حتی در شؤون اجتماعی فاقد صلاحیت است؛ زیرا موجب سلب آزادی مطلق می گردد و آن را مقید می سازد.

این گونه آزادی هرگز در منطق عاقلان و خردمندان جهان پذیرفته نیست؛ زیرا موجب سلب آزادی ها شده و نتیجه معکوس می دهد. و بدیهی است چنین آزادی در

نظام ولایت فقیه نیز جایگاهی ندارد.

۲- آزادی مثبت یا در محدوده قانون: نقطه مقابل آزادی منفی آزادی مثبت است. این آزادی در محدوده قانون می‌باشد؛ البته نه قانونی که صاحبان زر و زور وضع کرده باشند، بلکه قانونی که بر اساس فطرت، عقل سلیم و مبانی حکمت و به دست برگزیدگان مردم وضع شده باشد؛ قانونی که تأمین‌کننده مصالح عمومی و منافع همگانی، برابر اصل عدالت اجتماعی است.

در اسلام تأکید فراوانی بر اصل آزادی و آزاد زیستن انسان شده است. ولی همین آزادی طبق فتوای خود عقل و آزادی، محدود خواهد بود؛ یعنی هیچ ملتی در برابر قانون خود، آزاد نیست. هر ملتی دارای قانون حاکمی است که یا بر اساس استبداد شخص معینی تدوین شده، یا بر اساس حکومت مردم بر مردم با استفاده از آرا و اندیشه اندیشمندان مدوّن شده، و یا قانونی الهی است که فوق این موارد است. گرچه آزادی افراد در زیر مجموعه قانون محترم است. اما آنها آزاد نیستند و نمی‌توانند که یا به قانون احترام بگذارند یا احترام نگذارند. اسلام بیش از هر مکتبی حامی و مدافع چنین آزادی است.

یکی از اصول اساسی در نظام ولایت فقیه، تأمین آزادی برای افراد جامعه و فراهم ساختن زمینه‌های رهایی انسان از قیود مخرب، مفسد و متوقف‌کننده و همه موانع حرکت و رشد و جهش انسان‌ها و مبارزه با آنهاست که همان مبارزه برای آزادی افراد جامعه محسوب می‌گردد. نظام ولایت فقیه، مدافع آزادی، بلکه آزادیبخش مردم است، منتهی این آزادی در چهار چوبی است که از شرع و عقل خارج نشود. لذا اگر عده‌ای باشند که بهانه آزادی‌خواهی در صدد سوء استفاده از آزادی باشند، قطعاً باید جلوی چنین اشخاصی گرفته شود و این لازمه سلامت آزادی است.

حضرت آیه الله خامنه‌ای (مدظله) درباره آزادی سیاسی در یک جامعه اسلامی و

ولایتی می‌فرماید:

«آزادی سیاسی به طور خلاصه یعنی این که افراد جامعه اسلامی در تکوین و هدایت نظام سیاسی جامعه دارای نقش و اثر باشند. نه این که تنها یک قشر یا جمع یا وابستگان به یک نژاد در جامعه و توانایی تصرف در امور کشور را داشته باشند. آزادی سیاسی یعنی این که همه مردم با قطع نظر از وابستگی‌های قومی، زبانی و نژادی و دینی در یک جامعه بتوانند آن نظام را به سوی مطلوب خودشان هدایت کنند. طبیعی است وقتی در جامعه‌ای اختلاف رأی و نظر پیدا شد، عقیده‌ای که طرفداران بیشتری دارد (البته در چارچوب اصول و ارزش‌های پذیرفته شده آن نظام) رأی و حرفش متبوع خواهد بود و دیگران باید آن را تمکین کنند».<sup>(۱)</sup>

و نیز می‌فرماید:

«وقتی گفته می‌شود در جامعه اسلامی مردم آزادی سیاسی دارند، بدین معنی است که هم حق انتخاب دارند و هم حق فعالیت سیاسی، انتشار مطبوعات، روزنامه، ایجاد تشکله‌ها، سازمان‌ها، احزاب، اجتماعات سیاسی و بیان افکار و نظرات سیاسی، که هر یک نیاز به توضیح دارد. ... نوع آزادی و انتخاب افراد در اسلام، با آنچه امروز در غرب جریان دارد، متفاوت است. اما اگر حقیقتاً با معیاری دقیق بسنجیم، آزادی که در اسلام هست، در دنیای دموکراسی غرب نیست. درست است که کشورهای اسلامی به رأی و نظر اسلام عمل نمی‌کنند و آن جاهایی نیز که آزادی هست، از نوع آزادی غربی است نه از نوع اسلامی آن؛ اما جمهوری اسلامی مباحثات می‌کند به این که در قانون اساسی آزادی‌ها را در اختیار مردم قرار داده است، و روش ما تا آن جا که برای ما مقدور است، بر این اساس است که احاد مردم در مسایل واقعاً، حق رأی و انتخاب داشته باشند و از اول انقلاب تا کنون این را نشان داده‌ایم، و اگر با معیار و میزان بسنجید، انصافاً نیز خوب انجام گرفته است».<sup>(۲)</sup>

بنابراین، آزادی اسلام را بالیبرالیسم و آنچه در غرب وجود دارد، نباید اشتباه کرد.

۱. آیه الله خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب، سخنرانی، جمهوری اسلامی، ۲۳/۳/۱۳۶۶.

۲. همان مأخذ، ۳/۴/۱۳۶۶.

آزادی لیبرالیسم، آزادی صوری بشر خود بنیاد انگاری است که جز به خود و دنیا تعلق ندارد؛ و برای رسیدن به آن باید اصول و رسوم غرب را پذیرفت و به جدایی دین از سیاست گردن نهاد. اما آزادی در اسلام، آزادی از غیر خداست و اگر مردم به آن برسند راه نفوذ هر استبدادی سد می‌شود.

## ولایت فقیه و جمهوریت نظام

برخی از مخالفان حکومت اسلامی با حاکمیت ولی فقیه جامع شرایط، جمع بین ولایت فقیه با پذیرش و رأی مردم را معمای لاینحل معرفی کرده و معتقدند که اگر مردم حق رأی دارند، پس محجور نیستند، و ولی نمی‌خواهند؛ و اگر فقیه، ولی مردم است، پس مردم حق رأی ندارند.

دکتر حائری یزدی در این باره می‌نویسد:

«جمهوری اسلامی تحت حاکمیت ولایت فقیه، یک جمله متناقضی است که خود، دلیل روشن و صریحی بر نفی و عدم مقبولیت و مشروعیت آن می‌باشد. چون معنای ولایت آن هم ولایت مطلقه این است که مردم همچون صغار و مجانبین حق رأی و مداخله و حق هیچ‌گونه تصرفی در اموال و نفوس و امور کشور خود ندارند ... از سوی دیگر جمهوری که در مفهوم سیاسی، لغوی، عرفی خود جز به معنای حاکمیت مردم نیست. هر گونه حاکمیت را از سوی شخص یا اشخاص یا مقامات خاص به کلی منتفی و نامشروع می‌داند و هیچ شخص یا مقامی را جز خود مردم به عنوان حاکم بر امور و کشور خود نمی‌پذیرد».<sup>(۱)</sup>

همان‌طور که پیشتر گفته شد، در جمهوری اسلامی، «جمهوری» ماهیتی اسلامی دارد و «جمهوریت» وجودی مستقل از «اسلامیت» ندارد؛ بلکه جمهوری شکل حکومت پیشنهاد شده را مشخص می‌کند و کلمه «اسلامی» محتوای این حکومت را بیان

۱. مهدی حائری یزدی، حکمت و حکومت، ص ۲۱۶.



می‌نماید. یعنی پیشنهاد می‌کند که این حکومت با اصول و مقررات اسلامی اداره می‌شود، و در مدار اصول اسلامی حرکت می‌کند. چون می‌دانیم که اسلام به عنوان یک دین، در عین حال یک مکتب و یک ایدئولوژی است. طرحی است برای زندگی بشر در همه ابعاد و شؤون آن.<sup>(۱)</sup>

«جمهوریت» حتی در غلیظ‌ترین تعریف خود، آن است که حاکمان با آرای عمومی بر سر کار آیند، و زمانی که سرکار آمدند از اختیارات حکومتی برخوردارند و مردم هم باید به برنامه‌ریزی‌ها و سایر لوازم اعمال حاکمیت حاکم ملتزم و تابع باشند. با این وجود معلوم نیست آقای حائری این تعریف از جمهوریت را از کجا آورده‌اند.

و نیز بارها گفته شده است که «ولایت» به معنای سرپرستی و والی بودن از ولایت کفایت حَجْر جداست، اگر کسی در باره مسایل حکومت اسلامی، سیاست اسلامی و ولایت فقیه سخن می‌گوید باید از ولایت بر صبیان و کودکان و اموات و ... صرف نظر کند و به «أَنَّمَا وَلِيكُمُ اللَّهُ» فکر کند و بس؛ یعنی ولایت فقیه، ولایت بر فرزندان و خردمندان است نه محجورین و مجانین، تا جمع بین ولایت و جمهوریت، ناسازگار باشد.

یکی از اصول مهم در مسأله ولایت - اعم از ولایت پیامبر ﷺ و امام معصوم علیه السلام و نایب امام - پذیرش همگانی است. اصل پذیرش همگانی و بیعت، شرط تحقق ولایت الهی به دست پیامبر و امامان است. این اصل اگر چه جزو تعریف نیست، اما شرط وجود و حصول آن است. تعیین پیامبران و امامان و جانشینان خاص و عام آنها، جوهره الهی حکومت را تشکیل می‌دهد، و مأمور بودن این افراد به مسأله مشورت و احترام به آرای مردم که آن نیز به فرمان خداست، جوهره مردمی آن را تشکیل می‌دهد. لذا تناقضی بین جمهوریت و اسلامی بودن نظام وجود ندارد.

وقتی مردم به جمهوریت اسلامی رأی می‌دهند، در حقیقت با بیعت و رأی خود،

۱. ر. ک: مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۸۰.

زامداری، و حکومت را فعلیت می‌بخشد.

مقام معظم رهبری درباره بیعت جمهور و جایگاه آن در نظام اسلامی چنین می‌فرماید:

«اصل بیعت یک اصل پذیرفته شده است. البته وقتی همه یا اکثریت مردم با کسی بیعت می‌کردند و او را به عنوان زمامدار می‌پذیرفتند، دیگران باید تسلیم او شوند. شاید بیعت در این صورت نیز اجباری نباشد. آنچه مسلم است وقتی اکثریت یک نفر را به امامت و خلافت انتخاب می‌کردند، همگان ملزم بودند که از او اطاعت کنند، اما بیعت نیز لازم بود یا نه، معلوم نیست؛ لذا وقتی امیر المؤمنین علیه السلام به خلافت انتخاب شدند و مردم گروه گروه با آن حضرت بیعت کردند، یک عده بیعت نکردند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود تا رؤسای آن عده و شخصیت‌های سرشناس را آوردند، پرسید: چرا شما بیعت نمی‌کنید؟ هر کدام جوابی دادند. در تاریخ نداریم که امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را اجبار کرده باشد که باید بیعت کنید. حضرت حرف آنها را شنید و استدلالشان را باطل کرد و رهایشان ساخت. عبدالله بن عمر را در مسجد به خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند، فرمود: چرا بیعت نمی‌کنی؟ گفت: من منتظرم تا همه بیعت کنند، بعد من بیعت کنم.

حضرت فرمودند: همه بیعت نکردند و هیچ کس نیست که بیعت نکرده باشد، مگر تعدا معدودی. گفت: نه، باید برایم ثابت و روشن شود و عذر و بهانه آورد.

مالک اشتر در خدمت امیرالمؤمنین بود، فرمود: ای امیرالمؤمنین این کسانی که با تو بیعت نکرده‌اند شمشیر یا تازیانه تو را تجربه نکرده‌اند، فکر می‌کنم تو با تعارف با اینها رفتار خواهی کرد. اجازه بده گردن اینها را بزنم. وقتی او را به خاطر امتناع از بیعت گردن زدم دیگران حساب کار خودشان را می‌کنند.

حضرت خندید و فرمود: نه عبدالله بن عمر از بچگی اش نیز آدم خوش اخلاقی نبود. او را رها کنید برود.

عبدالله تا پایان نیز بیعت نکرد. افراد بسیاری بودند که با علی علیه السلام بیعت نکردند، اما زیر فشار هم قرار نگرفتند. اکثریت مردم بیعت کردند. البته اگر آن کس که بیعت نکرده، علم طغیان را بلند کند و به مبارزه و مخالفت پردازد - چنان که در جنگ جمل یا در صفین و نهروان پیش آمد - حاکم اسلامی موظف است با آنها برخورد نماید. بنابراین، آزادی در انتخاب رهبر و امام و خلیفه در نظام اسلامی، چیز روشن و واضحی بود، همه آن را می فهمیدند و قبول می کردند. همین مطلب در قانون اساسی جمهوری اسلامی منعکس است؛ لذا در مورد رهبر بعد از آن که شرایط او را ذکر می کند، دو راه برای انتخاب رهبر مشخص می کند: یکی این که اکثریت قاطع مردم، نه نصف به اضافه یک، او را برگزینند. اکثریت قاطع، یعنی آن مقداری که اقلیت در مقابل آن، ناچیز می باشد. آن که با اکثریت قاطع انتخاب می شود، رهبر است و در قانون اساسی، به رهبر بزرگوار و عزیز و عظیم و تاریخی این ملت [امام خمینی] تشبیه شده است که اکثریت قاطع مردم او را به رهبری انتخاب نکرده و امامت او را پذیرفته اند که رهبر و پیشوای جامعه باشد.

جالب است که بگوییم اروپا و دنیای غرب که این همه زبان درازی نسبت به اسلام کرده اند، به این امور و اصول بسیار دیر رسیدند. در اروپا تا اوایل قرن بیستم حق رأی برای زن وجود نداشت. البته حق رأی کلاً برای جوامع اروپایی نبود، حتی بعد از رنسانس و نهضت صنعتی و علمی در اروپا بعد از انقلاب فرانسه در اواخر قرن هیجدهم تدریجاً به کارگران و زحمتکشان و کلاً به توده مردم حق رأی داده شد. بعد به تدریج در بعضی جاهای اروپا این حق داده شد. در کشورهای اروپایی و آمریکا پس از جنگ جهانی به زن ها حق رأی داده شد؛ یعنی تا سال ۱۹۱۸ میلادی در اروپا و آمریکایی که دم از آزادی و دفاع از حقوق زن و دیگر مسایل می زنند، حق رأی داده شد. در فاصله بین دو جنگ جهانی در بسیاری از کشورهای اروپایی از جمله فرانسه، ایتالیا و نیز ژاپن، زن ها حق رأی نداشتند. تا پیش از سال ۱۹۴۰ در آمریکای لاتین

در هیچ کشوری، زن‌ها حق رأی نداشتند. آن‌جا هم که حق رأی به زن‌ها داده شد، به زن‌های ۳۰ ساله حق رأی دادند و بعد از مدتی برای زن‌های ۲۱ سال به بالا این حق را قایل شدند و در دههٔ اخیر در بعضی از کشورهای دنیا حق رأی را به ۱۸ سالگی رساندند»<sup>(۱)</sup>.

## تفاوت بنیادین «نظام ولایت مطلقه فقیه» با «نظام توتالیتر و دیکتاتوری»

عده‌ای مطرح کرده‌اند که اگر محور اصلی حکومت اسلامی ولی فقیه جامع شرایط باشد و احکام حکومتی او لازم الاجرا باشد، حکومت دیکتاتوری به وجود می‌آورد. به عبارتی، ولایت فقیه به معنای حاکمیت رأی و نظر یک فرد در رأس نظام، بر ملت است و این نوعی حکومت استبدادی به نام دین است، که در اصطلاح فرهنگ سیاسی به آن «نظام توتالیتر» می‌گویند.

لازم است مطالبی را در این‌جا راجع به توتالیتریسم بیان کنیم تا فرق آن با نظام ولایت فقیه مشخص گردد.

«توتالیتر» Totalitär به معنای تام‌گرا، تمامت خواه، مطلق‌گرا، یگانه‌تاز، استبداد فراگیر است. می‌گویند این واژه را «موسولینی» ابداع کرده است. بر اساس این نظام، دیکتاتور، نه تنها حکومت را کنترل می‌کند، بلکه اقتصاد، خانه، مدرسه، مطبوعات، رادیو، سینما، کلیسا و اگر بتواند روح و فکر تمام مردم، در کنترل رهبری قرار دارد.

ویژگی‌های عمدهٔ توتالیتریسم عبارتند از:

۱- ایدئولوژی: در نظام‌های توتالیتر، ایدئولوژی یک نظریهٔ رسمی و اعلام شده از

۱. آیه الله خامنه‌ای، روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۳/۴/۱۳۶۶.

پیش شخص یا حکومت است که تمام مردم زیر سلطه باید آن را به ظاهر هم که شده، بپذیرند. یعنی در حقیقت جهان را آن گونه ببینند که شخص جناب حاکم و دیکتاتور می خواهد. این نوع حکومت ها یک سراب آبادی را به عنوان نقطه اوج جامعه خودشان به شکل خیالی تصویر می کنند.

۲- رهبر: هر رژیم توتالیتر دارای سلسله مراتبی است که در رأس آن یک رهبر وجود دارد. معمولاً این رهبر عنوان ویژه ای برای خود انتخاب می کند. مثلاً هیتلر همیشه اصرار داشت که او «مردم آلمان» است. ستایش های غیرعادی از رهبر، یکی از مشخصات این رژیم ها است که گاهی حتی تا مقام پرستش او را بالا می برند و در حقیقت رهبر به صورت یک «بُت» به تمام معنی در می آید.

۳- حزب: یک حزب سراسری دارای تشکیلات شبه نظامی و حتی نیمه نظامی (مثل نازی ها).

۴- استفاده از ترور و ارباب و فشار، برای نیل به اهداف خود.

۵- کنترل متمرکز و شدید تمام وسایل ارتباطات و تبلیغات.

۶- انحصار قدرت: تمامی قدرت نظامی در دست حکومت و دولت توتالیتر است.

۷- کنترل اقتصادی متمرکز: که در حقیقت همین کنترل هم هست که بیشترین قدرت را در دست دیکتاتور متمرکز می سازد.

۸- ضدیت با فرهنگ و معنویت: کافی است برای نمونه به تاریخ هنر و فرهنگ در شوروی و آلمان (در زمان هیتلر) و موسولینی در ایتالیا، نظری شود و ادبیات و هنر فرمایشی این نظام ها مورد دقت قرار گیرد.<sup>(۱)</sup>

با توجه به آنچه بیان شد و آنچه که می آید کاملاً معلوم می شود که نظام مبتنی بر ولایت فقیه، ضدیت عمیقی با شیوه حکومت توتالیتریالیسم دارد.

برداشت ناصحیح از مفهوم «اطلاق» باعث گردیده بعضی ولایت مطلقه را با

۱. حسین رهجو، واژه نامه اجتماعی - سیاسی اسلامی، صص ۸۵ - ۸۶.

دیکتاتوری اشتباه بگیرند. بلکه چنانکه پیشتر گفته شد، «اطلاق» در مقابل «تقیید» است و هرگز به معنای نامحدود بودن ولایت فقیه نیست، لذا این اطلاق، اطلاق نسبی است، و در چارچوب مقتضیات فقه و شریعت و مصالح امت، محدود می‌باشد.

جدای از این نکته مهم، به چند تفاوت اساسی در این زمینه اشاره می‌شود:

۱- در نظام توتالیتر، حاکمیت مطلقه فرد و شخص دیکتاتور و یا نظام مستبد است، در صورتی که در نظام مبتنی بر ولایت فقیه، حاکمیت از آن شخصیت فقیه است و شخص ولی فقیه نیز ملزم به رعایت اصول است و خواسته‌های فردی و شخصی او دخالتی در امور جامعه مسلمین ندارد، و نباید داشته باشد؛ اگر چه عنوان ولایت فقیه در شخص ولی فقیه تبلور می‌کند.

به عبارتی دیگر، در حکومت‌های توتالیتر، کسانی غیر از زورمداران حاکم، مشمول قانون هستند؛ و از این رو همواره منافع خاص حاکم یا حاکمان، مدار تصمیم و تصویب است نه مصالح عمومی! و هرگز تعدد حیثیت و مرزبندی میان منافع شخص و مصالح نوعی وجود نداشته و با یکدیگر آمیخته شده است. اما بر اساس اندیشه دینی حکومت، ولی فقیه دارای دو حیث حقوقی یا منصبی، و حقیقی یا شخصی است. از لحاظ حقیقی فردی از آحاد ملت و امت اسلامی است و مشمول قانون و در مقابل آن پاسخگو می‌باشد. و به لحاظ حقوقی که در واقع به بینش و دانش خاص دینی و صلاحیت‌ها و قابلیت‌های عملی او برمی‌گردد یک «دین‌شناس برتر» است، لذا در جامعه دینی قول و حکم او مسموع و مقبول و حتی الزامی است.

۲- در نظام توتالیتری، هدف (انسانی یا غیرانسانی، مقدس یا غیرمقدس) وسیله را توجیه می‌کند؛ و حال آن‌که در نظام ولایت فقیه، هدف مقدس و انسانی، وسیله را توجیه نمی‌کند و از هر وسیله‌ای برای وصول به هدف نمی‌توان استفاده کرد.

۳- در نظام توتالیتری، حاکمیت فراگیر بر تمامی گستره، ابعاد و مراتب وجودی ملت و مردم، نوعاً برون‌زا، عارضی و تحمیلی است، در صورتی که در نظام مبتنی بر ولایت

فقیه، این خصیصه، مبتنی و منبعث از ایمان و اعتقاد و نیز گرایش آزادانه، اختیاری و انتخاب خود ملت و مردم است و به اصطلاح درون‌زا می‌باشد.

بد نیست اشاره کنیم که القای این شبهه در مورد ولایت فقیه تازگی ندارد؛ در آغاز انقلاب به هنگام بحث دربارهٔ قانون اساسی در مجلس خبرگان به صورت گسترده‌ای این شبهه شایع شد، تا آنکه امام خمینی علیه السلام فرمود:

«مع الاسف، اشخاصی که اطلاع ندارند بر وضعیت برنامه‌های اسلامی، گمان می‌کنند که اگر چنانچه ولایت فقیه در قانون اساسی بگذرد، این اسباب دیکتاتوری می‌شود، در صورتی که ولایت فقیه است که جلوی دیکتاتوری را می‌گیرد؛ اگر ولایت فقیه نباشد، دیکتاتوری می‌شود ...»

اسلام، حکومتش حکومت قانون است، یعنی قانون الهی، قانون قرآن و سنت است؛ و حکومت، حکومت تابع قانون است. یعنی خود پیغمبر هم تابع قانون خود، امیرالمؤمنین هم تابع قانون، تخلف از قانون یک قدم نمی‌کردند و نمی‌توانستند بکنند»<sup>(۱)</sup>.

مقام معظم رهبری نیز در این خصوص می‌فرماید:

«ولایت، یعنی حکومت الهی، که هیچ اثری از خودپرستی، سلطنت و اقتدار خود خواهانه در آن وجود ندارد. اگر وجود پیدا کرد، ولایت نیست فرق بین حکومت و ضمانت‌های الهی با غیر الهی این است که در ضمانت‌های الهی ضمانت درونی است، اگر کسی که متصدی مقامی است، شرایط آن را نداشت، به خودی خود این پیوند خلع می‌شود. این امر خیلی مهمی است. بنای ولایت الهی، بر هضم شدن در امر و نهی پروردگار است؛ درست نقطهٔ مقابل سلاطین مادی و حکومت‌های بشری»<sup>(۲)</sup>.

در آخر لازم به ذکر است که مقام ولایت فقیه در شرایطی در سیاه‌ترین شب‌ها با

۱. امام خمینی علیه السلام صحیفه نور، ج ۶، ص ۲۵۳.

۲. آیت‌الله خامنه‌ای، سخنرانی ۱۳۷۸/۱/۱۶، به نقل از روزنامه جمهوری اسلامی.

امت اسلامی ارتباط برقرار کرد که نه حزب داشت، نه گروه فشار، نه نهادهای سرمایه‌داری نه ارتش و نه روزنامه و نه رادیو؛ فقط خدا را داشت و مردم را. حتی رساله عملیه‌اش محدود و ممنوع بود. با این وجود، ولایت فقیه در طبیعی‌ترین شکل ممکن از سوی مردم انتخاب می‌شود و مورد پذیرش قرار می‌گیرد و بدان تحقق عینی و خارجی می‌بخشند؛ زیرا مردم در چهره ولی فقیه یک رهبر دینی و سیاسی را با نیابت از جانب امام معصوم خویش می‌دیدند.

### ولایت فقیه، ولایت بر فرزندگان و عاقلان است

یکی از مسایل و شبهاتی که در مورد ولایت فقیه و مردم مطرح می‌شود این است که مگر مردم صغیر یا مجنون‌اند که نیاز به «ولی» داشته باشند؟ گویی مردم، افراد نابالغ و مهجوری‌اند که برای آنان «ولی» قرار داده شده، و این توهین به یک ملت است. و گفته‌اند: «ولایت» برای انسان محجور، صغیر، میت و مجنون است و مردم هرگز نیازی به قیم ندارند؛ زیرا آنها هیچ یک از خصوصیات را دارا نیستند پس کسی که رهبر نظام منتخب مردم است وکیل آنهاست نه این که «ولی» آنها باشد.

و نیز یکی از نویسندگان در این باره چنین می‌نویسد:

«شاید بتوان گفت ولایت که مفهوماً سلب همه‌گونه حق تصرف از شخص مولی علیه و اختصاص آن، به ولی امر تفسیر می‌شود، اصلاً در مسایل جمعی و امور مملکتی تحقق پذیر نیست».<sup>(۱)</sup>

اما باید توجه داشت که ولایت در مصطلحات فقهی در دو مورد به کار رفته است:

۱- مواردی که مولی علیه توان اداره امور خود را ندارد، مانند میت، سفیه، مجنون و

صغیر.

۲- مواردی که مولی علیه توان اداره امور خود را دارد، ولی با این وجود مواردی

۱. مهدی حائری یزدی، حکمت و حکومت، ص ۱۷۷.



وجود دارد که سرپرستی و ولایت شخص دیگری را می‌طلبد. ولایت فقیه از موارد اصطلاح دوم است.

توضیح مطلب: کسی که ولایت یک مجنون یا سفیه و یا کودک خردسالی را برعهده دارد آنان را برابر با اندیشه و آزادی خود تدبیر می‌کند. و در بازی و تفریح خواب و تغذیه و امور دیگر به میل و اراده خود رفتار می‌کند. این معنای ولایت بر محجور است. اما ولایت پیغمبر و امام و جانشین امام بر مردم این گونه نیست، بلکه ولایت آنها به ولایت الله باز می‌گردد؛ یعنی خود مکتب و دین، رهبری و سرپرستی و هدایت جامعه را به عهده می‌گیرد. چون همان طور که مردم «مولی علیه» دین هستند، شخصیت حقیقی پیامبر و دیگر معصومان هم تحت ولایت دین و شخصیت حقوقی آنهاست؛ زیرا معصوم از آن جهت که معصوم است، جز از طرف خداوند چیزی ندارد. اگر حکمی یا فتوایی را پیغمبر به عنوان رسول و به عنوان امین وحی الهی از خدا تلقی و به مردم ابلاغ کرد، عمل به این فتوا بر همگان، حتی بر پیامبر، واجب است؛ همین طور است حکم یا فتوایی که از جانب امام یا ولی فقیه صادر شود.

پس ولایت فقیه، مثل ولایت بر مجنون و سفیه و صغیر نیست، بلکه به معنای ولایت مکتب است که والی آن انسان معصوم یا نایب عادل اوست. خود پیغمبر جزو «مولی علیه» مکتب است؛ یعنی شخصیت حقیقی پیامبر و نیز امامان با افراد دیگر جزو مولی علیه و شخصیت حقوقی او، «ولی» است. لذا رهبر، در جامعه اسلامی ایران هیچ امتیاز شخصی بر دیگران ندارد تا فرد یا افرادی بگویند مردم ایران محجور نیستند، تا ولی طلب کنند. با توجه به این حقیقت، انسان به ولایت فخر می‌کند، چون ولایت دین خداست. اگر شخص، ولایت داشت و مثل پدر نسبت به پسر بود، پدر هر فرمانی که به پسر می‌داد باید اجرا کند و نگوید که اول تو انجام بده بعد من، اما در این نوع ولایت، اگر رهبر کاری را دستور دهد پیشاپیش امت، خودش عمل می‌کند و اگر این کار را نکرد، امت حق اعتراض به او را دارد.

توضیح بیشتر در این رابطه را محوّل می‌کنیم به بحث «شخصیت حقیقی و حقوقی ولی فقیه» و به همین مقدار بسنده می‌نماییم. مرحوم حائری یزدی اشکال دیگری را بر عنوان «ولایت فرزندگان» وارد کرده و می‌نویسد:

«این یک لغت مجعولی است که نه تنها در کتب فقهیه سنی و شیعه نیست، بلکه فی حدّ ذاته یک تناقض منطقی است؛ زیرا فرزاندگی به رفع یا مرفوع به ولایت منتهی است. نقیض کُلُّ رفعٌ او مرفوع».

به این اشکال جواب داده شده است: جعل اصطلاح، نه عقلاً ممتنع و نه نقلاً ممنوع می‌باشد، و از باب جعل لغت نیست تا فریب نیرنگی را به همراه داشته باشد. از طرفی ممکن است کسی هم عاقل باشد و هم مولی علیه؛ و اگر جمع چنین ولایی با عاقل بودن مولی علیه از باب تناقض محال باشد، فرقی بین اقسام آن نخواهد بود. بنابراین باید ولایت خداوند بر مردم فرزانه ممتنع باشد در حالی که عقلاً و نقلاً نه تنها ممتنع نیست بلکه ضروری می‌باشد. خلاصه آن که، ولایت خواه به معنای قیم بودن بر محجوران و خواه به معنای حکومت و اداره امور کشور، دارای معنای اضافی از قبیل اضافه متخالفة الاطراف می‌باشد، که یک طرف آن «ولی» و طرف دیگر آن «مولی علیه» قرار دارد، و چون در مفهوم ولایت به معنای حکومت و تدبیر کشور، محجور بودن طرف متقابل آن اخذ نشد؛ بنابراین، عنوان ولایت بر فرزندگان، مستلزم جمع دو نقیض نخواهد بود<sup>(۱)</sup>.

### شخصیت حقیقی و حقوقی ولی فقیه

ولایت فقیه جامع شرایط، یک عنوان کلی است که معمولاً در هر زمان مصادیق متعددی دارد و شخصی خاص به عنوان فقیه جامع شرایط برای ولایت منصوب نشده است؛ یعنی امام زمان (عج) نفرموده‌اند که این شخص خاص را به جای خودم منصوب

۱. ر.ک: جوادی آملی، حکومت اسلامی، شماره ۱، ص ۵۵، شماره ۲، صص ۲۲۴ و ۲۳۶.

می‌کنم، بلکه وقتی غیبت صغری تمام شد ایشان فرمودند، کسانی که این علایم و مشخصات را دارند، از طرف من منصوب هستند و این علایم، عناوین کلی است که ممکن است که در یک زمان چندین مصداق داشته باشند.

پس بازگشت ولایت فقیه به ولایت فقه و فقاہت و عدالت است، وگرنه شخص که بر هیچ کس ولایتی ندارد. لذا خود نیز موظف به عمل است.

اگر فقیه حاکم از سویی دارای شخصیت حقیقی و از سوی دیگر دارای شخصیت حقوقی است، قطعاً شخص حقیقی فقه نیست که قانون‌گذار و دارای اختیارات حکومتی است، بلکه شخصیت حقوقی فقه به جهت عدالت و فقاہت است که حکومت دارد. هرچند این شخصیت حقوقی در شخصیت حقیقی ولی خاص مصداق پیدا کند.

حضرت امام خمینی رحمۃ اللہ علیہ در این زمینه می‌فرماید:

«حکومت اسلام، حکومت قانون است. در این طرز حکومت، حاکمیت منحصر به خداست و قانون، فرمان و حکم خداست. قانون اسلام، یا فرمان خدا، بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد، از رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد، تا ابد تابع قانون هستند: همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بیان شده است. اگر رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم خلافت را عهده‌دار شد، به امر خدا بود...»

باری، حکومت در اسلام به مفهوم تبعیت از قانون است، و فقط قانون بر جامعه (حکم‌فرمایی دارد، آن جا هم که اختیارات محدودی به رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و ولات داده شده، از طرف خداوند است. حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم هر وقت مطلبی را بیان یا حکمی را ابلاغ کرده‌اند، به پیروی از قانون الهی بوده است، قانونی که همه بدون استثنا بایستی از آن پیروی و تبعیت کنند، حکم الهی برای رئیس و مرئوس متبع است»<sup>(۱)</sup>.

# فصل سیزدهم

ولایت فقیه

و قانون اساسی

## ولایت فقیه در قانون اساسی

یکی از اساسی‌ترین مباحث قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل ولایت فقیه است. هر چند در پیش‌نویس‌های قانون اساسی که توسط دولت موقت تهیه شده بود، بحثی از ولایت فقیه به میان نیامده بود و مبدأ و تکیه‌گاه اصلی حکومت را مانند بسیاری از موارد قانون اساسی سیستم‌های مختلف حکومت‌های جهان، فقط آوای مردم شمرده بود. اما روشن بینی امام و علما و دستداران حقیقی انقلاب علی‌رغم مخالفت برخی از افراد اصل مهم ولایت فقیه در قانون اساسی مطرح شد.

در قانون اساسی به جز مقدمه، یازده اصل، مربوط به ولایت فقیه و رهبری است: اصل پنجم، پنجاه و هفتم، یکصد و هفتم، یکصد و هشتم، یکصد و نهم، یکصد و دهم، یکصد و یازدهم، یکصد و دوازدهم، یکصد و چهل و دوم، یکصد و هفتاد و ششم، یکصد و هفتاد و هفتم.

در این اصول یازده گانه به هفت مسأله از مباحث رهبری پرداخته شده است:

۱- اصل رهبر و مشروعیت نظام بر اساس ولایت فقیه (۵ و ۵۷).

۲- صفات رهبر (۵ و ۱۰۹).

۳- چگونگی انتخاب رهبر (۱۰۷).

۴- اختیارات و وظایف رهبر (۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۷۶، ۱۷۷).

۵- مشاوره رهبری (۱۱۲، ۱۱۰).

۶- بازرسی اموال و دارایی‌های رهبر (۱۴۲).

۷- کناره‌گیری، فوت یا عزل رهبر (۱۱۱).

تردید نیست که همه این مباحث پایه‌های دینی، فقهی و حقوقی دارد و خبرگان تدوین قانون اساسی و نیز اعضای شورای بازنگری با تلفیق دانش فقه و حقوق و نیز کارشناسی‌های سیاسی - اجتماعی، این اصول را نوشته‌اند<sup>(۱)</sup>.

### علت بازنگری در قانون اساسی

اولین قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که در سال ۱۳۵۸ تصویب شد، دارای دوازده فصل و یکصد و هفتاد و پنج اصل بود. اما در بازنگری مصوب سال ۱۳۶۸ دو فصل به فصول دوازده گانه آن افزوده شد.

در تاریخ ۶۸/۲/۴ حضرت امام خمینی طی حکمی خطاب به رئیس جمهور وقت، حضرت آیه‌الله خامنه‌ای، بیست و پنج نفر از نخبگان علمی و فقهی را مأمور اصلاح و بازنگری در قانون اساسی نمودند. در بخشی از آن حکم چنین آمده است:

«از آن جا که پس از کسب ۱۰ سال تجربه عینی و عملی از اداره کشور، اکثر مسؤولین و دست‌اندرکاران و کارشناسان نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران بر این عقیده‌اند که قانون اساسی با این که دارای نقاط قوت بسیار خوب و جاودانه است، دارای نقایص و اشکالاتی است که در تدوین و تصویب آن به علت جو ملتهب ابتدای پیروزی انقلاب و عدم شناخت دقیق معضلات اجرایی جامعه، کمتر به آن توجه شده است، ولی خوشبختانه مسأله تکمیل قانون اساسی پس از یکی دو سال مورد بحث محافل گوناگون بوده است و رفع نقایص آن یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر جامعه

اسلامی و انقلابی ماست. چه بسا تأخیر در آن موجب بروز آفات و عواقب تلخی برای کشور و انقلاب گردد، و من نیز بنابر احساس تکلیف شرعی و ملی خود از مدت‌ها قبل در فکر حل آن بوده‌ام که جنگ و مسایل دیگر مانع از انجام آن می‌گردید.»

ملاحظه می‌شود که حضرت امام در این حکم به برخی از علل و شرایط آن زمان اشاره نموده‌اند. ضمن این که نباید از نظر دور داشت که قوانین، موثقت‌اند و متناسب با تغییر شرایط، تغییر می‌کنند. و نیز قوانین از نقص و کاستی پیراسته نبوده و همواره رو به کمال دارند و دستخوش اصلاح و اکمال می‌گردند. در همه کشورها، قوانین اساسی پس از چندین سال، دوباره مورد بازنگری قرار می‌گیرند و اصلاحاتی در آنها انجام می‌شود. در کشور ما نیز قانون اساسی پس از ۱۰ سال تجربه، تغییراتی در آن ایجاد شد.

به عنوان نمونه، در قانون اساسی ۵۸، با آن که حقوق‌دانان برجسته‌ای آن را تصویب نمودند، از یک بحث مهم و جدی و در عین حال، مقدماتی، غفلت کرده بودند و آن «نحوه اصلاح قانون اساسی» بود. یعنی بر طبق قانون اساسی سال ۵۸ هیچ راه قانونی برای تجدید نظر در آن پیش بینی نشده بود، و اگر ولی فقیه و اختیارات گسترده او نبود، با مشکل جدی مواجه می‌شدیم.

تغییرات بسیار مهمی در قانون اساسی بعد از بازنگری به وجود آمد که در این مقال جای بررسی و بیان همه موارد نیست، لذا اهم تغییرات محتوایی که در خصوص ولایت فقیه و رهبری لحاظ شده است را متذکر می‌شویم.

این تغییرات و اصلاحات شامل محورهای ذیل می‌شود:

الف - ولایت مطلقه فقیه به جای ولایت فقیه (اصل ۵۷)

ب - رهبری فردی و حذف شورای رهبری شورایی (اصل ۱۰۷)

ج - شرایط رهبری، (اصول ۱۰۷، ۱۰۹، ۵)

۱ - اجتهاد (و حذف شرط مرجعیت)

۲ - سایر شرایط

د - مجرا و نهاد انتخاب و تعیین رهبری: مجلس خبرگان رهبری (اصل ۱۰۷) و حذف تشخیص و استقبال مردمی.

و - اعمال حاکمیت رهبری و به عبارتی وظایف و اختیارات ولی فقیه (اصل ۱۱۰) پس یکی از مهم‌ترین تغییرات و اصلاحات محتوایی، اضافه شدن واژه «مطلقه» بعد از واژه «ولایت» در اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی است. شورای بازنگری، در حقیقت با افزودن این واژه، اختیاراتی را که از لحاظ شرعی به ولی فقیه داده شده، شکل و جنبه قانونی داده و آن را در قانون اساسی تثبیت کرده است، تا در آینده کسی به بهانه قانون‌گرایی و حرف‌های ملی‌گرایانه به این رکن رکن خدشه و خللی وارد نکنند.

### آیا ولی فقیه، حاکم بر قانون اساسی است؟

یکی از شبهات و اشکالاتی که عده‌ای بر رابطه ولایت فقیه و قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مطرح می‌کنند این است که «چون رهبر، طبق قانون اساسی توسط خبرگان رهبری تعیین می‌شود و وظایف و مسؤولیت‌ها و اختیارات رهبر در قانون تعیین شده است؛ پس قهراً مفاد آن، تعیین حوزه عمل رهبری در نظامی قانونمند است. بنابراین چگونه می‌شود گفت که رهبر بر اساس قانون تعیین می‌شود، ولی پس از آن که تعیین شد، او فوق قانون قرار دارد.

برای تبیین و بررسی صحیح رابطه ولایت فقیه و قانون، باید دید نوع نگرش تئوریک ما به اصل ولایت فقیه و مشروعیتش چگونه است. عده‌ای به اصل ولایت و به ولایت فقیه اعتقادی ندارند. این افراد که به وکالت معتقدند، حکومت‌ها را فقط برای حل مشکلات و مسایل دنیای مردم می‌خواهند، و پیدا است هیچ شرطی از قبیل فقاقت و عدالت برای حکومت‌کنندگان مدنظر ندارند و هر که را مردم برای حکومت برگزینند وکیل مردم جهت اداره امور جامعه است.

دسته دوم کسانی‌اند که به اصل ولایت فقیه معتقدند ولی مشروعیت فقیه حاکم را از



ناحیه مردم می‌دانند. این گروه می‌گویند: ولی فقیه حق حاکمیت خود را از مردم می‌گیرد، نه از خدا یا امام زمان، ولی فقیه، حاکم بر قانون اساسی نیست بلکه در چارچوب قانون اساسی دارای اقتدار و اختیار است.

گروه سومی هم هستند که فقهای واجد شرایط را منصوب امامان معصوم - به نصب عام - می‌دانند، و مردم فقط باید صالح‌ترین را مستقیماً یا با یک واسطه - یعنی خبرگان - بشناسند و از او پیروی و اطاعت نمایند. مطابق نظر این عده حوزه اقتدار و دایره نفوذ فقیه جامع‌شرایط، حتی از چارچوب احکام اولیه فراتر می‌رود و در صورت نیاز به تأمین مصالح جامعه اسلامی، فقیه حاکم می‌تواند احکام ثانویه نیز صادر کند.

برخی از بزرگان، امام خمینی و بیشتر شاگردان راستین وی، با توجه به ولایت مطلقه فقیه، فقیه حاکم را فوق قانون اساسی می‌دانند و معتقدند ولی فقیه باید با نگاه به ارزش‌های الهی، در صدد تأمین مصالح مسلمانان باشد. اگر این هدف با توسل به احکام اولیه، قابل وصول باشد، ولی فقیه بر اجرای این احکام تأکید خواهد کرد؛ ولی اگر به خاطر وضعیت خاص اجتماعی یا شرایط اضطراری، اجرای آن احکام به نتایج مورد نظر منجر نشود، ولی فقیه حتی با تعطیل موقت احکام اولیه و با توسل به احکام حکومتی، به تأمین مصالح اسلام و مسلمین همت خواهد کرد و این، نکته محوری در اعتقاد به ولایت مطلقه فقیه است.

با توجه به تشابه احکام و قانون، و حتی کم‌اهمیت‌تر بودن قانون در برابر احکام الهی، همان حاکمیت فقیه بر احکام، به قانون هم تسری می‌یابد، بدین معنا که مطابق برداشت امام خمینی از ولایت مطلقه فقیه، حاکم اسلامی در صورت لزوم و تشخیص مصلحت امت اسلام، می‌تواند احکام اولیه الهی را موقتی تعطیل کند و اگر چنین امری برای تأمین مصالح مسلمین ضروری و مجاز باشد، تعطیل و تغییر قانون اعم از اساسی و عادی قطعاً مجاز و بدون اشکال است.

در مقام تمثیل می‌توان گفت: قوانین راهنمایی و رانندگی در سطح شهرها، با نظارت

پلیس، آمد و شد اتومبیل‌ها، وسایط نقلیه و عابرین را تنظیم می‌کنند. اصل اولی در این رابطه، عدم دخالت پلیس و نظارت بر اجرای قوانین و جلوگیری از تخلفات است. اما در موافقی، پلیس مجبور به اصلاح وضعیت پیچیده ترافیک آن هم به شیوه‌ای غیرقانونی است؛ در چنین موافقی، پلیس هدف اصلی وضع قوانین و راهنمایی و رانندگی را مد نظر قرار می‌دهد و به صورت موقت، قوانین جاری را نقض می‌کند تا مشکل ایجاد شده را از طریق غیر عادی، حل کند به همین دلیل ممکن است علی‌رغم قرمز بودن چراغ، ماشین‌ها را وادار به حرکت کند، یا خیابان یک طرفه را موقتی دو طرفه کند و مانند اینها. ولی فقیه نیز اساس اداره جامعه را قانون می‌داند و برای اجرای آن تأکید می‌کند، اما به دلیل ایجاد وضعیت خاص و عدم حل معضلات به طرق عادی و قانونی، چه بسا ناچار باشد به طور موقتی، به روش‌های غیر عادی متوسل شود تا مصلحت جامعه اسلامی را تأمین کند؛ چه این که در جامعه اسلامی که حکومت دارای منشأ و مشروعیت الهی است، قوانین اعم از عادی و اساسی دارای «موضوعیت بالعرض» است و آنچه «موضوعیت بالذات» دارد ارزش‌ها و فرامین الهی است. همین چارچوب ارزش مقدس است که حاکم بر رفتار فردی و جمعی و حکومتی جامعه اسلامی است، و کل نظام و شؤون آن را مشروعیت می‌بخشد و قوانین برای کارآمد شدن این نظام و چگونگی حکومت کردن و شیوه‌های اعمال حکومت و توزیع وظایف کارگزاران حکومت وضع شده است، و این به معنای کم‌اهمیت دانستن قانون اساسی نیست.

بنابراین، حاکمیت ولی فقیه بر قانون و فوق قانون بودن او به این معناست که او می‌تواند برای بازکردن بن‌بستها در اداره حکومت و تأمین مصالح جامعه اسلامی از چارچوب غیرقابل انعطاف قانون خارج شود. نمونه بارز این حاکمیت ولی فقیه بر قانون اساسی، فرمان امام خمینی علیه السلام مبنی بر بازنگری در قانون اساسی بود. در قانون اساسی مصوب سال ۱۳۵۸، با وجود دقت نظر فراوانی که متخصصان انجام دادند، هیچ راه قانونی برای تجدید نظر و اصلاح و اکمال قانون پیش بینی نشده بود، و این ولی فقیه

بود که با ولایت مطلقه خود و اختیارات ویژه‌اش توانست این نقیصه و مشکل را جبران و برطرف نماید.

جدای از این، در اصل یکصد و هفتاد و هفتم قانون اساسی تصریح شده است که مصوبات شورای بازنگری پس از تأیید و امضای مقام رهبری قابلیت ارایه به مردم برای همه پرسى را دارد. لذا رهبر و ولی فقیه، حاکم قانون اساسی است. در اصل یاد شده چنین آمده است:

بازنگری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در موارد ضروری به ترتیب نیز انجام می‌گیرد. مقام رهبری پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام، طی حکمی خطاب به رئیس جمهور موارد اصلاح یا متمیم قانون اساسی را به شورای بازنگری قانون اساسی با ترکیب زیر پیشنهاد می‌نماید، مصوبات شورا پس از تأیید و امضای مقام رهبری باید از طریق مراجعه به آرای عمومی به تصویب اکثریت مطلق شرکت کنندگان در همه پرسى برسد.

ظاهراً کسانی که از اختیارات مطلقه فقیه می‌هراسند و از این رو نگران اشراف و حاکمیت فقیه بر قانون هستند، تصویر درستی از مفهوم «مطلقه» ندارند؛ زیرا از مفهوم «مطلقه» اختیارات بی‌حد و حصر در مقابل مردم و استبداد رأی را می‌فهمند، در صورتی که «مطلقه» مشترک لفظی است، و اگر چه یک معنای آن معادل استبداد و اختیارات بی‌حد و حصر است، ولی منظور همان است که امام بارها فرمودند، از جمله این که:

«حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه، بلکه مشروطه است؛ البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آرای اشخاص و اکثریت باشد، مشروطه از این جهت که حکومت کنندگان در اجرا و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معین گشته است. «مجموعه شرط» همان احکام و قوانین اسلام است که باید رعایت و اجرا شود. از این جهت حکومت اسلامی «حکومت قانون الهی بر مردم» است»<sup>(۱)</sup>.

## چهار کنترل قانون اساسی برای ولی فقیه

مهمترین بلکه تمام نگرانی منتقدان ولایت مطلقه فقیه از نامحدود بودن اختیارات رهبری است، و راه حل آن را محدود ساختن حیطة نفوذ قدرت فقیه می‌دانند. البته اختیارات وسیع حکومتی، شدیداً قابل سوء استفاده و سوء فهم هست تا به بهانه مصلحت، احکام خدا تعطیل گردد؛ اما این آفت را باید به گونه‌های دیگر مهار کرد نه با سلب اختیارات حاکمیت.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حداقل چهار کنترل اساسی برای ولی فقیه و رهبر جامعه اسلامی معین شده است که عبارتند از:

### ۱- کنترل درونی و صفاتی رهبر

اولین و مهم‌ترین عامل کنترل‌کننده این است که رهبر باید واجد شرایط ویژه‌ای از قبیل: ایمان و تعهد مکتبی، امانت و تقوا، علم، اجتهاد و فقاہت، قدرت مدیریت و کارایی، بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر و شجاعت نیز پذیرش اکثریت مردم باشد.

این صفات و شرایط در دو اصل پنجم و صد و نهم قانون اساسی چنین آمده است: «در زمان غیبت حضرت ولی عصر (عج) در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت بر عهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که طبق اصل یکصد و هفتم عهده‌دار آن می‌گردد».

### شرایط و صفات رهبر

۱ - صلاحیت علمی لازم برای افتا در ابواب مختلف فقه.

۲ - عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام.

۳ - بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی

برای رهبری، در صورت تعدد واجدین شرایط فوق، شخصی که دارای بینش فقهی و

سیاسی قویتر باشد مقدم است.

### ۲- کنترل قانونی رهبر

در حکومت اسلامی همه مجریان آن و در رأس آنان ولی فقیه، با تمام اختیاراتش مطیع قانون الهی است. لذا حتی در قانون اساسی، کنترل قانونی ولی فقیه و رهبر نیز پیش بینی شده است، اگر چه تا کنون موردی که لازم به اجرای آن باشد به وجود نیامده است. در اصل یکصد و هفتم آمده است:

«رهبر در قوانین با سایر افراد کشور مساوی است.»

و در اصل یکصد و یازدهم نیز می خوانیم:

«هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز، فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می باشد.»

### ۳- کنترل مالی رهبر

در روایات اسلامی، یکی از شرایطی که برای حاکم اسلامی ذکر شده این است که اهل بخل و طمع و مقام پرستی و حرص ورزی نباشد. این امر در قانون اساسی جمهوری اسلامی که توسط اسلام شناسان تدوین گردیده پیش بینی شده است. در اصل یکصد و چهل و دوم آمده است:

«دارایی رهبر، رئیس جمهور، معاونان رئیس جمهور، وزیران و همسر و فرزندان آنان قبل و بعد از خدمت، توسط رئیس قوه قضاییه رسیدگی می شود که برخلاف حق، افزایش نیافته باشد.»

الحمد لله رهبر فقید انقلاب، حضرت امام خمینی علیه السلام و مقام معظم رهبری حضرت آیه الله خامنه ای مصادیق بارز زهد و قناعت مالی بوده و هستند.

## ۴- کنترل مشورتی رهبر

استبداد، تصمیم خودسرانه یک فرد، بدون توجه به دیدگاه‌های دیگران است. در مقابل آن، مشورت و رایزنی است و در نظام ولایت مطلقه فقیه، با این که تصمیم گیرنده نهایی، شخص ولی فقیه است، اما رهبر حکومت اسلامی ناگزیر از مشورت با متخصصان و کارشناسان مسایل مختلف است و بعد از آن که کلیه نظرات و دیدگاه‌ها را به دست آورد، تصمیم مناسب و مقتضی را باید اتخاذ کند.

در اصل یکصد و دهم قانون اساسی آمده است:

وظایف و اختیارات رهبر: ۱ - تعیین سیاست‌های کلی نظام جمهوری اسلامی ایران پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام... (۱)

بدین ترتیب می‌بینیم که در قانون اساسی نیز عوامل کنترل سیطره ولایت فقیه در نظر گرفته شده است. ضمن این که ولی فقیه در هر تصمیم‌گیری باید در چارچوب احکام و قوانین اسلام و مصلحت نظام و مردم جامعه اسلامی حرکت کند.

---

۱. درباره ولایت فقیه و مسأله شورا بیشتر بحث جداگانه‌ای انجام شده که علاقه‌مندان به همین کتاب مراجعه فرمایند.

# فصل چهاردهم

---

---

---

---

---

ولایت فقیه

وقوای سه گانه

## با وجود قوای سه‌گانه، چه نیاز به ولی فقیه؟!

برخی چنین معتقدند که ممکن است رئیس جمهوری، شورای نگهبان و مجلس در کشور باشند ولی فردی به عنوان ولایت فقیه در رأسش نباشد و در آن نظام، نظام اسلامی هم باشد!

باید گفت که در هر کشوری سه قوه وجود دارد که از حاکمیت ملی سرچشمه می‌گیرد:

۱- قوه مقننه: قوه‌ای که عهده‌دار قانون‌گذاری و تصمیمات لازم برای اداره کشور است، اعمال این قوه از طریق مجلس شورای ملی است.

۲- قوه مجریه: قوه‌ای است که از دو بخش اداری و نیروهای مسلح تشکیل می‌گردد، و عهده‌دار اجرای قوانین و حفظ نظام کشور است.

۳- قوه قضاییه: قوه‌ای است که برای فصل خصومت و احیای حقوق عامه و حسن جریان امور است، اعمال آن از طریق دادگاه‌های دادگستری است.

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز این سه قوه به طور مجزا وجود دارد، علاوه بر آن که نیروی چهارمی هم در نظر گرفته شده است که نقش نظارت بر قوای سه‌گانه و کنترل‌کننده نیروها را دارد، و این نیرو، همان ولایت امر و امامت امت است که در اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی چنین آمده است:



«قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه، قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند».

وجود چنین قوه‌ای ناظر بر قوای سه‌گانه برای اسلامی بودن نظام و جلوگیری از دیکتاتوری و تمرکز قدرت در فرد یا افراد و طرد کامل استعمار امری ضروری و لازم است، ضمن این که مشروعیت این قوا بستگی به ولایت فقیه دارد. چنان که امام علیه السلام می‌فرماید:

«اگر رئیس جمهور با نصب فقیه نباشد، غیر مشروع است. وقتی غیر مشروع شد، طاغوت است... طاغوت وقتی از بین می‌رود که به امر خدای تبارک و تعالی یک کسی نصب بشود»<sup>(۱)</sup>.

بنابراین، رهبر و ولی فقیه، با قوه مقننه از طریق شورای نگهبان، با قوه مجریه توسط رئیس جمهور، و با قوه قضاییه از طریق شورای عالی قضایی مرتبط است و بر همه آنها نظارت دارد، و این گونه نیست که ولایت فقیه، نیروی جداگانه و بی‌ارتباط با نیروهای دیگر باشد و در نتیجه تعدد مراکز قدرت به وجود آید و به فکر حذف آن باشیم؛ بلکه ولی فقیه هماهنگ کننده، ناظر و مشروعیت بخش قوای سه‌گانه است؛ زیرا اصل در قانون اساسی تفکیک و استقلال قوا از یکدیگر است و وجود فقیه جامع شرایطی برای کنترل و نظارت لازم است.

### التزام نظری و عملی ریاست جمهوری به ولایت فقیه

در عصر کنونی، راه‌های مختلفی برای برگزیدن رئیس نظام اجرایی و مسئولین عالی رتبه وجود دارد: گاه از طریق انتخاب مستقیم است، گاه انتخاب غیرمستقیم، و گاه انتصاب از ناحیه مقام و مسئول برتر.

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۶، ص ۳۴.

این مسأله از منظر اسلام، در زمان حضور پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام به طریق نصب صورت می‌گرفت و در زمان غیبت امام زمان (عج) نیز از آن جایی که ولی فقیه جامع شرایط نایب امام است، به طریق نصب انجام می‌شود؛ زیرا ولی فقیه واجد شرایط، موظف است در تمام مسایل اجتماعی و سیاسی مربوط به ملت اسلام، مصلحت آنها را در نظر بگیرد، و بدون شک مصلحت آنها چنین ایجاب می‌کند که مسؤولان رده بالای نظام اجرایی با مشورت و مشارکت مردم انتخاب شوند تا همکاری صمیمانه‌تری در میان آنها باشد، و این نمی‌شود مگر این که مردم در انتخاب آنها به نحوی خواه به طور مستقیم یا غیر مستقیم دخالت داشته باشند، به ویژه در عصر و زمان ما که فرهنگ عمومی حاکم بر جوامع انسانی، فرهنگ مشارکت عمومی در امر حکومت است.

بنابراین قبلاً افراد متعددی که صلاحیت این منصب مهم را دارند، و شرایط لازم را برای این وظیفه حساس طبق تصدیق خبرگان صالح احراز کرده‌اند، به مردم معرفی می‌شوند، سپس مردم طبق یک برنامه انتخاباتی صحیح و سالم در امر گزینش یکی از آنها شرکت می‌کنند و به یقین آن کس که پایگاه مردمی محکم‌تر و بیشتری داشته باشد برگزیده می‌شود، و چون همکاری و همیاری عموم با او بیشتر است این منصب اصلح می‌باشد.

سپس نوبت به تنفیذ حکم او که از طرف فقیه جامع شرایط می‌رسد - که در واقع نصب است - تا سلسله مراتب به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام معصوم علیه السلام و منصوبان الهی و در واقع به رضا و اذن پروردگار منتهی شود<sup>(۱)</sup>.

در قانون اساسی، اصل یکصد و دهم، بند نهم، تنفیذ حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم، از جمله وظایف مهم ولی فقیه ذکر شده است:

«امضای حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم، صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون می‌آید، باید قبل از

۱. ر.ک: مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج ۱۰، ص ۱۶۸.

انتخابات به تأیید شورای نگهبان و در دوره اول به تأیید رهبری برسد». این بند به این نکته بسیار دقیق، اشاره می‌کند که انتخاب مردم برای مشروعیت حکومت کافی نیست و در نظام اسلامی نیز حکومت از پایین به بالا برای مشروعیت صحیح نیست، بلکه برای تشخیص مصداق و تعیین صلاحیت از رأی مردم استفاده می‌شود. اما اصل مشروعیت تصرف در امور و شؤون مردم که باید از خداوند متعال سرچشمه بگیرد از طریق ولی امر و رهبر فقیه که خود از طرف امام معصوم علیه السلام به نصب عام منصوب شده، تعیین می‌شود که این کار با امضای حکم صورت می‌گیرد؛ یعنی وقتی مردم صلاحیت او را مشخص کردند، ولی امر اجازه تصرف و دخالت در امور را به او خواهد داد.

در اصل یکصد و سی ام آمده است:

«رئیس جمهور استعفای خود را به رهبر تقدیم می‌کند و تا زمانی که استعفای او پذیرفته نشده است به انجام وظایف خود ادامه می‌دهد».

از آن جا که قوه مجریه از حالت دو رئیسی درآمد و نخست وزیر حذف شد و رئیس جمهور، رئیس قوه مجریه شناخته شد و مسأله شورای موقت ریاست جمهوری نیز حذف شده باید برای موقعی که وی استعفا و کناره گیری می‌کند، فکری می‌شد، و طبیعی ترین راه حل این بود که در صورت استعفا به رئیس جمهور باید استعفانامه اش را به مقام بالاتر خود یعنی مقام رهبری تسلیم کند.

در اصل یکصد و سی و یکم هم نقش مهم رهبری را در صورت فوت، عزل، غیبت یا بیماری رئیس جمهور مشاهده می‌کنیم که به جای خود قابل طرح است.

حضرت امام خمینی رحمته الله علیه در این رابطه با توجه به مسأله نصب ولی فقیه - برخلاف کسانی که معتقدند ولی فقیه منتخب مردم است نه منتصب شرع، و بدیهی است در این صورت به نصب رئیس جمهور هم وقعی نمی‌نهند - به گونه ای روشن می‌فرماید:

«به حرف‌های آنهایی که برخلاف مسیر اسلام هستند و خودشان را روشنفکر

حساب می‌کنند و می‌خواهند ولایت فقیه را قبول نکنند، گوش ندهید. اگر چنانچه فقیه در کار نباشد، ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است، یا خدا یا طاغوت. یا خداست یا طاغوت. اگر به امر خدا نباشد، رئیس جمهور با نصب فقیه نباشد، غیر مشروع است، وقتی غیر مشروع شد، طاغوت است؛ اطاعت او، اطاعت طاغوت است، وارد شدن در حوزه او وارد شدن در حوزه طاغوت است. طاغوت وقتی از بین می‌رود که به امر خدای تبارک و تعالی یک کسی نصب شود»<sup>(۱)</sup>.

و نیز می‌فرماید:

«من امیدوارم اشخاصی که کاندیدا شدند برای ریاست جمهوری، شما توجه کنید و کسی که از همه متعهدتر به اسلام، ... اعتقاد به قوانین اسلام دارد، در مقابل قانون اساسی خاضع است و اصل - اصل صد و دهم ظاهراً - که راجع به ولایت فقیه هست به او، معتقد است وفادار است نسبت به او، یک همچو شخصی را شماها خودتان انتخاب کنید»<sup>(۲)</sup>.

لذا با توجه به آنچه گذشت، پیداست که رئیس جمهوری در نظام اسلامی و ولایی، نه تنها باید از ناحیه ولی فقیه نصب شده و حکمش تنفیذ شود، بلکه خود او نیز باید التزام نظری و عملی به این اصل مهم و محور اصلی نظام اسلامی داشته باشد.

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۶، ص ۳۴.

۲. همان، ص ۵۴۰.

# فصل پانزدہم

## تشخیص ولی فقہ

## تعیین و تشخیص ولی فقیه و رهبر جامعه اسلامی

گفته شد که در نظام اسلامی، مردم با انتخاب و به عبارتی بیعت خود حاکمیت ولی فقیه واجد شرایط را عینیت و فعلیت می بخشند. اما این که کدام فقیه واجد شرایط رهبری جامعه مسلمین است و دارای ویژگی هایی که از جانب معصوم مقرر شده می باشد، باید تعیین و تشخیص داده شود. برای تشخیص ولی فقیه و رهبر، مردم به دو شکل می توانند عمل کنند: بی واسطه، با واسطه.

اگر شرایط جامعه به گونه ای باشد که رقیبی برای یک فقیه واجد شرایط یافت نشود، و لذا تردید و تحیری وجود نداشته باشد تا نیاز به شهادت بینةها یا گزارش کارشناسان اهل خبره باشد، حق حاکمیت مزبور، با آرای مستقیم مردم اعمال می شود و نیازی به نایب، وکیل، شاهد و خبیر نخواهد بود. مانند پذیرش رهبری بدون رقیب امام خمینی علیه السلام که ولایت ایشان به نحو تعیینی از بدو انقلاب روشن بود.

و اگر شرایط به گونه ای بود که تشخیص رهبر دارای صلاحیت و واجد تمامی شرایط مشکل بود و کار تحقیقی و تخصصی می طلبد، حق حاکمیت (نه ولایت) با انتخاب و تشخیص خبرگان مخصوص که خود نمایندگان مردم اند، اعمال می شود. مانند تعیین رهبری حضرت آیه الله خامنه ای.

بنابراین رجوع به آرای عمومی در شناخت رهبری در صورتی که شناخت و پذیرش آن روشن باشد، همانند رهبری امام راحل جایز است؛ و در غیر این صورت که غالباً شناخت و پذیرش رهبری پیچیده است، وظیفه مجلس خبرگان به آرای عمومی مستقیم و بدون واسطه واگذار نمی‌شود.

در اصل یکصد و هفتم قانون اساسی آمده است:

«پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیه‌الله العظمی امام خمینی رضی الله عنه که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری درباره همه فقهای واجد شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصد و نهم بررسی و مشورت می‌کنند، هر گاه یکی از آنان را اعلم بر احکام و موضوعات فقهی یا مسایل سیاسی، اجتماعی و یا دارای مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند، او را به رهبری انتخاب کنند، و در غیر این صورت یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می‌نمایند. رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسؤولیت‌های ناشی از آن را بر عهده خواهد داشت...».

## مجلس خبرگان رهبری

یکی از نهادهای عالی که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پیش‌بینی شده «مجلس خبرگان» است. عنوان «خبره» که به معنای کارشناس است، نخستین بار جایگزین عنوان مجلس قانون‌نویسان گردید. این تعبیر به وسیله رهبر انقلاب امام خمینی رضی الله عنه مورد استفاده و استعمال قرار گرفت. قانون اساسی در مقدمه، این مجلس را با عنوان مجلس خبرگان یاد کرده است. خبره بودن در تدوین قانون اساسی، از آن رو ضرورت عقلانی داشت که ملت نظام جمهوری اسلامی را در همه پرسش‌های مقدم بر قانون اساسی مورد

پذیرش قرار داده بود. بنابراین، تدوین قانون اساسی برای نظام جمهوری اسلامی مستلزم کارشناس و خبره بودن در تدوین نظام سیاسی منطبق بر معیارها و اصول اسلامی بود، و نمی‌توان بدون التفات به چنین مقوله‌ای قانون اساسی منطبق بر تصمیم پیشین ملت - جمهوری اسلامی - تدوین نمود.

این مجلس پس از تصویب قانون اساسی به دلیل پایان یافتن مأموریت قانونی خود، منحل گردید. ولی قانون نویسندگان، از همین عنوان برای مجلسی که مبادرت به گزینش و انتخاب رهبر می‌نماید، استفاده نمودند<sup>(۱)</sup>. لذا این مجلس به نام «مجلس خبرگان رهبری» کار قانونی خود را با اتکا به آرای مردم آغاز کرد.

در این جا بیان نکاتی بایسته و ضروری می‌نماید:

۱ - اعضای مجلس خبرگان کسانی هستند که از جهت علمی و عملی مورد وثوق مردم‌اند، و توده مردم آنان را برای بررسی و تبادل نظر مشورتی درباره فقهای معاصر وکیل کرده‌اند تا آنها که شهود بالقوه‌اند، شاهدان بالفعل شوند، و آنها که بالقوه واجد شرایط گزارش کارشناسانه اهل خبره‌اند بالفعل گزارش خیرانه دهند، و غیر از آنان ضمن تعهد در رأی‌گیری برای منتخبان مجلس خبرگان هرگز شهادت برخلاف آنان نخواهند داد، تا از قبیل تعارض دو بینه شود؛ و یا گزارش کارشناسانه اهل خبره برخلاف گزارش آنها نمی‌دهند تا از باب تعارض آرای اهل خبره شود؛ زیرا تعهد متقابل همگی در برابر قانون اساسی که مورد ارضای ولی مسلمین است، همین حکم را به دنبال دارد.

۲ - اعتبار و مشروعیت اعضای مجلس خبرگان به آرای عمومی وابسته است، چنان‌که اعتبار رئیس جمهور و مشروعیت نمایندگان مجلس شورای اسلامی، متکی به رأی مردم است، با این تفاوت که نفوذ ریاست جمهوری نیازمند به تنفیذ مقام رهبری است. چنان‌که اصل اعتبار مجلس شورای اسلامی که اعضای آن در سایه مشروعیت مجلس صاحب اعتبار و مشروعیت می‌شوند، به تحقق شورای نگهبان است که فقهای

۱. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: چهار گفتار در مبانی کلامی، فقهی ولایت فقیه، مقاله مجلس خبرگان از نظر قوانین و مقررات، دکتر غلامحسین الهام، ص ۴۲.



آن منصوب مستقیم از طرف رهبری هستند، و حقوق دانان آن نیز به وسیله رئیس قوه قضاییه به مجلس شورای اسلامی معرفی می‌شوند که رئیس مزبور، منصوب مستقیم از سوی رهبری است.

۳- در استقلال مجلس خبرگان و نیز اعتبار و مشروعیت اعضای آن به طور مستقل، و عدم نیاز به نصب، تصویب، تأیید، تنفیذ، امضا و مانند آن از سوی رهبری، می‌توان به قانون مصوب داخلی خود مجلس خبرگان استشهاد کرد؛ زیرا در هرگونه عزل و نصب و پذیرش استعفای برخی از اعضای معذور خبرگان، هیچ‌گونه حاجتی به مقام رهبری نیست؛ برخلاف فقهای شورای نگهبان که همه امور وابسته به آن از سوی مقام رهبری تصمیم‌گیری می‌شود.

۴- دو نظریه تئوری «انتخاب» و «انتصاب» در مورد ولایت فقیه، در مبنای کار خبرگان نیز اثر می‌گذارد؛ اگر ما قایل شدیم که این مردم‌اند که باید با رأی خود به رهبر اعتبار و مشروعیت ببخشند، در این صورت مردم خبرگان را برمی‌گزینند و خبرگان هم از طرف مردم رهبر را «انتخاب» می‌کنند؛ یعنی به او مشروعیت می‌بخشند. در این شکل کار، گویی مردم امانتی را به خبرگان سپرده‌اند و آنان به عنوان امین مردم، آن امانت را به رهبر می‌سپارند. پس نقش خبرگان، نقش وساطت و رساندن مشروعیتی است که از ناحیه مردم به ولی فقیه داده می‌شود.

اما طبق نظریه «انتصاب» نقش خبرگان در واقع نقش شهادت دادن و معرفی کردن رهبر است؛ یعنی فرض این است که در زمانی ولی فقیه اصلح برای اداره جامعه اسلامی از طرف امام زمان علیه السلام منصوب شده است، ولی مردم نمی‌دانند چه کسی است؛ برای این که او را شناسایی کنند هم به ادله شرعی و هم به ذوق عقلایی شان ناچار باید از خبرگان سؤال کنند. چنان که در سایر تخصص‌ها، بهترین راهی که برای شناخت متخصص برتر وجود دارد این است که سایر متخصصان به نحوی شهادت به برتری او بدهند.

۵- گاهی اشکال می‌شود که چون اعضای شورای نگهبان از طرف رهبر تعیین

می‌شوند و آنها نیز صلاحیت کاندیداهای مجلس خبرگان را تأیید می‌کنند؛ پس در حقیقت، رهبر - با واسطه - از سوی خود، رهبر را تعیین می‌کند و این یک نوع «دور» است. به عبارتی روشن‌تر با توجه به این که فقهای شورای نگهبان، خبرگان رهبری را تأیید صلاحیت می‌کنند و به نوعی گزینش می‌نمایند، و فقهای شورای نگهبان را رهبر تعیین می‌کند، «دور» به وجود می‌آید.

این اشکال به گونه‌ای به تمام نظام‌های دنیا وارد است. چنان که فیلسوفان سیاست در نظام‌های دموکراتیک این اشکال را مطرح نموده‌اند؛ بدین بیان که مردم پیش از آن بخواهند به فردی در انتخابات ریاست جمهوری یا مجلس و یا همه پرس‌و‌پرسی قانون اساسی و یا مطلب دیگر رأی بدهند، قانون‌هایی از پیش برای آنها نوشته می‌شود، بدون آن که نظر آنها را برای این کار بخواهند؛ مثلاً سن رأی دهندگان، جنسیت آنها و دیگر شرایطی را که پیش از انتخابات می‌گذارند. اینها همه پیش فرض‌هایی است که مردم به وسیله آنها در انتخابات شرکت می‌کنند. این دور، مشکلی است که در نظام‌های دموکراسی دنیا وجود دارد.

اگر ما قایل به «انتصاب» شویم - چنان که پیشرفته شد - اشکال تسلسل وارد نمی‌شود. چون نهایتاً به جایی می‌رسیم که فوق مردم است، در آن صورت دیگر نمی‌گوییم مردم طبق چه قانونی چنین کردند یا اگر رهبر کسی را تعیین کرد، اعتراض نمی‌کنیم. اما اگر این را نپذیرفیم، همان اشکال که مطرح شد، بر ما هم وارد خواهد بود.

بنابر نظریه «نصب» خبرگان، مقام ولایت را به رهبر اعطا نمی‌کنند، وظیفه خبرگان تشخیص مصداق رهبری الهی است. که شرایط آن را، امامان معصوم علیهم‌السلام بیان کرده‌اند. همانند تشخیص مرجع تقلید، که دو نفر خبره بر اعلیت مرجع تقلید شهادت می‌دهند؛ پیداست شهود خبره، به مرجع تقلید، اعلیت نمی‌بخشند، بلکه اعلیت واقعی است که حجیت آن از سوی خداست. در تشخیص صلاحیت خبرگان نیز شورای نگهبان خبره

بودن را به کاندیداها نمی دهد، همچنان که خبرگان، مقام ولایت را به ولی فقیه نمی دهند. بلکه آنها شایستگی فرد خبره را تشخیص می دهند، بعد از تأیید صلاحیت انتخاب به عهده عموم مردم است. لذا دور به معنی «توقف شیء به شیء» در این مورد، واقعیت ندارد.

۶- در دوران دولت موقت، ترفند و طرحی مبنی بر انحلال مجلس خبرگان از سوی خود دولت موقت و هم‌مشریان آن ریخته شد، امیر انتظام سخنگوی دولت موقت، نامه‌ای در جهت انحلال مجلس تهیه کرد. قرار شد، پانزده نفر از وزرای دولت بازرگان، آن را امضا کنند و به اطلاع حضرت امام برسانند، و از ایشان بخواهند، یا مجلس خبرگان را منحل سازد، یا همه آنان استعفا می دهند! موضوع در هیأت دولت مطرح شد. اعضای تیزبین و روشن‌شورای انقلاب نیز، در آن جلسه حضور داشتند و با کمال شجاعت در برابر این توطئه ایستادند. از آن جمله، مقام معظم رهبری، که از اعضای شورای انقلاب بود و حاضر در جلسه، چنین گزارش می دهد:

«بنده آن شب، حضور داشتم و گفتم: مجلس نماینده مردم است و باید بماند و قانون اساسی را تمام کند. البته آقایان تندی کردند، حتماً به ما اهانت کردند، اما بالاخره اظهارات ما، مانع کارشان را روشن کرد...»<sup>(۱)</sup>.

پس از گذشت حدود دو سال در ملاقاتی که با امام داشتند، موضوع انحلال را مطرح کردند، حضرت امام از سخنان توطئه‌آمیز آنها سخت برآشفته و فرمود:

«آقای بازرگان و رفقای شما آمده بودند پیش ما و گفتند: ما خیال داریم که این مجلس خبرگان را منحلش کنیم. من گفتم: شما اصلش چه کاره هستید که می‌خواهید این کار را بکنید. شما چه سمتی دارید که بتوانید مجلس منحل کنید...»<sup>(۲)</sup>.

۱. آیت‌الله خامنه‌ای، روزنامه جمهوری اسلامی، ۲۵/۱۲/۱۳۵۹.

۲. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۳.

## وظایف اصلی مجلس خبرگان

طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، وظایف مجلس خبرگان رهبری عبارتند از:

۱- تعیین مقام رهبری:

وظیفه اصلی خبرگان، تعیین رهبر انقلاب از بین فقهای واجد شرایط رهبری است. چنان که در اصل یکصد و هفتم قانون اساسی آمده است:

«پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهانی اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیه الله العظمی امام خمینی علیه السلام که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است، خبرگان رهبری درباره همه فقهای واجد شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم بررسی و مشورت می کنند، هرگاه یکی از آنان را اعلم بر احکام و موضوعات فقهی یا مسایل سیاسی، اجتماعی و یا دارای مقبولیت عام یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند، او را به رهبری انتخاب می کنند، و در غیر این صورت یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می نمایند...».

۲- نظارت بر عملکرد و شرایط رهبری

در اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی آمده است:

«هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد، یا معلوم شود از آغاز، فاقد بعضی از شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خبرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم می باشد...».

## ۳- اعلام برکناری رهبر

همان طور که در اصل یکصد و یازدهم قانون اساسی آمده است، کار و وظیفه دیگر مجلس خبرگان کشف و اعلام عزل رهبری است، پس از خبرگان نیستند که رهبر را عزل می‌کنند تا عده‌ای بتوانند اشکال «دور» را مطرح کنند<sup>(۱)</sup>.

لذا در قانون آمده است: «از مقام خود برکنار خواهد شد»؛ یعنی منعزل است نه معزول، و اگر در سطر بعد همان اصل، سخن از عزل رهبر آمده، به این معنا نخواهد بود که مجلس خبرگان او را معزول می‌کند؛ بلکه همان مبنای فقهی که او را نصب نمود، عزل می‌کند و مجلس خبرگان سِمَتی جز کشف عزل و نصب رهبر ندارد.

## ۴- بازنگری در قانون کیفیت انتخاب خبرگان و ...

در اصل یکصد و هشتم قانون اساسی آمده است:

«قانون مربوط به تعداد و شرایط خبرگان، کیفیت انتخاب آنها و آیین نامه داخلی جلسات آنان برای نخستین دوره باید به وسیله فقهای اولین شورای نگهبان، تهیه و با اکثریت آرای آنان تصویب شود و به تصویب نهایی رهبر انقلاب برسد، از آن پس هر گونه تغییر و تجدید نظر در این قانون و تصویب سایر مقررات مربوط به وظایف خبرگان در صلاحیت خود آنان است».

از این اصل فهمیده می‌شود که گرچه نخستین دوره مجلس خبرگان با قانون مصوب شورای نگهبان تشکیل می‌شود، ولی شورای نگهبان برای تصویب قانون اولین دوره مجلس خبرگان، فاقد استقلال است؛ زیرا مصوب آن شورا تا به تصویب نهایی رهبر انقلاب نرسد، هرگز رسمیت قانونی نخواهد داشت. اما مجلس خبرگان بعد از تشکیل شدن در تمام عناوین یاد شده مستقل می‌باشد.

۱. ر.ک: فربه‌تر از ایدئولوژی، عبدالکریم سروش، ص ۵۱، «کیان» شماره ۳۲، ص ۵.

# فصل شانزدهم

## مصادیق ولایت فقیه

## سخنی کوتاه

چنان که در بحث «امامت» گاهی سخن از اصل امامت به میان می‌آید و گاهی از امام؛ همان طور در بحث «ولایت فقیه» گاهی سخن از اصل «ولایت» فقیه است و گاه از «ولی فقیه»؛ زیرا همان گونه که اصل بحث اهمیت دارد، بررسی مصداق آن نیز دارای اهمیت بسیاری است، و این ولی فقیه است که به ولایت عینیت می‌بخشد.

در عصر غیبت کسانی که فقیه نباشند از حوزه ولایت خارج می‌شوند، و نیز قیود و شرایط دیگری که برای آن وجود دارد و ما نیز به آنها اشاره کردیم، موجب می‌شود دایره گستره و شمول مصداق آن تنگ‌تر و دقیق‌تر گردد. لذا کسی که فقیه‌تر، عالم‌تر، عادل‌تر، شجاع‌تر باشد و از تدبیر و مدیریت و بینش صحیح بیشتری برخوردار باشد، برای انجام مسؤولیت رهبری جامعه، شایسته‌تر خواهد بود.

مخالفان نیز، یا در اصل ولایت ابراز مخالفت می‌کنند که در این صورت وقتی اصل را برنتابند، به مصداق هم اعتقادی نخواهند داشت؛ و یا این که اصل را با ویژگی‌هایی می‌پذیرند، اما مصداق را بر نمی‌تابند، و در شخص ولی فقیه شبهه ایجاد می‌نمایند. از این روی، شناخت بهتر و بیشتر ولی فقیه زمان، بسیار لازم و ضروری است.

این نکته نیز قابل ذکر است که از دیر زمان جامعه اسلامی ما از فقاہت و مرجعیت استفاده‌ها و ارشادهای بسیاری برده و دیده است. اما انقلاب اسلامی ایران تاکنون دو

رهبر و ولی فقیه جامع شرایط را - که از حیث مقام ولایت و حدود اختیارات و وظایف هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند - دیده است که به عنوان بهترین مصادیق ولایت می باشند.

۱ - امام خمینی، مؤسس و موجد انقلاب و حکومت اسلامی.

۲ - حضرت آیه الله خامنه‌ای - ادام الله ظلّه العالی - رهبر معظم انقلاب.

در این جا بهتر دیدم مروری داشته باشیم بر زندگی این دو رهبر عالیقدر؛ بلکه ان شاء الله وسیله‌ای برای ازدیاد شناخت و معرفت ما گردد.

### بررسی اجمالی زندگی و شخصیت امام خمینی علیه السلام

امام خمینی رهبر کبیر انقلاب و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران شخصیتی نیست که بتوان زندگی و حالات سیاسی، اجتماعی و کمالات معنوی و فضایل اخلاقی و انسانی او را در یک کتاب چه رسد به یک جزوه و یا در ضمن یک درس، بررسی کرد ولی از باب:

«مَا لَا يُدْرِكُ كَلْمُهُ لَا يُتْرَكُ كَلْمُهُ»؛ بر گونه‌ای فهرست وار به کمالات این رادمرد تاریخ و ابرمرد جهان، توجه نموده و آن را در ضمن چهار مطلب اشاره می کنیم.

۱- امام خمینی از ولادت تا مرجعیت عامه.

۲- امام خمینی و دوران قبل از نهضت.

۳- امام خمینی و دوران رهبری.

۴- امام خمینی و سفر به ملکوت اعلی.

### ۱- امام خمینی از ولادت تا مرجعیت عامه

در این موضوع به چند مطلب باید اشاره شود:

۱-۱. نسب امام

امام خمینی در تاریخ بیستم جمادی الثانی ۱۳۲۰ هجری قمری، مصادف با سالروز



میلاد مسعود حضرت صدیقه طاهره فاطمه اطهر علیها السلام در شهرستان خمین چشم به جهان گشود. پدر ایشان آیه الله شهید مرحوم سید مصطفی موسوی (فرزند برومند علامه جلیل القدر مرحوم سید احمد موسوی) است.

مرحوم سید احمد موسوی که در نجف اشرف بوده اند، بنا به دعوت و درخواست مرد نیکوکار و بزرگواری به نام «یوسف خان کمره‌ای» که برای زیارت عتبات مقدسه مشرف شده بود، به منظور ارشاد و پیشوایی اهالی خمین به آن سامان می‌روند و با دختر مرحوم یوسف خان ازدواج می‌کنند، از فرزندان ایشان یک دختر و پسر به نام‌های صاحبه، و مصطفی باقی می‌مانند.

مرحوم سید مصطفی نیز تحصیلات خود را در نجف اشرف و سامرا، در عهد میرزای شیرازی دنبال کرده و در زمره علما و مجتهدین عصر خود قرار می‌گیرند و پس از بازگشت از نجف اشرف زعامت و پیشوایی اهالی خمین و حومه را عهده‌دار می‌شوند. در تاریخ ذیحجه ۱۳۲۰ قمری در بین راه خمین و اراک مورد سوء قصد بعضی از اشرار قرار می‌گیرند و بر اثر اصابت چند گلوله بر کتف و کمر ایشان در سن ۴۷ سالگی به شهادت می‌رسند. جنازه آن مرحوم به نجف اشرف منتقل گردیده و در آن جا دفن شد.

## ۲-۱. امام تحت تکفل عمه و مادر

با شهادت مرحوم مصطفی، خواهر والا قدرشان، سرکار علیّه مرحوم بانو «صاحبه» به خانه برادر شهید خود رفته سرپرستی کودکان خردسال آن مرحوم را عهده‌دار می‌گردد. امام خمینی از پنج ماهگی تحت سرپرستی عمه عزیزش بانو «صاحبه» و مادر بزرگوارش «بانو هاجر» قرار گرفت و در دامن پاک آن دو بانوی پرهیزگار پرورش یافت. ضمناً دایه‌ای نیز به نام (ننه خاور) برای ایشان بود که در نگهداری ایشان کمال کوشش را مبذول می‌داشت. و عمه عزیزش که در تربیت و پرورش ایشان سهم به‌سزایی داشت در سال ۱۳۳۶ قمری ناگهان از دنیا رفت و باعث رنج و درد بسیاری شد، و دیری نپایی که گرگ اجل به سراغ مادر مهربانش آمده و آن بانوی مرد آفرین را نیز در بستر مرگ

فروبرده و چراغ عمرش را خاموش ساخت. و بانو هاجر نیز در سال ۱۳۳۶، دار دنیا را وداع گفت، و با مرگ او غنچه شکفته زندگانی پررنج و حسرت امام خمینی پژمرده و افسرده گردید، و نهال سرسبز و نورس زندگی حساس و پرهیجانش دستخوش تندباد حوادث روزگار قرار گرفت.

### ۳-۱. تحصیلات امام

امام خمینی در همان اوان کودکی آغاز به درس کرد و در داخل منزل خود نزد معلمی به نام میرزا محمود، به خواندن و نوشتن مشغول گردید، و سپس قدم به مکتب گذاشته و به تحصیلات خود ادامه داد. بعد وارد مدرسه جدید (که در آن روز تازه تأسیس شده بود) شد، و بالاخره قبل از ۱۵ سالگی تحصیلات فارسی را به اتمام رسانده و در خواندن و نوشتن دیگر نیاز به استاد نداشت. آن‌گاه به تحصیل علوم اسلامی پرداخت و در محضر برادر بزرگش جناب آقای «پسندیده» صرف و نحو و منطق را خوانده و تا سال ۱۳۳۸ به تحصیل مقدمات در محضر ایشان ادامه داد، و سپس وارد حوزه علمیه اراک (که در آن روز تحت زعامت استاد بزرگ حضرت آیه الله آقای شیخ عبدالکریم حائری یزدی بود) شد و به آموختن ادبیات عرب مشغول گردید. در سال ۱۳۴۰ که حوزه اراک به قم منتقل شد ایشان نیز که تازه کتاب مطول را شروع کرده بود به قم رفته و در مدرسه دارالشفاء مسکن گرفت و تا پایان سال ۱۳۴۵ سطوح عالی را به پایان رسانده و در حوزه درس خارج آیه الله حائری شرکت جست. در محضر آن استاد گرانقدر پایه های علمی و مبانی فقهی و اصولی خود را تحکیم نموده و به درجه اجتهاد نایل گردید. در سال ۱۳۳۵ که آیه الله حائری از دنیا رفتند، امام خمینی برای خود دارای مبنای متقن و محکم بوده و در زمره مجتهدین و نوابع علمی قرار داشت.

### ۴-۱. جامعیت امام

امام خمینی علاوه بر مقام ممتاز فقاہت، در علوم، هیئت، فلسفه، حکمت و عرفان نیز دارای مهارتی ویژه و تخصصی کامل می باشد. به عنوان نمونه، امام در سن ۳۵ سالگی

بر شرح فصوص قیصری و مصباح الانس ابن فناری در عرفان نظری تعلیقه‌ای نوشت که عظمت این کار بر اهل فن پوشیده نیست، آن هم در آن سن و سال.

۵-۱. اساتید امام

فقه و اصول را از محضر استاد آیه‌الله شیخ عبدالکریم حائری و آقامیرزا علی کاشانی استفاده نموده است. فلسفه و عرفان را در محضر میرزا محمدعلی شاه آبادی، و اخلاقیات را از محضر آقا میرزا جواد آقای ملکی و از مباحثاتشان بهره جست و هیئت را در محضر استاد شیخ علی اکبر یزدی معروف به حکیم فراگرفت.

۶-۱. مرجعیت عامه

دستگاه جاسوسی آمریکا و رژیم صهیونیستی و ضد اسلامی شاه که از مرجعیت عامه و نفوذ امام خمینی سخت بیمناک بودند و منافع غارتگرانه خود را در خطر می‌دیدند، با کارشنکنی‌ها و دروغ‌پردازی‌ها می‌کوشیدند که از تقلید و پیروی مردم از ایشان جلوگیری به عمل آورند.

و ملت را از رهبری‌ها و راهنمایی‌های ایشان محروم سازند، در داخل ایران هر مقامی که به مرجعیت و اعلیت امام رأی می‌داد، دستگیر شده به زندان یا تبعیدگاه‌ها روانه می‌شدند و مقلدین ایشان را به خاطر تقلید از امام تحت تعقیب قرار می‌دادند. رساله‌ عملیه‌شان را ممنوع اعلام کرده و جمع می‌نمودند جاسوس‌های شاه در کشورهای عربی و اسلامی و سفارتخانه‌های ایران در همه فعالیت‌های دامنه‌داری را به منظور بدنام کردن امام در میان مسلمانانی که از اوضاع ایران بی‌خبر بودند، دنبال می‌کردند و شیعیان و ایرانیان مقیم خارج را تحت فشار قرار می‌دادند که از ایشان تقلید نکنند.

ولی در مقابل این فعالیت‌ها، اساتید حوزه علمیه قم و دیگر رهبران مذهبی در سراسر ایران پس از درگذشت آیه‌الله حکیم در سال ۱۳۴۸ شمسی، با امضای اعلامیه‌هایی اعلیت امام و مرجعیت او را برای مردم بازگو نمودند؛ هر چند که، همه آنها به خاطر همین امضا به زندان و تبعیدگاه‌ها روانه شده بودند.<sup>(۱)</sup>

۱. ر. ک نهضت امام خمینی، ج ۱، از ص ۶۳ به بعد.

## ۲- امام خمینی و دوران قبل از نهضت

امام خمینی قبل از قیام ۱۵ خرداد و قبل از شروع مبارزه با شاه در رابطه با تصویب انجمن‌های ایالتی و ولایتی، در سال ۱۳۴۱، در دوران سلطنت رضاخوانی و اوایل سلطنت محمد رضا نیز مبارزات سیاسی مذهبی خود را، علیه طاغوت و علیه کسانی که می‌گفتند دین از سیاست جداست، و روحانیت را با سیاست چه کار؟ آغاز کرده بود؛ و بهترین شاهد، کتاب کشف الاسرار امام است که پس از شهریور ۱۳۲۰ نوشته است. در آن کتاب به کج‌روی‌های حکومت رضاخانی سخت حمله شده و به سخنان انحرافی «کسروی» و «شریعت سنگلجی» پاسخ داده شده و با وهابیتون منکر فضایل ائمه اطهار علیهم‌السلام سخت مبارزه شده است. و در آن کتاب مسأله قیام مسلحانه و مبارزه علیه کفار و ایادی‌شان در داخل مطرح شده و به آیات جهاد استدلال شده است و در آن کتاب حکومت رضاخان نامشروع دانسته شده و اعانت و کمک به آن از هر طریق، کمک به کفر و معادل با کفر دانسته شد، و قوانینی که در دوران رضاخانی در مجلس فرمایشی ایشان به تصویب رسیده بود، مطلقاً باطل و خلاف شرع دانسته شده که باید اوراق آنها را بسوزانند.

به هر حال با توجه به کتاب کشف الاسرار روشن می‌گردد که مبارزات امام خمینی از سال ۴۱ آغاز نشده است، بلکه ضدیت ایشان با نظام طاغوت سابقه دیرینه داشته و با حکومت رضاخانی و پسرش در اوایل سلطنت درگیر بوده است؛ ولی از آن‌جا که زمام مرجعیت در دست او نبوده تا بتواند قیام عملی خود را آغاز نماید، هر چند که طرف مشورت آیه‌الله بروجردی بوده و احیاناً نظرات امام عملی می‌شد، ولی اوج مبارزات امام از سال ۴۱ و ۴۲ بوده که بالاخره منجر به سقوط نظام شاهنشاهی گردیده و امام به هدف اصلی خویش رسیده و حکومت اسلام را جایگزین نظام طاغوت نموده است.

### ۳- امام خمینی و دوران رهبری

دوران رهبری امام را از جهتی می‌توان به چهار دوره تقسیم نمود که هر دوره‌ای برای خود ویژگی خاص به خود را دارد.  
دوره اول:

این دوره از سال ۴۱ پس از تصویب انجمن‌های ایالتی و ولایتی آغاز گردیده و با قیام ۱۵ خرداد و سخنرانی معروف روز عاشورای امام، علیه شاه، و توجه دادن مردم به جنایات رژیم و دستگیری و زندانی شدن امام و سپس آزادی او از زندان، و بالاخره خطابه معروف ایشان در قم در ۴ آبان ۴۳ علیه کاپیتولاسیون، و دستگیری مجدد او در ۱۳ آبان ۴۳ و تبعیدشان به ترکیه خاتمه یافت. امام در این دوره از مبارزه به چهار اقدام اساسی دست زده است:

۱- با تحریم تقیه که در طول سالیان متمادی، مهم‌ترین مانع در راه مبارزات مستقیم و خشونت آمیز مردم با رژیم‌های خودکامه، و در عین حال دست‌آویزی برای سازشکاران بود، آن را از سر راه حرکت و مبارزه اسلامی برداشت، و با فتوای تاریخی خود مبنی بر این که تقیه حرام است، و اظهار حقایق واجب «وَلَوْ بَلَّغَ مَا بَلَّغَ»<sup>(۱)</sup> این مانع عمده را برطرف ساخت.

۲- با کشاندن مبارزه به کانون اصلی فعالیت‌های مذهبی، یعنی حوزه علمیه قم برای همیشه بر تز جدایی دین از سیاست خط بطلان کشید، و حتی کسانی را که از ورود به فعالیت‌های سیاسی اکراه داشتند و ادار به اتخاذ موضع کرده و بدین وسیله سنت دیرینه را در حوزه علمیه قم درهم شکست.

۳- با متوجه ساختن لبه تیز حملات خود به کانون اصلی فساد - یعنی سلطنت و شخص شاه - به شیوه محافظه کارانه قبلی در مبارزه، پایان داد؛ زیرا در گذشته مبارزین و

مستقیم به سلطنت و شاه خودداری نمایند و با حمله به اطرافیان شاه، از جمله نخست وزیران و هیأت دولت، دربار را از دخالت در جرایم و خطاها مبرا و مصون بدارند.

اما امام امت ضمن به زیر سؤال کشیدن مشروعیت و قدرت سلطنت، هر نوع محافظه کاری را کنار گذاشته و محور اصلی مبارزه را در محله به عامل اصلی همه مفاسد یعنی سلطنت و شاه قرار داد، و به دیگران هم جرأت و جسارت داد تا چنین کنند. با مراجعه به اعلامیه‌های امام از سال ۴۱ تا سال ۵۷ صدق مدعای ما روشن می‌گردد.

۴- با حمله مستقیم به همه قدرت‌های خارجی و در رأس آنها آمریکا، هر نوع ملاحظه کاری سیاسی را که در گذشته و به ویژه در دوران نهضت مشروطه و ملی شدن صنعت نفت رایج بود مطرود دانسته و شیوه‌ای کاملاً نو در مبارزه خود انتخاب کرد؛ زیرا در دوران مشروطه، مشروطه خواهان با تحصن در سفارت انگلیس سعی در جلب حمایت دولت به اصطلاح «فخیمه» انگلستان می‌کردند، و نتیجه آن بالاخره حاکمیت فراماسونری بر سرنوشت ملت ایران و به نام مشروطیت شد. در دوران نهضت ملی شدن نفت، مصدق از تضاد منافع دو قدرت بزرگ بهره گرفت؛ یعنی با کمک دولت آمریکا نفت را ملی کرد. لذا چند صباحی نگذشت که دولت آمریکا با کودتای کذایی خود برای ۲۵ سال، نه تنها بر منابع نفت، بلکه بر همه امور کشور ایران سلطه یافت. ولی امام با شناخت دقیق آنها و عبرت از تجربیات گذشته با بیان معروف «آمریکا از انگلیس بدتر و انگلیس از آمریکا بدتر، و شوروی از هر دو بدتر، و همه از هم پلیدتر، اما امروز سر و کار ما با این خبیث‌ها است با آمریکا است»<sup>(۱)</sup> راه هر نوع نفوذ و امید را بر وابستگان به سیاست‌های خارجی برای شرکت در مبارزه و دزدیدن ثمره مبارزات مردم بستند.

#### دوره دوم رهبری

این دوره از ۱۳ آبان ۴۳ و تبعید امام به ترکیه آغاز گردیده و با اولین جرقه انقلاب در دی ماه ۱۳۵۶ در قم و عزیمت امام از نجف به سوی پاریس خاتمه می‌یابد.

در دی ماه ۱۳۵۶ در قم و عزیمت امام از نجف به سوی پاریس خاتمه می‌یابد. امام امت در این دوره طولانی، هر چند که گاه گاهی به مقتضیات زمان و با توجه به حوادثی که در ایران رخ می‌داده با انتشار اعلامیه‌ها و فتاوی و انجام سخنرانی‌ها، نه تنها به مخالفت خود با رژیم ادامه داد، بلکه ارتباط معنوی خود با مردم را نیز حفظ کرده و آنها را در این دوره ارشاد و راهنمایی می‌کردند.

اما کار اصلی و مهمی که در این دوره انجام دادند به عنوان یک ایدئولوگ انقلابی و رهبر مذهبی آن با آغاز یک سری دروس حوزه‌ای که به حکومت اسلامی و ولایت فقیه معروف است طرح اصلی حکومت بعد از انقلاب را ریخت، و برای کسانی که تا آن زمان برایشان حکومت اسلامی نامفهوم بود روشن کرد که در صدد ایجاد چه نوع حکومتی است؟ هر چند که اساس این حکومت در قرآن و احادیث بوده و با مراجعه به آنها می‌توان فهمید که اسلام از چه نوع حکومتی برخوردار است؛ ولی امام آن را تنظیم کرد، در جامعه مطرح نمود، و خلاصه با این عملش شیوه حکومتی که او در صدد ایجاد آن بود را به جهان اعلام داشت.

#### دوره سوم رهبری

این دوره از زمانی آغاز شده که اولین جرقه‌های انقلاب در دی ماه ۵۶ در قم موجب شعله‌ور شدن آتش زیرخاکستر گردید، و دیری نگذشت که با شعله‌های خود خرمن هستی نظام حاکم بر ایران را سوزاند و برای همیشه به نظام طولانی ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی خط بطلان کشید.

در این دوره امام با تشخیص موقعیت مناسب و با بیداری و حرکت مردم، درنگ را جایز ندانسته، پرچم رهبری و فرماندهی انقلاب را بر دوش گرفت، و بدون هیچ گونه سازش و مصلحت‌طلبی و با درک صحیح از خواسته و اراده و توان مردم، عزم قاطع و خلل‌ناپذیر خود را در ادامه مبارزه بی‌امان تا سرنگونی رژیم شاه اعلام و دنبال کردند. شیوه‌ای که امام امت در این دوره برای رهبری و بالاخره به پیروزی رساندن انقلاب به

۱- از رخنه و نفوذ همه کسانی که با شامه قوی خود پیروزی قریب الوقوع را احساس کرده و سعی در نزدیک شدن به مقام رهبری می کردند، جلوگیری نمودند.

۲- برخورد قاطع ایشان با مسایل و عدم سازش و گذشت در راه تحقق اهداف مبارزه، تلاش بسیاری از لیبرال‌ها و میانه‌روها را برای وادار کردن امام به اتخاذ سیاست معتدل‌تر و به اصطلاح گام به گام، خنثی نمود. امام همه آنها را رد کرده و همواره اعلام می کرد که شاه باید برود و به جای او با رأی مردم جمهوری اسلامی برقرار گردد.

۳- با موقعیت مناسبی که امام پاریس از نظر دسترسی به رسانه‌های گروهی دنیا به دست آورده بود، از این موقعیت برای رساندن پیام انقلاب، به گوش مردم جهان حداکثر استفاده را نمود، و با توجه به کهولت سن و ضعف مزاج، روزانه در چندین مصاحبه مطبوعاتی و تلویزیونی شرکت کرده و به سؤالات گوناگون خبرنگاران پاسخ می داد. بدین وسیله امام موفق شد به اهداف انقلاب بُعد وسیع جهانی داده و باب دیگری در سطح بین‌المللی برای مبارزه با شاه و حامیانش بگشاید.

اوج این دوره زمانی بود که شاه ذلیلانه از مملکت خارج شد، و امام ظفر مندانه با عزت تمام به آغوش ملت خود بازگشت و شعار «دیو چو بیرون رود فرشته در آید» مردم انقلابی به گوش افلاک می رسید، و بالاخره در روز یکشنبه ۲۱ بهمن ۵۷ دستور استنکاف از رعایت حکومت نظامی صادر گردیده و مردم به خیابان‌ها ریخته و لحظات آخر عمر رژیم فرا رسید، و انقلاب اسلامی ۱۷ ساله به ثمر نشست.

#### دوره چهارم رهبری

دوره چهارم حساس‌ترین و مشکل‌ترین دوره رهبری انقلاب بوده دوره‌ای که رهبر انقلاب هم به عنوان رهبر اجتماعی و هم به عنوان رئیس حکومت می‌بایست کشتی هیجان زده انقلاب را به ساحل آرامش و سکون هدایت نماید. در حالی که قدرت سیاسی و نظامی طاغوت سقوط کرده و میلیون‌ها انسان که در بند اسارت رژیم وابسته به بیگانه بودند از بند آزاد شده و امکان هر نوع هرج و مرج و خارج شدن حرکت از کنترل



بیگانه بودند از بند آزاد شده و امکان هر نوع هرج و مرج و خارج شدن حرکت از کنترل رهبری وجود داشت، رهبر انقلاب می‌بایست با قدرت و توانایی فوق‌العاده ضمن کنترل هیجان و احساس عمومی توده‌های مردم و جلوگیری از هرج و مرج، همچون معماری قابل و توانا ساختمان جدید حکومت اسلامی را که طرح آن را در دوره‌های قبل داده بود، بر ویرانه‌های حکومت ساقط شده بنا نماید. در این دوره بود که هرگونه غفلت و بی‌دقتی می‌توانست موجبات سوء استفاده از آزادی‌های داده شده و سبب انحراف انقلاب از مسیر اصلی گردد. در این دوره برخلاف توهم عده‌ای که خیال می‌کردند امام و روحانیت از ساختن جامعه پس از انقلاب عاجز و ناتوانند و یقیناً نیازمند به کراشناسان و تکنوکرات‌ها خواهند بود، و از همین راه می‌توان نفوذ کرد و انقلاب را از مسیر اصلی الهیش (همانند انقلاب مشروطه) منحرف کرد، امام با نبوغ و توانایی خاص خود امید بسیاری از روشنفکران و تکنوکرات‌ها را به یأس تبدیل کرد، و مهارت و توانایی خود را در ادامه رهبری حرکت و مبارزه مردم برای تعقیب و شکست و بقایای رژیم و ضد انقلابیون جدید از یک طرف و اداره رهبری سیاسی از طرف دیگر نشان داد، و با حوصله‌ای وصف‌ناپذیر و با استفاده از امکانات و موقعیت‌ها و آمارگیری‌های مردم و با سرعتی که در همه انقلاب‌های دنیا بی‌سابقه بود، در طول یک سال پایه نظام اسلامی را با انجام انتخابات متعدد از جمله: رفراندوم جمهوری اسلامی، انتخاب مجلس خبرگان، انتخاب ریاست جمهوری و مجلس شورای اسلامی و تدوین و به رفراندوم گذاردن قانون اساسی، تثبیت و تحکیم نمود، و بدین وسیله قابلیت و توان بی‌نظیر خود را در سازندگی و اداره جامعه بعد از انقلاب نشان داد.

و در حدود یازده سالی که پس از پیروزی انقلاب در قید حیات بود تنها کسی بود که در هر شرایط و در هر حال به فریاد انقلاب و نظام می‌رسید، و در مواقع حساس و خطر از انقلاب و نظام جمهوری اسلامی حمایت می‌کرد. مخصوصاً در یک سال آخر عمر شریفش بیانی‌ها و پیام‌ها و احکام مهمی از طرف معظم له صادر گردیده بود که انسان

گمان می‌برد که جناب ایشان فهمیده بود که عمرش به پایان رسیده و باید برای تضمین انقلاب این بیانیه‌ها و پیام‌ها صادر گردد؛ که ما در این جا به بعضی از آنها به عنوان نمونه اشاره می‌کنیم:

۱- در تاریخ ۶۶/۱۱/۱۷ طی حکمی دستور تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام را صادر فرموده است، که تا در صورت بروز اختلاف بین مجلس شورای اسلامی و شورای نگهبان مجمع تشخیص مصلحت وارد عمل شده و بر اساس مصلحت نظام عمل نمایند. البته مجمع تشخیص مصلحت در بازنگری قانون اساسی به امر حضرت امام، به صورت اصل صد و دوازدهم در قانون اساسی جدید آمده است.

۲- در تاریخ ۶۷/۱۲/۱۳ در رابطه با روحانیت سراسر کشور پیام مهم و سرنوشت سازی داده و در آن پیام پس از آن که از عظمت روحانیت سخن گفته و از زحمات آنان چه در گذشته و حال تقدیر نموده است، و آنان را به وحدت و یکپارچگی و نظم در امور دعوت فرموده است.

۳- در تاریخ ۶۷/۸/۱۰ در پاسخ نامه محمد علی انصاری (که از دوئیت‌ها و اختلاف نظرها مخصوصاً بین جامعه روحانیت و روحانیون شکایت و گله کرده بود) پیام مهمی در رابطه با اتحاد و برادری قشرهای مختلف و بخصوص جامعه روحانیت مبارز و جامعه روحانیون و طرفدارانشان صادر فرموده که آن پیام بعداً منشور برادری نام گرفت.

۴- در تاریخ ۶۷/۱۰/۱۱ پیام مهمی برای گورباچف رهبر اتحاد جماهیر شوروی صادر و توسط حضرت آیه الله جواد آملی به وی ابلاغ نموده است، که در آن نامه علاوه بر آن که رهبری شوروی به اسلام دعوت شده، امام با قاطعیت به رهبر شوروی خبر داد که از این پس کمونیست را باید در موزه‌های تاریخ سیاسی جهان جستجو کرد؛ چرا که مارکسیسم جوابگوی هیچ نیازی از نیازهای انسان نیست.

۵- تاریخ ۶۷/۱۰/۲۵ پیامی خطاب به سید حمید روحانی درباره تدوین تاریخ انقلاب صادر نموده و در آن پیام از ایشان خواسته است که به سرعت، تاریخ انقلاب را به

طور صحیح تدوین نموده و در دسترس عموم قرار دهد.

۶- در تاریخ ۶۷/۱۱/۹ طی نامه‌ای به مدیر عامل صدا و سیما جمهوری اسلامی محمد هاشمی در رابطه با اهانتی که در یک مصاحبه رادیویی از ناحیه فردی به مقام مقدس حضرت فاطمه علیها السلام شده بود، فرمود شخصی که متصدی بخش این برنامه بود باید اخراج و تعزیر شود و آن فردی هم که چنین سخنانی گفته است اگر ثابت شود که قصد توهین داشته است باید اعدام شود.

۷- در تاریخ ۶۷/۱۱/۲۵ حکم اعدام سلمان رشدی نویسنده کتاب آیات شیطانی را که به مقدسات اسلام توهین کرده بود صادر فرمود.

۸- در تاریخ ۶۸/۱/۸ در پاسخ نامه آیه‌الله منتظری مبنی بر استعفای‌شان از قائم مقامی، رهبری نامه‌ای مبنی بر پذیرش استعفا و عزلشان از قائم مقامی برای او ارسال فرموده‌اند.

۹- در تاریخ ۶۸/۲/۴ در رابطه با بازنگری قانون اساسی و تدوین متمم برای آن پیامی خطاب به آیه‌الله خامنه‌ای ارسال داشته که در آن محدوده بازنگری مشخص گردیده (۸ مورد)<sup>(۱)</sup> و بیست نفر به عنوان اعضای هیئت بازنگری تعیین شده بود.

۱۰- در تاریخ ۶۸/۲/۹ در پاسخ نامه آیه‌الله مشکینی رئیس مجلس خبرگان که در مورد متمم قانون اساسی پرسش نموده بود، در رابطه با رهبری اظهار نظر فرموده و چنین گفت:

«من از ابتدا معتقد بودم و اصرار داشتم که شرط مرجعیت لازم نیست، مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسر کشور کفایت می‌کند. در اصل قانون اساسی

---

۱. ۱. رهبری، ۲. تمرکز در مدیریت قوه مجریه، ۳. تمرکز در مدیریت قوه قضاییه، ۴. تمرکز در مدیریت صدا و سیما به صورتی که قوای سه گانه در آن نظارت داشته باشند، ۵. تعداد نمایندگان مجلس شورای اسلامی، ۶. مجمع تشخیص مصلحت برای حل معضلات نظام و مشورت رهبری به صورتی که قدرتی در عرض قوای دیگر نباشد، ۷. راه بازنگری به قانون اساسی، ۸. تغییر نام مجلس شورای ملی به مجلس شورای اسلامی. متن پیام امام.

کردم. در آن هنگام می‌دانستم که در آینده‌ای نه چندان دور قابل پیاده شدن نیست». ۱۱- تاریخ ۶۷/۴/۲۷ قطع نامه ۵۹۸ سازمان ملل (در رابطه با پذیرش صلح در جنگ بین ایران و عراق) را پذیرفته است، هر چند که پذیرش این قطع نامه برای امام طبق تعبیر معظم له همانند جام زهری بود که نوشیده بود<sup>(۱)</sup>.

#### ۴- امام خمینی و سفر به ملکوت اعلیٰ

امام خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران و پیشوای مسلمین جهان، در سن هشتاد و نه سالگی در ساعت ۱۰:۲۶ شب یکشنبه ۱۳۶۸/۳/۱۴، با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا<sup>(۲)</sup> به ملکوت اعلیٰ پیوست. غم هجرانش به شادی وصال تبدیل شد، اما جهان اسلام و به خصوص ملت فداکار ایران در غم از دست دادن رادمرد جهان به عزا نشست، و تا چهل روز مملکت غرق در عزا و ماتم بود<sup>(۳)</sup>.

۱. خوشا به حال جانبازان و اسرا و مفقودین و خانواده‌های معظم شهدا، و بدایه حال من که هنوز مانده‌ام و جام زهرآلود قبول قطع نامه را سرکشیده‌ام... من باز می‌گویم قبول این مسأله برای من از زهر، کشنده‌تر است، ولی راضی به رضای خدایم و برای قبول رضایت او این جرعه را نوشیدم. (قسمتی از پیام امام، ذیحجه ۱۴۰۸، برابر با ۶۷/۴/۲۹ که در رابطه با حج و قبول قطع نامه صادر شده بود).

۲. قسمتی از وصیتنامه امام.

۳. برگرفته از کتاب انقلاب و ریشه‌ها، حبیب الله طاهری.

## بررسی شخصیت اجمالی

### حضرت آیه الله العظمی خامنه‌ای (مدّ ظلّه العالی)

#### ولادت

حضرت آیه الله العظمی آقای حاج سید علی خامنه‌ای در سال ۱۳۱۸ ش. در مشهد مقدس در خانواده‌ای روحانی، پا به عرصه وجود گذاشت.

پدر ایشان آیه الله آقا حاج سید جواد از مجتهدین و علمای محترم مشهد بود که سال‌های طولانی صبح‌ها در مسجد گوهر شاد و ظهرها و شب‌ها در مسجد بازار مشهد اقامه جماعت می نمود و تبلیغ دین می کرد.

جدّ ایشان آیه الله سید حسین خامنه‌ای از علمای آذربایجانی مقیم نجف بود. وی قبلاً در محله «خیابان» تبریز اقامت داشت و سپس به نجف اشرف سفر کرده، در آن جا به درس و بحث اشتغال ورزیده بود، را با قناعت گذراند.

روحانی شهید، حاج شیخ محمد خیابانی شوهر عمه ایشان است که گرچه در قصبه خامنه از توابع تبریز به دنیا آمد؛ ولی به علت این که در مسجد کریمخان در «محله خیابان» تبریز امامت جماعت داشت، به خیابانی مشهور شد.

وی از روحانیون مشهور و مبارز دوران مشروطه است که به نوشته مرحوم حاج محمدباقر بادامچی (مبارز سرسخت مشروطه و معاصر مرحوم خیابانی) اورع و ازهد و نسبتاً افقه همقطاران خود از ائمه جماعت بود.

وی نماینده مردم تبریز در مجلس شورای محلی گردید و علیه نابسامانی موجود قیام کرد و در تبریز شهید شد.

مادر ایشان، دختر آقا سیدهاشم نجف آبادی (میردامادی) از علمای معروف مشهد بود. وی زنی پا کدامن، آشنا به مسایل اسلامی و متخلق به اخلاق الهی بود.

## دوران کودکی

دوران کودکی ایشان با تربیت پدری سخت‌گیر و مراقب اما به شدت مهربان و دوست داشتنی و مادری مهربانتر و دلسوز، در نهایت عسرت و تنگدستی سپری شد. حضرت آیه الله خامنه‌ای در این باره می‌گویند:

«دوران کودکی بسیار در عسرت می‌گذشت، خاصه که کودکی من مصادف با ایام جنگ نیز بود. با این‌که مشهد در کرانه جنگ واقع بود و همه چیز نسبت به شهرهای دیگر کشور در آن، ارزان و فراوان بود؛ مَعْهُذا وضع خانواده ما به طوری بود که حتی همیشه نمی‌توانستیم نان گندم بخوریم و معمولاً نان جو می‌خوردیم، گاهی نان مخلوط جو - گندم و بندرت گندم. من شب‌هایی از کودکی را به یاد می‌آورم که در منزل شام نداشتیم و مادر پول خردی که بعضی از وقت‌ها مادر بزرگم به من یا یکی از برادران و خواهرانم می‌داد، قدری کشمش یا شیر می‌خرید تا با نان بخوریم ...

منزل پدری من که در آن متولد شده‌ام (تا ۴ - ۵ سالگی من) یک خانه حدود ۶۰ - ۷۰ متری در محله‌ای فقیر نشین از شهر مشهد بود که فقط یک اطاق داشت و یک زیرزمین تاریک و خفه.

هنگامی که برای پدرم میهمان می‌آمد (و معمولاً پدر بنا براین‌که روحانی و محل مراجعه مردم بود، میهمان داشت) همه ما باید به زیرزمین می‌رفتیم تا میهمان برود؛ لذا بعد عده‌ای که به پدر ارادتی داشتند، زمین کوچکی را کنار این منزل خریده به آن اضافه کردند و منزل ما دارای سه اطاق شد.

از نظر لباس هم وضع همین گونه بود. مادرم از لباس‌های کهنه پدرمان برای ما چیزی درست می‌کرد که چیز عجیب و غریبی بود نه لباده، نه قبا، یک چیز بلندی بود تا زیر زانو و اغلب هم چند وصله می‌خورد. البته باید گفت که پدر هم لباس‌هایش را به این زودی عوض نمی‌کرد، مثلاً یک لباده داشت که حدود چهل سال آن را پوشید.»

ایشان در سن ۴-۵ سالگی به همراه آقا سید محمد (برادر بزرگتر) به مکتب‌خانه رفتند تا قرآن را بیاموزند. بعد از مدتی هر دو را به مدرسه ابتدایی اسلامی‌ای به نام «دارالتعلیم دینتی» فرستادند.

این نوع مدرسه‌ها پس از دوران خفقان رضاخانی توسط افراد متدین ایجاد شده بود و در آن بیشتر به تربیت دینی دانش‌آموز توجه می‌شد و اجازه صدور گواهی و مدرک تحصیلی نداشت. در این مدرسه علاوه بر دروس معمولی دبستان‌ها، قرائت قرآن، بحث‌هایی از حلیة المتقین و حساب سیاق و نصاب الصبیان آموزش داده می‌شد. حضرت آیه‌الله خامنه‌ای پس از پایان کلاس ششم این مدرسه، تصدیق ششم را دور از چشم پدر با رفتن به کلاس شبانه دریافت می‌دارد و سپس مخفیانه در کلاس‌های دبیرستان نام‌نویسی کرده، دوره متوسطه را طی دو سال به صورت جهشی می‌خوانند و دیپلم می‌گیرند.

از نظر علوم اسلامی در همان مدرسه اسلامی، ادبیات عرب را شروع می‌کنند. شرح امثله را نزد مادر خوانده بودند. صرف میر و تصریف را نیز از پدر آموخته بودند، عوامل و اُتمودَج را در مدرسه، نزد دو نفر از معلمین آن‌جا می‌آموزند. و سپس به مدرسه علوم دینیه «سلیمان خان» می‌روند و صمدیه و سیوطی و مقداری از مغنی را می‌خوانند.

شرایع را هم در درس پدر شرکت می‌کنند و هنگامی که به کتاب حج می‌رسند، پدر به ایشان می‌گویند که در درس شرح لعمه که به مبحث حج رسیده بود شرکت کنند و هم مباحثه با برادرشان، حاج سید محمد آقا بشوند. بعد از مدرسه سلیمان خان به مدرسه علوم دینیه نواب می‌روند و سطح رابه پایان می‌رسانند. پس از آن در دروس خارج

مرحوم آیه الله العظمی میلانی شرکت می‌نمایند.

آیه الله خامنه‌ای این موفقیت را در سایه توجه و زحمات پدرشان می‌دانند و می‌گویند:

«عامل و موجب اصلی در انتخاب این راه نورانی روحانیت، پدرم بودند و مادرم نیز علاقه‌مند و مشوق بودند ... وقتی من به دروس طلبگی روی آوردم، اختلاف سنی من و پدرم خیلی زیاد بود. درست چهل و پنج سال، علاوه بر آن پدرم مقام علمی بالایی داشت و مجتهدی با اجازه و شاگردانی در سطوح عالی تربیت کرده بود؛ بنابراین سزاوار نبود که او با آن مقام علمی به من که دوره ابتدایی دروس اسلامی را می‌گذراندم، درس بدهد. حال و حوصله اینگونه کارها را هم نداشت؛ اما بنا بر علاقه‌ای که به تربیت ما داشت، هم به برادر بزرگتر و هم به من و هم بعدها به برادر کوچکترمان، درس می‌داد و حق عظیمی از جهت تحصیلی و تربیتی به گردن همه ما برادران، به ویژه بر من دارند، چنان‌که اگر ایشان نمی‌بودند، من به موفقیت‌های فراوانم در تحصیلات فقه و اصول، نایل نمی‌شدم.

البته تا پیش از رفتن به قم، علاوه بر آنکه نزد پدر درس می‌خواندم، در درس‌های عمومی حوزه مشهد حاضر می‌شدم و تابستان‌ها که این درس‌ها تعطیل می‌شد، پدر درس‌های تعطیلی (اصطلاح در مورد درس ایام تعطیلی) به جای آن تعیین می‌فرمود و خود تدریس می‌کرد.

به همین دلیل من به خلاف اشخاصی که تنها در حوزه‌های عمومی درس می‌خواندند (و این حوزه‌ها محرم و صفر و ماه مبارک و قدری هم تابستان تعطیل می‌شد) وقفه‌ای در تحصیل نداشتم و لذا در سن ۱۶ سالگی بودم که تمام دروس سطح را خوانده و درس خارج را شروع کرده بودم.»



## تدریس

ایشان در ادامه می‌فرمایند:

«تدریس را از اولین روزهای طلبگی رسمی، یعنی بلافاصله بعد از تمام شدن دوره دبستان شروع کردم. اولین تدریس، کتاب امثله یا صرف میر بود که برای دو شاگرد بزرگسال از روضه‌خوان‌های مشهد شروع کردم و تا سال ۱۳۳۷ که در مشهد بودم، کتاب‌هایی از صرف، نحو، معانی، بیان، اصول و فقه تدریس می‌کردم. در قم هم در کنار درسی که می‌خواندم، تدریس نیز می‌کردم.

در سال ۱۳۳۶ به قصد زیارت به عتبات عالیات مشرف شدم. حوزه گرم نجف مرا تشویق به ماندن در آن کانون علمی می‌کرد، لذا مایل بودم در نجف بمانم، مدت کوتاهی هم ماندم؛ اما پدرم با اقامتم در نجف موافقت نکرد و به مشهد بازگشتم. در سال ۱۳۳۷ با اجازه پدر به قم رفتم و تا سال ۱۳۴۳ در قم ماندم. در همان سال چون پدرم به دنبال عارضه چشم، بینایی خود را کاملاً از دست داد، ناگزیر به مشهد بازگشتم، گرچه حتی بعضی استادان بزرگ من در قم به شدت مخالف رفتنم بودند.

پس از بازگشتن از قم به مشهد، (در سال ۱۳۴۳) تدریس یکی از برنامه‌های اصلی و همیشگی‌ام بود و در طول این سال‌ها (تا ۱۳۵۶) سطوح عالی، (مکاسب و کفایه) تفسیر و عقاید تدریس می‌کردم».

## اساتید

حضرت آیه الله خامنه‌ای در مورد اساتید خویش اینگونه می‌فرمایند:

«در مشهد مقدس نیز از سال ۱۳۴۳، ضمن این‌که خودم به تحصیل ادامه می‌دادم، به تدریس در حوزه هم مشغول بودم و تا سال ۱۳۴۳ در درس فقه شرکت می‌کردم.

کتاب انموذج و صمدیه را در مدرسه سلیمان خان مشهد نزد آقای علوی نامی که خودش تحصیلات جدید را در رشته پزشکی ادامه می‌داد، خواندم. پس از آن، سیوطی را با مقداری از مغنی پیش شخصی به نام آقای مسعود در همین مدرسه خواندم و بعد چون برادر بزرگم، آقا سید محمد در مدرسه نواب اطاق داشت، رفتم آنجا و معالم را ضمن این‌که سیوطی و مغنی را می‌خواندم، شروع کردم.

در همین ایام پدرم پیشنهاد کرد، کتاب شرایع الاسلام محقق حلی (ره) را به من درس بدهد و با اینکه شرایع، کتاب درسی نبود، پدرم احساس کرد این کتاب می‌تواند در پیشبرد من مؤثر باشد که همین طور هم شد، یعنی از اول کتاب شرایع ایشان به من درس داد تا کتاب حج. وقتی رسیدیم به کتاب حج، در آن موقع پدرم کتاب حج شرح لمعه را به برادرم درس می‌داد، آن وقت به من گفت: بیا و در درس شرح لمعه شرکت کن. من گفتم ممکن است نتوانم بفهمم، ایشان گفتند: می‌توانی بفهمی و لذا رفتم و اتفاقاً هم فهمیدم، که البته تقریباً سه چهارم کتاب شرح لمعه را نزد پدرم خواندم و مابقی را پیش مرحوم آقامیرزا احمد مدرس یزدی (که مدرس معروف شرح لمعه و قوانین در مدرسه نواب بود) خواندم و پس از این‌که شرح لمعه را تمام کردم رفتم درس مکاسب و رسایل مرحوم آیه الله حاج شیخ هاشم قزوینی (که از شاگردان مرحوم آقا میرزا مهدی اصفهانی و اهل ریاضت و مدرس درجه یک مشهد محسوب می‌شد. وی مرد بسیار محترم و ملایمی بود و در بین خواص مشهد بخصوص نزد اهل علم به عنوان مرد آزاده و روشن ضمیری معروف بود) ایشان مردی جامع و خوش بیان بودند، به طوری که من در نجف و قم که اغلب درسهای آن جا را رفته بودم، کسی را به خوش بیانی ایشان ندیدم.

بخش عمده درس رسایل و مکاسب و کفایه را پیش ایشان خواندم. این‌که می‌گویم بخش عمده، برای این است که مابقی را پیش پدرم خوانده و لذا باید بگویم؛ کمک‌های پدرم، سهم وافر در پیشرفت درسی‌ام داشته است، و من از آن اول که

رسماً طلبه شدم تا وقتی درس خارج را شروع کردم پنج سال و نیم طول کشیده، یعنی: دوره سطح را تماماً پنج سال و نیم گذراندم و درس خارج را هم نزد مرحوم آیه الله العظمی میلانی (ره) که مرد ملاً و محقق و از مراجع در مشهد بودند، شروع کردم. یک سال درس اصول و دو سال و نیم درس فقه خارج ایشان را رفتم تا اواخر سال ۱۳۳۷ که به قم عزیمت کردم.

ناگفته نماند که در مشهد یک مدتی هم درس خارج آیه الله حاج شیخ هاشم قزوینی رفتم، یعنی ایشان با اصرار خود ما، یک درس خارج (اصول) شروع کرد. مرحوم حاج شیخ هاشم با بحث وسیع همه اقوال را نقل می‌کرد و بعد رد می‌کرد. در مشهد یک درس دیگری هم رفتم که درس فلسفه آیه الله میرزا جواد آقا تهرانی بود. به این طریق که ایشان کتاب منظومه و مطالب مرحوم حاج ملاهادی سبزواری را درس می‌گفتند و رد می‌کردند، که در حقیقت این درس منظومه ایشان رد منظومه بود. تا اینکه یک کسی از دوستانم که در قم فلسفه خوانده بود، می‌گفت: این درست نیست تو بروی درس منظومه میرزا جواد آقا و ایشان منظومه را رد کند، چون به این ترتیب تو مفاهیم حکمت را یاد نمی‌گیری. لذا خوب است پیش کسی که معتقد به حکمت است بروی و این درس را بخوانی و من هم این حرف را قبول کردم و رفتم پیش یک شخصی به نام «آقا شیخ رضا ایسی» که در مشهد بود و مآلای قدیمی و فاضل و حکیم و خیلی هم معتقد به حکمت بود. پیش ایشان درس منظومه را شروع کردم و ایشان مباحث را با دید کاملاً معتقد به فلسفه بحث می‌کرد. سپس به نجف رفتم و در درس‌های آیات عظام حکیم و خوبی و شاهرودی و درس آقا میرزا باقر زنجانی و مرحوم میرزا حسن یزدی و آقا سید یحیی یزدی و هر جا که یک درسی بود، رفتم.

اما در بین همه این درس‌ها یکی از درس آیه الله حکیم خیلی خوشم آمد، به خاطر سلیس بودن و روانی‌اش و با نظرات فقهی خیلی خوبی که داشت، و یکی هم درس آیه الله آقا میرزا حسن بجنوردی بود که در مسجد طوسی می‌گفت و از درس

ایشان هم خوشم می‌آمد. تا این‌که تصمیم گرفتیم در نجف بمانیم، لذا به پدرم نامه نوشتم که اگر می‌شود من این‌جا بمانم؛ اما پدرم موافقت نکرده بنابراین آمدم مشهد و بعد از مدتی راهی قم شدم و در قم تصمیم گرفتیم همهٔ درس‌ها را بینیم تا هر کدام را پسندیدم به همان درس بروم، که همین کار را هم کردم و از میان همهٔ آن درس‌ها، یکی درس امام و بعد از آن درس آیه الله آقا مرتضی حاج شیخ و دیگری درس آیه الله العظمی بروجردی را می‌رفتم، و در درس فقه و اصول امام هم مستمراً شرکت می‌کردم. در قسمت فلسفه هم یک مقدار از اسفار و یک مقدار هم شفا را از درس آقای طباطبایی استفاده کردم».

آیه الله خامنه‌ای علاوه بر فقه و اصول در فلسفه اسلامی، رجال، درایه، هیئت و ... تحصیل و تدریس داشته‌اند. همچنین در طول مدت تصدی مناصب مهم اجرایی کشور به شهادت افرادی که با ایشان مباحثات علمی داشته‌اند، هیچ‌گاه از بحث و تدریس غافل نبوده‌اند و همواره با برنامه‌ریزی و نظمی که در کار داشتند به مطالعه و تحقیق به ویژه در حوزه فقه می‌پرداختند که نمود آن در تألیفات ایشان ظاهر می‌باشد.

حجة الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی در این باره می‌فرمایند:

«خود من به عنوان شاهد باید بگویم که از حدود سال ۱۳۳۸ یا ۱۳۳۹ خدمت ایشان بوده‌ام، در درس‌ها شرکت داشتیم، مباحثات می‌کردیم. بسیاری از کسانی که امروز در بین ما هستند و هیچ‌کس تردیدی در اجتهاد آنان ندارد، آن روزها آیه الله خامنه‌ای از آنان اگر بالاتر نبود، پایین‌تر نبود. هم درس‌ها را خوب می‌فهمیدند و هم خوب استنتاج می‌کردند و تا این اواخر هم ضمن مبارزه، مطالعه و کار فقهی و درس را فراموش نمی‌کردند».

علاقه ایشان به درس و بحث در حدی بود که وقتی در دورهٔ دوم ریاست جمهوری، برخی از فضلاء حوزهٔ علمیهٔ قم برنامه آینده ایشان پس از پایان دوره ریاست جمهوری را سؤال کردند، ایشان فرمودند:

«ان شاءالله به قم خواهیم آمد و در آنجا به آنچه سالهاست در انتظارش هستیم (درس و بحث) مشغول خواهیم شد».

## تألیفات و آثار

آیه الله خامنه‌ای تألیفات و آثار فراوانی دارند که بعضی از آنها تاکنون به زیور طبع آراسته گردیده است:

- کتاب الجهاد (درس خارج معظم له)

- ترجمه تفسیر فی ظلال القرآن

- چهار کتاب اصلی علم رجال

- پاسخ به سؤالات

- قبسات النور

- پرسش و پاسخ (در پنج مجلد)

- درر الفوائد فی اجوبة القائد

- پژوهشی در زندگی امام سجاد علیه السلام

- آینده در قلمرو اسلام

- پیرامون عزاداری عاشورا

- ادعاینامه علیه تمدن غرب

- پیشوای صادق علیه السلام

- از ژرفای نماز

- استفتائات

- انوار ولایت

- حکومت در اسلام

- بازگشت به نهج البلاغه

- حدیث وحدت
- بحثی در نبوت
- خط امام
- درس اخلاق
- فریاد مظلومیت
- درست فهمیدن اسلام
- کوثر ولایت
- درس هایی از نهج البلاغه
- گزارشی از سابقه تاریخی و اوضاع کنونی حوزه علمیة مشهد
- در مکتب جمعه
- دیدگاهها
- گروه های معارض در نهضت های انبیا و در انقلاب اسلامی
- راه امام راه ما
- رسالت حوزه
- گفتاری در باب صبر
- رسالت انقلابی نسل جوان، روحانی و روشنفکر
- گفتاری در وحدت و تحزب
- روح توحید نفی عبودیت غیر خدا
- گفتاری در باب حکومت علوی
- سخن آفتاب
- مبرم ترین وظایف دانشجویان در مرحله کنونی انقلاب
- جلوه آفتاب
- سیری در زندگی امام صادق علیه السلام

- شخصیت سیاسی حضرت رضا علیه السلام
- مسلمانان در نهضت هندوستان
- صلح امام حسن علیه السلام پرشکوه‌ترین نرمش قهرمانانه تاریخ
- منافقین دشمنان حکومت اسلامی
- ضرورت تحول در حوزه‌های علمیه
- منشور تداوم انقلاب
- طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن
- ولایت
- عطر شهادت
- هشدارهای مقام معظم رهبری
- عنصر مبارزه در زندگی ائمه علیهم السلام
- هنر از دیدگاه مقام معظم رهبری
- هنر هشتم

## مبارزات و مسؤولیت‌ها

آیه الله خامنه‌ای، مجاهدی شجاع و با تقواست که در سراسر زندگی پربرکتش همواره در جهاد به وسیله قلم و سخن و سلاح بوده و به خصوص از سال ۱۳۴۱ که امام بزرگوار نهضت عظیم اسلامی را آغاز نمود، دقیقه‌ای از تلاش و جهاد باز نمانده است. شرح این همه مبارزه، خود چندین جلد کتاب می‌خواهد، تنها در این مختصر اشاره‌ای خواهیم داشت.

آیه الله خامنه‌ای در این باره می‌فرمایند:

«در ارتباط با ورود به میدان و مسایل سیاسی، سال‌های ۳۱ - ۳۲ بود که شنیدم مرحوم نواب صفوی آمدند به مشهد که در این ارتباط یک جاذبه پنهانی مرا به طرف

مرحوم نواب می‌کشاند و خیلی علاقه‌مند شدم نواب را ببینم، تا این‌که خبر دادند نواب می‌خواهد به مدرسه سلیمان خان که من هم از طلاب آن جا بودم بیاید که آن روز ورود مرحوم نواب به مدرسه سلیمان خان جزو روزهای فراموش نشدنی زندگی من است. وقتی ایشان با یک عده از افراد فدائیان اسلام که کلاه پوست مخصوص به سر داشتند، وارد مدرسه شد، به هیأت ایستاده و با شعار کوبنده شروع به سخنرانی کرد. محتوای سخنرانی‌اش هم این بود که باید اسلام زنده شود و اسلام حکومت کند و در این ارتباط پرخاشگرانه، شاه، انگلیس و مسئولین مملکتی را متهم به دروغ‌گویی کرد و گفت: این مسئولین مسلمان نیستند!

من که برای اولین بار این حرف‌ها از زبان مرحوم نواب به گوشم می‌خورد؛ آن چنان حرف‌هایش در دلم نشست که دوست داشتم همیشه با او باشم و همان‌جا اعلام شد که فردا آقای نواب از مهدیه به مدرسه نواب خواهد رفت، و فردای آن روز مرحوم نواب به هیئت اجتماع از مهدیه به سوی مدرسه نواب حرکت کرد و در بین راه خطاب به مردم با صدای بلند شعار می‌داد و می‌گفت: «برادر غیرتمند مسلمان، باید اسلام حکومت کند»؛ تا این‌که به مدرسه نواب وارد شد و آن‌جا هم با تمام وجود یک سخنرانی مفصل و هیجان‌انگیزی ایراد کرد، و بعد از سخنرانی به ایشان پیشنهاد اقامه نماز جماعت شد که قبول کردند و نماز را به امامت ایشان خواندیم: بعد از آن که مرحوم نواب از مشهد رفتند، ما دیگر از او خبر نداشتیم تا این‌که خبر شهادتش به مشهد رسید. وقتی خبر شهادت ایشان به مشهد آمد، ما از روی خشم و غیض منقلب شده بودیم، به نحوی که در صحن مدرسه شعار می‌دادیم و از شاه بدگویی می‌کردیم و نکته قابل توجه این است که مرحوم آیه‌الله حاج شیخ هاشم قزوینی در مشهد تنها روحانی‌ای بود که بر اساس همان آزادی و بزرگ منشی‌اش در مقابل شهادت مرحوم نواب عکس‌العمل نشان داد و در مجلس درس از شهادت مرحوم نواب صفوی و یارانش به وسیله دستگاه حاکم انتقاد شدید کرد و تأثر خودش را از شهادت آنها ابراز



داشت و گفت: مملکت ما کارش به جایی رسیده که فرزند پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رابه جرم گفتن حقایق می‌کشند!! و لذا از همان وقت جرقه‌های انگیزش انقلابی اسلامی به وسیله نواب صفوی در من به وجود آمد. هیچ شکی ندارم که اولین آتش را مرحوم نواب در دل ما روشن کرد. بنابراین، آن حالت رنگ‌پذیری از مرحوم نواب سبب شد که در همان سال ۳۴ یا ۳۵، اولین حرکت مبارزاتی ما شروع شود، به این شکل که یک استانداری به نام «فرخ» برای مشهد آمده بود و این شخص به هیچ یک از مظاهر و ضوابط دینی احترام نمی‌گذاشت؛ از جمله این که در ماه محرم و صفر که معمول بود سینماهای مشهد تعطیل می‌شد، ابتدا تا چهاردهم محرم اعلام تعطیلی کرد و بعد یک قدری سر و صدا شد تا بیست محرم تجدید کرد، و لذا ما چند نفر بودیم که نشستیم یک اعلامیه در ارتباط با امر به معروف و نهی از منکر نوشتیم و با پُست به این طرف و آن طرف فرستادیم».

### مبارزات از سال ۴۱ به بعد

حوزه علمیه قم در سال ۱۳۴۱ با ندای امام امت به پا خاست و شور دیگری در این مرکز علم و تقوی و جهاد و شهادت پدید آمد. علما و طلاب با تلاشی خالصانه و مردانگی تمام، سخنان و رهنمودهای امام و سایر مراجع را به اقصی نقاط ایران می‌بردند و اعلامیه‌های آنان را با کمک همه نیروهای حزب الهی مردمی، چاپ و پخش می‌کردند. این شور و هیجان و مبارزه به سایر حوزه‌های علمیه و مجامع دینی نیز منتقل گردید و مهم‌ترین آنها حوزه بزرگ و قوی مشهد بود.

آیه الله خامنه‌ای در این مورد، نقش سازنده و عظیمی را ایفا نمود و ضمن فعالیت‌هایی که در قم داشت ارتباط خود را با علما و طلاب مشهد تقویت نمود و کوشید با استفاده از فعالیت‌های سایر علمای خراسان هر چه بیشتر و بهتر طلاب را تجهیز نماید.

این فعالیت، آن چنان مؤثر و چشمگیر بود که در سال ۱۳۴۲ از طرف امام مأموریت یافت، سه پیام را به مشهد ببرد، سه پیامی که با محرم سرنوشت سازی که پانزده خرداد در آن اتفاق افتاد، ارتباط داشت.

پیام اول، برای علماء، خطباء، منبری‌ها و سران هیأت‌های مذهبی، راجع به حمله به اسرائیل و مسأله فیضیه.

پیام دوم و سوم، برای مرحوم آیه الله العظمی میلانی رحمته الله و یکی از علمای مشهد راجع به شروع مبارزه علنی از هفتم محرم.

این رسالت به خوبی به انجام رسید و پیام‌ها توانست موجب تشدید مبارزات در استان خراسان گردد.

ایشان در این سفر گوشه‌هایی از این پیام‌ها را در شهرهای بین راه روی منبر برای مردم گفتند و همه جا بذر قیام را پاشیدند. سپس با تنی چند از دوستان متعهد قرار گذاشته تا به شهرهای مختلف استان سفر کنند و به ترتیبی که امام معین فرموده بودند از روز هفتم محرم آن سال، مسایل روز و اوضاع سیاسی و اجتماعی و مسأله فیضیه و نقشه‌های پنهانی رژیم را برای مردم شرح دهند و این بدان علت بود که پس از جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی و قضایای رفراندم قلبی شاه و ضدیت او با اسلام و علما و روحانیت و فاجعه‌ای که در فیضیه پدید آورد، و نیز عزای عمومی نوروز سال ۱۳۴۲، زمینه برای یک قیام عمومی علیه رژیم ستمشاهی، داشت پدید می‌آمد.

محرم آن سال بهترین موقعیت را به دست داد؛ لذا امام و روحانیت به بهترین نحو از آن استفاده کردند و برنامه‌ریزی شد که روزهای اول تا ششم محرم مطالب کلی و اصولی گفته شود، و از روز هفتم مطالب اساسی و حقایق با نهایت صراحت برای مردم بیان گردد، تا چهره منفور شاه از پس نقاب اصلاحات طلبی برای مردم آشکار گردد.

سهم آیه الله خامنه‌ای شهرستان بیرجند شد که مرکز قدرت و سیطره رژیم و به اصطلاح تیول اسدالله اعلم، نخست وزیر وقت بود.

ایشان در بیرجند از روز سوم محرم منبر می‌روند و با آگاهی بخشیدن به مردم، نهضت را شروع می‌نمایند. ایشان روز هفتم محرم که جمعیت کثیری در مجلس شرکت کرده بودند، قضایای مدرسه فیضیه را با حالی پر شور و بیانی گیرا گفته و مردم عجیب گریه می‌کنند.

ایشان بعدها در این باره فرمودند:

«آن روز منبری اولی، مطلب را طول داد و دیر پایین آمد و برای من حدود نیم ساعت وقت ماند. مطلب را که شروع کردم از شدت هیجان لرزیدم؛ هر چند به هیچ وجه نمی‌ترسیدم و حال مردم نیز در من اثر می‌گذاشت، مردم عجیب اشک می‌ریختند و هنگامی که از منبر پایین آمدم دور مرا گرفتند که مبادا دستگیر شوم».

این منبر در شهر خیلی صدا می‌کند و فردا صبح در مجلس دیگری که در منزل شخصی بود، جمعیت عظیمی می‌آیند و آن‌جا نیز مسایل روز مطرح می‌گردد. آیه الله خامنه‌ای در این باره می‌گوید:

«روحانی مشهوری در بیرجند بود به نام تهامی که آن روز به من گفت: با این که من در این شهر از همه مطلع‌ترم اما این‌گونه مسایل را نمی‌دانستم، و اگر غیر از شما کس دیگری می‌گفت باور نمی‌کردم، و در هیچ جریانی این همه گریه نکرده‌ام».

شهر بیرجند در این دو روز به شدت منقلب شده بود و مردم آمادگی خاصی پیدا کرده بودند.

صبح روز نهم «روز تاسوعا» ایشان منبر داغی می‌روند و اوضاع به گونه‌ای می‌شود که عوامل رژیم به شدت نگران می‌شوند. با این که در روزهای تاسوعا و عاشورا معمولاً روحانیون را دستگیر نمی‌کردند؛ ولی از شدت وحشت ایشان را دستگیر می‌کنند. دو روز در بیرجند نگه می‌دارند و سپس به مشهد برده و تحویل ساواک مشهد می‌دهند؛ اما همین دستگیری نیز اثر مهمی در بیداری مردم می‌گذارد.

اثرات این فعالیت‌ها و پیام‌ها به گونه‌ای بود که در محرم آن سال، مشهد پس از

تهران بیشترین دردسر را برای رژیم فراهم کرد و به همین علت طاغوت با ایشان که رسول آن پیام‌ها بود و خود نقش اساسی در قیام مردم داشت، به شدت و خشونت برخورد کرد که تا آن موقع سابقه نداشت با روحانیون این‌گونه رفتاری بشود. یعنی، ابتدا ایشان را به ساواک و از آن‌جا به زندانی مخروبه در ژبان می‌برند که حتی از وسایل اولیه زندان هم محروم باشد؛ تهدید هم می‌کنند که ریش ایشان را خشک خواهند تراشید، ولی بعد تصمیمشان عوض می‌شود و با ماشین اصلاح، محاسن ایشان را می‌تراشند.

آیه الله خامنه‌ای در این باره می‌گویند:

«پس از این کار هنگامی که داشتیم می‌رفتم صورتم را بشویم، ستوانی متکبر و خودخواه شروع به تمسخر کرد و با خنده بلند می‌گفت: «دیدی ریشت را تراشیدم! با آرامش گفتم: «بد هم نشد خیلی وقت بود که چانه‌ام را ندیده بودم». معلوم است که این به مسخره گرفتن ساواک و فشارهای آن، چقدر رژیم را در هم می‌شکند و تحقیرش می‌کند».

سپس ایشان را مجبور به بیگاری در پادگان کردند، فرقان به دستشان دادند تا آجر برد و با بیل و کلنگ زمین را کنده و صاف نماید و علف‌ها را با دست بکند. و از این قبیل کارها تاکنون سابقه نداشت با روحانیون چنین رفتاری بکنند.

این نوع رفتار، شدت عصبانیت رژیم را از این روحانی خوش‌بینان و شجاع و فعال می‌رساند.

حدود ده روز از دوره زندان طول کشید. ایشان در این مورد می‌گویند:

«بد نبود، تجربه جدیدی بود، یک دنیای جدیدی بود با ساواک، با بازجویی‌ها و دعوای و اوقات تلخ‌ها، اهانت‌های شدید و خلاصه ناراحتی‌های مبارزه».

پس از آزادی دوباره با دوستان می‌نشینند و به ارزیابی وقایع و کارهای گذشته، پرداخته تصمیم می‌گیرند دوباره به شهرهای مختلف کشور سفر نمایند و فجایع و جنایات رژیم را بر ملا ساخته و قیام امام را تداوم و گسترش بخشند. در ادامه چنین

می فرمایند:

«نشستیم و با دوستان قرار گذاشتیم که این دفعه با قرار درست و حسابی و حساب شده، هر کدام به یک نقطه کشور برویم و حقایق را بیان کنیم، البته اختناق زیاد بود. دستگاه هم آماده سرکوبی بیشتر شده بود. در آن موقع هنوز مردم از تأثیر پانزده خرداد بیرون نیامده بودند. سرکوبی شدید مردم و جنایات رژیم؛ برخی را به محافظه کاری کشانده بود؛ هر چند برخی دیگر را به مقاومت بیشتر و جهاد بزرگتر می خواند».

در این وضعیت باز فریاد رسای روحانیت بود که مردم را به مقاومت و مبارزه دعوت می کرد. و به گفته آیه الله خامنه‌ای:

«در کلیه شهرها و بین راه‌ها، در دهکده‌های کوچک و دهات دور افتاده و هر جا که زیر چنگال ظلم شاه و ایادیش اسیر بودند، اربابان زر و زور بر مال و ناموس و اعتقاد و ایمانشان تسلط داشتند، (یکی) از شاگردان امام خمینی در آن جا حاضر می شدند و بدون ترس و وحشت از گرفتار شدن و شکنجه دیدن به دست رژیم شاه، حقایق را برای مردم بازگو می کردند».

این سفرها و حرکت دست جمعی آن هم پس از پانزده خرداد و پس از زندانی کردن امام، بسیار ارشمند بود و هماهنگی و دامنه آن، که اکثر شهرها و برخی از روستاها را در بر می گرفت، رژیم را مستأصل و وحشت زده کرد؛ لذا عکس العمل شدیدی نشان داد.

ماه رمضان سال ۱۳۴۲ مصادف با بهمن و سالگرد رفراندم قلابی شاه بود، امام خمینی در حصر بودند و امکان برنامه ریزی برای ماه مبارک از طرف ایشان نبود. اما در غیاب ایشان مراجع و روحانیت به خصوص شاگردان نزدیک امام و مردم متدین به کار پرداختند و مشعل مبارزه را روشن نگه داشتند. طلاب و فضیلابی حوزه نیز با استفاده از ماه مبارک رمضان به اطراف کشور رفتند و به آگاهی بخشیدن و افشاگری رژیم پرداختند.

آیه الله خامنه‌ای و دوستان نیز با برنامه حساب شده راه افتادند. ایشان در این باره می‌فرمایند:

«از قم که راه افتادیم با یک اتوبوس که حدود سی نفر طلبه داشت، حرکت کردیم. داخل اتوبوس طلبه‌ها با رتبه‌های مختلف نشستند. همان‌طور سر راه پیاده می‌شدند، و من آخرین نفر بودم که باید کرمان پیاده می‌شدم».

ایشان در کرمان دو سه روزی به سخنرانی و مذاکره با علما و طلاب و افراد مبارز پرداخته و سپس با ماشین به زاهدان می‌روند. در زاهدان در مسجد جامع منبر می‌روند و مردم استقبال خوبی می‌کنند.

هر چه به روز ششم بهمن نزدیک می‌شود ایشان صراحت بیشتری به خرج می‌دهند. بالاخره روز پانزدهم رمضان که تولد حضرت امام مجتبی علیه السلام است، سخنرانی داغ و پرمحتوا و پرشوری را ایراد می‌کنند که ساواک آن‌جا، شب همان روز یعنی شب شانزدهم ماه مبارک رمضان ایشان را دستگیر می‌کند و با هواپیما به تهران می‌فرستد. ایشان را یک شب در پادگان سلطنت آباد نگاه می‌دارند و فردای آن روز ایشان را به زندان قزل قلعه تحویل می‌دهند که آن موقع زندان مخوف و مشهور ساواک بود و بدترین شکنجه‌ها را در آن‌جا می‌دادند.

حدود دو ماه هم این زندان طول می‌کشد؛ زندانی که به صورت انفرادی و همراه با توهین و اهانت‌های شدید، تهدید به قتل و شکنجه‌های هولناک و دیگر سختی‌های زندان بود.

اما پس از آزادی، اولین اقدام این روحانی شجاع و نترس این بود که به دیدار امام در منزلی واقع در قیطریه که در حقیقت زندانی محترمانه بود، می‌روند و موفق می‌شوند به دیدن امام مشرف شوند و به اتفاق شهید حاج آقا مصطفی خمینی یک ربع در خدمت امام بمانند و به قول خودشان:

«خستگی را از تنم دور کرد و به قدری ذوق زده بودم که گریه کردم و امام خیلی

ملاطفت فرمودند. به امام عرض کردم از این ماه رمضان به علت نبودن جناب عالی آن طور استفاده نشده که باید بشود؛ لذا از حالا باید به فکر محرم آینده بود».

آیه الله خامنه‌ای دوباره با استفاده از تجربیات به مبارزه پرداخت، و مهم‌ترین تجربه‌ای که به دست آمده بود این بود که برای مبارزه طولانی باید تشکل داشت تا کارها با مشورت و همفکری و امکانات بیشتر و ارتباط بهتر انجام شود.

## ایجاد تشکیلات

بدین منظور در قم آیه الله خامنه‌ای و عده‌ای دیگر از روحانیت مبارز و در خط امام جلسه‌ای تشکیل می‌دهند و دربارهٔ ایجاد تشکیلاتی مخفی به مذاکره می‌پردازند، که بعضی از آنها عبارت بودند از: آقایان آیه الله مشکینی، شهید آیه الله قدوسی، مرحوم آیه الله ربانی املشی، مرحوم آیه الله ربانی شیرازی، آیه الله هاشمی رفسنجانی، آیه الله مصباح یزدی، آیه الله آذری قمی، و آیه الله امینی نجف آبادی و ...

هدف از این تشکیلات این بود که مقدمه‌ای بشود برای متشکل کردن کلیه فعالیت‌های حوزه علمیه قم و مردم، در جهت و خط امام. این تشکیلات بی سر و صدا شروع به کار می‌کند، اساسنامه هم نوشته می‌شود. حق عضویت مقرر شده و دریافت می‌گردد، منشی هم آقای مصباح یزدی انتخاب می‌شود که صورت جلسات و اساسنامه و مطالب دیگر را با خطی شبیه به خط دعا نویس‌های سابق می‌نویسد، به نحوی که جز خودش کسی نتواند آنها را بخواند و اگر به دست ساواک افتاد خیال کند که از دعاها و طلسمات سابق است و سوءظن نبرد.

در سال ۱۳۴۴ این تشکیلات لو می‌رود؛ زیرا پس از دستگیری آیه الله آذری، در منزل ایشان ساواک به اساسنامه دست می‌یابد. آقای آذری را زیر شکنجه می‌برند و بعضی دیگر را دستگیر و بعضی از جمله آیه الله خامنه‌ای فراری می‌شوند.

آقایان خامنه‌ای، هاشمی رفسنجانی و مصباح به تهران می‌آیند و آیه الله خامنه‌ای با

آقای هاشمی همخانه می‌شوند، البته مدتی قبل از این حادثه آیه الله خامنه‌ای به علت ترجمه کتاب (آینده در قلمرو اسلام) از مشهد متواری شده بود؛ زیرا مطالب این کتاب به خصوص مقدمه و پاورقی‌های ایشان، ساواک را به شدت نگران و ناراحت کرده بود. ساواک کتاب را در چاپخانه توقیف کرده و دو نفر از مسئولین چاپخانه را گرفته بود؛ اما کتاب از طریق دیگر چاپ و پخش می‌شد. و همین ساواک را خشمگین تر نموده و در دستگیری و تعقیب آیه الله خامنه‌ای مصرتر می‌کرد. به خصوص که مسأله تشکیلات در قم نیز فاش شده بود. در این زمان شهید آیه الله قدوسی را ساواک دستگیر و بازجویی و آزاد کرد. شهید آیه الله قدوسی در این بازجویی‌ها متوجه شده بود که ساواک قضیه تشکیلات را فهمیده است. لذا به آقای هاشمی خبر می‌دهد و در یک جلسه چهار نفره (آقایان خامنه‌ای، هاشمی، قدوسی، و امینی نجف آبادی) در منزل شهید باهنر در کوچه شترداران، خیابان ری مسایل مطرح می‌شود و قرار می‌گذارند که فعلاً به اصطلاح جایی آفتابی نشوند و رعایت احتیاط را بکنند و آیه الله خامنه‌ای هم به مشهد نروند.

اواخر سال ۱۳۴۵ با آزادی بعضی از دستگیر شدگان، قضیه از حدت می‌افتد. لذا ایشان برای زیارت به مشهد سفر می‌کنند، و طبیعی است که سفر در زیارت خلاصه نمی‌شود و کارهای دیگر هم انجام می‌دهند. لذا وقتی ساواک از فعالیت‌ها مطلع می‌شود روز چهاردهم فروردین ۱۳۴۶ آیه الله خامنه‌ای را در مشهد برای چندمین بار به بهانه کتاب دستگیر می‌کنند و به زندان می‌برند. حدود چهار ماه در زندان می‌مانند، با فشارهای شدیدی که ساواک وارد می‌ساخت؛ اما با تأییدات الهی ساواک را فریب می‌دهند و ساواک نمی‌تواند مطالبی را از ایشان به دست آورد.

### سازماندهی مخفی و گروه امداد روحانیت

این بار آیه الله خامنه‌ای پس از آزادی به جای آمدن به قم یا تهران، در مشهد اقامت می‌کنند و به کارهای درسی و علمی مشغول می‌شوند. ایشان در این دوره به تدریس



مکاسب و کفایه مشغول شده، حوزه درسی گرمی در مشهد به راه انداختند. علاوه بر تدریس سطوح عالی در علوم حوزه، با تشکیل کلاس درس تفسیر قرآن کریم برای طلاب و سپس برای دانشجویان و جوانان به تبلیغ و تعلیم اسلام انقلابی می‌پردازند. و خیلی زود درس تفسیر ایشان پایگاهی برای مبارزه و محرکی برای جوشش‌های انقلابی می‌گردد، و محلی برای ارتباط و تماس بین انقلابیون و آگاهی و بیداری مردم می‌شود. این درس تفسیر در ضمن پوششی برای شناخت افراد متدین و لایق و سازماندهی آنها و نیز محوری برای کارهای مردمی و اسلامی بود. از جمله در زلزله ویرانگر منطقه فردوس و کاخک و گناباد که خرابی و خسارات و تلفات فراوانی به بار آورد، معظم‌له عده‌ای از طلاب مبارز مشهد را سازماندهی کرده، با پشتیبانی علمای مشهد و کمک مادی و خدماتی بازاریان انقلابی و متدین، به فردوس می‌روند و گروه امداد روحانیت را تشکیل می‌دهند. ایشان در این باره می‌گویند:

«فکر کردم ما باید یک مشت طلبه بیروانیم که آنها به مبارزه عمیقاً معتقد باشند و در خط مبارزه تلاش کنند. بنابراین روی این مسأله کار کردم و با طلبه‌ها برنامه گذاشته و روی این فکر، وقتی که زلزله پیش آمد، ما از فرصت استفاده کردیم که با بعضی از دوستان تماس گرفتیم، گفتم می‌خواهیم برویم فردوس، بعضی از دوستان استقبال کردند، آقای طبسی، شهید هاشمی‌نژاد و یک مشت بازاری علاقه‌مند و عده‌ای از طلاب، ده الی پانزده تا ماشین و هفتاد الی هشتاد نفر آدم راه افتادیم و به طرف منطقه زلزله زده رفتیم ...

آیه الله حاج شیخ علی اصغر مروارید با یک عده‌ای که به آن جا آمد، گریه‌اش گرفت. وقتی دید ما اینطور اوضاع آن‌جا را مرتب کرده‌ایم از شوق بناکردن به گریه کردن ... اوایل که ما آن جا رفته بودیم، تقریباً حدود ده الی پانزده روز مردم اسم مرا با اسم امام خمینی اشتباه گرفته بودند، می‌گفتند: آقای خمینی آمده و یک گروهی از دهات و از راه‌های دور می‌آمدند که آقای خمینی را ببینند. در آن جا کاملاً معلوم بود که آقای

خمینی مال همه است و این طور نیست که ما فقط آقای خمینی را دوستش بداریم. در دهات آن جا و حتی در روستاهای دور دست، آقای خمینی اسمش یک اسم محبوب است.

بالاخره اسم من جا افتاد و مردم شناختند که من هستم؛ خیلی جالب بود، دولت به شدت دستپاچه شد، یک واحد ژاندارمری آن جا بود، شهربانی به زور می خواست که ما را اخراج کند، ما را تهدید کردند و گفتند: اگر نروید به زور بیروتتان می کنیم؛ ما گفتیم: نمی رویم؛ دوستان ترسیدند، من گفتم: نباید بترسیم، زیرا در وضعی که ما داریم ترس معنی ندارد و علتش هم این است که ما برای کمک به مردم آمده ایم و همه امکانات مردم در دست ماست؛ شیر و خورشید هیچ چیز ندارد و هیچ چیز نمی خواهد بدهد؛ داشته باشد هم نمی دهد. عملاً همینطور شد. مأمورین اعزامی طاغوت نتوانستند مقاومت کنند و برگشتند و ما به کار ادامه دادیم».

این فعالیت های علمی و درسی و خدماتی و مبارزاتی به تدریج حضرت آیه الله خامنه ای را به صورت محور مبارزه در مشهد در آورد که از همه جای ایران با ایشان تماس می گرفتند و ایشان هم با سایر نقاط در تماس بود؛ لذا ساواک نسبت به ایشان به شدت حساس شد. درس تفسیر ایشان را بارها تعطیل کرد، اما دوباره به صورتی دیگر در نقطه ای دیگر این کار شروع می شد و ساواک به ناچار آن جا را هم جلوگیری می کرد، و هر یک از این اقدامات در روحیه یافتن مردم و رسوایی دستگاه جبار بسیار اثر می گذاشت. و گاهی اغلب منزل را زیر نظر داشت تا رفت و آمدکنندگان را شناسایی نماید.

در همین زمان صیت فضل و کمال و ذوق و شجاعت ایشان در اقصی نقاط ایران طنین افکنده بود و از اکثر شهرهای ایران مانند اصفهان و کرمان و یزد ... و نیز تهران از ایشان دعوت به عمل می آمد که در مجالس آنها سخنرانی نمایند. و ایشان نیز دیدگاه های انقلابی اسلام و حقایق امور و مسایل روز و لزوم مبارزه و جهاد انقلابی را به

مانند بارانی نرم و آرام که به خوبی به خورد زمین می‌رود و آن را بارور می‌سازد، بر اذهان تشنه مردم جاری می‌ساخت و آنها را بیدار می‌کرد.

سخنرانی‌های معظّم لّه، بخصوص در تهران در انجمن‌های اسلامی، تحصیلکرده‌ها و هیأت‌های مذهبی فعال مانند انصارالحسین علیهم‌السلام هنوز در خاطره‌ها باقی است. از جمله سخنرانی‌های ماه رمضان در مدرسه شیخ عبدالحسین بازار تهران که از سال ۱۳۴۸ با عنوان شرایط و پایه‌های انقلاب ایراد گردید، در آغاز شدت یافتن جهاد مسلحانه بسیار مفید و مؤثر بوده و اصولاً بیشتر تا آن موقع، به مبارزه روحانیت عنوان نهضت علما داده می‌شد و انقلاب گفته نمی‌شد؛ اما در سخنرانی‌ها آیه الله خامنه‌ای، به صراحت در حدود بیست و چند روز درباره انقلاب صحبت کردند.

تنها در سخنرانی هم نبود، بلکه کتاب‌هایی که ایشان ترجمه و یا تألیف می‌کرد، در رشد افکار انقلابی بسیار مؤثر بود.

کتاب «صلح امام حسن علیهم‌السلام» و کتاب «آینده در قلمرو اسلام» و کتاب «مسلمانان در نهضت هندوستان» و کتاب‌هایی از این قبیل بودند که مردم انقلابی پرورش می‌دادند و جوانان را می‌ساختند.

آیه الله خامنه‌ای در سال ۱۳۴۶ در قم، در ارتباط با این کتب برای چندمین بار دستگیر شدند؛ اما همان روز آزاد گشتند، زیرا ساواک نتوانسته بود مدرکی به دست آورد.

## دستگیری مجدد

در سال ۱۳۴۹ پس از فوت مرحوم آیه الله العظمی حکیم که دوباره فرصت برای تبلیغ خط امام و مرجعیت ایشان و اظهار وفاداری نسبت به رهبر انقلاب اسلامی به دست آمده بود، دوباره ایشان دستگیر شدند، و این دستگیری در بین طلاب مشهد خیلی انعکاس داشت و در حوزه اثر گذاشت. و این امر برای رسوخ و گسترش افکار انقلابی در

بین طلاب خیلی مفید بود؛ زیرا اصولاً سال‌های ۴۷ تا ۵۰ سال‌های فعالیت‌های فرهنگی انقلابی و تلاش آرام بود.

ابتدا در مسجد صدیقی‌ها، مشهور به مسجد ترک‌ها در بازار مشهد درس تفسیر را شروع کردند و بعد از مدتی کوتاه چون جمعیت زیاد بود به مدرسه میرزا جعفر در طبقه دوم سالن کتابخانه منتقل شده و تدریس را ادامه دادند در این تفسیر، طلاب و برخی از مردم متدین و وارد به مسایل مذهبی مشهد شرکت می‌کردند. دستگیری سال ۱۳۴۹، موقتاً این تدریس را متوقف کرد.

زندان سال ۱۳۴۹ بیش از چهار ماه طول کشید و پس از آزادی دوباره به فعالیت پرداختند. از جمله در تهران در انجمن اسلامی مهندسين در محرم سال ۱۳۴۹ خورشیدی شب‌های تاسوعا و عاشورا را درباره حدیث «من رأى سلطاناً جائراً...» سخنرانی بسیار پر شور و حماسه‌ای و انقلابی کردند که همه را تحت تأثیر قرار داد. و پس از آن گروه‌های مسلح زیر زمینی؛ از جمله منافقین خلق اولیه؛ با ایشان تماس می‌گیرند و ارتباط برقرار می‌کنند.

در ارتباط با همین گروه‌های مسلح، در سال پنجاه پس از عملیات انفجار دکل‌های برق، هنگام جشن‌های دو هزار و پانصدمین سال ستمشاهی، معظم له را دستگیر می‌کنند و این بار ایشان را تحت شکنجه‌های شدید قرار می‌دهند و در سلولی تاریک و نمور و بدون هیچ‌گونه روشنایی زندانی می‌کنند. ولی علی‌رغم همه این شکنجه‌ها با مقاومت دلیرانه و اسطوره‌ای این روحانی شجاع و آزاده روبرو می‌شوند و نمی‌توانند از او چیزی به دست آورند و به ناچار پس از پنجاه و چند روز (حدود دو ماه) وی را آزاد می‌سازند. ایشان نیز دوباره به فعالیت مشغول می‌شوند. این بار مسجد امام حسن علیه السلام که آن موقع مسجد کوچکی بود به پایگاه‌ها اضافه می‌شود و آیه الله خامنه‌ای در آن به اصرار عده‌ای از علاقه‌مندان به اقامه جماعت و درس تفسیر می‌پردازند. و بدین ترتیب علاوه بر ارتباط‌های مخفی و محدود، ارتباط مستقیم شبانه روزی از طریق مسجد با توده‌های

مردم نیز اضافه می‌شود.

بعد از مدتی از ایشان برای امامت جماعت مسجد کرامت نزدیک باغ نادری مشهد که یکی از شلوغ‌ترین و حساس‌ترین نقاط این شهر است، دعوت به عمل می‌آید که به علت ازدحام مردم و استقبال شدید توده‌های انبوه، از طرف ساواک مسجد را برای مدتی تعطیل می‌نمایند.

این نوع فعالیت که خیلی اثر داشت، مورد توجه همه قرار گرفت، بخصوص شهید مطهری و شهید باهنر در سفری که به مشهد داشتند، بسیار خوشحال شده بودند و تحت تأثیر این برنامه قرار گرفته بودند.

مرحوم آیه‌الله طالقانی صریحاً می‌گفت که آیه‌الله خامنه‌ای امید آینده است و مشهد که می‌روید، حتماً با ایشان دیدار نمایید.

این فعالیت‌ها موجب شده بود که ساواک ایشان را تحت مراقبت ویژه بگیرد و همواره یا احضار به ساواک کرده، بازجویی کند و یا منزل ایشان را محاصره و از رفت و آمد افراد ممانعت به عمل آورد، و به تدریج درس‌های ایشان را نیز با زور تعطیل نماید. و بالاخره هم در دی ماه سال ۱۳۵۳ ایشان را دستگیر و به تهران آورده، در زندان و شکنجه گاه مخوف ساواک یعنی کمیته مبارزه با خرابکاری به طور انفرادی محبوس می‌کنند. این دوره از زندان حدود دو ماه به طول انجامید و تمام این مدت در سلول‌های انفرادی یا دو سه نفره، همراه با شکنجه‌های شدید گذشت.

شهید رجایی در این باره می‌گوید:

«آن سال که من کمیته را می‌گذراندم (سال ۱۳۵۳) واقعاً جهنمی بود. در تمام کمیته، شب‌ها تا صبح فریاد آه و ناله بود. صبح هم تا شب همین طور. آن آیه (ثم لایموتون فیها و لایحیی) تصدیق می‌شد.

افرادی که آن‌جا بودند نه مرده بودند و نه زنده برای این‌که آنها را این قدر می‌زدند تا دم مرگ و باز دو مرتبه می‌زدند و مقداری رسیدگی می‌کردند تا حال شخص نسبتاً

بهبود می‌یافت و دو مرتبه همان برنامه اجرا می‌شد. در کمیته انواع شکنجه‌ها را می‌دادند... سلولی که بودم و از آنجا به دادگاه می‌رفتم سلول هیجده بود، در سلول بیست آیةالله خامنه‌ای زندانی بود.

من در سلول، مورش زدن را یاد گرفته بودم اکثراً با سلول‌های مجاورم از طریق زدن مورش اخبار را می‌دادیم و می‌گرفتیم. از جمله اخبار را به سلول پهلویی می‌دادم و آن هم می‌داد به آیةالله خامنه‌ای و... خاطر هست که ریش ایشان را تراشیده بودند و برای تحقیر سیلی به صورت ایشان زده بودند. و ایشان هم مقاوم و محکم، بلوز زندان را به صورت عمامه به سرشان می‌بستند و رفت و آمد می‌کردند. من یک روزی در دستشویی بودم که با حالت شادی و شغف با ایشان روبرو شدم».

علی رغم همه این فشارها و شکنجه‌ها، ساواک مخوف شاه، نتوانست پی به اسرار این شاگرد مقاوم امام ببرد و حتی نتوانست مدرکی ولو کوچک از ایشان به دست آورد که وی را به بی‌دادگاه بفرستد و محکومیتی برای او بگیرد.

لذا به ناچار به خصوص با تغییر سیاست اربابش آمریکا و روی کار آمدن جیمی کارتر در زمستان ۱۳۵۴، ایشان را رها ساختند و ایشان دوباره به مشهد رفته و باز مبارزه و جهاد خستگی ناپذیرش را دنبال کردند. این بار مسؤولیت‌ها بسیار شدیدتر از گذشته بود. مبارزه چریکی به سبک منافقین خلق کاملاً به شکست انجامیده بود، همان طور که امام در سال ۱۳۴۹ به نماینده این سازمان هشدار داده بودند. در درون سازمان انشعاب پدید آمده و انحراف و التقاط سازمان آشکار شده بود.

با اوج گرفتن مبارزات و آشکار شدن انحراف در سازمان منافقین و احساس روحانیت و مردم به لزوم تشکلی اسلامی که در رأس آن به جای افراد عادی و سیاسی افرادی روحانی و آشنای به فقه و سیاست باشند؛ در مشهد هسته اولیه تشکلی اسلامی با رهبری امام و مدیریت روحانیت متعهد و انقلاب شکل یافت. ایشان در این باره می‌فرمایند:

«تابستان سال ۱۳۵۶ در مشهد با دو نفر از برادران نشسته بودیم: مرحوم آقای ربانی املشی و آقای موحدی کرمانی، صحبت این شد که مبارزین و مخصوصاً روحانیت که عمده‌ترین مبارزین بودند، چرا متشکل نیستند؟

پیشنهاد شد که بیاییم تشکیلاتی را به وجود آوریم. در همان جلسه گفته شد که اگر آقای بهشتی در این تشکیلات باشند، این تشکیلات عاقبت به خیر خواهد شد و به جایی خواهد رسید.

از حسن اتفاق، شهید بهشتی و شهید باهنر هم در همان موقع در مشهد بودند. و لذا جلسه با شرکت این عزیزان تشکیل و سنگ بنای تشکلی اسلامی گذاشته می‌شود».

خبر این تشکیلات را هم به زندان برای علمای در بند از جمله آقای هاشمی رفسنجانی می‌فرستند و آنها هم تأیید می‌کنند.

شهید مطهری هم در همان سال در پیامی که از نجف از طرف امام آورده بودند، مبارزین سابقه‌دار را به گرد همایی، دعوت می‌کنند و همین ارتباطات باعث گردید که تظاهرات عظیم سال‌های ۵۶-۵۷ سازمان یابد، و نقش آیه‌الله خامنه‌ای در پایه گذاری این تشکل بسیار قابل توجه است، آن هم تشکلی که به خاطر خدا و جهاد و شهادت پدید آمده بود، نه برای قدرت‌طلبی و به دست آوردن موقعیت و مقام.

## تبعید به ایرانشهر

درگیر و دار این فعالیت‌ها و در نقطه اوج‌گیری انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۶ رژیم ستمگر با نهایت خشونت ایشان را دستگیر می‌کند و پس از چند شب زندان ایشان را به ایرانشهر تبعید می‌نماید.

اما تبعید و آب و هوای گرم و دمدار ایرانشهر کمتر از آن بود که این مظهر جهاد و تلاش و مبارزه را آرام سازد، بلکه آنجا نیز از فرصت استفاده کرده در ایجاد وحدت و

همبستگی بین نیروهای مبارز آن سامان و نیز وحدت بین برادران شیعه و سنی می‌کوشید و موفقیت زیادی به دست می‌آوردند.

با تماس با مردم و تبلیغ و برطرف ساختن مشکلات و محرومیت‌های این استان شاه زده، نقش مهمی در توجه مردم به امام و روحانیت و اسلام و انقلاب ایفا می‌کنند. اتفاقاً در آن سال در ایرانشهر سیلی می‌آید که منجر به بی‌خانمان شدن و صدمه دیدن عده زیادی از مردم می‌شود.

آیه‌الله خامنه‌ای با استفاده از تجربه فردوس و گناباد یک گروه از روحانیون و طلاب را بسیج می‌کنند و گروه امداد روحانیت را تشکیل می‌دهند.

و این گروه به قدری در کار امداد و تبلیغ و تحریک و تشجیع مردم موفق می‌شود که ساواک وحشت می‌کند؛ ایشان را احضار می‌کند و رئیس ساواک به آیه‌الله خامنه‌ای می‌گوید:

«دیشب در کمیسیون امنیت شهربانی، به ساواک گفتم شما چقدر بی‌عرضه هستید که هیچ کاری نکرده‌اید، یک تبعیدی ببینید اینجا چه اوضاعی درست کرد؟»  
این تبعید تا سال ۱۳۵۷ طول می‌کشد و در این سال با اوجگیری انقلاب و بیرون رفتن کنترل اوضاع از دست رژیم، آیه‌الله خامنه‌ای به مشهد باز می‌گردند و بیش از پیش به فعالیت می‌پردازند.

## شورای انقلاب اسلامی

مسئلاً پس از مقام رهبری، یکی از مهم‌ترین ارکانی که در پیروزی انقلاب و اداره آن پس از پیروزی نقش اساسی داشته است، شورای انقلاب اسلامی است.  
شهید آیه‌الله بهشتی در این باره می‌فرماید:

«هسته اولیه شورای انقلاب که در پاریس به تصویب امام رسید، متشکل می‌شد از آقای هاشمی رفسنجانی، آقای مطهری و خود من، آقای موسوی اردبیلی و آقای



دکتر باهنر، از ما پنج نفر تشکیل شد».

آقای هاشمی رفسنجانی می‌گویند:

«هنگامی که امام پاریس بودند ۵ - ۶ نفر را معین کرده بودند که بنشینند و حکومت و دولت آینده را اداره کنند... یکی خود من بودم، آقای مطهری حامل آن پیام بودند، شهید بهشتی، آقای موسوی اردبیلی، آقای باهنر و بعد هم آیه‌الله خامنه‌ای که آن موقع مشهد بودند، به ما پیوستند».

آیه‌الله خامنه‌ای در این باره می‌گویند:

«من در مشهد سرگرم کارهای این شهر بودم، با برادرانی که در مشهد بودند در جریانات عمومی عظیم مردم، ما هم داخل بودیم و فعالیت می‌کردیم. مرحوم شهید مطهری چند بار تلفنی به طور مستقیم و با واسطه به من اطلاع دادند که باید به تهران بروم. من تصور می‌کردم که برای همین کارهای معمولی خودمان - که مشترکا خیلی کارها داشتیم چه کارهای علمی و ایدئولوژیکی و چه کارهای سیاسی، می‌گویند به تهران بروم. فکر نمی‌کردم برای شورای انقلاب باشد و می‌گفتم، می‌آیم. منتهی چون در مشهد گرفتاری‌های زیادی داشتم و خیلی بار روی دوش من بود، مرتب تأخیر می‌افتاد، تا این که از پاریس پیغام دادند که امام دستور داده‌اند که من به تهران بروم، احساس کردم مسأله‌ای است که من باید به تهران بروم، به خصوص که آقای مطهری هم در یک تماس تلفنی با قدری عصبانیت پیغام دادند که چرا به تهران نمی‌روم و منتظر چه هستیم؟»

در تهران به من گفتند: در جلسه‌ای باید شرکت کنم که در منزل شهید مطهری بود، در آن جلسه همه اعضا شورای انقلاب جمع بودند و در آن جا بود که من اطلاع پیدا کردم که عضو شورای انقلاب هستم و تا آن موقع نمی‌دانستم».

البته شورای انقلاب به مقتضای مصلحت روز، افراد دیگری را هم پذیرفت که دارای خطوط سیاسی دیگری بودند و به تدریج چهره آنها روشن گردید؛ اما آن گروه که

پایه و اساس انقلاب بودند و حافظ اصول و حدود و معیارها، بیشتر همین برادران بودند. اینها با همه سختی‌هایی که کار با افراد لیبرال و مهره‌ای مانند بنی صدر در برداشت، به خاطر انقلاب و مصالح امت اسلامی تحمل کردند و با سعی و کوشش کارها را به سامان رساندند. ضمن این که در موقع لزوم در مقابل آن افراد مقاومت لازم را می نمودند.

### کمیته استقبال از امام

هسته اصلی همه تظاهرات و راهپیمایی سال‌های ۵۶-۵۷ گروه‌هایی بودند که تحت مدیریت شهید مظلوم آیت الله بهشتی و شهید آیت الله مطهری و شهید باهنر و یاران اینان اداره می شد.

هسته‌های اصلی در شهرستان‌ها نیز روحانیونی از قبیل شهید آیت الله صدوقی، شهید آیه الله دستغیب و... بودند که در ارتباط با هسته اصلی در مرکز قرار داشتند. در استان خراسان شاخص‌ترین فرد روحانیت مبارز آیت الله خامنه‌ای بود که در مرکزیت همه تظاهرات و راهپیمایی‌ها قرار داشت.

حاصل این جریانات به فرار شاه و بازگشت امام خمینی انجامید. برای اداره امور استقبال از امام، کمیته استقبال از امام پدید آمد که پایگاه آن در مدرسه رفاه بود.

اما که به کشور تشریف آوردند کمیته‌های مختلف در مدرسه رفاه و علوی تشکیل و یا اگر قبلاً تشکیل شده بود به کار خود با نظم و جدیت بیشتر ادامه داد.

آیت الله خامنه‌ای مسؤلیت تبلیغات دفتر امام را به دوش گرفت و این قسمت از کار را که بسیار کار شاق و پر زحمت بود به خوبی اداره کرد.

آن روزها از همه جا مبلغ می خواستند و همه جا نیاز تبلیغاتی و تدارکاتی داشت به اضافه پذیرایی از دیدار کنندگان با امام و ترتیب ملاقات‌ها و تنظیم خبر آنها و ترتیب پخش در رسانه‌های گروهی و مقابله با توطئه‌های خبری و تبلیغات مهره‌های کهنه و رنگ عوض کرده استکبار و عناصر ملی‌گرا و بویژه مقابله با گروهک‌ها که فرصت طلبانه

می خواستند بی هیچ زحمتی گلچین انقلاب باشند و خود را بر ملت تحمیل نمایند. خاطرات این روزهای پرهیجان که هر لحظه خبری نو و حادثه‌ای جدید پدید می آمد و ملت ما داشت پایه‌های ستم دو هزار و چند صد ساله خودکامان و جلادان ستمشاهی را در هم می ریخت، باید به طور جداگانه نوشته شود. اما از بین همه آنها، یکی که مهمتر از همه بود و با همت و پشتکار روحانی شجاع و موقعیت شناس و فداکار آیت الله خامنه‌ای توطئه آن به بهترین نحو خنثی شد، به خاطر قدرشناسی از ایشان آورده می شود.

## اولین مقاله از صدای جمهوری اسلامی

از کارهای خوبی که در دفتر تبلیغات امام صورت گرفت، نشریه‌ای به نام «امام» بود که به یادگار اقامت امام در تهران، چند شماره منتشر گردید. آیه الله خامنه‌ای چند مقابله در این نشریه یادگاری نوشتند و جالب است که روز ۲۲ بهمن که رادیو به دست مردم افتاد، مقاله‌ای که ایشان تحت عنوان «پس از نخستین پیروزی» نوشته بودند، اولین مقاله‌ای بود که در رادیو خوانده شد.

## سرپرستی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

در سال ۱۳۵۸ اختلافاتی در سپاه پاسداران پدید آمد و پس از این که عده‌ای از برادران میانجیگری کرده و نتوانستند کاری انجام دهند، آیه الله خامنه‌ای سرپرستی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را به عهده گرفته و آنجا را سر و سامان دادند.

## امامت جمعه تهران

پس از فوت مرحوم آیه الله طالقانی در سال ۱۳۵۹ امام امت طی حکمی آیه الله خامنه‌ای را به امامت جمعه تهران منصوب فرمودند.

امام خمینی علیه السلام در بخشی از این فرمان آورده‌اند:  
 «جنابعالی که بحمد الله به حسن سابقه موصوف و در علم و عمل شایسته هستید  
 به امامت جمعه تهران منصوب می‌باشید. از خداوند متعال توفیق جنابعالی را در ارشاد  
 و هدایت مردم خواستارم.»

### نمایندگی مجلس شورای اسلامی

با شروع انتخابات مجلس شورای اسلامی دوره اول آیه الله خامنه‌ای از سوی  
 ائتلاف بزرگ نامزد نمایندگی مجلس از تهران گردید و با اکثریت عظیم یک میلیون و  
 چهارصد هزار رأی، در دور اول به مجلس راه یافت.  
 در سال ۱۳۵۹ همزمان با شروع تهاجم رژیم بعث عراق علیه انقلاب اسلامی ایشان  
 از طرف امام علیه السلام به سمت مشاور معظم له در شورای عالی دفاع انتخاب، و در جبهه‌ها  
 حضور یافتند و علی رغم کارشکنی منافقین و بنی صدر، به دفاع مردمی سامان داده،  
 همراه شهید چمران، ستاد جنگ‌های نامنظم را تشکیل دادند. که نیروهای آن در  
 روزهای نخستین جنگ تنها نیروهای کارآمد و سازمان یافته در مقابل متجاوزین بعثی  
 عراق بودند.

### سوء قصد به آیه الله خامنه‌ای

در روز ششم تیر ۱۳۶۰ (یک روز قبل از حادثه هفتم تیر) در حالی که در خانه خدا  
 (مسجد ابوذر) مشغول سخنرانی بودند، مورد سوء قصد ناجوانمردانه منافقین قرار گرفته،  
 به شدت زخمی می‌شوند و به بیمارستان منتقل می‌گردند؛ اما خداوند متعال وجود  
 پربرکت ایشان را برای خدمت به ملت مسلمان ایران حفظ کرد، و به زودی پس از این که  
 سلامت خود را بازیافتند همچون گذشته پرشور و بانشاط به انجام وظیفه در سنگرهای  
 مختلف پرداختند.

پس از این سوء قصد حضرت امام خمینی علیه السلام در پیامی به حضرت آیه الله خامنه‌ای چنین آوردند:

«دشمنان انقلاب اسلامی با سوء قصد به شما که از سلاله رسول اکرم (ع) و خاندان حسین بن علی (ع) هستید و جرمی جز خدمت به اسلام و کشور اسلامی ندارید و سربازی فداکار در جبهه جنگ و معلمی آموزنده در محراب و خطیبی توانا در جمعه و جماعات و راهنمایی دلسوز در صحنه انقلاب می‌باشید، میزان تفکر سیاسی خود و طرفداری از خلق و مخالفت با ستمگران را به ثبت رساندند. اینان با سوء قصد به شما عواطف میلیون‌ها انسان متعهد را در سراسر کشور بلکه جهان جریحه‌دار نمودند. اینان آن قدر از بینش سیاسی بی‌نصیبند که بی‌درنگ پس از سخنان شما در مجلس و جمعه و پیشگاه ملت به این جنایت دست زدند و به کسی سوء قصد کردند که آوای دعوت او به صلاح و سداد در گوش مسلمین جهان طنین انداز است. اینان در این عمل غیر انسانی به جای برانگیختن و رعب، عزم میلیون‌ها مسلمان را مصمم‌تر و صفوف آنان را فشرده‌تر نمودند. آیا با این اعمال وحشیانه و جرایم ناشیانه وقت آن نرسیده است که جوانان عزیز فریب خورده از دام خیانت اینان رها شوند و پدران و مادران، جوانان عزیز خود را فدای امیال جنایتکاران نکنند و آنان را از شرکت در جنایات آنان برحذر دارند؟ آیا نمی‌دانند که دست زدن به این جنایات، جوانان آنان را به تباهی کشیده و جوانان آنان به دنبال خودخواهی مشتکی تبه‌کار از دست می‌رود؟ ما در پیشگاه خداوند متعال و ولی بر حق او حضرت بقیه الله «اروحنا فداه» افتخار می‌کنیم به سربازانی در جبهه و در پشت جبهه که شب‌ها را در محراب عبادت و روزها را در مجاهدت در راه حق تعالی بسر می‌برند. من به شما خامنه‌ای عزیز، تبریک می‌گویم که در جبهه‌های نبرد با لباس سربازی و در پشت جبهه با لباس روحانی به این ملت مظلوم خدمت نموده و از خداوند تعالی سلامت شما را برای ادامه خدمت به اسلام و مسلمین خواستارم.»

آیه الله شهید دکتر بهشتی نیز در تلگرامی به ایشان (ساعاتی قبل از شهادتشان) چنین آورده‌اند:

«سوء قصد نافرجام دشمنان اسلام و انقلاب و میهن اسلامی به آن برادر، بار دیگر نشان داد که این دشمنان قسم خورده اسلام و ملت در راه مقاصد شوم خود از هیچ جنایتی خودداری نمی‌کنند. این تلاش‌های ددمنشانه خشم ملت به پاخاسته را نسبت به این خودفروختگان روز به روز برافروخته‌تر و آنها را در جامعه منزوی‌تر خواهد ساخت. از خدای متعال خواستارم که نعمت سلامت را هر چه زودتر به آن برادر عزیز و مجاهد بازگرداند و به جهاد خود در سنگر اسلام همچنان ادامه دهند».

## ریاست جمهوری

پس از شهادت شهید رجایی و شهید باهنر از طرف روحانیت و سایر نهادهای انقلابی نامزد ریاست جمهوری، گردیدند و با رأی عظیم و بی‌نظیر در انتخابات ریاست جمهوری به سمت سومین رئیس جمهوری اسلامی ایران، انتخاب گردیدند. دوران ریاست جمهوری ایشان، زمانی آغاز شد که کشور در وضعیت حساس و سختی به سر می‌برد. شهادت ۷۲ تن، شهادت رجایی و باهنر در انفجار مقرر نخست وزیری، شهادت شهید کچویی در زندان اوین، انفجارها و ترورهای پی در پی و جو حاصله از آنها، اثرات سوء ریاست جمهوری بنی صدر و مشکلات ناشی از اشغال قسمت مهمی از کشور توسط صدامیان کافر، تحریم اقتصادی، همه و همه دست به دست هم داده و وضع بغرنجی پدید آورده بودند.

## آیه الله العظمی خامنه‌ای از دیدگاه امام خمینی علیه السلام

«... شما اگر گمان بکنید در تمام دنیا رئیس جمهورها و سلاطین و امثال اینها، یک نفر را مثل آقای خامنه‌ای پیدا بکنید که متعهد به اسلام باشد و خدمتگزار و بنای

قلبی‌اش بر این باشد که به این ملت خدمت کند، پیدا نمی‌کنید. ایشان را من سال‌های طولانی می‌شناسم، و در آن زمانی که اول نهضت بود ایشان وارد بود و به اطراف برای رساندن پیام‌ها تشریف می‌بردند؛ و بعد از این هم که این انقلاب به اوج خودش رسید، ایشان حاضر واقعه بود همه جا، تا آخر، و حالا هم هست؛ یک نعمت خدا به ما، این است که داده<sup>(۱)</sup>».

«جناب‌عالی را (آیه‌الله خامنه‌ای) یکی از بازوهای توانای جمهوری اسلامی می‌دانم، و شما را چون برادری که آشنا به مسایل فقهی و متعهد به آن هستید و از مبانی فقهی مربوط به ولایت مطلقه فقیه، جداً جانبداری می‌کنید، می‌دانم، و در بین دوستان و متعهدان به اسلام و مبانی اسلامی، از جمله افراد نادری هستید که چون خورشید روشنی می‌دهید<sup>(۲)</sup>».

آقای هاشمی رفسنجانی نقل می‌کنند:

«در جلسه‌ای با حضور سران سه قوه، آقای نخست وزیر و حاج احمد آقا در محضر امام بحث شد. حرف ما با حضرت امام علیه السلام این بود که ما بعداً با قانون اساسی مشکل خواهیم داشت، زیرا ممکن است خلأ رهبری پیش بیاید. ایشان گفتند: «خلأ رهبری پیش نمی‌آید و شما آدم دارید» گفته شد: چه کسی؟ ایشان در حضور آیه‌الله خامنه‌ای گفتند: «این آقای خامنه‌ای».

روزی من خصوصی خدمت امام رفتم، چون مقداری روی بازتری داشتم و مسایل را بی‌پرده می‌گفتم، در مورد قائم مقامی رهبری و مشکلاتی که پیدا می‌شود، صحبت کردم، باز ایشان صریح گفتند: «شما در بن بست نخواهید بود، چنین فردی «آیه‌الله خامنه‌ای» در میان شما هست، چرا خودتان نمی‌دانید».

حاج احمد آقا (نقل کرده‌اند) وقتی که آیه‌الله خامنه‌ای در سفر کره شمالی بودند،

۱. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۷، ص ۱۷۰.

۲. امام خمینی، روزنامه اطلاعات، ۲۲/۱۰/۶۶.

امام گزارش‌های آن سفر را از تلویزیون می‌دیدند؛ آن منظره دیدار از کمره، استقبال مردم و یا سخنرانی‌ها و مذاکرات ایشان در آن سفر، خیلی برایشان جالب بود و فرموده بودند: «الحق ایشان شایستگی رهبری را دارند»<sup>(۱)</sup>.

در مجموع به نظر می‌رسد این کلام امام علیه السلام خطاب به حضرت آیه‌الله خامنه‌ای (هر موقعی که تو به سفر می‌روی من مضطرب هستم که برگردی، خیلی سفر نرو!) از الهامات الهی و غیبی حق تعالی بوده است.

## زعامت

به دنبال ارتحال حضرت امام علیه السلام با الهام از رهنمودهای آن حضرت و با درایت و هوشیاری خبرگان رهبری، علی‌رغم میل باطنی حضرت آیه‌الله خامنه‌ای، ایشان به مقام رهبری انقلاب اسلامی ایران انتخاب شدند. در جریان مذاکرات مجلس محترم خبرگان و پس از آن، حقایق ناگفته بسیاری درباره ابعاد مختلف شخصیت علمی و عملی حضرت آیه‌الله خامنه‌ای بر زبان یاوران و همراهان حضرت امام علیه السلام و خبرگان مردم جاری شد<sup>(۲)</sup>.

۱. هاشمی رفسنجانی، روزنامه اطلاعات، ۶۸/۳/۲۰.

۲. برگرفته از کتاب مرجعیت از دیدگاه فقها و بزرگان.





## دوره‌ای نبودن ولایت فقیه

برخی بر این عقیده‌اند که در نظام جمهوری اسلامی، مصلحت ایجاب می‌کند که محدودیت و مدت و دوره‌ای مشخص وجود داشته باشد، مثلاً دوره رهبری به مدت ده سال - کمتر یا بیشتر - محدود گردد. اگر لیاقت و شایستگی لازم را از خود نشان داد، مدت رهبری او تمدید می‌شود و در غیر این صورت کسی دیگر که برای چنین مذهبی اصلح است جای او را می‌گیرد. می‌گویند:

«با این شیوه، هم از پیامدهای تمرکز قدرت در دست یک نفر جلوگیری می‌شود و هم مردم با شوق و رغبت کامل در تداوم مقام ولایت، تمایل نشان می‌دهند و اگر کاستی و ضعفی مشاهده کردند، محترمانه جای او به دیگری واگذار می‌شود و بنابراین همیشه قداست مقام رهبری محفوظ می‌ماند.

از مهمترین فوایدی که ممکن است دوره‌ای کردن ولایت فقیه و رهبری نظام اسلامی، داشته باشد، جلوگیری از فساد است که با فربه شدن ناموزون قدرت، در دست یک نفر، آن هم در زمان طولانی حاصل می‌گردد».

طرح مسأله دوره‌ای بودن و نگرانی از تمرکز قدرت، با توجه به شرایطی که در متن اسلام و نیز قانون اساسی برای رهبر لحاظ شده بی‌مورد خواهد بود. از شرایط رهبر، عدالت و تقواست؛ و قانون اساسی، مجلس خبرگان را موظف کرده است رهبر، هم در

مقام کشف و تشخیص و هم در بقا و استمرار رهبری این صفات را دارا باشد. در غیر این صورت و با نبود شرایط رهبری کسی به عنوان ولی فقیه انتخاب نمی‌شود، و اگر انتخاب شد و در میانه راه، عدالت یا تقوای خود را از دست داد، خود به خود از این مقام عزل می‌شود. چنان‌که حضرت امام علیه السلام در مصاحبه‌ای که پروفیسور «الگار» با ایشان داشت فرمود:

«اگر ولی فقیه یک کلمه دروغ بگوید، یک کلمه، یک قدم بر خلاف بگذارد، آن ولایت را دیگر ندارد»<sup>(۱)</sup>.

با توجه به این نکته مهم، مادامی که رهبر دارای ویژگی‌ها و صفات لازم رهبری و ولایت امری باشد لزومی برای انقضای مدت رهبری او نیست و مادامی که دارای شرایط لازم باشد ولی فقیه نیز خواهد بود.

### رهبر یا شورای رهبری؟

در صورت وجود فقهای واجد شرایط برای احراز مسؤلیت رهبری، این سؤال مطرح می‌شود که آیا می‌شود شورای فقهای عادل حکومت و ولایت را عهده دار شوند؟

چنان‌که پیشتر نیز آمد، خبرگان اول در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب سال ۵۸، مسأله شورای رهبری در نظام جمهوری اسلامی را پیش بینی و طراحی کرده بودند؛ اما پس از گذشت یک دهه روشن شد که اصل اجتهاد و فقاہت کافی است و در مدیریت شورایی توفیق زیادی دیده نمی‌شود. در این رابطه ذکر چند نکته لازم است:

۱- مشورت برای تصمیم‌گیری مفید است، اما تصمیم‌گیری مشورتی مُضر است. به عبارت دیگر، شورا در نظام اسلامی به عنوان بازوی متفکر مدیریت عمل می‌کند و هرگز نباید اصل مدیریت را در یک جامعه به شورا واگذار نمود. چنان‌که در قرآن خداوند

۱. امام خمینی علیه السلام، صحیفه نور، ج ۶، ص ۵۱۶.

متعال پس از آن که حضرت رسول ﷺ رابه مشورت با مردم امر می‌کند می‌فرماید:  
«فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»<sup>(۱)</sup>

بنابراین هر چند گاهی مشورت رهبر با کارشناسان در مسایل مختلف امری لازم می‌نماید، اما این مشورت هرگز نباید مانع سرعت تصمیم‌گیری و حل مشکلات جامعه و مردم گردد.

۲- رهبری شورایی موجب اضطراب، تشتت و خلل در اداره امور خواهد شد. اگر امر مهم و محوری رهبری نظام اسلامی شورایی باشد، به طور قطع گاهی اداره امور اساسی جامعه و نظام اسلامی مختل می‌شود؛ زیرا در بعضی موارد ممکن است اکثریت لازم به دست نیاید و اگر مثلاً شورای رهبری سه نفر باشند هر یک رأی غیر از رأی دیگران داشته باشد و این مانع تصمیم‌گیری صحیح و سریع می‌گردد.

امام علی علیه السلام در این زمینه می‌فرماید:

«الشُّرُكَةُ فِي الْمُلْكِ تُؤَدِّي إِلَى الْإِضْطِرَابِ؛ الشُّرُكَةُ فِي الرَّأْيِ تُؤَدِّي إِلَى الصَّوَابِ»<sup>(۲)</sup>.

نتیجه شراکت در پادشاهی و مملکت داری اضطراب و بی‌نظمی است، و مشورت کردن انسان را به صواب نزدیک می‌کند.

البته این مسأله بدان معنی نیست که هر یک از فقهای عادل مانند انسان‌های بی‌تقوا با یکدیگر نزاع خواهند کرد، بلکه مسلماً هر یک نظری دارند که به آن رسیده‌اند و این امر طبیعی است.

۳- در ادیان الهی و در تاریخ پیامبران و اولیای الهی نه تنها از شورای رهبری سراغی نداریم، بلکه شاهد وحدت رهبری نیز بوده‌ایم. چنان‌که در زمان امیرمؤمنان علیه السلام حسین علیه السلام حضور داشتند، و این بزرگواران در فضیلت با هم تفاوتی نداشتند؛ همان‌گونه که بعد از امام علی علیه السلام آن دو بزرگوار با هم حضور داشتند ولی رهبری

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۵۹.

۲. آمدی تمیمی، غرر الحکم و دُرر الکلم، ج ۱، ص ۱۰۱.

و ولایت ابتدا مختص حضرت امیر علیه السلام بعد ویژه امام حسن علیه السلام و سپس به امام حسین علیه السلام اختصاص یافت، و هر یک از آنها از امام وقت مسلمانان تبعیت می فرمود. از امام رضا علیه السلام پرسیدند: «چرا امام و رهبر باید یکی باشد و چرا نمی تواند متعدد باشد؟»

حضرت فرمود: به چند دلیل:

«اول آن که، یک امام و رهبر، تدابیر گوناگون و مختلفی ندارد، ولی اگر دو نفر یا بیشتر شدند، نمی توانند در همه امور با هم اتفاق نظر داشته باشند و ما هیچ دو نفری را نمی شناسیم که در تدبیر و تفکر یکسان باشند. پس اگر تبعیت از هر دو لازم باشد و هر دو اختلاف نظر داشته باشند، مشاجره و فساد به جامعه راه می یابد، و اگر از یک نفر اطاعت شود از اطاعت دیگری سرباز زده شده است، و اگر نیمی از مردم از یکی و نصف دیگر از فرد دوم اطاعت کنند غیر از اختلاف اجتماعی، همه مردم هم معصیت و نافرمانی کرده اند.

دوم آن که، واجب اطاعه بودن هر دو سبب تضييع حقوق و احکام و حدود الهی می گردد؛ زیرا هر یک از طرف دعوا به رهبر مورد علاقه خود رجوع می کند و هر یک از دو رهبر هم بر خلاف حکم دیگری نظر می دهد.

سوم آن که، اگر گفته شود امر و نهی آن کسی مقدم است که قبلاً حکم کرده باشد می گویم: با فرض این که هر دو هم صلاحیت ذاتی و هم صلاحیت رهبری دارند، چرا حق تقدم با اولی باشد؟ و چرا دومی بعد از صدور حکم اولی نتواند مخالفت کند؟ و لذا اگر این فرض را هم بپذیریم حدود و حقوق الهی باطل می شود.

چهارم آن که، اگر گفته شود هر دو در چنین مواردی ساکت باشند تا کشمکش و درگیری ایجاد نشود می گویم بالاخره یکی از آن دو که حق می گوید، با سکوتش حکم خدا و حدود الهی را مسکوت گذاشته است<sup>(۱)</sup>».

۱. امام رضا علیه السلام، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۰۱.

پیداست که این حدیث شریف درباره رهبرانی که جائز الخطا هستند بهتر مصداق و مفهوم پیدا می‌کند.

## ولایت فقها یا ولایت فقیه؟

این بحث اگر چه با مبحث «رهبر یا شورای رهبری» تا حدودی مربوط است، اما طرح جداگانه آن را با پاسخ به شبهه‌ای که وجود دارد را بهتر دیدیم. عده‌ای در این زمینه با اغراض خاصی، چنین نوشته‌اند: «از دیدگاه قرآن، اصولاً طرح مسأله «ولایت فقیه» غلط است و باید «ولایت فقها» باشد.» و برای سخن خود این گونه دلیل می‌آورند:

... از آن جا که مسأله «امامت» پس از پیامبر تنها محدود به دوازده تن جانشینان او می‌شود و دیگر کسی به جز اینها را نمی‌توان «امام» گفت؛ بنابراین مسأله «ولایت» و «فقاہت» نیز از آن پس نمی‌تواند در یک فرد به خصوص تجلی یابد، بدین معنا که ممکن نیست به جز این دوازده تن جانشینان پیامبر کس دیگری تسلط کامل و همه جانبه بر کلیه مفاهیم مکتبی و ضوابط و استانداردهای «وحی» و همچنین شرایط عینی جامعه خود داشته باشد که بتواند به گونه‌ای دقیق و عاری از نقص و اشتباه، حرکت جامعه را بر تئوری‌های مکتب انطباق دهد. پس نتیجه می‌گیریم که مسأله «تفقه در دین» یا اسلام‌شناسی تنها در مورد پیامبر و جانشینان دوازده گانه او مصداق می‌یابد، و در زمان غیبت امام، یک فرد تنها، از آن جا که امام [معصوم] نیست، نمی‌تواند «فقیه» باشد و باید که شورایی از فقها و اسلام‌شناسان حقیقی تشکیل شود تا بتواند راندمان بیشتری به دست آورده و در امر انطباق حرکت اجتماع بر تئوری‌های مکتب، گام‌های بلندتر و مؤثرتری بردارد<sup>(۱)</sup>.

پیداست که این صغرا و کبرا چیدن‌ها، سست و بی‌اساس است؛ زیرا:

۱. ولایت فقیه، انتشارات مستضعفین، وابسته به آرمان مستضعفین، ص ۹۳ و ۹۴، نقل از «عروج آزادی در ولایت فقیه، انتشارات سروش، ص ۱۵۳-۱۵۴.

۱- چرا «ولایت» و «فقاہت» نمی‌تواند در یک فرد تجلی یابد؟ اگر شرط ولایت فقیه «تسلط کامل و همه جانبه بر کلیه مفاهیم مکتبی و...» همانند تسلط امامان معصوم علیهم‌السلام مورد نظر باشد، باید گفت که این شرط نه در مورد «فرد» که در مورد «افراد» نیز هیچ گاه تحقق نخواهد یافت تا براساس آن ما به قبول ولایت فقها به جای ولایت فقیه تن در دهیم، به دلیل آن که علم امام «علم لدنی» و علم ما «علم اکتسابی» است، و این دو مقوله کاملاً با یکدیگر متفاوت است. وقتی علم لدنی مختص امامان و علم اکتسابی ویژه سایر افراد شد، مسأله «نسیبیت» در علم و تخصص اکتسابی مطرح می‌شود و این «نسیبیت» هم فرد را شامل می‌شود و هم افراد را، هم ولایت فقیه را در بر می‌گیرد و هم ولایت فقها را. پس هیچ دلیلی وجود ندارد که یک فرد نتواند بر مفاهیم مکتبی تسلط نسبی داشته باشد.

۲- این که نوشته‌اند: «یک فرد تنها، از آن جا که امام نیست، نمی‌تواند «فقیه» باشد»، پیداست که تا چه اندازه بی پایه است، زیرا از یک سو امامت و فقاہت دوام جدا گانه و مستقل است و از سوی دیگر امامت شرط فقاہت نیست، بلکه فقاہت شرط امامت است. یک فرد می‌تواند با تلاش و کوشش و پشتکار به مقام «فقاہت» برسد؛ در این صورت به او می‌گوییم «فقیه». اما لازمه فقاہت او، مقام امامت نیست. امامت فقیه که او را به نام «نایب امام» و «مقام ولایت فقیه» معرفی می‌کند، وقتی تحقق می‌یابد و معنای مفهوم پیدا می‌کند که فقیه دارای آن خصوصیات و صفاتی باشد که امامان معصوم درباره «ولایت فقیه» و «نایب امام» به ما رسیده است. پس یک فرد می‌تواند فقیه باشد بدون آن که امام باشد و یا همه صفات امام را دارا باشد.

لذا، وقتی یک فرد به عنوان «فقیه عادل» و «ولی فقیه» ولایت پیدا کرد، فقهای دیگر نیز به دلیل حرمت اخلال در نظام حکومت اسلامی باید از ولایت و حکومت آن فقیه منتخب تبعیت کنند. ضمن این که تجربه دهه اول برقراری حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه (نه فقها) در ایران - با وجود فقهای متعدد واجد شرایط - بهترین دلیل برای پاسخ به این سؤال و شبهه است.

## کارآمدی ولایت فقیه

برخی معتقدند که ولی فقیه از اداره امور سیاسی، نظامی و غیر اینها ناتوان است، و در رشته‌های مختلف علوم و فنون، فاقد تخصص می‌باشد؛ و قرار گرفتن در اهرم قدرت سیاسی و مدیریت اجرایی کشور مستلزم داشتن تخصص در زمینه‌های مختلف علوم و فنون است؛ لذا باید امر حکومت را به متخصصان آن سپرده، و مدیریت علمی را جایگزین مدیریت فقهی کرد.<sup>(۱)</sup>

در این جا ذکر چند نکته لازم و ضروری است:

۱- باید دانست که بین «مدیریت فنی و ابزاری» و «مدیریت فقهی و انسانی» تفاوت وجود دارد؛ زیرا آن مدیریت‌هایی که نیازمند داشتن تخصص‌های لازم در زمینه‌های مربوط به آن است، مدیریت‌های فنی و ابزاری است. در چنین مدیریت‌هایی اگر مدیر مربوط از دانش و تخصص کافی در آن زمینه برخوردار نباشد نمی‌تواند یک مدیریت کارآمد داشته، و مجموعه ابزارها و عناصر فعال در آن مجموعه را کارا و مفید گرداند. اما شیوه مدیریت ولایت فقیه که مبتنی بر آموزه‌های حقوقی و اخلاقی است از مصادیق مدیریت انسانی به شمار می‌آید، که به موازات آن حاکمیت اسلامی یا ولایت فقیه به تنظیم مناسبات حقوقی و اخلاقی و نیز صیانت از حدود الهی در رفتار فردی و جمعی (تا آن جا که به حاکمیت برمی‌گردد) می‌پردازد. بنابراین، توقع داشتن تخصص‌های لازم در زمینه‌های علوم و فنون مختلف توسط ولایت فقیه توقعی بی‌جا و دور از واقع است. همچنان که سران و رهبران سایر کشورها از چنین تخصص‌هایی برخوردار نیستند.<sup>(۲)</sup>

۲- کسی ادعا ندارد که برای اداره جامعه اسلامی، فقط وجود فقاقت اصطلاحی کافی است؛ بلکه داشتن بینش سیاسی اجتماعی، آگاهی نسبت به زمان و حوادث و در

۱. ر.ک: قصه ارباب معرفت، عبدالکریم سروش، ص ۵۴-۵۵.

۲. حاکمیت دینی، ص ۱۵۰.



نظرگرفتن مقتضیات زمان و مکان، کارایی، قاطعیت، قدرت مدیریت و اداره کشور، تدبیر و شجاعت از صفات و شرایط لازم «ولی فقیه» است.

چنان‌که امام خمینی علیه السلام اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها را برای ولی فقیه جامع شرایط کافی نمی‌داند و می‌فرماید:

«مهم، شناخت درست حکومت و جامعه است که بر اساس آن نظام اسلامی بتواند به نفع مسلمانان برنامه ریزی کند که وحدت رویه و عمل ضروری است و همین جا است که اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نمی‌باشد، بلکه یک فرد اگر اعلیٰ در علوم معهود حوزه‌ها هم باشد ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و به طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم‌گیری باشد این فرد در مسایل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را به دست گیرد»<sup>(۱)</sup>.

۳- کسانی که فقه را عاری از سیاسات و مسایل اجتماعی و اقتصادی می‌دانند، ولی فقیه را نیز عنصری تصوّر نموده‌اند که هیچ سر رشته‌ای از سیاست و مسایل اجتماعی و روابط و مناسبات حاکم بر جوامع ندارد و از آن جایی که به عنوان یک سکولار دینی به تر «جدایی دین از سیاست» معتقد هستند؛ فقه را جز مثنی احکام مربوط به طهارت و نجاست و عبادات نمی‌دانند.

اما فقه اسلامی و شیعی یک فقه جامع و پویا است و به تعبیر حضرت امام علیه السلام در پیام منشور روحانیت:

«فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است».

فقه کارآمد تا حدودی کارآمدی فقیه را نیز مشخص می‌کند.

«هاکنج» محقق معروف و استاد دانشگاه هاروارد در سال ۱۹۵۱ دانشکده حقوق پاریس هفته‌ای را برای بررسی فقه اسلامی تعیین کرد و در آخرین اجلاس، قطعنامه زیر

۱. قسمتی از پیام حضرت امام علیه السلام در منشور برادری.

را صادر نمود:

«بدون تردید فقه اسلامی این ارزش را دارد که از منابع قانون‌گذاری جهان حاضر قرار گیرد. در اقوال و آرای مختلف مذاهب فقه اسلامی، سرمایه حقوقی فراوانی وجود دارد که مورد هر گونه اعجاب و تحسین است. فقه اسلامی در پرتو این آرا می‌تواند جوابگوی همهٔ احتیاجات زندگی جدید باشد<sup>(۱)</sup>».

مرحوم علامه جعفری در پاسخ به این پرسش که «آیا فقه و دین می‌توانند عهده‌دار مدیریت اجتماعی باشند، یا این که علم و اطلاعات بشری باید متکفل این مدیریت (مدیریت علمی) باشند؟ می‌گوید:

«اساسی‌ترین عامل بروز این گونه مسایل در ذهن اشخاص بی اطلاع، عدم فهم معنای دینی اسلام و فقه است... فقه [به معنای عام آن] عبارت است از علم به احکام همهٔ افعال بشر و ترک‌ها و خودداری عملی او، در هر دو قلمرو مادی و معنوی، با استناد به خدا، به وسیلهٔ دلایل اصلی کتاب، سنت، اجماع و عقل است. این دلایل بیان‌کنندهٔ مصالح و مفاسد «حیات معقول» است که سعادت دنیوی اخروی بدون آن امکان‌پذیر نیست. پس در حقیقت هیچ عملی - چه عضلانی و چه فکری، خواه طبیعی یا قراردادی و خواه ارزشی و غیر ذلک - از بشر سر نمی‌زند، مگر این که مشمول قانون فراگیر الهی؛ یعنی فقه باشد.

تعبیر «فقه الله‌الاکبر» را که مولوی در اوّل کتاب مثنوی در مقام توصیف کتاب خویش آورده است، به همین وسعت فراگیر دایرهٔ فقه اشاره دارد؛ زیرا مولوی در این کتاب، با توجه کامل به تفسیر آیات قرآنی [شعر سروده است]:

مرحوم سبزواری می‌گوید:

مثنوی تفسیر منظوم برای قرآن است و تفسیر در حدود ۶۰۰ حدیث اخلاقی، عرفانی و روایی، مبانی اصلی انواع علوم و معارف انسانی را در دو قلمرو «آنچنان که

۱. ر.ک: عبدالکریم بی‌آزار شیرازی، رسالهٔ نوین، ج ۴، ص ۱۳۵.

هست» و «آنچنان که باید» به عهده گرفته است. با توجه دقیق و همه جانبه به ارکان اعتقادی و احکام مکتب اسلام، این حقیقت اثبات می‌شود که ما در اسلام، فقهی که محدود و منحصر به بیان کیفیت و کمیت رابطه شخصی انسان با خدا یعنی «عبادت» باشد، نداریم، بلکه تمامی اعمال و شؤون حیات معقول انسان‌ها، در قلمرو فردی و اجتماعی - که یگانه عامل سعادت دنیوی و اخروی بشر است - مشمول فقه به معنای حقیقی آن می‌باشد.

بنابراین، فقه اسلامی شامل بخش‌های زیر می‌شود:

- ۱ - فقه عبادی
- ۲ - فقه احوال شخصیه
- ۳ - فقه معاملات و عقود و ایقاعات
- ۴ - فقه اخلاق
- ۵ - فقه عرفان
- ۶ - فقه سیاست
- ۷ - فقه صنعت
- ۸ - فقه ارتباطات بین الملل
- ۹ - فقه فرهنگ
- ۱۰ - فقه مدیریت
- ۱۱ - فقه جهاد و دفاع
- ۱۲ - فقه علوم
- ۱۳ - فقه اکتشافات
- ۱۴ - فقه حقوق
- ۱۵ - فقه قضا (دادرسی)
- ۱۶ - فقه مبارزه با ظلم و فساد

۱۷ - فقه مبارزه با ناشایستگی‌ها

۱۸ - فقه تشویق و تحریک به بایستگی و شایستگی‌ها

۱۹ - فقه آینده‌نگری

۲۰ - فقه اطلاعات به آنچه که در دنیا می‌گذرد.<sup>(۱)</sup>

با این وجود، آقای مجتهد شبستری چنین بیان می‌دارد:

امروزه علم فقه و تعیین حلال و حرام فقهی نمی‌تواند برنامهٔ حکومت را معین کند، در حالی که در گذشته این کار ممکن بوده است.<sup>(۲)</sup>

باید از ایشان پرسید که آیا در تعیین اهداف و ارزش‌ها و نشان دادن معیارها، امروزه کار بردی ندارد و دیروز کار برد داشته، یا در اصل برنامه ریزی و تعیین مکانیزم آن؟ اگر منظور حالت دوم باشد، نه دیروز و نه امروز، علم فقه دخالتی نداشته و ندارد. اگر منظور حالت اول باشد، در همهٔ دوران‌ها جایگاه اول را داشته و دارد.

۴ - ولی فقیه و رهبر جامعه اسلامی مانند سایر رؤسای کشورها در ادارهٔ امور با متخصصین و کارشناسان در زمینه‌های مختلف مشورت خواهد نمود. همان طوری که رؤسای کشورهای دیگر دارای مشاورین و معاونینی هستند که به آنان کمک فکری می‌کنند و اطلاعات کافی می‌دهند.

امام خمینی علیه السلام در پاسخ به شبههٔ عدم کارآیی و کارآمدی ولی فقیه و یا فقها می‌نویسد:

«این سخن بی پایه بوده و شایسته کمترین وقعی نیست؛ زیرا تدبیر امور کشور، در هر حکومت، با تشریک مساعی زیادی از افراد متخصص و ارباب بصیرت انجام می‌گیرد و سلاطین و رؤسای جمهور، از دیر باز تاکنون، جز در موارد بسیار نادر، به تدابیر سیاسی و فنون نظامی آگاه نبوده‌اند، بلکه همواره امر بر این منوال بوده است که

۱. محمد تقی جعفری، فلسفه دین، ص ۱۸۷ - ۱۸۹.

۲. محمد مجتهد شبستری، «قرائت رسمی از دین؛ بحران‌ها، پاسخ‌ها، راه حل‌ها» نشریهٔ راه نو، شماره ۱۹

امور مربوط به هر فن توسط متخصصان آن فن انجام می‌گرفته است. ولی نکته مهمی که شایان توجه فراوان می‌باشد این است که اگر رهبر و رئیس یک حکومت شخصی عادل باشد، مسلماً وزیران و کارگزاران عادل یا درستکار را انتخاب می‌کند، و این امر موجب می‌شود که از ظلم و فساد و تجاوز در اموال عمومی مسلمانان کاسته شود و جان و حیثیت و آبروی آنان حفظ شود؛ همان گونه که در زمان حکومت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز تمام کارها به دست خود ایشان انجام نمی‌گرفت، بلکه فرمانداران و قضات و فرماندهان نظامی و دیگر افراد لازم را انتخاب می‌کردند و کارها را به عهده آنان می‌گذاشتند<sup>(۱)</sup>».

۵- نقش اساسی و بسیار مهم ولی فقیه و رهبری در پیروزی انقلاب اسلامی - در شرایطی که حتی سیاستمداران و متخصصین هم کاری از دستشان بر نمی‌آمد - یکی از نشانه‌های بارز و آشکار کارآمدی ولایت فقیه در تحول کلی و انقلاب اصیل یک جامعه است. آیا غیر از این است که ولی فقیه جامع شرایط، یعنی امام خمینی رضی الله عنه در حالی رهبری انقلاب را به عهده گرفت که از هر گونه امکانات جزئی و مقدماتی محروم بود؟ او در حالی به عنوان یک رهبر اصلاحی حرکت خود را آغاز کرد که نه تلویزیون، نه رادیو، نه ارتش نه مجلس، نه روزنامه، و مجله و نشریه و نه هیچ امکانات دیگر در اختیار نداشت و حتی از چاپ و انتشار رساله علمی‌اش هم شدیداً جلوگیری می‌کردند. با این وجود توانست با اتکا به خدا و ولایتی که از ناحیه شرع و نصب عام به وی تفویض شده بود، و با پشتوانه مردمی، انقلاب را به پیروزی رساند.

۶- با توجه به مشکلات و فراز و نشیب‌هایی که در حکومت اسلامی به وجود آمد و امواج بسیاری از قبیل ازدیاد جمعیت، تورم جهانی، تنزل قیمت نفت، تحریم و محاصره اقتصادی، جنگ و ویرانی‌های بسیاری که به وجود آورد، توطئه‌های خارجی و داخلی، ترور شخصیت‌هایی عظیم و برجسته‌ای مانند مطهری، بهشتی، باهنر، رجایی، شهدای

۱. امام خمینی، شؤون و اختیارات ولی فقیه، ص ۸۰.

محراب و عده بسیار دیگر که هر یک سرمایه‌های بی‌نظیر برای نظام و اسلام به شمار می‌آمدند؛ و نیز دخالت دشمن در ایجاد فضای آلوده فرهنگی و مانند اینها؛ اگر نگاهی منصفانه و به دور از غرض به گذشته و حال انقلاب داشته باشیم تردیدی باقی نمی‌ماند که همواره، نظام اسلامی، موجب سرفرازی و عزتمندی کشور ایران در سراسر جهان بوده است، و آنچه نظام اسلامی را در دنیای پر آشوب کنونی از خطرات مختلف مصون داشته و همواره از بروز بحران در درون جامعه اسلامی جلوگیری نموده است، «ولایت فقیه» بوده است. ولایت فقیه دلیل آشکار و اصلی کارآمدی نظام اسلامی ما است.

آری، تحقق عملی زمینه‌های استقرار نظام ولایت فقیه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، این نظریه را به عنوان نظام سیاسی کارآمد و رقیب جدی نظام‌های سیاسی موجود بشری مطرح کرد، و در خطرات بسیار جدی بهترین عامل آرامش بوده و هست.

## انتقاد از ولی فقیه

همان طور که گفته شد، کسی جز پیامبران، حضرت زهرا و امامان علیهم‌السلام معصوم نیستند و به یقین «ولی فقیه» نیز از این قاعده کلی مستثنا نمی‌باشد. لذا انتقاد از ولی فقیه نه تنها جایز است، بلکه براساس تعالیم دینی معتقدیم، چنانچه اشتباهی از ناحیه مردم مشاهده شد واجب است به طریقی صحیح و مطابق با شأن رهبری، انتقاد شود. یکی از فروع دین ما مسلمانان «امر به معروف و نهی از منکر» است، اسلام در امر به معروف و نهی از منکر هیچ حدی ندارد، یعنی ضعفای امت می‌توانند به بالاترین مقام حکومت که همان ولی امر است، امر به معروف و نهی از منکر کنند و این هیچ منافات و ناسازگاری با مسأله قداست مقام ولایت ندارد. برخی می‌پندارند اگر ما در اسلام چیزی به نام قداست داریم معنایش این است که انتقاد و امر به معروف و نهی از منکر ملغی است! نه، بلکه این دو فریضه مهم بر همه امور از این نوع، حکومت دارد. قداست معنایش این است که ما ولایت فقیه را ملعبه قرار نداده و آن را تحقیر نکنیم.

استاد شهید مطهری با توجه به یکی از خطبه‌های امیر مؤمنان علیه السلام (خطبه ۲۰۷) مسأله انتقاد به والی و رهبر را چنین تبیین می‌نماید:

«خطابه‌ای دارد مولا علی (ع) که من قسمتی از آن را برایتان می‌خوانم... ببینید، اینها را که می‌گوید؟ خود والی و حاکم است که به مردم می‌گوید. در دنیای ما حداکثر این است که دیگران به مردم می‌گویند؛ حاکمان خود این طور نباشید، آزاد مرد باشید. علی (ع) می‌گوید: با من که حاکم هستم این گونه نباشید، آزاد مرد باشید. «لَا تَكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَابِرَةَ»؛ مبادا آن اصطلاحاتی را که در مقابل جباران به کار می‌برید که خودتان را کوچک و ذلیل و خاک پا می‌کنید و او را بالا می‌برید، به عرش می‌رسانید، برای من به کار ببرید... با من همان طور که با دیگران حرف می‌زنید، صحبت کنید.

«وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يُتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ»؛ و اگر دیدید احیاناً من عصبانی و ناراحت شدم! حرف تندی زدم، خودتان را نبازید، مردانه «انتقاد» خودتان را به من بگویید، از من حریم نگیرید، «وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ»؛ این گونه که هر چه شما بفرمایید صحیح است، هر کاری که شما می‌کنید درست است (این را می‌گویند مصانعه و سازش) با من رفتار نکنید، هرگز با من به شکل سازشکار معاشرت نکنید.

«وَلَا تَنْظُنُّوْا بِي اسْتِيقَالًا فِي حَقِّ قَيْلٍ لِي وَ لَا التَّمَّاسِ اِعْظَامِ لِنَفْسِي»؛ گمان نکنید که اگر حقی را در مقابل من بگویید، یعنی اگر علیه من کلمه‌ای بگویید که حق است بر من سنگین خواهد آمد، به حق از من انتقاد کنید، ابداً بر من سنگین و دشوار نیست و با کمال خوشرویی از شما می‌پذیرم....

کریستن سن می‌نویسد:

«انوشیروان عده‌ای را به عنوان مشورت جمع کرده بود و با آنها در یک مسأله‌ای مشورت می‌کرد. عقیده خودش را گفت: همه گفتند: هر چه شما بفرمایید همان درست است. یکی از دبیران بیچاره، گول خورد، خیال کرد واقعاً جلسه، جلسه مشورت است و او هم حق دارد رأیش را بگوید، گفت: اگر اجازه بفرمایید من نظرم را بگویم، نظرش را

گفت عیب‌های نظر انوشیروان را هم بیان کرد. انوشیروان گفت: ای بی‌ادب! ای جسور! و بلافاصله دستور داد مجازاتش کنند. قلمدان‌هایی را که آن جا بود در حضور سایرین آن قدر به سرش کوبیدند تا مرد. آن که حق را سنگین می‌شمرد که به او گفته شود و اگر به او بگویند که به عدالت رفتار کند، بر او سخت است، قطعاً بدانید که عمل به حق و عدالت خیلی برایش سخت‌تر است».

و در آخر خواهش می‌کند:

«فَلَا تَكْفُرُوا عَنِ مَقَالَةٍ بِحَقِّ أَوْ مَشْوَرَةٍ بِعَدْلٍ»؛ ای اصحاب و یاران من! ایها الناس! از شما خواهش می‌کنم که هرگز از سخن حق و «انتقاد حق» و از این که مشورت خودتان را به من بگویید نسبت به من مضایقه نکنید<sup>(۱)</sup>.

همو در جای دیگر می‌نویسد:

«مراجع، فوق انتقاد به مفهوم صحیح این کلمه نیستند و معتقد بوده و هستم که هر مقام غیر معصومی که در وضع غیر قابل انتقاد قرار گیرد، هم برای خودش خطر است و هم برای اسلام<sup>(۲)</sup>».

و به فرموده امام خمینی رحمته الله علیه:

«شیطان وسوسه می‌کند در انسان، وسوسه می‌کند که تو حالا صاحب قدرت هستی، تو حالا صاحب کذا هستی، دیگران چه کاره‌اند؟ شما حالا وزیر هستید، دیگران باید اطاعت بکنند، چشم بسته باید اطاعت بکنند، شما وکیل هستید دیگران باید از شما اطاعت بکنند و چشم بسته هم باشند، این همه برای این است که انسان خودش را نساخته، اگر انسان خودش را ساخته بود، هیچ بدش نمی‌آمد که یک رعیت هم به او انتقاد کند، اصلاً بدش نمی‌آمد، از انتقاد بدش نمی‌آمد<sup>(۳)</sup>».

و نیز می‌فرماید:

۱. مرتضی مطهری، گفتارهای معنوی، ص ۲۵-۲۷.
۲. مرتضی مطهری، پاسخ‌های استاد بر نقدهایی به کتاب مسأله حجاب، ص ۷۱.
۳. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۷۲.



«انتقاد برای ساختن، برای اصلاح امور لازم است»<sup>(۱)</sup>.

اما در انتقاد از ولی فقیه، رعایت نکات زیر لازم است:

- ۱- اخلاق اسلامی در هنگام انتقاد رعایت شود. در این مسأله رهبر با دیگر مؤمنان مشترک است. شرایط انتقاد شامل موارد ذیل است:
  - ۱-۱. پیش از انتقاد باید اصل موضوع، محرز و عیب و اشکال، قطعی باشد؛ نه آن که مبتنی بر شایعات و اخبار غیر قابل اعتماد و یا بر اساس حدس و گمان و بدون تحقیق، مطلب ناحقی به کسی نسبت داده شود و موجب اعتراض و انتقاد قرار گیرد.
  - ۱-۲. به منظور اصلاح و سازندگی انتقاد شود، نه برای عیب جویی و رسوایی اشخاص.
  - ۱-۳. انتقاد بر اثر دلسوزی، خیرخواهی و صمیمیت باشد نه به سبب برتری طلبی.
  - ۱-۴. بدون هیچ توهین و جسارت، مؤدبانه و با رعایت شؤون وی بیان شود. و در حقیقت انتقاد باید بسان هدیه‌ای تقدیم شود.
- ۲- در مورد انتقاد به ولی فقیه و رهبر جامعه اسلامی، با توجه به قداستی که او دارد، لازم است، حرمت و شأن او حفظ شود؛ لذا انتقاد باید به گونه‌ای بیان شود که تأثیر سویی بر قداست و جلالت و جایگاه ولی فقیه نداشته باشد.
- ۳- با توجه به این که حکومت اسلامی به ویژه نظام مبتنی بر ولایت فقیه دشمنان بسیاری دارد، انتقاد از رهبر باید هوشمندانه طراحی شود تا موجب سوء استفاده دشمنان نگردد.
- ۴- بهترین روش انتقاد از مقام رهبری نظام، نوشتن نامه به دبیرخانه مجلس خبرگان و بیان موارد لازم است<sup>(۲)</sup>.

۱. همان، ج ۱۴، ص ۲۳۶.

۲. ر.ک: مصباح یزدی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج ۱، س ۶۹-۷۱.

## برکناری رهبر

یکی از نشانه‌های این که ولایت مطلقه فقیه - چنان که برخی شبهه کرده‌اند - به معنای دیکتاتوری و استبداد نیست، مسأله امکان عزل رهبر است؛ زیرا اگر یکی از شرایط رهبری از بین برود، رهبر خود به خود عزل می‌شود، و کار مجلس خبرگان این است که این برکناری را به مردم اعلام نماید.

حضرت امام (ره) در این زمینه فرموده است: «اسلام برای آن کس که سرپرستی برای مردم می‌خواهد بکند، ولایت بر مردم دارد یک شرایطی قرار داده است که وقتی یک شرطش نباشد، خود به خود ساقط است، تمام است، دیگر لازم نیست که مردم جمع بشوند، اصلاً خودش هیچ است<sup>(۱)</sup>».

بنابر اصل ۱۱۱ قانون اساسی، در یکی از سه صورت ذیل، رهبر از مقام خود برکنار خواهد شد:

- ۱- از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود.
  - ۲- یکی از شرایطی که رهبر باید داشته باشد (عدالت، آگاه بودن به زمان، شجاعت، مدیریت، تدبیر، قدرت علمی در حد افتاء، بینش صحیح سیاسی و اجتماعی و تقوای لازم) از دست بدهد.
  - ۳- معلوم شود که یکی از این شرایط را از اول نداشته است، که در این صورت از مقام خود برکنار می‌شود. اما چگونگی تشخیص به وجود آمدن یکی از این سه صورت و نیز چگونگی برکناری رهبر از مباحثی است که باید بدان توجه نمود.
- تشخیص این امر به عهده خبرگان است، یعنی تنها، مجلس خبرگان می‌تواند چنین ادعایی را مطرح کند که رهبر ناتوان شده یا یکی از شرایط را از دست داده یا کشف شده

۱. امام خمینی (ره)، صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۴۱، به نقل از «سخن آفتاب» سازمان تبلیغات اسلامی، ص ۷۲.

که از اول نداشته است، نه آن که هر دسته یا گروه یا شخصی بتواند این مطلب بسیار حساس و خطرناک را که استحکام نظام و حکومت به استحکام مقام ولایت و رهبری آن بستگی دارد را مطرح کرده و در جریان دسته بندی‌ها و گروه‌گرایی‌ها و جناح‌ها که در هر مجموعه اجتماعی وجود دارد، مقام رهبری دستخوش این ادعاها شود.

بر اساس قانون، در فاصله زمانی برکناری رهبر و تا تعیین و معرفی رهبر جدید، به خصوص اگر به هر دلیل، زمانی طول بکشد مسؤلیت‌های رهبری به عهده یک شورای سه نفره مرکب از رئیس جمهور، رئیس قوه قضاییه و یکی از فقهای شورای نگهبان و به انتخاب مجمع تشخیص مصلحت نظام گذارده شده است.

### تعدد فقهای جامع شرایط

نظر به این که «فقاہت یکی از شروط اساسی «ولی فقیه» در حکومت اسلامی است آیا طبق نظریه نصب، در صورت وجود فقهای جامع الشرائط، برخورد و تراحم ولایت‌ها پیش نمی‌آید؟ و به تعداد فقیهان، حاکم اسلامی نخواهیم داشت؟ و به عبارتی، در چنین صورتی، از چند رهبر باید اطاعت کرد؟

کسی می‌گفت: «ما از ولایت که حرف می‌زنیم مثل این است که بگوییم در زمین خدایان متعددی داشته باشیم. رهبر خدای زمینی است!»!

قبل از پیروزی انقلاب، افرادی برای جلوگیری از فعالیت‌های انقلابی و یا حد اقل کند کردن آن به همین مسأله اشاره می‌کردند و می‌گفتند بر اساس مبانی فقهی اسلام اصولاً این انقلاب اشتباه است و هیچ‌گاه به ثمر نمی‌رسد؛ زیرا شیعه معتقد است که فقها همگی حق تصرف داشته و ولی امر هستند و این از مسلمات فقه شیعه است که هر کس فقیه است، حق دخالت در امور را دارد، و اگر حکومت به دست فقیهان باشد و پنج فقیه وجود داشته و همگی بخواهند در اداره مملکت نقش داشته باشند، طبیعی است که بین آنان اختلاف نظر پیش می‌آید؛ زیرا ممکن است مثلاً یکی از فقها خواستار جنگ و

دیگری طرفدار صلح باشد، در این صورت چه باید کرد؟ و چون باید یک رأی را انتخاب نمود، پس حکومت اداره نمی‌شود....

باید توجه داشت که هیچ فقیه عادل از آن حیث که بر فقیه عادل دیگر برتری ندارد، اما اگر یک فقیه جامع شرایط، اعمال ولایت نمود و حکومت جامعه اسلامی را عهده دار شد، دیگر فقیهان همزمان، باید اعمال ولایت او را محترم شمارند و از مرامت با وی پرهیزند.

به عبارتی دیگر: «از آن جا که طبع مسأله حکومت به نحوی است که تعدد بر نمی‌دارد، یعنی تعدد ولی امر در یک زمان و در یک منطقه باعث فساد و هرج و مرج خواهد شد، لذا اگر چه به لحاظ ثبوتی، نصب اولیای متعدد ممکن است، اما در مقام اعمال ولایت در زمان و جامعه واحد جز تعیین ولی امر شرعی واحد چاره‌ای نیست؛ لذا از بین فقیهان عادل، فقیه عادل واحدی معین می‌شود، تا وی اعمال ولایت نموده، ولی امر جامعه اسلامی محسوب شود، دیگر فقیهان عادل علی‌رغم این که همگی واجد ولایت فعلیه هستند، مجاز نیستند در آن حیطه اعمال ولایت نمایند، بلکه می‌باید وی را در تصدی امور امت یاری دهند»<sup>(۱)</sup>

برخی نیز با اعتراف به حقیقت انتصاب فقیه، تحقق آن را محال دانسته و معتقدند، شارع در روایات مربوط بیان کرده که فقها صلاحیت و شأنت زمامداری جامعه اسلامی را دارند و هر فقیهی که مردم او را برگزینند ولایت بالفعل خواهد داشت و گفته‌اند: «اگر در یک زمان تعدادی فقیه واجد شرایط یافت شود، پنج احتمال برای نظریه انتصاب وجود دارد:

۱. هر یک از آنها به تنهایی از سوی امامان معصوم (علیهم السلام) به عنوان زمامدار نصب شده باشد و بتواند به طور مستقل در این زمینه عمل کند.

۱. ر.ک: ناصر مکارم شیرازی، انوار الفقاهة؛ امام خمینی (ره) کتاب البیع، ج ۱ ن ص ۵۹۵ - ۵۹۸؛ به نقل از محسن کدیور، نظریه‌های دولت در فقه شیعه، ص ۸۹.

۲. همگی برای زمامداری برگزیده شده باشند، اما تنها یک نفر از آنها بتواند اعمال ولایت کند.

۳. تنها یکی از آنها برای زمامداری گمارده شده باشد.

۴. همگی به عنوان ولی گمارده شده باشند، و اعمال ولایت هر یک مشروط به موافقت دیگران باشد.

۵. مجموع آنها به عنوان زمامدار منصوب شده باشند، به گونه‌ای که همگی با هم به منزله رهبر و زمامدار واحد تلقی شوند. نتیجه این احتمال با احتمال پیشین یکسان و در عمل به یک چیز بازگشت خواهند کرد.

تمام این احتمالات باطل است: احتمال نخست مستلزم هرج و مرج در جامعه خواهد بود؛ زیرا هر فقیه ممکن است در یک مسأله، نظری مخالف دیگران داشته باشد، و در این صورت نظم جامعه بر هم می‌خورد و هدف از تشکیل حکومت که انتظام امور و هماهنگ ساختن اجزای مختلف جامعه است، حاصل نمی‌شود و این امر با حکمت حکیم متعال سازگار نیست.

در احتمال دوم، راهی برای تعیین کسی که می‌تواند اعمال ولایت کند، وجود ندارد. از سوی دیگر، ولایت سایر فقها، غیر از او، لغو و بی‌فایده و جعل آن از سوی حکیم، قبیح و نابجا خواهد بود. به همین بیان بطلان احتمال سوم نیز آشکار می‌گردد. دو احتمال چهارم و پنجم نیز به دلیل مخالفت با سیره و روش عقلا و مؤمنین باطل می‌باشند. افزون بر این، کسی چنین احتمالاتی را نپذیرفته است<sup>(۱)</sup>.

به این اشکال پاسخ‌های گوناگونی داده شده است:

جواب اول: ولایت فقیه در عصر غیبت، یک واجب کفایی است، و نیز اعمال ولایت از قبیل حکم است و نه فتوا. از این رو هر یک از فقها که شرایط در او فراهم بود و آن را بر عهده گرفت، از دیگران ساقط می‌گردد. پس انتصاب الهی، نه به نصب یک فرد

۱. ر. ک: حسینعلی منتظری، *دراسات في ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية*، ج ۱، صص ۴۰۹ - ۴۱۵.

واحد است، و نه به نصب مجموع من حیث المجموع، بلکه به نصب جمیع است؛ یعنی همه فقهای جامع الشرائط به ولایت منصوب هستند.

جواب دوم: مسأله ولایت همچون مسأله نماز جماعت نیست تا هر عادل بتواند عهده دار سمت امامت آن باشد، بلکه ولایت در مرتبه اول وظیفه کسی است که «اعلم» و «اتقی»، «اشجع» و «با تدبیرتر» از دیگران باشد، و حال آن که کمتر اتفاق می افتد دو نفر در تمام این خصوصیات مساوی باشند. علاوه بر این که طبع مسأله ولایت به خاطر مشکلات و مصایبی که در بر دارد، برخلاف افتا و امثال آن، به گونه ای است که کمتر کسی داوطلب قیام بر آن می شود.

شاهد این مسأله تاریخ هزارساله اخیر است که در آن کمتر شخصی پیدا شده که رنج نزاع، درگیری و ستیز با ظالمین را تحمل کرده، شجاعت و تدبیر مبارزه با آنها را دارا باشد.<sup>(۱)</sup>

پس هیچ گاه در حکومت اسلامی، وجود فقهای واجد شرایط موجب اشکال نخواهد شد؛ زیرا به هر حال یکی از آن فقهای واجد شرایط در نظر مردم یا خبرگان منتخب آنان در یک زمینه و یا در زمینه های گوناگون بالاتر تشخیص داده خواهد شد و لذا از مقبولیت بیشتری برخوردار خواهد بود.

## حق و تکلیف

یکی از شبهاتی که بر حکومت دینی شده این است که، زبان دینی، زبان تکلیف است و مخصوص انسان سنتی؛ در صورتی که انسان مدرن، انسان مُحَقَّ است، نه مکلف؛ و از آن جایی که نظام ولایت فقیه، حکومت دینی است، بنابراین توجیه آن در نظر انسان مدرن و مخالفان دشوار شده است!

در این جا بخشی از نظرات آقای سروش را در این رابطه می خوانیم:

۱. عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه، صص ۱۸۵ و ۱۸۶.

«در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توانیم تاریخ بشر را به دو دوره سنتی و مدرن تقسیم کنیم... انسان گذشته یا ماقبل مدرن را می‌توان «انسان مکلف» نامید و در مقابل، انسان جدید را «انسان محق» ...»

زبان دین (به خصوص دین اسلام) آن چنان که در قرآن یا روایات متجلی شده است بیش از آن که زبان حق باشد، زبان تکلیف است. یعنی در این متون از موضع یک ولی صاحب اختیار و اقتدار به آدمیان امر و نهی می‌شود، و همواره مؤمنان و پیروان به تکلیف خود توجه داده می‌شوند. لسان شرع، لسان تکلیف است. چون تصویری که دین از انسان دارد تصویر یک موجود مکلف است...»

انسان جدید برای خود حق بندگی قایل است (توجه کنید که می‌گوییم «حق بندگی» نه «تکلیف بندگی»)...»

در جهان جدید انسان‌ها حق دارند (نه تکلیف) که دین داشته باشند؛ یعنی اجازه دارند متدین باشند. اما اگر نخواستند می‌توانند دیندار هم نباشند. اما در نظریه تکلیف، انسان‌ها مکلفند دین داشته باشند.

به اعتقاد بنده یکی از دلایل مهمی که در جهان جدید اساساً درک مفهوم «ولایت فقیه» و «حکومت اسلامی» را برای مخالفان و موافقان دشوار کرده همین است. حکومت ولایت فقیه، حکومت مبتنی بر تکلیف است. در حالی که ذهنیت بشر جدید و اکثر فلسفه‌های سیاسی جدید، حکومت را مبتنی بر حق و مسبوق به حقوق آدمیان می‌دانند... در واقع، حکومت به این معنا «حکومت» نیست، «خدمت و مدیریت» است... بحث بر سر ولایت و وکالت و تقابل آن دو نیز از همین مقوله است. اگر حاکم را ولی مردم بدانیم، سخن بر مبنای تکلیف گفته‌ایم، و اگر او را وکیل مردم بشماریم سخن بر مبنای حقوق مردم گفته‌ایم. همه مشکل، در جمع این دو مقوله است که شدنی است یا ناشدنی...»<sup>(۱)</sup>

۱. عبد‌الکریم سروش، معنا و مبنای سکولاریزم، مجله کیان، شماره ۲۶، ص ۹ و ۱۰.

دیگری به تقلید از نویسنده یاد شده چنین می نویسد:

«اگر انسان را موجودی مکلف بدانیم که حقوق او از تکالیفش ناشی شود، به نوع و شکل خاصی از حکومت دست خواهیم یافت که راه را بر پلورالیسم معرفتی و اجتماعی و جامعه مدنی مسدود خواهد کرد. اما اگر انسان را اساساً موجودی محقق بدانیم که تکالیفش از حقوقش ناشی شود، پلورالیسم و جامعه مدنی پا به عرصه حیات اجتماعی گذارده و دست انسان را در انتخاب سبک‌های مختلف حکومت و زندگی بازخواهد گذاشت...»

حق تعیین سرنوشت از آن انسان‌هاست. گذشتگان حق ندارند برای آیندگان نظام حکومتی تعیین کنند. برای این که گذشتگان ولی آیندگان نیستند. انسان بالغ مختار نیازمند قیّم و ولی نیست. انسان‌ها بر مبنای این حق انسانی شرعی قانونی می‌توانند نظام حکومتی مطلوب خود را برگزینند و نظام‌های غیر مطلوب را طرد کنند...»<sup>(۱)</sup>

در این رابطه توجه به نکاتی بایسته و ضروری است:

۱- «تکلیف» در لغت به این معانی آمده است: کاری دشوار به عهده کسی گذاشتن؛ فرمان به کاری سخت و پر مشقت دادن؛ وظیفه و امری که به عهده شخص است و باید انجام بدهد.<sup>(۲)</sup>

از جمله استعدادهای انسان، تکلیف‌پذیری است. انسان یگانه موجود ممتازی است که این امکان و توانایی شگفت را دارد که در چارچوب یک سلسله قوانین قراردادی رفتار نماید. این قوانین قراردادی از آن نظر که از طرف یک مقام صلاحیت‌دار وضع می‌شود و به انسان تحمیل می‌شود، و تحمّل قانون از نوعی زحمت و مشقت خالی نیست، به نام «تکلیف» خوانده می‌شود.

۲- واژه «حق» کاربرد گسترده‌ای در حوزه‌های مختلف دارد. لغویان معانی متعددی

۱. اکبر گنجی، دو قرانت امام خمینی از نظریه ولایت فقیه، دولت دینی و دین دولتی، مجله کیان، شماره ۴۱، ص ۲۵.

۲. فرهنگ عمید، ۳ جلدی، ج ۱، ص ۷۱۶.



برای آن آورده‌اند: راست و درست، ضد باطل، ثابت و واجب، کاری که البته واقع شود، یقین، عدل، نصیب و بهره از چیزی، ملک و مال.<sup>(۱)</sup>

آنچه در این جا مراد است، «حق» به معنی امتیاز و نصیبی است که برای کسی در نظر گرفته شده است و دیگران موظف به رعایت آن می‌باشند. در این معنا همواره وجود متشخصی مطرح است که او را صاحب حق می‌دانیم.

۳- علامه طباطبایی درباره فلسفه تکلیف می‌نویسد: «هر نوعی از انواع موجودات برای خود، هدف و غایتی از کمال دارد که از بدو پیدایش، به سوی آن حد از کمال سیر می‌کند و با حرکت وجودیش آن کمال را جستجو می‌کند؛ لذا همه حرکاتش طوری است که با آن کمال متناسب است، و تا خود را به آن حد نرساند آرام نمی‌گیرد، مگر آن که مانعی در سر راهش درآید و او را از سیر باز بدارد و قبل از رسیدن به هدف او را از بین ببرد. مثلاً درخت به خاطر آفاتی که به آن حمله‌ور می‌شود از رشد و نمو باز ایستد... البته محرومیت از رسیدن به هدف، مربوط به افراد مخصوصی از هر نوع است، نه نوعیت نوع که همواره محفوظ است، و چنین تصویری نیست که تا آخرین فردش دچار آفت گردد. یکی از انواع موجودات، آدمی است که او نیز غایتی وجودی دارد که به آن نمی‌رسد مگر آن که به طور اجتماع و مدنیت زندگی کند... همین اجتماع و مدنیت، آدمیان را به احکام و قوانینی محتاج می‌کند که با احترام نهادن و به کار بستن آن، امور مختلف زندگی را منظم ساخته و اختلافات خود را که غیر قابل اجتناب است، بر طرف سازند، و هر فردی در جایی قرار بگیرد که سزاوار آن است، و به همین وسیله سعادت و کمال وجودی خود را دریابد. این احکام و قوانین عملی در حقیقت ناشی از حوایجی است که خصوصیت وجودی انسان و خلقت مخصوصش، یعنی تجهیزات بدنی و روحی‌اش آن را ایجاب می‌کند؛ همچنان که همین خصوصیات وجودی مرتبط با خصوصیات علل و اسبابی است که در میان نظام عمومی عالم، مثل او موجودی را پدید

بیاورد.

و این معنا همان معنای فطری بودن دین خداست؛ زیرا دین خدا عبارت است از مجموعه احکام و قوانینی که وجود خود انسان، انسان را به سوی آن ارشاد می‌کند، و یا به تعبیر دیگر: فطری بودن دین خدا به این معنا است که دین خدا مجموعه سنت‌هایی است که وجود عمومی عالم آن را اقتضا می‌کند، به طوری که اگر آن سنت‌ها اقامه شوند مجتمع بشر اصلاح شده و افراد، به هدف وجودی و نهایت درجه کمال خود می‌رسند... این احکام و قوانین چه مربوط به معاملات اجتماعی باشد که حال مجتمع را اصلاح و منظم کند، و چه مربوط به عبادات باشد که آدمی را به کمال معرفتش برساند و او را فردی صالح در اجتماعی صالح قرار دهد، می‌بایستی از طریق نبوت الهی و وحی آسمانی به آدمی برسد، و انسان تنها باید به چنین قانونی تن در دهد و لا غیر.

با این بیان و اصولی که گذشت، معلوم می‌شود که تکالیف الهی اموری است که ملازم آدمی است، و مادامی که در دنیا زندگی می‌کند چاره‌ای جز پذیرفتن آن ندارد... پر واضح است که اگر قوانین الهی را مختص افراد و اجتماعات ناقص و عقب افتاده بدانیم، و تجویز کنیم که انسان کامل تکلیف نداشته باشد تجویز کرده‌ایم که افراد متمدن، قوانین و احکام را بشکنند، و معاملات را فاسد انجام دهند، و مجتمع را فاسد و در هم و بر هم کنند، و حال آن که عنایت الهی چنین نخواسته است.

این جا است که فساد گفته بعضی‌ها روشن می‌شود که توهم کرده‌اند: «غرض از تکالیف عملی، تکمیل انسان و رساندنش به نهایت درجه کمال او است، و وقتی کامل شد دیگر حاجتی به تکلیف نداشته و بقای تکلیف در حق او مفهومی ندارد...»<sup>(۱)</sup>

۴- بندگی و انجام تکلیف در برابر خداوند امری نیست که بستگی به انسان سنتی و یا مدرن داشته باشد. اصولاً انسان دیندار که نسبت خود و خدای جهان را به خوبی درک کرده و جایگاه خویش را در نظام هستی شناخته است، هرگز به بهانه آن که امروز بشر، بر

۱. علامه طباطبائی، المیزان، ترجمه موسوی همدانی، ج ۱۲، ص ۲۹۳-۲۹۵.

اثر رشد علوم، سازنده عالم است، فقط خود را در برابر خدا محق نمی‌داند؛ زیرا حق و تکلیف همواره با هم در ارتباط متقابل بوده و هستند و به عبارتی آن دو، دو روی یک سکه‌اند که هر جا تکلیف باشد حق هم هست و هر جا سخن از حق رود تکلیف نیز وجود خواهد داشت. در نظام‌های غیر دینی هم وقتی می‌گویند بشر، فلان حق را دارد، در واقع از دیگران می‌خواهند و تکلیف می‌کنند که حقوق را رعایت کنند. اما در نظام دینی، حقوق افراد در برابر یکدیگر، حق حاکم بر شهروندان و حق آنها بر حاکم، حق خدا بر بنده و حق هر کس بر خودش در متن دین آمده است. یعنی همان گونه که حق هر کس را مشخص کرده، تکلیف طرف مقابل را هم معلوم نموده است.

امیر المؤمنین (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید: «فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ، وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ، لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ، وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ. وَلَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَلَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ، لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ، لِقُدْرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَلِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ، وَلِكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ، وَجَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةَ الثَّوَابِ تَفَضُّلاً مِنْهُ، وَتَوْشِعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ».<sup>(۱)</sup>

«دایره حق و حقیقت به هنگام توصیف از هر چیز وسیع‌تر است، اما در وقت در وقت عمل تنگ‌ترین چیزهاست. حق به سود کسی جاری نمی‌شود جز آن که در مقابل برای او نیز نسبت به دیگران حقوق و مسؤولیتی به وجود آورد، و نیز حق به زبان کسی جاری نمی‌شود جز، آن که به همان اندازه به سود او جاری شود. اما اگر حقی باشد که به سود کسی جاری شود و برای او مسؤولیتی ایجاد نکند این مخصوص خدای بزرگ است، نه آفریدگان او؛ زیرا او بر بندگان خود تسلط و توانایی دارد و با همه مخلوقات که فرمان او بر آنها جاری است به عدالت رفتار می‌کند. اما خدای بزرگ و سبحان حق

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۲۱۶، ص ۳۳۲.

خویش را بر بندگان اطاعت و فرمانبرداری تعیین کرده و متقابلاً پاداش دادن به آنان را - به چندین برابر - حق بندگان خویش قرار داده است، و حتی برای کسانی که استحقاق و شایستگی زیادی دارند، پاداش بیشتری معین کرده است».

پس هر جا حقی است تکلیف هم هست. و انسان چه سنتی - و چه مدرن - موظف و مکلف به ادای حق خداست. مگر رابطه خدا و بنده به کمی و زیادی رشد و بالندگی بنده بستگی دارد که بگویند تا بنده چوپان و کشاورز و کارگر است، مکلف است، اما وقتی تکنسین و مهندس و خلبان و مخترع شد، محقق می شود؟

۵- زبان دین فقط زبان تکلیف نیست، چنان که زبان دین، تنها زبان حق نیز نیست؛ بلکه زبان دین، هم زبان حق است هم زبان تکلیف. لذا اگر در مورد انسان دیندار سخن بگوییم، چنین کسی هم مکلف است هم محق. اما اگر مراد از انسان، انسان سکولار باشد - که قطعاً انسانی که آقای سروش به عنوان انسان مدرن معرفی می کند سکولار است - تنها زبان حقوق بشر است، تا بشر هر کاری که دلش خواست انجام دهد و در آن جا مسؤولیت مطرح نباشد.

۶- کسانی که حکومت دینی را مبتنی بر اصل تکلیف می داند و از سوی دیگر، حکومت دموکراتیک را بر پایه حق استوار می دانند، باید متوجه باشند که اگر به فرض این تحلیل درست و صحیح باشد، این فقط نظام مبتنی بر اصل ولایت فقیه نیست که با دموکراسی و رعایت حقوق بشر و جامعه انسانی ناسازگار است، بلکه نظام سیاسی مبتنی بر اصل نبوت و امامت نیز با دموکراسی ناسازگار می شود! چه این که نظام سیاسی مبتنی بر اصل نبوت و امامت هم بر اصل تکلیف در کنار حق تأکید بسیار دارد.

۷- اگر حکومتی بر اساس دین، برای اجرای احکام الهی و دفاع از حق در مقابل باطل، تشکیل شد، در منظر دینی، دیگران حق دارند عقیده‌ای غیر از آن داشته باشند، اما حق ندارند علیه آن توطئه کنند و در قبال چنین فرصتی باید پاسخگو باشند. لذا جنگ‌های پیامبر(ص) و امامان علیهم السلام برای جلوگیری از استفاده نادرستی بود که

از حق می‌کردند و بر حق شمشیر می‌کشیدند.

در جامعه مبتنی بر دموکراسی، مردم در حکومت از آن رو تصرف می‌کنند که ذاتاً برای خود حق حاکمیت قایل هستند. از این رو، در باب چیزی که مالک آن هستند به اشخاص یا احزاب وکالت می‌دهند. اما بر این روش ایراداتی وارد است، خصوصاً اگر از دیدگاه دینی بدان بنگریم و در پی پدید آوردن «جامعه مدنی دینی» باشیم. در دموکراسی «حق» عبارت است از آنچه رأی اکثریت مردم حاکمی از آن است؛ یا به عبارت دیگر «حق» چیزی جز رأی اکثریت مردم نیست، لذا هر آنچه مردمان به آن رأی دهند «حق» است و حاکم موظف به اجرای آن می‌باشد.

بنابراین، حق در چنین جامعه‌ای، امری نسبی است، و رأی مردم مخترع حق است نه کاشف آن؛ و نیز ملاک حق بودن رأی مردم است نه این که رأی مردم را با امری مطلق به نام «حق» سنجش نمایند. ضمن این که اغلب، اقلیت ناهق با به دست آوردن چندین رأی، می‌شود اکثریت حق. اما نظام دینی و مبتنی بر ولایت فقیه، و منشأ مشروعیت حکومت‌ها، خداوند متعال است و ملاک حق، قانون الهی است نه رأی مردم؛ لذا حق از دیدگاه دینی، مطلق است نه نسبی، و حق امری بیرون از جامعه است نه برآمده از درون جامعه.

## ولایت فقیه و مسلمانان کشورهای دیگر

اگر چه امروزه، در جغرافیای سیاسی معاصر، جهان به کشورهای مختلفی تقسیم می‌شود که مرزهای قراردادی و پذیرفته شده از سوی دولت‌ها، آنها را از هم جدا می‌کند و در هر کشور، حکومتی برپاست؛ اما اسلام خود را دین جهان شمول و برای تمام زمان‌ها معرفی می‌کند، این سرزمین یگانه در حالت ایده آل توسط یک امام معصوم باید اداره شود و حکومت جهانی حضرت مهدی (ع) تحقق این آرمان است.

اما در این جا سؤالی مطرح می‌شود که اگر کشور اسلامی واحدی تحت ولایت

فقیهی اداره شود، آیا بر مسلمانانی که در کشورهای غیر اسلامی زندگی می‌کنند واجب است او امر حکومتی او را اطاعت کنند یا نه؟

جواب این سؤال، طبق مبنای نصب ولایت فقیه، روشن است؛ زیرا بنا بر فرض، افضلیت فقیه مزبور برای تصدی مقام ولایت، احراز شده است و طبق ادله عقلی و نقلی، چنین کسی بالفعل حق ولایت بر مردم را دارد. بنابراین، فرمان وی برای هر مسلمانی نافذ و لازم الاجرا خواهد بود، و این امر شامل مسلمانان مقیم در کشورهای غیر اسلامی نیز می‌شود.

اما طبق مبنای توقّف ولایت بالفعل فقیه بر انتخاب و بیعت، می‌توان گفت انتخاب اکثریت امت یا اکثریت اعضای شورا و اهل حلّ و عقد بر دیگران هم حجت است. بنابراین، طبق این مبنا هم اطاعت ولی فقیه بر مسلمانان مقیم در کشورهای غیر اسلامی نیز واجب است، خواه با او بیعت کرده باشند و خواه نکرده باشند.

ولی ممکن است گفته شود: این انتخاب و بیعت، بیش از تفویض اختیارات خویش به دیگری طی یک قرارداد نیست، و از این رو، اطاعت ولی فقیه تنها بر کسانی واجب است که با او بیعت کرده‌اند و مسلمانان خارج از کشور بلکه مسلمانان داخل هم اگر بیعت نکرده باشند شرعاً ملزم به اطاعت از او نیستند. و بنای همگانی و همیشگی و انکار نشده عقل در چنین مسأله‌ای ثابت و مسلم نیست چنان که در بیانات جدلی، هدفی جز امتناع و الزام خصم، منظور نبوده است.

سؤال دیگر این است که: اگر دو کشور اسلامی وجود داشته باشد و تنها مردم یکی از آنها با نظام ولایت فقیه اداره شود آیا اطاعت او بر مسلمانانی که در کشور دیگر زندگی می‌کنند واجب است یا نه؟

پاسخ این سؤال هم نظیر سؤال قبلی است، با این تفاوت که در این جا یک صورت نادر دیگری را می‌توان فرض کرد و آن این است که مسلمانان مقیم در کشور دیگر - با اجتهاد یا تقلید - حکومت خودشان را (هر چند به شکل دیگری غیر از ولایت فقیه اداره

شود) مشروع و واجب الاطاعة بدانند که در این صورت، وظیفه ظاهری آنان اطاعت از حکومت خودشان خواهد بود، نه از ولی فقیه‌ای که حاکم کشور دیگری است. سؤال بعدی که در این جا مطرح می‌شود این است که: اگر هر یک از دو یا چند کشور اسلامی، ولایت فقیه خاصی را پذیرفتند، آیا حکم هیچ یک از فقهای حاکم در حق اهالی کشور دیگر نفوذ دارد یا نه؟

پاسخ به این سؤال نیاز به تأمل بیشتری دارد؛ زیرا اولاً: باید چنین فرض کنیم که ملامت هر دو فقیه (یا چند فقیه) مشروع است و فرمان او قدر متیقن در کشور خودش واجب الاطاعة می‌باشد، چنان که وجود دو کشور اسلامی کاملاً مستقل با دو حکومت شرعی در شرایطی که امکان تشکیل حکومت واحد اسلامی به هیچ وجه وجود نداشته باشد، قابل قبول است. و اما فرض این که تنها ولایت یکی از فقیهان، مشروع و محرز باشد در واقع به مسأله پیشین باز می‌گردد.

ثانیاً: باید فرض کنیم که لااقل فرمان یکی از فقهای حاکم، شامل مسلمانان مقیم در کشور دیگری هم می‌شود و گرنه نفوذ حکم وی نسبت به آنان موردی نخواهد داشت. با توجه به دو شرط مذکور در بالا اگر یکی از فقهای حاکم، فرمان عامی صادر کرد به گونه‌ای که شامل مسلمانان مقیم در کشور دیگری که تابع فقیه دیگری است هم بشود، این مسأله دست کم سه صورت خواهد داشت؛ زیرا حاکم دیگر یا آن را تأیید و یا نقض می‌کند، و یا در برابر آن ساکت می‌ماند.

در صورتی که حکم مزبور را نقض کند - و طبعاً نقض قابل اعتبار، مستند به علم ولی به بطلان ملاک حکم به طور کلی یا نسبت به اتباع کشور او خواهد بود - در این صورت، حکم نقض شده نسبت به اتباع کشورش اعتبار نخواهد داشت مگر این که کسی یقین پیدا کند که نقض مزبور بی‌جا بوده است.

و اما در صورتی که به حکم مزبور سکوت کند، طبق مبنای اول در اعتبار ولایت فقیه (نصب از طرف امام معصوم) اطاعت او حتی بر دیگر فقها هم لازم است، چنان که

حکم یکی از دو قاضی شرعی حتی نسبت به قاضی دیگر و حوزه قضاوت او هم معتبر خواهد بود.

اما طبق مبنای دوم باید گفت که حکم هر فقیهی تنها نسبت به مردم کشور خودش (بلکه نسبت به کسانی که با او بیعت کرده‌اند) نافذ است و درباره دیگران اعتباری ندارد؛ در این جا دیگر جایی برای تمسک به بنای عقل ادعا شده در مسأله پیشین هم جود ندارد<sup>(۱)</sup>.

---

۱. ر.ک: محمد تقی مصباح یزدی، نشریه حکومت اسلامی، شماره ۱، اختیارات ولی فقیه در خارج از مرزها، صص ۹۲-۹۵.



## کتابنامه

- ۱- قرآن کریم، وحی الهی.
- ۲- آشنایی با علوم اسلامی، شهید مرتضی مطهری، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۳- أجوبه الاستفتاءات، آية الله سيد علي خامنه‌ای، ج ۱، دفتر نمایندگی مقام معظم رهبری در امور افغانستان.
- ۴- اسلام و جهان امروز، مارسل بوازار، ترجمه مسعود محمدی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۵- اخلاق ناصری، خواجه نصیر الدین طوسی، انتشارات فراهانی.
- ۶- الاسس الفلسفية للعلمانية، عادل ظاهر، دارالساقی - بیروت.
- ۷- احیاء علوم الدین، امام محمد غزالی، ج ۱، دارالقلم - بیروت.
- ۸- اصول کافی، مرحوم ثقة الاسلام کلینی، دارالاضواء - بیروت.
- ۹- اختصاص، شیخ مفید، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۱۰- احتجاج، علامه طبرسی، نشر مرتضی.
- ۱۱- اسلام و مقتضیات زمان، شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا.
- ۱۲- ارشاد، شیخ مفید ترجمه ساعدی، انتشارات اسلامیة.
- ۱۳- اقرب الموارد، السعيد الخوري الشرتوتی.
- ۱۴- امالی، شیخ صدوق، ترجمه آية الله كوه كمره‌ای، نشر صدوق.
- ۱۵- امامان شیعه و جنبش‌های مکتبی، علامه محمد تقی مدرس، ترجمه حمیدرضا آذیر، انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۱۶- اندیشه حوزه (نشریه)، ویژه نامه ولایت فقیه، شماره‌های ۱۷ و ۱۸.

- ۱۷- ایضاح الفوائد، مرحوم فخر المحققین، انتشارات اسماعیلیان.
- ۱۸- بُلغة الفقیه، سید محمد بحر العلوم، مکتبه الصادق - تهران.
- ۱۹- بحار الانوار، علامه مجلسی، مکتبه الاسلامیه - تهران.
- ۲۰- بیدارگران اقالیم قبله، محمد رضا حکیمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۲۱- البدر الزاهر فی صلاة الجمعة والمسافر، آیه الله سید محمد حسین بروجردی، قم.
- ۲۲- پیام قرآن، ج ۱۰، ناصر مکارم شیرازی، مدرسه الامام علی بن ابیطالب (ع) - قم.
- ۲۳- پرسش ها و پاسخ ها، محمد تقی مصباح یزدی، ج ۱، مؤسسه آموزشی پژوهش امام خمینی (ره).
- ۲۴- پیرامون انقلاب اسلامی، شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا.
- ۲۵- پیرامون وحی و رهبری، عبد الله جوادی آملی، انتشارات الزهرا.
- ۲۶- تازه های اندیشه، مؤسسه فرهنگی طه، مهرماه ۷۷، شماره ۱.
- ۲۷- تحف العقول، علامه حرانی، ترجمه آیه الله جنتی، انتشارات علمیه اسلامی.
- ۲۸- تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، دار الاضواء - بیروت.
- ۲۹- التنقیح فی شرح العروة الوثقی، آیه الله خویی، مؤسسه آل البيت - قم.
- ۳۰- التقليد، شیخ مرتضی انصاری، لجنة تحقیق تراث الشیخ الاعظم.
- ۳۱- تاریخ فلسفه در جهان اسلام، حنا الفاخوری، خلیل الجرّ، ترجمه عبد الحمید آیتی، آموزش انقلاب اسلامی.
- ۳۲- تاریخ الامامیه، دکتر عبد الله فیاض، بیروت.
- ۳۳- جنبش های شیعی در تاریخ اسلام، هاشم معروف الحسنی، ترجمه سید محمد عارف، انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۳۴- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، دار احیاء التراث العربی - بیروت.
- ۳۵- چهار گفتار در مبانی کلامی و فقهی ولایت فقهی، مجله مسجد.
- ۳۶- حکومت دینی، احمد واعظی، انتشارات مرصاد.
- ۳۷- حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، قاضی ابو الفضل، ج ۱، دانشگاه تهران.

- ۳۸- حاکمیت دولت‌ها، حسن ارسنجانی، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، تهران.
- ۳۹- حاکمیت دینی، پژوهشکده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.
- ۴۰- حکمت و حکومت، مهدی حائری یزدی، انتشارات شادی.
- ۴۱- حکومت اسلامی (نشریه) دبیرخانه مجلس خبرگان.
- ۴۲- حدود ولایت حاکم اسلامی، ملا احمد نراقی، ترجمه وزارت ارشاد اسلامی ناشر.
- ۴۳- حکومت اسلامی و ولایت فقیه، محمد تقی مصباح یزدی، دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۴۴- حوزه (نشریه)، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، شماره ۸۵ و ۸۶.
- ۴۵- خداوندان اندیشه سیاسی، و.ت. جونز، ترجمه جواد شیخ الاسلامی و علی رامین، امیر کبیر، تهران.
- ۴۶- دراسات فی ولایة الفقیه، حسینعلی منتظری، المرکز العالمی للدراسات الاسلامیة - قم.
- ۴۷- الدروس الشرعیة، شهید اول ابو عبد الله محمد بن مکی عاملی، انتشارات صادقی، قم.
- ۴۸- دموکراسی در نظام ولایت فقیه، مصطفی کواکبیان، سازمان تبلیغات اسلامی.
- ۴۹- رساله نوین، امام خمینی، ج ۴، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۵۰- راه نو (نشریه)، شماره ۱۹.
- ۵۱- رسایل، محقق کرکی (محقق ثانی)، مکتبه آیه الله العظمی مرعشی نجفی - قم.
- ۵۲- سیری در تعالیم اسلام، علامه محمد شلتوت، ترجمه دکتر خلیلیان، شرکت سهامی انتشار.
- ۵۳- شرایع الاسلام، علامه حلی، دارالاضواء - بیروت.
- ۵۴- شؤون و اختیارات ولی فقیه، ترجمه کتاب البیع، امام خمینی (ره) وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۵۵- صحیفه نور، امام خمینی، تدوین وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۵۶- عروج آزادی در ولایت فقیه، سید علی موسوی، انتشارات سروش.

- ۵۷- علل الشرایع، شیخ صدوق، مكتبة الدوّاری - قم.
- ۵۸- عروة الوثقی، سید کاظم طباطبایی یزدی، مكتبه العلمیة الاسلامیة - تهران.
- ۵۹- عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ناشر رضامشهدی.
- ۶۰- غررالحکم و دُرر الکلم، تمیمی آمدی، مؤسسة الاعلمی - بیروت.
- ۶۱- الغیبة، شیخ طوس، انتشارات بصیرتی، قم.
- ۶۲- غایة المرام، علامه بحرانی، نشر معارف اسلامی.
- ۶۳- فرهنگ و دین، میرچالیا، ترجمه هیأت مترجمان، انتشارات طرح نو - تهران.
- ۶۴- فربه تر از ایدئولوژی عبد الکریم سروش، نشر مؤسسه فرهنگی صراط.
- ۶۵- فرهنگ علوم سیاسی، علی آقا بخشی، نشر تندر - تهران.
- ۶۶- فرهنگ عمید، ۳ جلدی، انتشارات امیرکبیر - تهران.
- ۶۷- فقه سیاسی، عباسعلی عمید زنجانی، انتشارات امیرکبیر - تهران.
- ۶۸- الفتاوی الواضحه، آیه الله محمد باقر صدر، دارالتعاریف بیروت.
- ۶۹- فلسفه دین، علامه محمد تقی جعفری، نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ۷۰- قصه ارباب معرفت، عبد الکریم سروش، نشر مؤسسه فرهنگی صراط.
- ۷۱- قانون اساسی برای همه، محمد یزدی، انتشارات امیرکبیر - تهران.
- ۷۲- کیان (نشریه) شماره‌های ۲۶، ۲۸، ۳۲، ۴۱.
- ۷۳- کتاب سلیم بن قیس هلالی، دفتر نشر الهادی، قم.
- ۷۴- کفایة الطالب، گنجی شافعی، داراحیاء تراث اهل البیت، تهران.
- ۷۵- کتاب القضاء، شیخ انصاری، لجنة تحقیق تراث الشیخ الاعظم، ج ۲۲، قم.
- ۷۶- کمال الدین و تمام النعمه شیخ صدوق، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۷۷- کتاب البیع، امام خمینی (رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ)، ۵ جلدی، انتشارات اسماعیلیان - قم.
- ۷۸- گفتارهای معنوی، شهید مرتضی مطهری، انتشارات صدرا.
- ۷۹- گفتارها، نیکولو ماکیاولی، محمد حسن لطفی، انتشارات خوارزمی - تهران.
- ۸۰- لسان العرب، جمال الدین محمد بن مکرم مصری، نشر دار صادر، بیروت.

- ۸۱- مسالك الافهام، شهيد ثانی، دارالهدی - قم.
- ۸۲- المذهب البار، ابن فهد حلی، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۸۳- المكاسب، شیخ مرتضیٰ انصاری، خط طاهر خوشنویس - تبریز.
- ۸۴- مجمع الفائده، مقدّس اردبیلی، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۸۵- منهاج الصالحین، ج ۱، آیه الله خویی، انتشارات مدینه العلم.
- ۸۶- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، علامه طبرسی، دارالمعرفه - بیروت.
- ۸۷- من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، دارالاضواء - بیروت.
- ۸۸- مبانی تکملة المنهاج، آیه الله خویی، مطبعة الآداب - نجف.
- ۸۹- مئیه المرید، شهید ثانی، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۹۰- مرجعیت از دیدگاه فقهای شیعه، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- ۹۱- میزان الحکمه، محمّد محمّدی ری شهری، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- ۹۲- مفاتیح الاصول، سید محمّد مجاهد، چاپ سنگی.
- ۹۳- مستند الشیعه، علامه ملا احمد نراقی، چاپ سنگی.
- ۹۴- منابع اجتهاد از دیدگاه مذاهب اسلامی، آیه الله ابراهیم جنّاتی، انتشارات کیهان.
- ۹۵- مستدرک الوسائل، محدّث نوری، المكتبة الاسلامیه - تهران.
- ۹۶- مدارا و مدیریت، عبد الکریم سروش، مؤسسه فرهنگی صراط - تهران.
- ۹۷- مجموعه آثار، شهید مرتضیٰ مطهری، ج ۳، انتشارات صدرا.
- ۹۸- المّقنعه، شیخ مفید، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۹۹- المراسم العلویّه، سلّار، چاپ امیر - قم.
- ۱۰۰- مافی انتظار الامام، عبدالهادی فضلی، ترجمه حبیب روحانی، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی.
- ۱۰۱- مفتاح الکرامه، حسینی عاملی، مؤسسه آل البيت لاهیات التراث - قم.

- ۱۰۲ - المیزان فی تفسیر القرآن، علامه طباطبایی، ترجمه موسوی همدانی، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،
- ۱۰۳ - مقدمه ابن خلدون، ترجمه دکتر محمد پروین گنا آبادی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی - تهران.
- ۱۰۴ - مجموعه آثار، علی شریعتی، ج ۵، تهران.
- ۱۰۵ - النهایه، شیخ طوسی، دارالکتاب العربی - بیروت.
- ۱۰۶ - نگرشی موضوعی بر وصیت نامه سیاسی الهی امام خمینی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)
- ۱۰۷ - نهج البلاغه، دکتر صبحی صالح، انتشارات دارالهجره - قم.
- ۱۰۸ - نگرشی نو بر اندیشه اسلامی، علامه محمد تقی مدرسی، ترجمه حمید رضا آذیر، انتشارات آستان قدس رضوی.
- ۱۰۹ - نظریه های دولت در فقه شیعه، محسن کدیور، نشرنی.
- ۱۱۰ - ولایت فقیه، امام خمینی (ره)، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- ۱۱۱ - ولایت فقیه، عبد الله جوادی آملی، مرکز نشر فرهنگی رجاء.
- ۱۱۲ - ولایت فقیه، محمد هادی معرفت، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید.
- ۱۱۳ - ولایت فقیه، هادی تهرانی، کانون اندیشه جوان.
- ۱۱۴ - ولایت فقیه، طاهری خرم آبادی، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- ۱۱۵ - ولایت فقیه، حدود اختیارات و وظایف، شیخ الاسلامی، کانون اندیشه جوان.
- ۱۱۶ - ولایت فقیه، حکومت صالحان، صالحی نجف آبادی، تهران.
- ۱۱۷ - واژه نامه اجتماعی، سیاسی، اسلامی، حسین رهجو، انتشارات قلم.
- ۱۱۸ - وسائل الشیعه، شیخ حرّ عاملی، المكتبة الاسلامیه - تهران.
- ۱۱۹ - الهدایة الی من له الولاية، آیه الله گلپایگانی، تقریر احمد صابری همدانی - قم.